www.bustaneketab.com

چاپ چهارم

بوستان کتاب

درباره سخن و سخنوری

پیشینه، انواع و شیوه‌های سخنوری و گفت‌وگو

محمد باقر شریعتی سبزواری

دربارهٔ

سخن و سخنوری

پیشینه، انواع و شیوه‌های سخنوری و گفتگو

محمّدباقر شریعتی سبزواری

بوستان کتاب قم

۱۳۸۱

شریعتی سبزواری، محمد باقر، ۱۳۱۹ ـ
درباره سخن و سخنوری/ محمد باقر شریعتی سبزواری .ـ قم: بوستان کتاب قم (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزهٔ علمیّهٔ قم)، ۱۳۸۱ .
۴۱۶ ص .ـ (بوستان کتاب قم؛ ۱۱۵۰)
ISBN 964 - 371 - 202 - 8 : ۲۲٫۵۰۰ ریال
فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیپا.
پشت جلد به انگلیسی: Moḥammad Bāqer Šarī'atī Sabzevārī. Dar Bāreye Soxan va Soxanvarī [the backgrounds, forms and methods of eloquence and conversation]
گرچه این کتاب ویرایش جدید «اصول و مبادی سخنوری» است، اما به جهت تغییر ساختار و حذف و اضافات فراوان و دگرگونی بنیادی در حکم اثر جدید و مستقل می‌باشد
۱. سخنوری. ۲. سخنوری ـ جنبه های مذهبی ـ اسلام ۳. سخنرانی. الف. دفتر تبلیغات اسلامی حوزهٔ علمیّهٔ قم. بوستان کتاب قم. ب. عنوان.
۴ ش ۲ ف/۴۱۲۹ PN ۸۰۸/۵
۱۳۸۱

□ شابک: ۸ـ۲۰۲ـ۳۷۱ـ۹۶۴ /ISBN: 964 - 371 - 202 - 8 □ مسلسل انتشار: ۱۹۲۱

بوستان کتاب قم

دربارهٔ سخن و سخنوری

نویسنده: محمّد باقر شریعتی سبزواری
ناشر: مؤسسه بوستان کتاب قم
(انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی)
لیتوگرافی، چاپ و صحافی: چاپخانهٔ دفتر تبلیغات اسلامی
نوبت چاپ: اوّل / ۱۳۸۱
شمارگان: ۲۰۰۰
بها: ۲۲۵۰ تومان

دفتر مرکزی: قم، خیابان شهدا (صفائیه) بوستان کتاب قم، ص پ ۹۱۷، تلفن: ۷ـ ۷۷۴۲۱۵۵، نمابر: ۷۷۴۲۱۵۴
فروشگاه مرکزی (شمارهٔ ۱): قم چهار راه شهدا (محل عرضه ۱۲۰۰۰ عنوان کتاب با همکاری بیش از ۱۷۰ ناشر)، تلفن ۷۷۴۳۴۲۶
فروشگاه شمارهٔ ۲: تهران، خیابان انقلاب، خیابان فلسطین جنوبی، کوچهٔ دوم دست چپ (پشن)، پلاک ۲۲/۳، تلفن۶۴۶۰۷۳۵
فروشگاه شمارهٔ ۳: مشهد، خیابان آیة الله شیرازی، کوچه چهارباغ، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی شعبهٔ خراسان، تلفن: ۲۲۵۱۱۳۹
فروشگاه شمارهٔ ۴: اصفهان، خیابان حافظ، چهار راه کرمانی، گلستان کتاب (دفتر تبلیغات اسلامی شعبه اصفهان)، تلفن: ۲۲۲۰۳۷۰
نشانی الکترونیک: 1- http: // www.hawzah.net/M/M.htm
2- http: // www.balagh. org
پست الکترونیک: E-mail: Bustan-e-Ketab@noornet.net
Printed in the Islamic Republic of Iran

با قدردانی

از همکارانی که در تولید این اثر نقش داشته اند :

ویراستار : بوذر دیلمی معزّی و محمّد نقویان .

حروف نگار : راضیه بذرافشان .

اصلاحات حروف نگاری : رسول تاخته .

صفحه آرایی : احمد اُخلی و حسین محمّدی .

کنترل فنّی صفحه آرایی : سیّد علی قائمی .

نمونه خوانی : جلیل حبیبی ، سید حسین حسینی ، شیرمحمّدی و محمد جواد مصطفوی .

کنترل نمونه خوانی : عبدالهادی اشرفی .

طراح جلد : محمّدعلی سیّد ابراهیمی .

مسؤول تولید : حسین محمّدی .

پی گیر چاپ : سیّدرضا محمّدی .

بوستان کتاب قم

تابستان ۱۳۸۱

اهدا:

به روان پاک و عرشی آشیانهٔ سخنورِ نام‌بردار و مرجع تقلید قرن معاصر، معمار انقلاب اسلامی ایران، که با قلم سحّار و بیان جذّابش میلیون‌ها انسان را برانگیزانید، و به کلیهٔ زبان‌آوران پاک نهاد و فقیهان نوآور که امام‌گونه برخاستند و بی‌هیچ واهمه‌ای رسالت‌های الهی خود را بازگفتند، و آنان که هرگز آزادی و حقیقت و اخلاص را در مسلخ بیم و طمع، و مصلحت‌بافی‌ها و مدیحه‌سرایی‌ها قربانی نساختند و همچون شمع سوختند و به مردم نور و حرارت بخشیدند آزاد زیستند و آزاد رفتند.

مؤلف

فهرست

بخش دوم: ویژگی‌های علمی و عملی سخنور

بخش سوم: مبادی و علوم بایسته در سخنوری

بخش چهارم: مراحل سخنوری

بخش پنجم: اقسام سخنوری

سخنی با خوانندگان

کتابی از این جانب تحت عنوان اصول و مبادی سخنوری در گذشته دو مرتبه چاپ و انتشار یافت. با تمام کاستی‌هایی که داشت با استقبال قابل توجهی رو به رو گردید که این اقبال بی‌شک از نیاز ضروری جامعهٔ مبلغان حکایت داشت بدین جهت نسخه نایاب شد.

از این رو تصمیم گرفتم که به گونه اساسی ساختار کتاب را تغییر داده و به تجدید نظر اصولی بپردازم چرا که اصلاحات بنیادی، تجدید نظر مجدد و تنظیم نوین را می‌طلبید، بدین جهت بعضی از بخش‌های کتاب حذف گردید و فصول جدیدی بر آن افزون شد. اصول تنسیق مراعات گردید، کار بسیاری روی آن صورت گرفت. امید است برای فضلای حوزه و دانشگاه، سخنوران نام‌بردار و مبلغان عظام، علاقه‌مندان به قواعد گفتگو و دانشگاهیان و کلیهٔ کسانی که مایلند استعداد سخنوری خود را پرورش دهند یا با قواعد سخن‌پردازی آشنا شوند سودمند باشد.

با وجود بازنگری عمیق از همهٔ خوانندگان ارجمند و سخنوران اندیشمند و نکته‌پردازان فاضل استدعا دارم از انتقادهای سازنده و رهنمودهای مفید در جهت تهذیب و تکمیل کتاب دریغ نفرمایند.

قم صندوق پستی ۱۹۷ ـ محمدباقر شریعتی سبزواری

پیش‌گفتار

﴿رَبِّ اشرَحْ لی صَدْری * وَ یَسِّرلی أَمْرِی * وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسانی * یَفْقَهُوا قَولی﴾[1].

حمد و سپاس پروردگار را سزاست که آدمی را آفرید و بـه نـعمت نـطق و بـیان مـجهز و مـفتخرش ساخت. قرآن مجید را، که کتاب هدایت بخش و انسان ساز است، به وی آموخت و این اعـجاز قـاهر و غالب را از جنس کلام و سخن قرار داد، تا در تمام اعصار و قرون، عظمت و جاذبیت خود را حفظ نماید و همواره سرود «هَلْ مِنْ مُبارز» برآورد. فصیحان و ادیبان را در تمام اعصار و قرون به مصاف فراخواند و فصیحان و بلیغان از آن عصر تا کنون و برای همیشه، از آوردن کوچک‌ترین سوره (کوثر) ناتوان ماندند و در برابر عظمت قرآن شاهکارهای ادبی و معلّقات خود را سوزاندند یا پنهان ساختند.

اشـــعار جـــاهلیه بســـوزانـی | گـر بشـنوی فـصاحت قـرآن را
هر دو کلام لیک بسی فرق است | از ســـبعهٔ مـــعلقه قـــرآن را

در اهمیّت این کتاب و کلام آسمانی همین بس، که مستکبران جهان و دشمنان اسلام از دیر باز همواره بودجه‌های سرسام آوری بر ضد اسلام مصرف و خسارت‌های مالی و جانی فراوانی را تحمّل می‌کردند و می‌کنند، ولی هرگز، جرأت مقابلهٔ به مثل را پیدا نکرده‌اند، چه در مقام آزمون، پیشینیان کفر پیشهٔ آنان رسوایی بـار آورده بـودند و تکـرار اشـتباهات را دیگـر مـصلحت نـمی‌دانـند! سـردمداران کـفر جـهانی سلمان‌رشدی‌ها را مبعوث نمودند تا آیات شیطانی بنگارند که با فتوای توفندهٔ امام راحل﵀ این توطئه نیز به شکست انجامید. چرا عرب‌های مسیحی، یهودی، ماتریالیستی و یا کسانی که عمری در فن ادبیات عرب و معانی و بیان، غور و قله‌های بلند فصاحت و بلاغت را فتح نموده‌اند به مبارزهٔ ادبی و فـرهنگی قـرآن

---

1. طه (۲۰) آیات ۲۵ـ۲۸.

برنمی‌خیزند تا برای همیشه خط بطلان بر مکتب اسلام بکشند با این که قرآن پس از تحدّی با کمال صراحت اخطار و انذار می‌کند:

﴿فانْ لَمْ تَفْعَلُوا و لَنْ تَفْعَلُوا فاتّقوا النّارَ الّتی وَقُودُهَا النّاسُ وَ الْحِجارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكافِرِينَ﴾؛[1]

اگر به مصاف نیامدید و یارای مقابله پیدا نکردید که هرگز نمی‌توانید به جنگ قرآن مجید بیایید پس از آتش سوزنده و کوبندهٔ خداوند جبار که آتشگیرهٔ آن انسان‌ها و سنگ‌هاست و برای کافران آماده شده بترسید (و خود را از گزند کیفر و عذاب الیم حفظ نمایید که هلاک و تباه خواهید شد).

مولوی خوب سروده است:

تا قیامت می‌زند قرآن ندا	کی گروه جهل را گشته فدا
مر مرا افسانه می‌پنداشتید	تخم طعن و کافری می‌کاشتید
خود به دیدید ای خسیسان زمن	که شما بودید افسانه نه من
مصطفی را وعده داد الطاف حق	گر بمیری تو نمیرد این سبق
من کتاب و حجتت را حافظم	بیش و کم کن را ز دینت رافضم

درود بیکران بر خداوندان سخن و فرمانروایان فصاحت و بلاغت، مظاهر عالی عصمت و طهارت محمد و آلش باد، آنان که عالی‌ترین شیوهٔ سخنوری را به ما آموختند و از تاریکی‌های جهل و غوایت نجاتمان بخشیدند و گوی سبقت را در میدان فصاحت از همگان ربودند. و سلام بر خاتم اوصیا، احیاگر «جوامع الکلم»، منجی مغضوبان و مستضعفان زمین، گسترش دهندهٔ عدل و داد، کوبندهٔ ستمگران، پاک‌کنندهٔ جهان از مظاهر ظلم و جنایت و جهل و غوایت، خورشید ولایت مهدی آل محمد عجل الله فرجه.

«اَللّهُمَ إنّا نَرغَبُ إلیكَ فِي دَوْلَةٍ كَريمَةٍ تُعِزُّ بِهَا الإسْلامَ وَ أَهْلَهُ و تُذِلُّ بِهَا النِّفاقَ وَ أَهْلَهُ».

انگیزه اصلی نگارش

امام امت بنیانگذار و معمار جمهوری اسلامی ایران در سخنانی که در بین علما و فضلای قم ایراد فرمودند، اظهار داشتند: «علمای حوزه‌های علمیه خطیب ترتیب کنند». پیرو این فرمان، دفتر تبلیغات اسلامی حوزهٔ علمیهٔ قم بر آن شد که آموزش فن خطابه را در حوزه رایج سازد. در این راستا

---

۱ . بقره (۲) آیه ۲۴.

از استاد سخن، آقای فلسفی دعوت به عمل آمد تا هفته‌ای یک بار به قم شرفیاب شده و گروهی از فضلا را آموزش دهند.

جلسات پر بار و سودمندی منعقد شد، لیکن تداوم پیدا نکرد. دفتر مجدداً تصمیم گرفت که جمعی از سخنوران فاضل را برانگیزد تا جزواتی به عنوان آموزش سخنوری تدوین نمایند که در نهایت توفیق نصیب این بنده شد و متجاوز از سی جزوه تألیف و در اکثر مدارس حوزهٔ علمیه و دفتر مورد اِفاده و استفاده قرار گرفت.

اکنون پس از تغییر ساختاری و حذف و اضافات فراوان و دگرگونی بنیادی، که نام جدیدی را ایجاب می‌کرد، به محضر فاضلان و دوستداران گفتگو و سخنوران و نوآموزان سخنوری تقدیم می‌دارم. بر خواننده پوشیده نیست که این مجموعه با این ساختار تازه کتاب جدیدی است که به رشتهٔ تحریر درآمده است. امید است گامی کوچک در راستای روش تبلیغ باشد. این کتاب منعکس کنندهٔ تجارب ممتد سخنوران سلف و استادان فن خطابه از هر امّت و ملّت است. در این مجموعه از راه و رسم سخنوری در قرآن و کلمات معصومان نیز سخن رفته است.

نمونه‌هایی از خطبه‌های امیر سخن و بیان، امیرمؤمنان علیه السلام و فرزندان گران‌قدر و اصحاب با وفایش به عنوان شواهد عینی، آورده شده است.

در هر بخشی سعی شده است که پس از تشریح موازین خطابه نمونه‌های عینی و عملی آن خاطر نشان شود. امیدوارم مورد بهره‌وری عالمان گران‌سنگ و خطیبان متعهّد قرار گیرد.

در خاتمه از همهٔ سخنوران نام‌بردار و سخن سنجان نامدار و خوانندگان فاضل و هشیار و صاحبان قلم و اندیشه و افکار استدعا دارم که از نقد و انتقاد و رهنمودهای لازم دریغ نفرمایند، تا در چاپ‌های آینده مورد استفاده قرار گیرد.

بخش یکم:

رابطهٔ خطابه و علوم انسانی

رابطهٔ خطابه و علوم انسانی

رسالت زبان

زبان در دهان شمشیر قاطعی است که می‌تواند ابزارهای باطل را همچون عصای موسی فرو بلعد و سیمای حقیقت را از زیر پرده‌های سیاه جهل و ابرهای متراکم زور و زر و تزویر بیرون آورد. بزرگ‌ترین سلاح هدایت پیامبران، قدرت بیان بود تا آن جا که حضرت موسی دعا می‌کند: «بارالها! به من شرح صدر عنایت کن و امر هدایت و رسالت ارشاد را آسان ساز و عقده و مانع را از زبان من بردار تا بتوانم با بیانی فصیح و روشن هدفم را به دیگران تفهیم نمایم و برادرم هارون را در امر رسالت تبلیغ یاور و شریک من قرار بده. او از نظر بیان از من فصیح‌تر است.» پس فصاحت نوعی کمال و هنرمندی به شمار می‌رود که اگر در راه خدا ومصالح جامعه به کار رود می‌تواند حماسه‌های بزرگی بیافرینند. زبان و کلام، ترجمان روح و اندیشه آدمی است. به گفته مولوی:

دو دهـان داریـم گـویا هـمچو نـی — یک دهان پنهانْستْ در لب‌هـای وی
دمـدمهٔ ایـن نـای از دم‌هـای اوست — هـای و هـوی روح از هـیهای اوست
محرم این هوش جز بیهوش نـیست — مرزبان را مشتری چون گوش نیست
تـو چـو عـقلی مـا مثال این زبـان — ایـن زبـان از عـقل دارد ایـن بـیان

بنابراین زبان، مفسر ما فی الضمیر و مبیّن محتویات عقل و ترجمان احساسات و ادراکات بشری است. اگر زبان به فصاحت کلام و بلاغت بیان مزین گردد آن‌گاه می‌توان به شیواترین و رساترین وجه، مقاصد خود را بـه دیگـران رسـاند و فـرهنگ جـامعه را بـه‌طور تـصاعدی

بالا برد. قلم و بیان نقش مهمی در حیات بشر بر عهده داشته‌اند. حکیم نظامی در این زمینه اشعار نغزی دارد:

جنبش اول که قلم برگرفت	حرف نخستین ز سخن در گرفت
پردهٔ خلوت چو در انداختند	جلوت اول به سخن ساختند
بلبل عرشند سخن پروران	باز چه مانند به آن دیگران
پردهٔ رازی که سخن پروری است	پرتوی از سایهٔ پیغمبری است
آن که در این پرده نواییش هست	خوش‌تر از این حجره سراییش هست
هر که عَلَم بر سر این راه برد	گوی ز خورشید و تک از ماه برد

فن سخنوری

سخنوران و فیلسوفان معتقدند فنّ خطابه همچون دیگر فنون و علوم بشری، اصول و ضوابطی دارد که هر کس بتواند بیاموزد و با دقت کافی، اصول و قواعد آن را به کار بگیرد «خطیب» شمرده می‌شود.

بنابراین، آیین سخنوری مجموعه‌ای از مسائل و قواعدی است که انسان با آن راه‌های تأثیر و اقناع و طرق ترغیب و تحریک شنوندگان را می‌آموزد. در این علم، راه‌های تأثیر سخن و عوامل اقناع و صفات اکتسابی و طبیعی خطیب تحلیل و مشخص و اسلوب خطابه در برابر اسلوب‌های شعری، ادبی و علمی نیز، بررسی می‌شود و شخص می‌تواند با آموختن این فن، استعداد خود را به فعلیّت برساند. البته با کاربرد این قواعد انسان سخنور می‌شود نه به مجرد دانستن فنون سخنوری.

بسیارند افرادی که دستور زبان و یا منطق را می‌دانند، ولی نمی‌توانند مقاله‌ای صحیح بنویسند، یا درست تکلّم کنند و یا منطقی بیندیشند.

گفته شده ارسطو، واضع فن خطابه، خود خطیب نبود. پس همان‌گونه که مجرد یادگیری علم نحو، انسان را ادیب نمی‌کند دانستن علم خطابه نیز آدمی را خطیب نمی‌سازد. چنان‌که علم اخلاق نمی‌تواند برای نویسندهٔ کتب اخلاقی و آموزگاران علم اخلاق، سلوک عملی بیافریند، مگر آن که خود بدان دستورها عمل کنند. پس انسان با آموختن فن خطابه و نیز با

تمرین و ریاضت مکرر می‌تواند سخنور شود. این علم، همچون نور افکنی است که راه‌ها را روشن می‌کند؛ ولی انسان را بر دیدن و رفتن مجبور نمی‌سازد، تمام علوم طبیعی از این دسته‌اند و ثمرهٔ آنها در مقام تجربه و آزمایش عملی روشن می‌شود.

خطابه با بعضی از علوم ارتباط تنگاتنگی دارد که در ذیل می‌آوریم:

علم خطابه و منطق

هنگامی که در قرن سوم هجری، کتاب خطابهٔ ارسطو به عربی ترجمه شد گروه کثیری از فلاسفه، علم خطابه را مکمل علم منطق به حساب آوردند، همان‌طوری که ریاضیات و طبیعیات را هم از قسم فلسفه می‌دانستند. آنان در واقع فلسفه را به سه قسم تقسیم کردند: فلسفهٔ اولی، وسطی و سفلی. آن‌گاه به تدریج فلسفهٔ اولی از آنها جدا شد و استقلال خود را بازیافت.

ابوعلی سینا در شفا خطابه را از اقسام منطق برشمرد. پس از وی، این عقیده هم‌چنان استمرار داشت تا در عصر اخیر، علم منطق را در قیاس و انواع و ادوات آن منحصر ساختند، البته فیلسوفان گذشته، بی‌جهت خطابه را جزو منطق نمی‌شمردند؛ زیرا در کتاب خطابهٔ ارسطو، از حد و رسم و دلیل سخن می‌رود و این که قیاس خطابه چگونه ساخته و از چه چیز تشکیل می‌شود؟ و چه نوع تصدیق در خطابه مطلوب است؟ طرح این‌گونه مسائل در خطابه، رابطهٔ تنگاتنگ آن را با علم منطق روشن می‌سازد. به علاوه اکثر قوانین خطابی، در مبادی و مقدماتش به منطق متکی است.

منطق جدید نیز، فقط از معیارهایی که ذهن را از خطا باز می‌دارد بحث نمی‌کند، بلکه دربارهٔ امیال نفسانی و خاطرات روحی، علل و اسباب اشتباهات ذهنی، تسلسل خواطر، تداعی معانی و نظایر اینها، که خطیب را در ایفای رسالت یاری می‌رساند، نیز به گفتگو می‌پردازد. به همین دلیل ضروری‌ترین و بایسته‌ترین علم برای خطیب علم منطق است که مانند حساب و هندسه از یک گروه و خانواده است.[1]

---

۱. ابن زهره، الخطابه، ص ۱۰.

خطابه و روان‌شناسی

رابطهٔ فن خطابه و روان‌شناسی نیز بسیار روشن است؛ زیرا سخنور نمی‌تواند شنوندگان را «اقناع» و «ترغیب» نماید؛ مگر این که بتواند عواطف و احساسات آنها را بر انگیزاند و با زبان احساس، با آنان سخن بگوید و این امر امکان ندارد جز این که انسان، عوامل محرک اشتیاق را بشناسد و روحیات شنوندگان را بداند و با خصلت‌ها و صفات آنها آشنایی پیدا کند. رسیدن بدین هدف به گونهٔ منطقی جز از طریق روان‌شناسی مقدور نیست، همان‌گونه که روان‌شناسی پایهٔ علم تربیت است، ستون فنّ سخنوری نیز هست؛ زیرا این دو فن، انسان را با وسایل اقناع و ابزارهای تلقین و تأثیر، آشنا می‌سازند؛ منتها در علم تربیت، کودکان و نوجوانان اقناع می‌شوند؛ ولی خطابه، بزرگ‌سالان و جوانان را تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ برای این که بزرگ‌سالان راه و رسمی که انتخاب کرده‌اند به سادگی رها نمی‌سازند و اثرپذیری آنان کمتر است از این رو راه نفوذ در دل آنان مشکل است. به همین دلیل علم خطابه با روان‌شناسی ارتباط محکمی دارد؛ چون باید قوانین خطابه با اصول روان‌شناسی هم آهنگ و متناسب باشد، بلکه باید طرق نفوذش را از قواعد روان‌شناسی بگیرد. این نوع موازین و معرفت‌ها برای خطیب مفید است و خطیبان با این ابزارها می‌توانند با تمام طوایف و گروه‌ها برخورد نمایند.

رابطهٔ خطابه و جامعه‌شناسی

خطیب باید جامعه شناس تجربی و اکتسابی باشد؛ زیرا با جامعه سر و کار دارد، تا آن جا که فارابی می‌گوید: اگر سخنور بخواهد با حسن سیاست به مقصد و هدفش برسد باید از ماهیّت جوامع و گوناگونی فرهنگ‌ها و اخلاق و هم‌چنین تضادّ حالات ملل، آگاهی داشته باشد. افلاطون گفته است: برای هر چیزی حقیقتی و برای هر زمانی طریقتی و هر انسان دارای طبیعتی است که از ویژگی‌های اوست. پس باید رفتار انسان با دیگران مطابق خلقیات آنها باشد و در امور اجتماعی و علمی حقیقت مطلب را بخواهد و با حرکت زمان حرکت کند وگرنه شکست می‌خورد.[1]

---

۱ . همان، ص ۱۱.

سخنور جامعه شناس و آگاه به فرهنگ زمان می‌تواند با هر طبقه‌ای حقایق را مطابق فرهنگ آنها بازگو سازد. پس باید قوانین اجتماعی با نوامیس خطابی منطبق باشد، زیرا خطیب باید جامعه را اقناع و ترغیب نماید و بی‌گمان اقناع و ترغیب با اصول خطابه تأمین می‌شود و اصول خطابه نیز از جامعه و روحیات انسان‌ها به دست می‌آید.

این سه علم (منطق، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی) اصلی‌ترین ابزارهای علم خطابه است. قوانین خطابه از این علوم نشأت یافته و اسلوب سخنوری از این منابع مایه گرفته است. البته یک سلسله علوم دیگری نیز برای تکمیل سخنوری لازم است؛ ولی جنبهٔ فرعی دارد که در مباحث آتی بدان اشاره خواهد شد.

پیدایش خطابه

از بدو پیدایش بشر، خطابه نیز به صورت ابتدایی و ساده وجود داشته است و لذا نمی‌توان زمانی برای آغاز آن مشخص کرد؛ به عبارت دیگر، از آن زمان که مردم به حکم غریزهٔ اجتماعی زیستن، یک جا گرد آمدند و آن جا را وطن اتخاذ کردند و با یک زبان به مکالمه و تفاهم پرداختند، با فن خطابه نیز آشنا شدند. از یک طرف، جلب منافع و تجاوز به حدود و حقوق یکدیگر، باعث بروز اختلافات شد و از سوی دیگر، حس دفاع و صیانت از حدود و حقوق خود و دیگران موجب گردید که آنان به دفاع برخیزند. جلب عواطف و کمک‌های دیگران بدون فریاد و حماسه سرایی امکان نداشت و حتی نمایندگانی بر می‌گزیدند تا با بیان بهتری مقاصد قبایل و طوایف مظلوم را به گوش دیگران برسانند. وکلای مدافع سعی می‌کردند به گونه‌ای صحبت کنند که رحم و مروت و عواطف مخالفان را برانگیزانند و زشتی ظلم و تجاوز را به وجدان آنها برسانند. به علاوه رقابت در دست‌یابی به قدرت نیز ایجاب می‌کرد افراد را به سوی خود جذب کنند و بر نفوذ و سلطهٔ اجتماعی و اقتصادی خود بیفزایند. بنابراین، عوامل مختلفی در ظهور سخنوران وجود داشته و دارد، علاوه بر این که پیدایش سخنوری را هم‌زمان با ظهور تمدن‌ها، فرهنگ‌ها و هم‌گام با تکامل اندیشه و زبان باید جستجو کرد و تا آن جا که تاریخ نشان می‌دهد، دانشمندان از قرن پنجم قبل از میلاد مسیح، به سخنوری، چونان فنّی مهم و رایج توجّه داشتند و یونانیان در این زمینه،

بر دیگر ملل پیشی گرفته بودند. یونان قدیم موقعیّت ویژه‌ای از لحاظ طرز حکومت و سیستم سیاسی داشته است. تصمیمات مهم مملکتی به شیوهٔ دموکراسی با نشست برگزیدگان ملت در انجمن‌های ملی گرفته می‌شد و بالطبع کسانی می‌توانستند به مقام وکالت انجمن‌های ملی و یا قضایی برسند که علاوه بر دانایی و هوشمندی در سخنوری نیز چیره دست و زبان آور باشند، تا با قدرت بیان دیدگاه‌های خود را تثبیت و از منافع توده‌ها دفاع کنند.

این امر موجب شد مردان دانش و سیاست برای فن بیان اهمیتی فوق العاده قائل شوند و آموختن این فن را جزو برنامه‌های تعلیماتی فرهنگ کشور خود قرار دهند و کتاب‌هایی در این موضوع تدوین نمایند، که می‌توان بخشی از تحقیقات افلاطون (۴۲۷ـ ۳۴۷ ق.م) و یکی از تألیفات ارسطو، فیلسوف شهیر (۳۸۴ ـ ۳۲۲ ق.م) در فن خطابه را شاهد آورد. در این دو کتاب اصول و قواعد فن سخنوری بررسی شده است.[۱]

در اواخر قرن پنجم قبل از میلاد، جماعتی از اهل نظر در یونان پیدا شدند که در راستای جستجوی کشف حقیقت گام‌های برجسته‌ای برداشتند و شاگردان خویش را در فن جدل و مناظره پرورش دادند تا در هر فرصت به خصوص در مشاجرات سیاسی بتوانند بر خصم غالب شوند. این جماعت به واسطهٔ قدرت کلام و تبحر در فنون مختلف که لازمهٔ معلمی و سخنوری بود به «سوفیست»، یعنی دانشمند معروف شدند و چون برای غلبه بر خصم در مباحثه به هر وسیلهٔ متشبث می‌شدند به تدریج لفظ سوفیست، که ما آن را سوفسطایی می‌گوییم، از مفهوم دانشمند به معنای سفسطه‌گر تنزل و تبدل پیدا کرد و دربارهٔ آنها معروف شد؛ زیرا آنان اهل جدل بودند و بدین سان شیوهٔ برخورد آنان «سفسطه» نامیده شد. افلاطون و ارسطو در تقبیح سوفسطاییان و رد گفتار آنان بسیار کوشیدند. به هر حال، مردم یونان به سخن زیبا و استوار اهمیت می‌دادند و مقام شامخی را برای سخنوران قائل بودند. این امور سبب گردید که خطبای بزرگی[۲]، چون سولون (۶۴۰ ـ ۵۸۸ ق.م)، پریلکس (۴۹۴ ـ ۴۲۹ ق.م)، ایشوکرات (۴۳۶ ـ ۳۸۸ ق.م)، دموستنس (۳۸۵ ـ ۳۲۲ ق.م) و...

---

۱ . همان، ص ۱۲.

۲ . محمد معین، فرهنگ فارسی، ج ۵، ص ۸۲۴؛ محمد علی فروغی، سیر حکمت در اروپا.

به وجود آیند که هر کدام از این مردان سخن، سرگذشتی خواندنی دارند. به ویژه دموستنس که از وی سخن‌رانی‌های شیوا و متعددی در تاریخ سخنوری بر جای مانده است.[۱]

خطابه در یونان

پیش از این که به تحول و ترقی خطابه در یونان بپردازیم باید بگوییم جنگ بین دولت‌ها و ظهور انقلابات سیاسی و اجتماعی و دینی در بین ملت‌ها از یک سو و هم‌چنین خشم عمومی ملت‌ها از یک نظام سیاسی و اجتماعی، به اضافه عشق تودهٔ مردم به آزادی و رهایی از چنگال استعمارگران و اوضاع فلاکت بار اقتصادی و اجتماعی از مهم‌ترین عوامل پرورش و ظهور خطابه است؛ زیرا این حوادث و بسترهای مناسب، آزادی‌خواهان را وادار می‌کند تا وجدان عمومی را از طریق قلم و بیان بیدار سازند. استقبال و هیجان انسان‌ها از یک شعر، فیلم، مقاله و خطابه‌های انقلابی، بی‌گمان استعدادها و اشتیاق‌ها را تشدید و شکوفا می‌سازد و سخنورانی نیرومند و شاعرانی حماسه آفرین و هنرمندانی پر توان را در چنین شرایط می‌پرورد. پیدایش خطابه در یونان نیز از این عوامل بر کنار نبود. تا قرن دهم پیش از میلاد نامی از خطبای یونان نیست؛ ولی پس از آن سخنوران نام‌برداری پیدا شدند.[۲] در قرن پنجم قبل از میلاد با ظهور سوفسطاییان اختلاف ملکی و منازعات مالی شدیدی پدید آمد. برای حل اختلافات ملکی محاکم پر جمعیتی تشکیل می‌شد و سخنوران به صورت وکیل مدافع داد سخن می‌دادند به‌طوری که در این دادگاه‌ها گاهی ستمگران، مظلوم و ستم‌کشان، ظالم معرفی می‌شدند!

از سوی دیگر فلاسفه نیز گرفتار تضاد آرا و نظریات بودند. در این میان تعدادی دچار بحران روحی شدند و راه سفسطه را پیش کشیدند و گفتند جهان خواب و خیالی بیش نیست و غیر از انسان و کلام و فکرش چیزی وجود ندارد و هر نظریه‌ای ممکن است هم حق باشد و هم باطل و یک شخص نیز ممکن است ظالم باشد و در عین حال مظلوم تلقی گردد!

---

۱. برای آشنایی با سخن‌رانی‌های دموستنس. ر. ک.: محمد علی فروغی، آیین سخنوری، ج ۲.

۲. مشهورترین سخنوران عبارتند از: ۱ ـ سولن قانون‌گذار مشهور آتن و مصلح آداب و عادات اجتماعی یونان؛ ۲ ـ پی سیس ترات، رقیب سولن.

در چنین موقعیتی وکلای مدافع دفاعیات خود را با رعایت موازین سخنوری می‌نوشتند و قرائت می‌کردند و فیلسوفان نیز برای تثبیت عقیده و بطلان نظریات دیگران به شکل خطیب در محافل علمی ظاهر می‌شدند و در نتیجه آیین سخنوری در آن عصر به شکوفایی چشم‌گیری نایل شد.[۱]

خطابه در میان رومیان

پس از یونان، روم کشوری بود که به فن سخنوری اهمیت فراوان می‌داد. قرن دوم پیش از میلاد دورهٔ عظمت و قدرت رومیان است. این ملت به واسطهٔ آمیزش با مردم یونان، تمدن و حکمت را از آنان اخذ کرد و حکومتش همانند یونانیان، ملی بود. یکی از معروف‌ترین خطبای روم، کاتن است که مردی حکیم بود و در نیمه اوّل قرن دوم پیش از میلاد می‌زیست و دیگری سیسرون بود.

سخنوری در ایران

از وضع سخنوری در ایران باستان اطلاع چندانی در دست نیست. تنها از اشاراتی که بعضی از نویسندگان و مورخین غیر ایرانی به ویژه مورخین یونان نظیر هردوت و گزنفون از وضع اجتماعی ایران در کتاب‌های خود بیان کرده‌اند فهمیده می‌شود که در ایران قبل از اسلام، سخن‌رانی از طرف پادشاهان و سرداران در مقابل لشکریان معمول بوده و بعضی از موبدان نیز خطابه‌های مذهبی را در اعیاد و جشن‌ها و مناسبت‌های دیگر در معابد و آتشکده‌ها ایراد می‌کردند.

در تاریخ ایران باستان کسی جز بزرگمهر به سخنوری معروف نیست و فردوسی در قسمتی از شاهنامه‌اش که به نام بزم‌های هفت‌گانه انوشیروان معروف است[۲]، چنین می‌سراید:

---

۱ . سخنورانی که در قرن پنجم در یونان ظهور کردند عبارتند: از پریکلس که از علما و خطبای بزرگ و نخستین کسی است که در فن خطابه مشهور شد و مدت چهل سال در آتن فرمانروایی کرد.

۲ . این بزم‌ها مجالسی از موبدان و بزرگان بود که در حضور شاه ساسانی ترتیب می‌یافت و حکیمی، دقیق‌ترین نکته‌های اخلاقی را به صورت گفت و شنودهایی با شاه و حاضران در مجلس بیان می‌داشت و ضمن این گفتارها به شرایط سخن ارزنده و بلیغ نیز اشاراتی می‌کرد.

نخستین چو از بند بگشاد لب — به یزدان ستودن هنر داد لب
دگر گفت: روشن روان کسی — که کوتاه گوید به معنی بسی
کسی را که مغزش بود پر شتاب — فراوان سخن باشد و دیر یاب
چو گفتار بیهوده بسیار گشت — سخن‌گوی در مردمی خار گشت
ز دانش چو جان تو را مایه نیست — به از خاموشی هیچ پیرایه نیست
چو باید که دانش بیفزایدت — سخن یافتن را خرد بایدت
به گفتار خوب از هنر خواستی — به کردار پیدا کن آن راستی
چو گویی همان گو که آموختی — به آموختن در جگر سوختی
زبان در سخن گفتن آژیر کن — خرد را کمان زو زبان تیز کن
سخن‌ها سبک گوی و بسته مگوی — مکن خام گفتار با رنگ و بوی...

با وجود آن که نکته‌های مزبور را بدون تردید باید از تراوشات فکری حکیم بزرگوار طوس دانست؛ ولی بی‌گمان خود نیز دلیلی بر توجه دانشمندان ایران قدیم به فن سخنوری و کلام زیباست.

خطابه در اسلام

با ظهور آیین اسلام بین خطابه و دین پیوند تنگاتنگی پیدا شد؛ چرا که فن سخنوری هنر مطلوبی بود که می‌توانست در خدمت این مکتب فکری و فرهنگی قرار گیرد؛ همان‌گونه که از این رهگذر به جنگ و ستیز با اسلام آمدند و این نوع جنگ تبلیغاتی هم‌چنان ادامه دارد و به یُمْن و برکت خطیبان شجاع و آگاه، تبلیغات دشمنان اسلام تاکنون خنثی و بی‌اثر بوده است.

آیین اسلام در تکامل فن خطابه، نقش مهمی داشته و خطیبان زبردستی را در دامن خود پرورش داده است؛ زیرا اولاً، شخص رسول اکرم سخنوری فصیح وبلیغ بوده و فرمود: «من فصیح‌ترین افراد عربم». به علاوه قرآن کریم به صورت عالی ترین سخن و کلام بر قلب پیامبر نازل شد؛ به‌طوری بر فصحای عرب غلبه نمود و آنان ناگزیر شدند، اشعار و مقالات خود را از دیوار خانهٔ کعبه بردارند. فرهنگ قرآن خطیبانی هم‌چون فخر رازی، خطیب مصری،

سید جمال اسد آبادی، امیر شکیب ارسلان، فلسفی، اشراقی، امام امت و صدها سخنور هنرمند به وجود آورد. در کتاب جمهرة خطب العرب شاهکارهای خطبا از جاهلیت تا بعد از ظهور اسلام گرد آمده است. انسان منصف هنگامی که بدان خطبه‌ها می‌نگرد، مشاهده می‌کند که خطبه‌های دوران جاهلیت نوعاً ساده و بسیط بوده است؛ ولی خطبه‌های پیامبر و حضرت علی‌ؑ در نهج البلاغه از مضامین بلند اخلاقی، معنوی و اجتماعی مشحون است. بدون شک با ظهور اسلام خطابه جهش و تکامل محسوسی پیدا کرد. قرآن کریم، که به خطابیات از سایر چیزها شبیه‌تر است، در ادبیات عرب تحول ایجاد کرد که در توصیف آن می‌فرماید:

﴿الله نزّل أَحسن الحديث كتاباً متشابهاً مثانی تقشعرُّ منه جلود الذين يخشون ربّهم ثم تلين جلودهم و قلوبهم إلى ذكر الله﴾؛[۱]

خدا زیباترین سخن را [به صورت] کتابی متشابه، متضمّن وعِده و وعید، نازل کرده است. آنان که از پروردگارشان می‌هراسند، پوست بدنشان از آن به لرزه می‌افتد، سپس پوستشان و دلشان به یاد خدا نرم می‌شود.

در جای دیگر اهمیت و جایگاه رفیع خطابه را دربارهٔ رسالت رسولان گوشزد نموده است:

﴿و ما أَرسلنا من رسول إلّا بلسان قومه﴾[۲]؛ **﴿و ما على الرّسول إلّا البلاغ المبين﴾**.[۳]

در این دو آیه بیان می‌دارد. هر پیامبری را به زبان قومش فرستادیم و هدف و رسالت رسولان جز ابلاغ آشکار چیز دیگری نیست.

پیداست که پیامبران از طریق گفتار جذاب و آمیخته با فصاحت و بلاغت رسالت خود را در تمام نسل‌ها و کلیهٔ عصرها به مردم رسانیده‌اند. بدین جهت از زبان حضرت موسی چنین بازگو می‌سازد: **﴿و أَخى هارون هو أَفصح منّى لساناً فأرسله معى ردا يصدقنى إنى أَخاف أَن يكذبون فقالَ سنشدُّ عضدك باخيك﴾**.[۴]

تصدیق کردن با شفاف سازی حقایق و تخلیص آن از آمیزش باطل و تثبیت دلیل و حجت

---

۱. زمر (۳۹) آیهٔ ۲۳

۲. ابراهیم (۴۱) آیهٔ ۴۰.

۳. نور (۲۴) آیهٔ ۵۴.

۴. قصص (۲۸) آیهٔ ۴۴.

و شبهه زدایی است. فصاحت هارون از عوامل مهم توشیح و نمایندگی او به شمار می‌رود.

ثابت بن قیس بن شماس، خطیب پیامبر اسلام بود. هنگامی که هیئتی از طایفهٔ بنی تمیم آمدند و اظهار داشتند که ما آمده‌ایم با تو به مفاخره و مشاعره بپردازیم و بدین منظور، خطیب و شاعری همراه خود برای شرکت در مصاف سخن‌رانی و شعر و شاعری آورده بودند. زرقان بن بدر به جوانی گفت: مناظره کن و فضایل قوم و قبیله‌ات را بیان کن. او حرکت کرد و خصایل و فضایل قومش را بیان داشت. پیامبر اکرم به ثابت بن قیس فرمودند: حرکت کن و جواب او را بده. وی به پا خاست و خطبه‌ای غرّا ایراد کرد که باعث شد بنی تمیم به پیامبر نزدیک شوند و ایمان آورند. البته شخص پیامبر فصیح‌ترین سخنور بود؛ لیکن در آن روز قیس را به مصاف آن جوان فرستاد و گرنه ابن اسحاق نقل می‌کند در غزوهٔ بدر پیامبر خطبه‌ای ایراد فرمودند که بیشترین تأثیر را در پیروزی مسلمان‌ها داشت.[1]

در عهد خلفا و بحبوحهٔ فتوحات اسلامی، خطابه بر جنگ گرم مقدم بود. در صلح و آشتی سخنوری نقش تعیین کننده‌ای ایفا می‌کرد و بدین علت است که در تمام مساجد اسلامی منبر با مسجد همراه است. مسجد برای عبادت و منبر برای ایراد خطابه و هدایت است. در اهمیت خطابه همین بس که در حجة الوداع روز هیجدهم ذی حجه پیامبر برای معرفی ولی امر مسلمین، خطبهٔ مبسوطی در بیابان سوزان غدیر خم ایراد کردند که پس از نماز ظهر تا عصر و پس از ادای نماز عصر تا مغرب به طول انجامید و در سقیفه نیز ابابکر خطبه‌ای خواند و سرنوشت خلافت را تغییر داد. اکنون برخی از گروه‌های متعصب و منحرف از رهگذر تربیت خطبای برجسته، افکار و عقاید خود را ترویج می‌کنند. از سوی دیگر خطابه در متن دین در نماز جمعه مطرح است. در حدیث دارد: «**إنما جعلت الجمعة رکعتین لمکان الخطبتین**».

اگر نماز جمعه دو رکعت قرار داده شده بدین جهت است که امام جمعه باید دو خطبه قبل از شروع نماز ایراد کند که آن دو خطبه، جانشین دو رکعت نماز است. خطبهٔ اول پس از حمد و سپاس، دعوت به تقوا و تذکرات اخلاقی است و در پایان، سوره‌ای باید خوانده شود و برای سعادت جامعه خطیب دست به دعا بردارد. در خطبهٔ دوم، مسائل سیاسی و اجتماعی و هشدار به مسلمین و تعیین سیاست‌های کلی مطرح می‌شود. فضل بن شاذان از امام هشتم نقل می‌کند:

---

۱. شیخ عطیه محد سالم، اصول الخطابه و الانشاء، ص ۲۳.

إنما جعلت الخطبة يوم الجمعة؛ لأَن الجمعة مشهد عام؛[۱]

خطبه در روز جمعه معین شده بدین جهت که در حضور تودهٔ مردم ایراد می‌شود تا همگی در جریان مسائل قرار بگیرند.

رشد خطابه در جامعهٔ شیعی

فراگیری وعظ و خطابه در آیین تشیع از پیامبر اکرم آغاز گردید و با امیر بیان، علی بن ابی‌طالب و خلفا تداوم یافت. شیعه بیشترین روش خطابه را از ائمهٔ اطهار علیهم‌السلام آموخت. با این که در جامعهٔ شیعی تربیت سخنوران به‌گونهٔ حساب شده انجام نمی‌گیرد؛ لیکن به برکت تشکیل مجالس حسینی و فرا رسیدن ایام محرم و ماه مبارک رمضان به‌طور خودکار، خطیب پرورش پیدا می‌کند. شیوهٔ سخن گفتن و عوامل جذب را از قرآن کریم آموخته‌اند؛ چرا که قرآن مجید می‌فرماید:

﴿ادع إلی سبیل ربك بالحكمة و الموعظة الحسنة و جادلهم بالتی هی أَحسن إن ربك هو أَعلم بمن ضل عن سبیله و هو أَعلم بالمهتدین﴾؛[۲]

ای رسول ما! خلق را به حکمت و برهان و موعظهٔ نیکو به راه خدا دعوت کن و با بهترین طریق با اهل جدل مناظره کن که البته پروردگارت به حال کسانی که از راه او گمراه شده و یا به راه او هدایت یافته‌اند آگاه و داناتر است.

در قدم دوم، از خطبه‌های حیات بخش و حماسه آفرین و حکیمانهٔ اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام الهام گرفته شده است. این حقیقتی است که ظهور خطیبان بی‌شمار و مبرّز در طول تاریخ سرخ تشیع تا کنون، از برکات مجالس بیان شهادت و ایثارگری و استواری و شجاعت حضرت سیّد الشهدا علیه‌السلام و اصحاب و یاران با وفای ایشان و سایر ائمهٔ اطهار علیهم‌السلام است؛ محافلی که به مناسبت‌های ایام مبارک رمضان و محرم و عاشورای حسینی و میلادها و شهادت‌های امامان معصوم ترتیب می‌یابد و مجالسی که به عنوان تعظیم شعائر و سنّت‌های ضروری در مقاطع مختلف تشکیل می‌شود. استاد سخن، آقای فلسفی می‌گفت:

---

۱. وسائل الشیعه، ج۷، ص۳۳۴.

۲. نحل (۱۶) آیهٔ ۱۲۵.

سالی به پاکستان دعوت شدم. قرار شد همهٔ خطبا و سخنوران اسلام سخن بگویند و در پایان این بنده سخن‌رانی کنم. پس از این که هر خطیبی به ترتیب سخن‌رانی خود را ایراد نمود و، غالباً از روی نوشته قرائت نمودند، نوبت به من رسید. از هر کدام سوژه‌ای گرفتم و پیوند و نظمی بین سخنان آنان بر قرار ساختم و به صورت سخن‌رانی تقدیم حاضران نمودم. به مجرد این که سخنم به پایان رسید، سخن‌رانان همگی اطرافم را گرفتند و با تعجب گفتند: شما در چه دانشکده‌ای فن خطابه آموخته‌اید که بدین‌گونه تسلط بر سخن دارید و بدون این که از پیش تهیّه و تدوین کرده باشید با طلاقت بیان و انسجام معانی سخن ایراد نمودید؟ من عرض کردم: این قدرت سخن به برکت مجالس حضرت اباعبدالله الحسین﴿ع﴾ و عاشورای اوست. ما باید اعتراف کنیم که هر چه داریم از پرتو محافل نورانی حضرت حسین﴿ع﴾ است.

از سوی دیگر ایام سوگواری‌ها و میلادها و روضه‌های هفتگی و ماهیانه نیز موجب شده که پیوسته سخنوران به تمرین بپردازند.

یکی از امتیازات خطابه در شیعه این است که از شیوهٔ مواعظ اخلاقی و مجادلهٔ احسن با الهام از گفتار و رفتار معصومین﴿ع﴾ استفاده می‌شود و به حکم **﴿و قولا له قولا لینا﴾**[1] از هرگونه خشونت و تهمت زنی بر کنار می‌باشد؛ بلکه خطیبان با مخالفان از در خیر خواهی و مسالمت و برهان وارد می‌شوند و به مستمعان اجازه می‌دهند که محتوای سخن آنان را بررسی و نقد کنند.

مجالس روضه و مواعظ دینی، قرآن کریم، احادیث نبوی، خطبه‌های نهج البلاغه، سخن‌رانی‌های امامان معصوم﴿ع﴾ به ویژه امام حسین﴿ع﴾ و عاشوراییان و دختران پیامبر و علی و فتوحات نظامی و انقلاب‌های سیاسی و اجتماعی، تأثیر زیادی در ترقی فن خطابه داشته‌اند.

واضع خطابه کیست؟

برخی از مورخین واضع فن خطابه را انباذقلس، شاعر و فیلسوف یونانی دانسته‌اند؛[2] اما بی‌شک متفکران دیگر در تنظیم آن کوشیده‌اند و آن کس که بدین فن نظم و ترتیب بخشید

---

۱ . طه (۲۰) آیهٔ ۴۴.

۲ . آداب سخن، ص ۱۷.

سیراکوسل موسوم به کراکس بود که در حدود ۴۴۶ ق.م چارچوب آیین سخنوری را ایجاد کرد و پس از سه سال، شاگردانش آن را تکمیل کردند. ارسطو در ۳۲۲ ق.م کتاب خطابه را نوشت و هیچ کس به اندازهٔ او در تشریح اصول و قواعد خطابه به بررسی نپرداخت و اصولی که در فن سخنوری مورد بررسی نویسندگان قدیم و جدید قرارگرفته همان اصولی است که ارسطو تدوین نموده است و اکثر نویسندگان از آن پیروی کرده و بر آن افزوده‌اند؛ ولی حقیقت امر این است که خطابه از انبیا سرچشمه گرفته و مؤسس راستین آن پیامبرانند. علی﷯ می‌فرماید «إنا لأمراء الکلام»[1] و پیامبر فرمود:

نَحْنُ معاشِرَ الأَنْبِیاء أُمِرْنا أَنْ نکَلّم النّاس عَلی قَدر عقولهم؛[2]

ماگروه پیامبران به میزان عقل و در خور فهم مردم با آنان سخن می‌گوییم (که این امر خود از ضروری‌ترین معیارهای سخنوری است).

---

۱. نهج البلاغه، خ ۲۳۳.

۲. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۳؛ فروع کافی، ج ۸، ص ۲۶۸؛ بحارالأنوار، ج ۱، ص ۸۵ و ج ۲، ص ۶۹.

عوامل ترقی و تکامل سخنوری

تاریخچهٔ سخنوری در میان اقوام و ملل پیشین فراز و نشیب هایی داشته و در هر منطقه‌ای، عوامل خاصی در شکوفایی خطابه مؤثر بوده است؛ در عین حال، مجموعه‌ای از عوامل کلی و عمومی نیز مطرح است که در تمام عصرها و نسل‌ها در توسعه و تحول آیین سخنوری نقش داشته است که ذیلاً به بررسی این عوامل می‌پردازیم:

الف) آزادی سیاسی و اعتقادی

جای تردید نیست که سخنوری در ادواری که زمینهٔ آزادی‌های فکری و سیاسی در جامعه فراهم است، شکوفا و بارور می‌گردد؛ زیرا افراد مستعد در چنین شرایطی می‌توانند آزادانه و بدون واهمه، تفکرات سیاسی و اجتماعی را مطرح کنند و هم‌چنین نیازمندی‌ها و مشکلات مردم را در قالب نوشته‌ها و خطابه‌ها، در محیطی امن و فارغ از تعقیب و تکفیر عوامل وابسته به حکومت‌های خودکامه، ابراز دارند؛ چون بیم و هراس تهدید و تکفیر و تهمت و افترا و از همه مهم‌تر زندان و شکنجه، روحیهٔ صاحب نظران آزاد اندیش را، که دارای افکار مستقل هستند، در هم می‌شکند و عقاید و اندیشه‌های تازه را در ذهن‌ها مدفون می‌سازد و قدرت بیان را از سخنوران می‌ستاند.

به همین دلیل، در عصر انقلاب، خطابه از رشد و ترقی محسوسی برخوردار می‌شود. سخنوران در محیط‌های مساعد و آزاد، برای جلب توجه عمومی از بهترین شیوه‌های سخنوری بهره می‌گیرند و جویندگان قدرت، شیفتگان شهرت و مقام و علاقه‌مندان به

خدمت و هدایت، همگی به منافسه و رقابت با یکدیگر می‌پردازند تا به مقاصد و آمال خود نایل آیند و جمعیت‌ها را با خویش همراه و دمساز سازند.

ب) اشتیاق به زندگی بهتر

هنگامی که غالب مردم از وضع موجود ناراضی باشند، از انحصارطلبی‌ها، وعده‌های دروغ، قانون شکنی‌ها، تبعیض‌ها، تملق‌ها و چاپلوسی‌ها به جان آیند، بی‌گمان طالب شرایط بهتری در سایهٔ حاکمیت عدل و قانون خواهند بود. در چنین جوّی اگر سخنوران، که طعم تلخ انحصارطلبی‌ها و طرد نیروهای ارزنده را چشیده و لمس کرده‌اند محیط را آماده ببینند و فرصتی به دست آورند در عرصهٔ سخن‌سرایی استعداد نهایی خود را به فعلیت می‌رسانند؛ زیرا عقده‌ها و سوز و گدازهای درونی در قالب کلمات آتشین، از دل‌های پر درد بر آمده و هم چون شهاب ثاقب در قلوب شنوندگان نفوذ خواهد نمود و محیط و شرایط را به سود حق متحول خواهد ساخت. برای مثال، به چند نمونه اشاره می‌شود:

نمونهٔ یکم: در نهضت و انقلاب کبیر ایران به رهبری امام امت شرایط مساعدی پیش آمد و بسیاری از عناصر که در خود توان سخن‌رانی احساس نمی‌کردند، در سایهٔ احساس وظیفه و شور درونی، در اندک زمانی از سخنوران معروف شدند.

نمونهٔ دوم: یونان باستان (قرن پنجم ق.م) در گیر و دار مبارزات سیاسی و منازعات اجتماعی، سخنوری به اوج ترقی رسید؛ در این قرن برکلیس و در قرن چهارم دموستین زعامت خطابه را بر عهده داشتند و عرصهٔ سخنوری را گرم و پر شور ساختند. فریاد کوبنده دموستین آخرین فریادی بود که تریبون‌های آتن را به لرزه در می‌آورد؛ زیرا پس از آن، اسکندر مقدونی بر آتن پیروز گشت و بر اثر حاکمیت جوّ اختناق و خودکامگی، زبان سخنوران در کام خشکید و سخنوری از شور و نشاط افتاد.

نمونهٔ سوم: رومیان در آغاز کار، تحت فشار حکومت استبدادی و نظام دیکتاتوری قرار داشتند. در این مقطع، فن خطابه رونقی نداشت. میدان سخن تنها برای معدودی از درباریان چاپلوس و ثناگو مساعد بود.

پس از چندی، مردم قیام کردند و شرایط نامطلوب را تغییر دادند، فضای سیاسی باز شد و

سخنوری رونقی تازه و گسترش بی‌اندازه‌ای پیدا کرد.

در قرن دوم میلادی نیز خطابه رنگ مذهبی یافت؛ چه نزاع سختی بین مسیحیت و بت‌پرستان به پا خاست. شخصیت‌های کلیسا به دفاع از آیین عیسوی برخاستند. در این زمان سخنوری به‌گونهٔ چشم‌گیری ترقی کرد؛ اما با در هم شکستن آیین بت پرستی و ظهور دیکتاتوری به نام مذهب، بار دیگر بازار سخنوری از رونق و نشاط افتاد و در حصار تنگی، در خدمت استبداد سیاه قرار گرفت.

نمونهٔ چهارم: در دوران جاهلیت نیز به یُمن آزادی عقیده و بیان و پیکار بعضی از انسان‌های آگاه و عدالت‌خواه با حاکمان ستم پیشه و عدالت سوز و رؤسای قبایل، خطابه و ادب در میان عرب جاهلی شکوه خاصی پیدا کرد. بازار عکاظ مرکز به نمایش گذاشتن آثار ادبی، از نظم و نثر گرفته تا ایراد سخنرانی‌ها بود. با طلوع خورشید اسلام از افق جزیرة العرب و پیکار فرهنگی و تبلیغی علیه بت پرستی، این فن نشاط و پویایی و توانمندی روزافزونی یافت. با آغاز دوران بنی امیه و ستم‌های آنان، مسلمانان به گروه‌ها و احزاب مختلفی تقسیم شدند و هر گروه، برای برانگیختن احساسات مردم، از سخنوران خود مدد گرفتند و بدین وسیله آیین سخنوری تجدید حیات تازه‌ای پیداکرد؛ ولی با آمدن حاکمان عباسی و سرکوبی رقبای سیاسی، فن خطابه محدودیت یافت و از سکه افتاد.

نمونهٔ پنجم: در عصر اخیر، سرزمین‌های اسلامی از خواب کهن برخاستند و مصر، نخستین کشوری بود که از خواب گران بیدار شد و از مشاهدهٔ سلطهٔ اجنبی بر آشفت و برای رهایی از آن قیام کرد. در گیر و دار مبارزات رهایی بخش برای آزادی از چنگال ابر قدرت بریتانیا، سخن‌رانان زبردستی، مانند مصطفی کامل و سعد زغلول و نویسندگان نام آوری هم‌چون عقاد و حسنین هیکل پیدا شدند که در عرصهٔ قلم و سخن، حماسه‌های بزرگی آفریدند و علیه استعمارگران بر آشفتند و مقاله‌ها نوشتند.

نمونهٔ ششم: انقلاب کبیر فرانسه زمینه ساز ترقی و تعالی خطابه و پیدایش خطیبان نامور در آن سرزمین گردید. آتش افروزان اصلی این انقلاب تاریخی، سخنورانی بزرگ، مانند میرآبو، روبسپیر و دانستون بودند. آنان مردم را به شورش و قیام تحریک کردند. در طول دو سال، فرانسه خطیبان نام آوری به جامعه تقدیم داشت که در هیچ یک از ادوار تاریخی سابقه

نداشت و این امر، معلول روحیهٔ قوی و آمال انقلابی و حوادث پیاپی و تضاد طبقاتی بود.

در دوران نهضت، امام امت قطع نظر از مرجعیت تقلید، خداوند سخن و خطابه نیز بود. مردم را ضد شاه تحریک نمود و کاخ قدرت او را از هم پاشید و دیگر سخن‌رانان نیز منویات امام و جنایات شاه را بر ملا ساختند. در این مقطع نیز سخنوری رونق به سزایی یافت. آری به برکت این انقلاب الهی و عظیم، زبان آوران سیاسی و دینی زبردستی پیدا شدند که در صحنه‌های بزم و عرصه‌های رزم غوغایی بر پا ساختند، که یادشان گرامی باد، و برخی از آنان در کنار دیگر شهیدان در جوار رحمت حق آرمیدند.

نمونهٔ هفتم: هرگاه احزاب زنده و مختلفی، در صحنه‌های سیاسی ـ اجتماعی و پارلمانی یک کشور، حضوری فعال و گسترده داشته باشند، بی‌گمان در آن سامان، سخنوری رونق بیشتری پیدا می‌کند؛ زیرا منادیان هر حزبی ناگزیرند برنامهٔ خود را برای مردم با فرهنگ زمان تشریح کنند و نارسایی‌های احزاب دیگر را با شیوهٔ منطقی و حرارت عاطفی برای آنان باز گویند و طبیعتاً احزاب مقابل هم ساکت نمانده و متقابلاً به تلاش‌های مشابهی دست می‌زنند. این رقابت‌ها و منازعات سیاسی و کلامی، باعث تقویت قدرت خطابه در جامعه می‌شود؛ ولی در جوامع تک حزبی و یا فاقد احزاب سیاسی، که قدرت در دست حاکمان زر و زور و تزویر است و از شجاعت و فریاد خبری نیست، طبعاً روحیه سخن‌پردازی در میان آنها می‌میرد و فقط چاپلوسی و ثناگویی رواج می‌یابد.

نمونهٔ هشتم: این نمونه، که خاصّ جامعه شیعه است، وجود ماه‌های محرم، رمضان و مجالس موعظه، یادبودها و مجالس ترحیم و محافل عبادی است. به همین دلیل جهان تشیع در تمام مقاطع تاریخ، خطیبان ناموری به جامعه تحویل داد و می‌دهد و بیشتر آنان از تقوا و شجاعت کم نظیری برخوردار بودند و هستند. آنان درس شهامت و صراحت را از پیامبر و آلش علیهم السلام آموخته‌اند. آنان هرگز حاضر نیستند رسالت الهی را قربانی طمع و انگیزه‌های پست مادی همچون دست‌یابی به مال و منال و یا انتقام جویی و فتنه‌های سیاسی و اجتماعی سازند، و غضب و سخط خالق را بر رضای مخلوق ترجیح دهند. نه، هرگز! هیهات منّا الذلّه!

نقش سخن و سخنوری

به نام خداوند جان آفرین — حکیم سخن در زبان آفرین

«فردوسی»

سخن گفتن، زیباترین نمودار زندگی انسان‌های متفکّر و بزرگوار است. از دیر زمان، که بشر در راه تمدن و زندگی اجتماعی گام نهاده است، نیروی بیان، امتیاز انسان و شرافت وی، قلمداد گردیده است. در مورد ارزش و علو مقام «سخن» همین بس که خداوند بزرگ در قرآن مجید، پس از آفرینش انسان، مهم‌ترین موضوع را اعطای نیروی بیان می‌داند؛ آن‌جا که می‌فرماید:

﴿الرَّحمنُ * عَلَّمَ القُرآن * خَلَقَ الإنسانَ * عَلَّمَهُ البَيان﴾؛[1]

خدای مهربان. (بر رسول خود محمد صلی الله علیه و آله) قرآن را آموخت. و انسان را آفرید و به وی، نطق و بیان را تعلیم فرمود.

پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

الجَمالُ فِي اللِّسانِ؛[2]

زیبایی انسان در زبان اوست.

علی علیه السلام فرمود:

اللّسان سَبُعٌ إن خُلّيَ عَنهُ عَقَر؛[3]

---

۱. الرحمن (۵۵) آیات ۱ ـ ۴.

۲. بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۱۴۱.

۳. غرر الحکم، ص ۸۵۳.

زبان چونان حیوان درنده‌ای است. اگر آزاد گذاشته شود صاحبش را مجروح می‌سازد.

و همچنین می‌فرماید:

جَمال الَمرء فِي فَصاحَةِ اللِّسانِ؛[1]

زیبایی انسان، در فصاحت و شیوایی زبان و بیان اوست.

«سخن گفتن»، نعمت بسیار بزرگی است که گفته‌اند: یکی از وجوه تمایز انسان از حیوانات سخن گفتن است و عامل تفهیم و تفاهم در زندگی اجتماعی آدمی است. تعاریف و اصطلاحاتی را که فلاسفه و دانشمندان جامعه شناس در مورد انسان به کار برده‌اند؛ نظیر «انسان، حیوانی است ناطق» یا: «انسان، حیوانی است اجتماعی» گویاترین دلیل، بر اهمیت سخن و برهانی آشکار در نقش مؤثر آن در زندگی فردی و اجتماعی انسان است.

دامنهٔ فرهنگ و تمدن، هر قدر گسترده‌تر و رابطهٔ ملت‌ها هر اندازه بیشتر شود، نیاز و آشنایی به فن «بیان»، محسوس‌تر می‌شود و ضرورت فراگیری قواعد آن، بیشتر می‌گردد.

در کشورهای پیشرفته، کسانی در کارهای اجتماعی و سیاسی و فرهنگی نظیر تعلیم و تربیت و... موفّق‌ترند که، بهتر می‌توانند خواسته‌ها و نظریات خود را بیان کنند و پیروزی، از آن اشخاصی است که، خوب‌تر و فصیح‌تر، سخن می‌گویند و زیباتر می‌نویسند. سخنوری، هنری اجتماعی و نشان طرز تفکّر و شخصیّت انسان است:

أَلا وَ إنَّ اللِّسانَ بَضعَة مِنَ الإنسانِ، فَلا يُسعِدُهُ القَولُ إذَا إمتَنَعَ، وَ لا يُمهِلُهُ النُّطقُ إذَا اتَّسَعَ. وَ إنّا لأُمَراءُ الكَلامِ، وَ فِينا تَنَشَبَّت عُرُوقُهُ، وَ عَلَينا تَهَدَّلَت غُصُونُهُ؛[2]

آگاه باشید! زبان، پاره‌ای از پیکر انسان است. هرگاه امتناع ورزد، گفتار، او را یاری و مساعدت نمی‌نماید و هرگاه به سخن در آید، آن را مهلت ندهد. و ما، امیران سخن هستیم و ریشه‌های آن در ما مستقّر و شاخه‌های آن، بر ما گسترده شده است.

زبان در دهان ای خردمند چیست / کلید در گنج صاحب هنر!

چو در بسته باشد، چه داند کسی / که گوهر فروش است یا پیله‌ور

توسعه و تحول عظیمی که در عصر حاضر در وسایل تبلیغاتی و ارتباط جمعی، نظیر رادیو،

---

۱. تحف العقول، ص ۵۳۷؛ کنز العمال، خ ۲۸۷۷۵.

۲. نهج البلاغه، تحقیق صبحی صالح، خ ۲۳۳؛ نهج البلاغه، ترجمه و شرح فیض الاسلام، خ ۲۲۴.

تلویزیون، سینما، ماهواره و اینترنت به وجود آمده است و بهره‌برداری‌هایی که از این وسایل در نشر افکار می‌شود، دلیلی بارز بر اهمیت تبلیغ و سخنوری، در جوامع پیشرفته است. محبوبیت و نفوذ معنویی که سخنوران بزرگ در بین ملت‌های مترقی دارند، بر کسی پوشیده نیست. رهبری و ارشاد اصولی جامعه و بیداری و هوشیاری ملت، پیوندی ناگسستنی با قدرت قلم نویسندگان و توانایی سخنوران آن جامعه داره. خلاصه آن که سخنوران و نویسندگان والا مقام و متعهد، فرمانروایان حوزه‌های اندیشه و احساس و سازندگان انسان برترند.

حشمت و جاه سخن نازم که گر روزی سخن را
باز گیرند از میان، شمعی نماند انجمن را
پیکر هستیّ آدم، از سخن بگرفت زیور
ور نمی‌بودی سخن، کی بود هستی جان و تن را
دوست را با دشمن الفت از سخن افتد از آن پس
کز سخن کردند روشن شمع بزم انجمن را
کار یک مرد سخن صد مرد جنگی گر ندانند
لیک داند یک سخنور کار صد شمشیر زن را
خواهی از عزّ سخن دانی به قرآن بین، که آمد
بهترین اعجاز پیغمبر که بوسم آن دهن را
از پی ایجاد عالم یک سخن فرموده یزدان
گشت از اول، سخن سرمایه این دیر کهن را[1]

امیر بیان به حق فرمود:

ما الانسان لولا اللِّسان؛ إلّا صورة ممثّلة أَوْ بهيمةٌ مُهْمَلَة؛[2]

اگر زبان در انسان نبود (و قدرت سخن گفتن را از آدمی می‌گرفتند) انسان جز نقشی (بر دیوار) و یا حیوانی متروک و مهمل چیز دیگری نبود (و به حساب نمی‌آمد).

---

۱. سخنوران نامی معاصر، ج ۱، ص ۳۷، سرودهٔ پرتو بیضاوی.
۲. آمدی، غرر الحکم، ج ۶، ص ۹۳، ش ۹۶۴۵.

این نیروی تکلم است که به آدمی جنبهٔ انسانی می‌بخشد.

اگر آدمی به چشم است و دهان و گوش و بینی
چه فرق است میان نقش دیوار و میان آدمیت

ارزش سخن در چیست؟

«سخن» به خودی خود، وسیله‌ای بیش نیست. زبان، بیانگر اندیشه‌ها و آشکار کنندهٔ آرای انسان است. سخن، ابزاری است که، افکار و عقاید و خواسته‌های ما با آن آشکار می‌شود؛ به تعبیر دیگر، سخن همانند خادمی است که اگر در خدمت فضیلت، ایفای وظیفه کند، ارزشمند و والا می‌شود و در این صورت است که، وجه تمایز انسان از حیوان و نشانهٔ کمال و شخصیت آدمی می‌گردد. اما اگر خدمتگزار رذیلت گردد و برای اغراض نفسانی، نیّات پلید و نشر افکار منحط به کار رود؛ سقوط می‌کند و گاهی انسان را از اعلی علّیّین، به اسفل السّافلین می‌افکند و مصداق این آیهٔ شریفه می‌شود:

﴿أُولَئِكَ كَالأَنعامِ بَل هُم أَضَلّ﴾؛[1]

آنان، به سان چهارپایانند؛ بلکه (فرومایه‌تر و) گمراه‌تر.

بنابراین، چنین سخنی از صدای چهارپایان پست‌تر و به وسیله‌ای زیان‌بار، تبدیل می‌شود. «اندیشه پلید تنها به دارندهٔ آن زیان می‌زند؛ ولی سخن ناهنجار و گمراه کننده به جامعه آسیب می‌رساند.»[2]

به نطق آدمی بهتر است از دواب — دواب از تو به، گر نگویی صواب

زبان، به منزلهٔ ابزاری است که با آن، خوبی‌ها و بدی‌ها را یک‌سان می‌توان به دست آورد. هم‌چنان که سخنوران پاک‌دل و پاک‌اندیش، محبوب‌ترین و ارجمندترین مردمانند؛ گویندگان بدسگال و آلوده، فرومایه‌ترین اشخاص به شمار می‌روند. از این روست که حکیمی فرموده است: «زبان شریف‌ترین و هم خبیث‌ترین اعضای انسان است».[3]

---

۱. اعراف (۷) آیهٔ ۱۷۹.

۲. سخنوران نامی معاصر، ج ۱، ص ۳۷.

۳. افکار جاوید، ص ۸۴.

از ارسطو پرسیدند: بهترین سخن کدام است؟ در پاسخ گفت: «آنچه موافق عقل باشد». باز پرسیدند: پس از آن چیست؟ جواب داد: «سخنی که شنونده بپذیرد». گفتند: بعد از آن چیست؟ اظهار داشت: «سخنی که این اطمینان در آن باشد که ایراد آن، ضرری را متوجه شنونده و گوینده ننماید».

پرسیدند: پس از آن چیست؟ پاسخ داد: «اگر سخن، یکی از شرایط مزبور را نداشته باشد، از صدای چارپایان، پست‌تر خواهد بود».[1]

سخن شیوا و بلیغ نیز، اگر دارای رسالت صحیح و آموزنده نباشد و آثاری مفید و ثمربخش نداشته باشد، جز مشتی الفاظ پر زرق و برق و فریبا نخواهد بود و در این صورت، میدان نفوذ آن، از محدودهٔ شنیدن تجاوز نمی‌نماید.

این‌گونه سخنوران سفله، جز ترویج فرهنگ تملق و چاپلوسی، رسالتی دیگر را روا نمی‌دانند. اسلام، خطیبان متعهد را می‌ستاید و فرهنگ چاپلوسی را محکوم می‌سازد. گرچه ممکن است چنین سخنرانی‌هایی دارای درخشندگی باشد؛ ولی آثار و نتایج مثبتی به بار نمی‌آورد. نه چیزی می‌آموزد و نه سازندگی دارد و در ذهن شنونده، اثری پایدار ندارد.

سعدی در این باره چنین می‌فرماید:

هان! تا سپر نیفکنی از حملهٔ فصیح
کو را جز این مبالغه مستعار نیست
دین ورز و معرفت که سخن‌دان سجع گوی
بر در سلاح دارد و کس در حصار نیست

سخن خوب، آن است که بر آگاهی شنونده بیفزاید و او را به سرچشمهٔ خرد و سعادت، رهنمون گردد. سخنی که با پاکی اندیشه و خیرمندی همراه باشد و به سان شعله‌ای فروزان، جان و دل شنونده را روشنی می‌بخشد.

ناصر خسرو علوی قبادیانی دربارهٔ چنین سخنی می‌سراید:

جانت به سخن پاک شود چون که خردمند
از راه سخن بر شود از چاه به جوزا

---

۱. همان.

زنـــده بـــه ســـخن بـایـد گـردید ازیـراک
مـرده بـه سـخن زنـده هـمی کـرد مسـیحا
آن بـــه کـه نگـویی چـو نـدانـی سـخنی را
نـــا گـــفته بســـی بـه بـود از گـفتهٔ رسـوا
چـون تـیر سـخن راست کـن آنگـاه بگـویش
بـــیهوده مگـــو! چـــوب مـــپرتاپ ز پـهنا
دریـای سـخنها سـخن خـوب خـدایی است
پـــر گـــوهر و بـــا قـیمت و پـر لؤلؤ لالا

تأثیر خطابه در تاریخ و جامعه

سخنوری از ویژگیهای انسان است و نقش سازنده و تخریبی عجیبی دارد. خطیبان نامدار از طریق استخدام جملههای زیبا و نافذ، حقیقت را باطل و باطل را حق جلوه داده و تاریخ را دگرگون ساختند.

در تاریخ نمونههای فراوانی از تأثیر عظیم سخن به صورت مثبت یا منفی به چشم میخورد که چند نمونهٔ آن را ذکر میکنیم تا اثر تخریبی و سازندگی آن محسوس گردد:

۱. هیتلر با نیروی سخن و جذبهٔ کلام، سربازان آلمانی را برای تسخیر کشورهای جهان تهییج کرد و جنگ جهانی دوم را به وجود آورد.

۲. در تاریخ جنگهای صلیبی، نام زاهد مسیحی پیپر[1] معروف است که بر الاغی سوار شد و سرتاسر اروپا را طی نمود و به داعیهٔ نجات قبر مسیح از دست مسلمانان، با کلمات ساده و عامیانه و سخنرانیهای گرم و دلنشین چنان شور و هیجانی به وجود آورد که پیروان مسیح را از زن و مرد، بزرگ و کوچک، بسیج نمود بهطوری که مردم همانند سیلی از جا کنده شدند و به سوی آسیا حرکت کردند و بسیاری از آنها در بین راه، از شدت تشنگی و خستگی جان سپردند؛ تا سرانجام جنگهای صلیبی به راه افتاد و رودخانههای خون از کنار کوههای اجساد کشتگان، روان گشت.[2] مولوی میگوید:

---

1. Pierrl, Hermite.

۲. آداب سخن، ص ۲۰.

این زبان چون سنگ و فم، آهن وش است / آن‌چه بجهد از زبان چون آتش است
سنگ و آهن را مزن بر هم گزاف / گه ز روی نقل و گه از روی لاف
زان که تاریک است و هر سو پنبه زار / در میان پنبه چون باشد شرار
ظالم آن قومی که چشمان دوختند / وز سخن‌ها عالمی را سوختند
عالمی را یک سخن ویران کند / روبهان مرده را شیران کند

۳. موسی بن نضیر، فرمانده کل جبههٔ آفریقایی اسلام، برای فتح و تسخیر اروپا، نخست غلامش طارق بن زیاد را جهت شناسایی وضعیت دشمن، با تعداد معدودی به سوی اسپانیا روانه کرد. طارق وقتی به محل مأموریت رسید، زمینه را برای فتح و پیروزی مهیا دید. تأمل روا نداشت و فوراً تصمیم گرفت حمله را آغاز کند و چون عده‌ای از همراهان را آمادهٔ جنگ ندید، دستور داد قایق‌ها را آتش بزنند تا راه بازگشتی برای آنان نماند. مأموران قایق‌ها را از آب بیرون کشیده و در گوشه ای برف انبار کردند و سپس آتش زدند. گروهی زبان به اعتراض گشودند. طارق در جواب گفت: این‌گونه اعتراضات که آتش و دود و خاکستر را دوباره به صورت کشتی و قایق در نمی‌آورد. ما اکنون در سرزمین دشمن قرار داریم. آن‌گاه شمشیر خود را از غلاف بیرون کشید و در دامنهٔ کوهی که در تمام جغرافیای جهان، آن را «جبل الطارق» می‌نامند، ایستاد و خطابهٔ شورانگیزی ایراد کرد که آهنگ امواج دریا را در گوش‌ها بی‌اثر ساخت و روحیهٔ فوق العاده‌ای در لشکریان ایجاد کرد. قسمتی از خطبهٔ او چنین است:

أَيُّهَا النّاسُ! البَحرُ وَرائَكُم وَالعَدوُّ أَمامَكُم؛ أَلا وَ إن عَدُوَّكُم مُزَوَّدٌ بِالقُوَّةِ وَ السَّلاح وَ لا زادَ لَكُم إلّا سُيُوفُكُم، وَ لا قُوةَ لَكُم إلّا ما تَستَخلِصُونَهُ مِن أَيدِي عَدُوِّكُم ...؛[1]

ای مردم! دریا در پشت سر شماست و دشمن در پیش رویتان. آگاه باشید که دشمن شما، به ساز و برگ نظامی مسلح است؛ در حالی که شما، جز شمشیرهایتان توشه‌ای ندارید و جز آن‌چه را از دست دشمن خواهید گرفت، نیرو و توانی ندارید ...

این خطابهٔ کوتاه و شورانگیز، چنان هیجانی در سربازان اسلام به وجود آورد و شعلهٔ مقدس ایمان را در کانون جانشان مشتعل نمود که با سرعت، دشمن را مقهور و مغلوب کرده

۱. غروب آفتاب در اندلس، ص ۱۲؛ جمهرة خطب العرب، ج ۲، ص ۳۱۴.

و چهارده استان اسپانیا را گرفتند.[۱]

۴. در جنگ صفین، وقتی لشکریان معاویه آب را بر یاران علی﷣ بستند، امام به پا خاست و خطبهٔ کوتاه و شورانگیزی ایراد فرمود. این خطبهٔ حماسی آن‌چنان در کالبد افسردهٔ اصحابش جان تازه‌ای دمید و حرکت فوق العاده‌ای آفرید که با یک یورش، دشمن را تار و مار کردند و شریعهٔ فرات را باز پس گرفتند. قسمتی از خطبه، چنین است:

اَلمَوتُ في حَياتِكُم مَقهُورينَ وَ الحَياةُ في مَوتِكُم قاهِرينَ؛[۲]

زندگانی شما، در صورتی که مغلوب و شکست خورده باشید، جز مرگ چیز دیگری نیست و مرگ شما، در صورتی که پیروزمند گردید، عین حیات و زندگی است.

۵. خطبه‌های پر شور حضرت سجّاد﷣ و حضرت زینب﷤ در مرکز قدرت معاویه و یزید، آن‌چنان تکان‌دهنده و انقلاب‌آفرین بود که شام را به بیت الاحزان امام حسین﷣ تبدیل نمود و چنان اوضاع را دگرگون ساخت که تبلیغات چندین سالهٔ آل ابوسفیان را نقش بر آب کرد.

سخنان گرم و دل‌نشین پیامبران خدا در طول تاریخ در تسریع و پیش برد اهداف و رسالت الهی آنان، انکارناپذیر است و قرآن که معجزهٔ جاودانهٔ اسلام است، برای این که تا ابد، در روح خواننده و شنونده اثر بگذارد، به صورت سخن طرح گردیده است و به شکل بیانی عمیق و شکافنده و استوار، از چشمهٔ جوشان وحی فرود آمده که هر ترکیب و جمله‌اش به سان موجی حرکت آفرین و نوری راه نماینده به دل‌ها می‌نشیند و انقلاب ایجاد می‌کند. به گفتهٔ اقبال لاهوری:

چون که در جان رفت جان دیگر شود　　　جان چو دیگر شد جهان دیگر شود

تأثیر سخن در دنیای کنونی، تا آن جاست که به تجربه ثابت گردیده جنگ سرد و تبلیغاتی به مراتب از جنگ گرم، نافذتر و مؤثرتر است. جنگ‌های نظامی اگر برای دفاع از عقیده و استقلال و آزادی و هدف مقدس نباشد، از نظر انسانی، محکوم است و به همین دلیل ابرقدرت‌ها از رهگذر تبلیغات سمعی ـ بصری، ملت‌ها را خواب می‌کنند و بر ضد هر حرکت

---

۱. مبسوط این خطابه با مدرک آن در مباحث آینده خواهد آمد.

۲. نهج البلاغه، خ ۵۱.

و انقلابی، جنگ روانی به راه می‌اندازند. استکبار جهانی معتقد است استثمار فکری و فرهنگی می‌تواند پل خوبی برای استثمار سیاسی و اقتصادی باشد.

برتراند راسل، دربارهٔ نقش تبلیغات می‌گوید:

«استعمارگران امیدواراند به وسیلهٔ تبلیغات، آن‌چنان حقایق را وارونه نمایند که در کودکستان‌ها به بچه‌ها بیاموزند که ماست سیاه است و کسانی که معتقدند ماست سفید است کهنه پرست و ارتجاعی هستند؛ یعنی از رهگذار تبلیغات، به آسانی می‌شود حق را باطل و باطل را حق جلوه داد.»[1]

صنعت خطابه

فن سخنوری از فنون الهام بخش الهی است که تمام پیامبران و مصلحان بزرگ تاریخ بشر از آن به صورت معقول و بهینه استفاده کرده و می‌کنند. رسولان الهی و منادیان آزادی و حریت و مجاهدان راه حق پیوسته دعوت خود را بدین وسیله به مردم ابلاغ نمودند. بشر به قدرت سخن توانست نظم و امنیت اجتماعی و صلح و مسالمت در جوامع ایجاد نماید. معلمان اخلاق از این ابزار موثر در جهت تهذیب نفس و ترویج ارزش‌های فرهنگی، اخلاقی و دینی استفاده نمودند. مصلحان و انقلابیون متعهد از این رهگذر، عواطف و احساسات خدادادی را در جهت ارشاد توده‌ها و تنبیه غافلان و رشد عقلانی امت‌ها به کار بستند و با تقویت روحیهٔ جستجوگری و حق‌طلبی، تمدن عظیمی را در جهان پدید آوردند. به دلیل نقش سازنده و سودمندی که سخنوری ایفا نمود به تدریج در معارف بشری جایگاه رفیعی پیدا کرد و به شکل صناعتی علمی در کنار علم منطق قرار گرفت و یکی از صناعات پنج گانهٔ منطقی را تشکیل داد. شایسته است محصلان و مبلغان علوم دینی و دانشجویان رشتهٔ فلسفه و کلام و حتی سیاست‌مداران مملکت، صناعات خمس را به درستی بدانند و به کار بگیرند. متأسفانه در حوزه‌های علمیه کمتر به این رشته پرداخته می‌شود. آن‌چه در حوزه‌ها تدریس آن رایج می‌باشد، تنها فنّ قیاس و برهان است.

گرچه قیاس منطقی شریف‌ترین فن اقناع به شمار می‌رود؛ لیکن برای طبقهٔ مخصوصی قابل

---

۱. اصول و آداب سخن، ص ۵۲.

استفاده است و از قلمرو افکار عمومی بیرون است. به عکس، به سایر فنون منطقی، مانند جدل، فن خطابه، شعر و مغالطه، تمام قشرهای جامعه نیاز دارند و می‌توانند از آن استفاده کنند. به ویژه که انسان طبیعتاً مدنی است و در بقای حیات اجتماعی به تعاون و مشارکت دیگران نیازمند است و مشارکت نیز، مجاورت و هم‌زیستی را می‌طلبد. از سوی دیگر، اجتماعی زیستن تضادهای درونی جامعه را در پی دارد، طبعاً برای رفع تضادها جعل مقررات ضروری است. ابلاغ مؤثر مقررات و بیان فواید و نقش قوانین در زندگی فردی و اجتماعی و زیان‌های تخلف از آن و ایجاد اقناع عمومی و ترغیب آحاد جامعه در جهت التزام عملی به قانون به دست خطیبان صورت می‌گیرد و سرانجام استمرار حیات مدنی، مرهون خطابه‌های گرم و پندهای ارجمند است.

حفظ نظام، تأمین مصالح اجتماعی، ترویج دین، تهذیب افکار و اخلاق، تحریک عواطف در جهت مصالح فردی و گروهی، بیداری غافلان، بازگشت گنه‌کاران، ترغیب مردم به معنویات و کار و تلاش و حفظ عزت نفس، استحکام سنت‌ها، تحصیل اخلاق فاضله و در نهایت ارتقای انسان از حضیض خاک به اوج افلاک به یُمن خطابه‌های نافذ امکان‌پذیر می‌شود. بنابراین، صناعت خطابه مهم‌ترین موضوعی است که در علم منطق باید بدان توجه شود: زیرا فن برهان مخصوص گروه خاصی است؛ ولی خطابه، عوام و خواص را در بر می‌گیرد.

جدل نیز چندان سودمند نیست؛ زیرا مردم گمان می‌کنند تأثیر جدل مربوط به استعداد و ذوق جدل کننده است. اگر طرف مقابل هم، چنین توانی داشت می‌توانست مجادله را دفع کند. مغالطه نیز کاذب و غیر مفید است. پس صنعت خطابه برای عموم مردم از قشرهای تحصیل کرده تا بی‌سوادان، پیران و جوانان، در تحصیل اخلاق پسندیده و صفات حمیده سودمند است. امیر بیان وقتی صفات انسان کامل را باز می‌گوید همام مدهوش می‌شود و جان به جان آفرین تسلیم می‌کند. اویس قرنی، سلمان محمدی، عمار یاسر و میثم تمار و سمیه در پرتو خطابه‌های ملکوتی پیامبر و علی به عرش دست یافتند و به اوج معنویت رسیدند.

بعد از روشن شدن اهمیت سخنوری و رابطهٔ آن با علوم دیگر و تاریخچهٔ پیدایی خطابه، به اصول و مبادی سخنوری می‌پردازیم.

خطابه و مبادی تصوری آن

برای شناخت فن خطابه، نخست باید مبادی تصوری، یعنی تعریف، موضوع و فایدهٔ خطابه را بدانیم، آن‌گاه اسلوبی که خطیب باید به کار ببرد و هم‌چنین روش تحصیل آن را به دست آوریم.

تعریف فن خطابه

تعریف بر دو قسم است: لفظی و حقیقی. تعریف لفظی را باید از فرهنگ‌ها آموخت و تعریف حقیقی بر عهدهٔ فلسفه است. خطابه در فرهنگ لغت، از «خطب یخطب» گرفته شده و به معنای «سخنور شدن» یا «سخنوری کردن» است و بدین مفهوم، خطابه حالت و صفت نفسانی است که گوینده به وسیلهٔ آن، قدرت تصرف در الفاظ و عبارات و آرایش معانی را در قالب‌های زیبا و نافذ پیدا می‌کند، به‌گونه‌ای که شنوندگان را تحت تأثیر قرار داده و گوینده را به مقصدی که خواهان آن است، می‌رساند. پس، هدف اصلی خطابه، نفوذ در قلوب و سیطره بر وجدان و احساس شنوندگان و برانگیختن آنان است. حکیمان و منطق‌دانان، خطابه را چنین تعریف کرده‌اند:

«خطابه یک سلسله قیاساتی است که از مظنونات و مقبولات ساخته شده باشد و به منظور ترغیب شنوندگان، به اموری که در معاش و معاد مؤثر است، ایراد گردد.»[1]

---

۱. الخطابه، ص ۹.

ابوعلی سینا می‌گوید:

«حکما «خطابه» و «شعر» را در اقسام منطق گنجانیده‌اند، بدان جهت که هدف اصلی از منطق، نیل انسان به مرحلهٔ تصدیق است. اگر انسان در تصدیق، به یقین دست پیدا کند، نامش برهان است و اگر ایجاد گمان و یا سخنی باشد که طبیعتاً حمل بر صدق و راستی شود، خطابه است. البته شعر در انسان، ایجاد باور نمی‌کند. لیکن چنان قدرت خیال را بر می‌انگیزد و موضوع را برای شنونده جلوه می‌دهد که برای مستمع به مثابهٔ تصدیق، بلکه گاهی وحی منزل است و چون در روح انسان انبساط و انقباض به وجود می‌آورد در جهت تصدیق قرار می‌گیرد.»[1]

سخنور نامی کسی است که بتواند براهین منطقی را در قالب اسلوب خطابی ریخته و با شواهد و بیّنات و تاریخ و ادب بیاراید؛ لیکن خطیب، گاهی به امور غیر یقینی و زمانی به گفتار بزرگانی که به صدق و راستی معروفند، بسنده می‌کند؛ چه از نظر گوینده و شنونده، کلام آنان اعتبار علمی و یا قداست معنوی دارد و گاهی خطیب حقایق را به گونه‌ای تصویر و تجسم می‌دهد که تخیلات را برانگیخته و مستمع را به تعجب و خضوع وا می‌دارد. پس، خطیب به تناسب وضع مجلس، از این شیوه‌ها بهره می‌جوید. اگر سطح افکار بالا باشد، از قیاسات منطقی استفاده می‌کند و برای عموم، از قیاسات ظنی و اقوال حکما و بزرگان، که مقبولیت عمومی دارد، بهره برداری می‌نماید و گاهی از کلمات مهیج و شورانگیز و تجسم‌بخش، استفاده می‌کند تا احساسات و تخیلات را برانگیزد از این رو در این جا به قیاسات شعری پناه می‌برد و شکل کامل خطابه این است که در صورت مواجهه با افکار مختلف، شیوه‌های سه گانه را به کار برد تا تأثیر فوق العاده‌ای به جای گذارد.

تعریف جامعی از خطابه

جامع‌ترین توصیفی که می‌توان از این فن نمود این است که، «خطابه، فن تصرف در عواطف و عقول مخاطبان، از رهگذر الفاظ فصیح و جملات بلیغ به یاری دلایل خطابی، بر اساس مشافهه به منظور اقناع عقل و احساس شنوندگان و ترغیب آنان به سوی هدفی است که

---

۱ . همان، ص ۲۰.

سخنور در نظر دارد».

به موجب این تعریف، فن سخنوری بر پنج پایه، استوار می‌گردد:

۱. **رویارویی سخنور با شنوندگان:** اگر خطیب، از رهگذر نوار یا با رادیو و تلویزیون و یا به زبان مقاله و پیام، با شنوندگان و خوانندگانش سخن بگوید، مفهوم خطابه، تحقق پیدا نمی‌کند و این نوع سخن گفتن، از مقولهٔ «پیام» یا «مصاحبه» محسوب می‌شود نه از مقولهٔ «خطابه».

۲. **حضور مستمع و مواجههٔ آنان با خطیب:** اگر سخنور، در پشت میز خطابه قرار گیرد؛ ولی شنونده نداشته باشد و صرفاً از طریق بلندگو با رهگذران صحبت کند، باز خطابه محسوب نمی‌شود؛ چرا که رویارویی صورت نگرفته است و علاوه بر آن، شنوندگان نیز به عنوان شنونده حضور ندارند، بلکه ناخودآگاه سخنانی به گوش‌هایی برخورد می‌کند.

۳. **اقناع عقل و احساس:** سخنور باید سخنان خود را طوری ادا کند که عقل و احساس شنوندگان را ارضا نماید و برای نیل به این هدف، باید خطابه‌اش با دلیل و منطق خطابی و عبارات زیبا و شورانگیز توأم باشد که به وسیلهٔ دلایل و شواهد، عقل قانع شود و با کلمات شور آفرین و تجسم صحنه‌های مهیج و خیال‌انگیز، عواطف و احساسات را برانگیزد.

۴. **تصرف در عقل و عاطفه:** سخنور توانا و هنرمند باید عقل و عواطف مستمعان خویش را به گونه‌ای قبضه کند که با قدرت سخن بتواند در موقع لزوم با یک جمله، بگریاند و با یک کلام، بخنداند و در صورت ضرورت، تحریک کند و یا خشمگین سازد و سرانجام خطیب از نظری به منزلهٔ «اسپرتیست»[1] یا «منوم»[2] است؛ یعنی کسی که می‌تواند روح و توجه شنوندگان را در طول ایراد سخن، همواره در سیطرهٔ خویش قرار داده و با خود همراه سازد و عقل و احساسات مردم را به دل خواه خود، به اندیشه و حرکت وادار نماید.

۵. **آرایش کلام:** امتیاز خطابه، با مکالمات معمولی این است که در گفتگوی روزمره، زیبایی‌های ادبی و نظام فنی در سخن مراعات نمی‌شود؛ اما به هنگام خطابه، باید سخن بر

---

۱. اسپرتیسم، یعنی فن احضار روح و اسپرتیست، به کسی می‌گویند که مدعی احضار ارواح و یا پیرو این مسلک است.

۲. منوم: خواب کننده است که شخص «مدیوم» را هیپنوتیزم می‌کند و روحش را به هر کجا می‌تواند می‌فرستد. تنویم مغناطیسی، یعنی خواب کردن بر اساس قدرت روحی و نیرویی که در چشم خواب کننده وجود دارد (مانتیسم روحی).

اساس نظامی ادبی باشد و به فصاحت الفاظ و بلاغت معانی، آراسته شود. از عبارات زیبا و دل‌پذیر و تشبیهات و استعارات عالی و کم نظیر، استفاده شود.

تعریف بوعلی سینا و شرح آن

بوعلی سینا خطابه را چنین تعریف کرده است:

«خطابه، قوه‌ای است بر تکلف اقناع ممکن در هر یک از امور مفرده.»

مراد از قوه، ملکه نفسانی است که منشأ کارهای ارادی است خواه این توان به وسیلهٔ تعلیم موازین فراهم گردد و یا در سایهٔ تجربیات، و این غیر از قدرت ساده‌ای است که در عموم یافت می‌شود؛ چون قدرت اقناع ممکن است در هر انسانی یافت شود؛ ولی در افراد کمی، ملکهٔ ایراد خطابه و اقناع دیگران بدون مشقت موجود است؛ زیرا ملکه از طریق آموزش فن خطابه و تمرین بسیار پیدا می‌شود. پس اگر کسی بدون آگاهی از فنون سخنوری به صورت اتفاقی ایراد سخن کند و مستمع را قانع سازد به او خطیب گفته نمی‌شود. در اصطلاح منطق، به چنین ملکه‌ای «صناعت» نیز می‌گویند.

مراد از «تکلف» افعالی است که با اراده قاطع و جازم از آدمی صادر و با همان قاطعیت انجام می‌پذیرد و مقصود، انجام فعل با اکراه و تکلف نیست.

هدف از «اقناع ممکن» آن است که سخنور تمام سعی و کوشش خود را مصروف تحقیق عملی کند که در آن مقوله به قدر امکان تأثیر گذارد و در شنوندگان باور ظنی ایجاد نماید؛ مانند ترغیب مردم به شرکت فعال در امور سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، نظامی و دینی و عمل به کارهای خیر و تهذیب نفس و نهی از ارتکاب منکرات و پلیدی‌ها. قید «اقناع ممکن» خطابه را از برهان، جدل و سفسطه جدا می‌سازد؛ چون هدف در جدل و سفسطه، اسکات و غلبهٔ ظاهری است نه اقناع عقل و دل.

مقصود از «امور مفرده»، یعنی اثرگذاری در هر مقوله‌ای از مقولات که پیش آید چون خطابه مانند جدل موضوع خاصی ندارد عکس سایر علوم و صناعات؛ مثلاً در پزشکی بحث از امور جزئی و مفرده است که مخصوص آن علم است و بس. بنابراین، قدرت و قوت به منزلهٔ جنس است برای صناعات پنج گانه و اقناع ممکن به مثابهٔ فصل است که مقولهٔ خطابه

را از سایر صناعات جدا می‌سازد.[۱]

اقناع بر دو قسم است: اقناع علمی و منطقی و اقناع خطابی.

اقناع منطقی و علمی این است که مدعا از طریق برهان ثابت شود به‌گونه‌ای که شک و تردید برای عقل باقی نماند. در این مورد شخصیت گوینده و چگونگی کلام او موضوعیتی ندارد، خواه از قیاسات عقلانی باشد و یا کشفیات قطعی علمی، و یا از اصول ریاضیات، این اقناع حاصل آید؛ لیکن هر مدعایی را نمی‌توان با قیاس منطقی و علمی ثابت کرد؛ زیرا برخی از موضوعات نسبی است و برای جمعی مقبولیت دارد و برای گروه دیگر نامقبول است وانگهی همهٔ مردم اهل منطق و برهان نیستند. گذشته از این‌که برهان عقلی نمی‌تواند محرک دل باشد و عواطف و احساسات مردم را برانگیزاند و شنونده را به عمل وادارد بسا باوری که محرک نیست بدین جهت روش اقناع خطابی ضرورت پیدا می‌کند.

موضوع خطابه

ابن رشد اندلسی از ارسطو نقل می‌کند:

«خطابه، موضوع خاصی ندارد که مسائل این فنّ بر آن محور دور بزند و مانند سایر علوم، در پیرامون آن به بحث و گفتگو بپردازد؛ زیرا خطابه موضوعات تمام علوم و فنون را در بر می‌گیرد و موضوعی نیست که تحت عنوان خطابه، قابل بحث نباشد.»[۲]

سخنور می‌تواند بحثی فیزیکی را موضوع سخن قرار دهد و هم‌چنین مسأله‌ای فلسفی، تاریخی، دینی، اجتماعی، ریاضی، سیاسی، اقتصادی و حتی جغرافیایی را به شکل خطابه، بیان کند و کنفرانس بدهد، نسبیت اینشتاین را برای ریاضی دانان بشکافد، عظمت خورشید، ماه و زمین و آسمان، عجایب دریاها و املاح آب‌ها، مضرات مشروبات الکلی و فواید گیاهان و غیره را به صورت خطابه بیان کند. بنابراین، مطلق معارف بشری، اعم از محسوسات و معقولات، می‌تواند موضوع خطابه واقع شوند به خصوص اگر به نوعی با شؤون اجتماعی، مرتبط گردند.

---

۱ . الشفا، قسمت خطابه، ج ۸، ص ۲۶ ـ ۲۸.

۲ . همان، ص ۲۱.

مسألهٔ اقامهٔ عدل و دفاع از وطن، خاموش کردن فتنه‌ها، بیداری ملت‌ها، مبارزه با ظلم و ستمگری، پیکار با استبداد و استعمار و صدها مسألهٔ دیگر از موضوعات خطابه و سخنوری به شمار می‌رود.

ابن رشد اندلسی که کتاب ارسطو را خلاصه کرده معتقد است هر انسانی به نحوی از انحا می‌تواند از کلمات بلیغ و جملات فصیح و بیان شیوا برای هر مقصدی استفاده کند. یک تاجر، برای فروش کالایش، به فن بیان نیازمند است تا بتواند میل و رغبت مشتری‌ها را برانگیزد و از همهٔ مسائل، برای تشویق و تحریک استفاده کند. بنابراین، موضوع خطابه در مسائلی مانند قضاوت، سیاست، مذهب، اخلاق بزمی و رزمی محصور نیست؛ بلکه همهٔ معارف بشری را شامل می‌شود و می‌توان گفت موضوع خطابه، «سخن و کلام» است از حیث اقناع و ترغیب، با اسلوبی مخصوص. همان‌گونه که موضوع علم نحو «کلمه وکلام» است از حیث اعراب و بنا، و اگر از حیث صحت و اعتلال مورد بررسی قرار گیرد موضوع علم صرف خواهد بود.

فایدهٔ خطابه

فایدهٔ خطابه، اقناع و ترغیب مطلق شنوندگان است، چه آنان که اهل استدلال و منطقند و چه افراد احساساتی و چه آنان که با مشهورات و مقبولات و چه افرادی که فقط با اشعار و کلمات مهیج، قانع می‌شوند. اقناع عقل و ارضای دل و تحریک شنونده به سوی مقصدی که سخنور در نظر دارد، اساسی‌ترین فایدهٔ خطابه است که ثمرات زیادی بر آن مترتب می‌شود؛ مانند حل مشکلات فردی و اجتماعی، رفع خصومت‌ها، ایجاد روحیهٔ سلحشوری و انقلابی، بسیج نیروها برای دفاع از وطن و انقلاب، استقرار عدل، دفاع از مظلومان، کوبیدن ظالمان، هدایت و ارشاد مردم، احیای فضیلت‌ها، امر به معروف و نهی از منکر و دعوت به صراط حق و راه خدا و... .

بی جهت نیست که حضرت موسی علیه السلام از خدا می‌خواهد:

﴿ربِّ اشرَح لی صَدری * وَ یَسِّرلی أَمری * وَاحلُل عُقدَةً مِن لِسانی * یَفقَهُوا قَولی﴾؛[1]

---

۱. طه (۲۰) آیهٔ ۲۸.

پروردگارا! شرح صدر به من عطا فرما و کار مرا آسان گردان و عقده را از زبانم بگشا تا مردم سخنم را خوب فهم کنند و بپذیرند.

بی گمان کسی که رسالتی دارد و منادی مکتب و هدفی است، باید زبانی فصیح و بیانی بلیغ داشته باشد. انقلاب کبیر فرانسه و انقلاب عظیم اسلامی ایران، همه مولود خطابه‌های آتشین بود. رهبران و فرمانروایانی که در جهت مثبت و یا منفی پیش رفته‌اند، گذشته از شرایط رهبری و آگاهی سیاسی، ناطقان زبردستی بوده‌اند.

پیامبران و اوصیای آنان، مانند امام علی‌علیه‌السلام و نیز سخنورانی، چون بیرکلیس، پولیوس، قیصر، ناپلئون و هیتلر با سحر بیان توانستند تحولات چشم‌گیر و شگرفی ایجاد کنند. در حکومت‌های شورایی، خطبا نقش عظیمی داشته و دارند. بوعلی سینا می‌گوید:

«خطابه فواید مهمی دارد؛ چرا که سودمندترین مقررات و دستورات، احکامی است که گرد محور عدل و فضیلت بچرخد و از طرفی، حیات نوع انسان در پرتو تعاون و هم یاری تأمین می‌گردد. تعاون و همکاری و اقامهٔ عدل، همواره به گفتگوی مداوم نیازمند است تا مردم توجیه شوند. این دو امر به یک سلسله قضایای مسلّم و مقبول محتاج است که در سرشت انسان نهاده شده و با وجدانش درآمیخته است و خطابه برانگیزانندهٔ تمایلات و نهادهای ذاتی و آماده کنندهٔ انسان برای اقناع است؛ زیرا خطابه، با احساس و وجدان سر و کار دارد نه با استدلال خشک و برهان منطقی.»

وی در مورد خطیب می‌گوید:

«سخنوران، شنوندگان را به اموری که در دین و دنیا بدان محتاجند، ارشاد می‌نمایند و سنت‌ها و مراسمی را به وجود می‌آورند که اقامه و ادامهٔ زندگی شان بدان‌ها مربوط می‌گردد، و هم‌چنین آنها را برای معاد مهیا می‌سازد.»[۱]

انگیزه‌های سخنوری در عصر ما

گفتیم خطابه، موضوع خاصی ندارد و خطیب، هر موضوعی را می‌تواند محور بحث قرار دهد؛ ولی از نظر انگیزه‌ها محدود است. به‌طور کلی سخنوری را در عصر ما می‌توان در

---

۱. الشفا، قسمت منطق، ج ۱، ص ۱۶ - ۲۰.

دوازده انگیزه و هدف خلاصه کرد که با توضیح مختصری بیان می‌شود؛ مانند ۱ ـ اطلاع و بازگو ساختن اخبار، ۲ ـ اقناع، ۳ ـ تودیع، ۴ ـ توجیه، ۵ ـ تفریح، ۶ ـ تحکیم، ۷ ـ افتتاح، ۸ ـ معارفه، ۹ ـ تأمین، ۱۰ ـ خیرمقدم گویی، ۱۱ ـ مناظره، ۱۲ ـ جنگ و دفاع.

۱. **اطلاع رسانی:** گاهی هدف اصلی، مطلع کردن شنوندگان از حادثه‌ای، فاجعه‌ای، توطئه‌ای و یا نقشه‌ای است. گزارش سفر، اعلام برنامه‌های دولت، بیان عملکرد نهاد و یا وزارت‌خانه نیز، از این‌گونه اهداف محسوب می‌شوند که در این موارد ذکر آمار، ارائهٔ اسناد و مدارک، بیان ارقام پروژه‌ها و بودجه‌های مصرف شده و... ضرورت دارد. به عنوان مثال، عملکرد جهاد سازندگی این است که، پنج هزار حلقه چاه برای روستاییان زده و هزاران کیلومتر جاده احداث و یا آسفالت و صدها روستا را لوله کشی کرده و دو میلیون هکتار زمین را زیر کشت برده و صدها تُن محصول برداشت نموده است. ملاحظه می‌فرمایید وقتی مطالب بر آمار و ارقام متکی باشد می‌تواند بیشتر مورد توجه قرار گیرد. اطلاعات علمی، آخرین کشفیات جهانی، بیان فرضیه‌ها و فرمول‌ها، از این نوع مسائل به شمار می‌رود.

۲. **اقناع مخاطبان:** در بعضی از مجامع مقصد نهایی جلب توجه و اقناع مستمع است که در این حال سخن باید به ذکر شواهد و دلایل مجهز باشد و از مسلمات عقلی، اجتماعی، تاریخی و ادبی استفاده گردد. نوع استدلال باید مقبولیت همگانی داشته باشد و با افکار عمومی و یا خصوصی شنوندگان تطبیق کند. طرح دلایلی که برای طبقهٔ مخصوصی قابل قبول باشد و یا از افق افکار مستمعین فراتر رود، برای اکثر مردم سودمند نخواهد بود.

۳. **ترغیب حاضران:** گاهی انگیزهٔ واقعی تحریک عواطف و ایجاد مسؤولیت برای بسیج مردم به منظور جلب کمک‌های نقدی و جنسی برای جنگ، مستمندان، زلزله‌زدگان، آسیب‌دیدگان ناشی از سیل و یا مؤسسات خیریه است. این نوع هدف‌ها با استفاده از عبارات خیال‌انگیز و تجسم‌بخش و بیان ثواب‌های اخروی و شرافت‌های دنیوی و یا تبیین خطرهای ناشی از عدم مشارکت تأمین می‌گردد تا بدین وسیله شنوندگان ترغیب شوند و روح مواسات و تعاون در آنها برانگیخته گردد. مواعظ اخلاقی و دعوت به خودسازی نیز از این مقوله به شمار می‌رود.

۴. **تحکیم پیوندها:** زمانی سخن برای حفظ پیوند تاریخی، ملی، مذهبی و زنده نگه داشتن

نام و راه بزرگان ایراد می‌شود؛ مانند سمینارها و کنگره‌هایی که در بزرگداشت نوابغ و شخصیت‌های علمی، ادبی و سیاسی تشکیل و یا مجالسی که برای سالگرد ولادت و رحلت و شهادت بزرگان منعقد می‌شود. در چنین محافلی باید شرح حال و بخش‌های برجستهٔ زندگی و خدمات علمی و فرهنگی و ابتکارات این‌گونه فرزانگان گفته و پیام‌های آنان به شنوندگان یادآوری شود تا روحیهٔ علمی و فرهنگی و ابتکاری در مردم زنده شود و از آثار بزرگان بهتر بهره گیرند و راهشان را ادامه دهند.

۵. تفریح: یکی از انگیزه‌های سخن‌رانی، تفریح و سرگرمی است. مجالس عروسی و محافل تفریحی بدین منظور تشکیل می‌شود.

در هر صورت، درس استاد و معلم، دفاع وکیل از موکل، نطق رجال سیاسی، نطق‌های پارلمانی، سخن‌رانی جهت کاندیداتوری، موعظه و پند رجال روحانی از انواع مختلف سخنوری محسوب می‌شوند که از این نوع انگیزه‌ها خالی نیستند و وعظ و خطابه در جامعهٔ شیعه دربرگیرندهٔ همهٔ آنهاست؛ زیرا واعظ در مسند خطابه، هم‌چون استادی درس می‌گوید، مانند وکیل مدافع در محکمهٔ تاریخ از رجال حق دفاع می‌کند و طرفداران باطل را محکوم می‌سازد، مانند محققی توانا مسائل را بررسی و تحلیل می‌کند، چونان مربی دل‌سوزی لب به انذار و موعظه می‌گشاید، همانند فرمانده جنگ، با شعار و حماسه، ملت را بسیج و تهییج می‌نماید و به‌سان سیاستمداری، موضوعات سیاسی را برمی‌رسد. بنابراین، واعظ باید با زبان جامعه‌شناسی، علم، فلسفه، مکتب، حقوق، سیاست، اقتصاد و اخلاق تا حدودی و به ویژه از روان‌شناسی اجتماعی و تاریخی و اطلاعات عمومی به مقدار ضرورت آگاهی داشته باشد. سخنوران نامی شیعه از این امتیازات برخوردارند.[۱]

---

۱. به جهت خودداری از اطالهٔ کلام از شرح سایر انگیزه‌ها خودداری می‌شود.

چگونه می‌توان سخنور شد؟

سخنوری، منصب بزرگی است؛ به‌گونه‌ای که دست‌رسی بدین مقصد اعلا، به سادگی امکان‌پذیر نیست، بلکه به تمرین بسیار و اطلاعات وسیع و استقامت کامل نیاز دارد. راه‌های دست‌یابی به این هدف متعالی را می‌توان در چند موضوع خلاصه کرد:

الف) استعداد ذاتی

خطیب موفق، کسی است که به‌طور طبیعی، آهنگی جالب، بیانی فصیح و حنجره‌ای گرم و گیرا داشته باشد؛ مخارج حروف را صحیح ادا کند؛ گرفتار لکنت زبان و سردی بیان نشود؛ دلی پر سوز و سری پر شور و قلب پاک و آرامی داشته باشد؛ به زیبایی منظر و حضور ذهن قوی، هوش سرشار، قدرت ارتجال، چشم‌های جذاب و اعتدال در خلقت آراسته باشد. چنین فردی با مختصر تمرین و ممارستی، می‌تواند به قلهٔ بلند خطابه برسد؛ وگرنه باید با تحمل ریاضت‌های سخت و تمرینات دشوار خود را بدین هدف برساند. بعضی از اهل نگارش نوشته‌اند:

«اگر کسی، استعداد ذاتی نداشته باشد؛ نمی‌تواند سخنور گردد؛ زیرا سخنوری برای این گروه، مانند شعر گفتن شخصی است که ذوق شعری نداشته باشد و بخواهد شعر سرودن را بر خویش، تحمیل نماید. در نتیجه، اشعارش از لطافت خالی و خشک و بی‌روح و گاهی از سجع و قافیه نیز، بی‌نصیب و تهی خواهد بود.»[1]

ولی به عقیدهٔ نگارنده، آدمی که از سلامت طبیعی برخوردار باشد و اصول فن خطابه را

---

۱. ابن زهره، الخطابه، ص ۵۱.

به کار گیرد و صفات اکتسابی را در خود ایجاد نماید؛ با قدرت ایمان و اراده و عشق به خطابه، می‌تواند نارسایی‌ها و نواقص ظاهری خود را تا حدودی جبران نماید. همان‌گونه که ابوالعلای معرّی، نقص کوری و آبله‌رویی خود را در پرتو علم و فلسفه و ادب جبران نمود و بتهوون و ادیسون نیز، که گرفتار نقص ناشنوایی بودند؛ یکی با ساختن آهنگ‌های موسیقی و دیگری با تسخیر نیروی برق، خود را شهرهٔ آفاق ساختند و بدین وسیله، نارسایی‌های عضوی خود را از ذهن‌ها محو نمودند.

آری، خداوند متعال چنان قدرت و اراده‌ای به انسان عطا فرموده است که می‌تواند با نیروی روحی، قطار مسافربری را از حرکت باز دارد و با سیطرهٔ اراده، آدم بیدار را به خواب عمیق (مغناطیسی) فرو برد و روح او را به هر کجا که خاطرخواه اوست، بفرستد. مشیت و خواست خداداد آدمی به قدری قوی است که زنی چون هلن کلر نابینا و ناشنوا و فلج، نارسایی‌های جسمی خود را نادیده می‌گیرد و اراده می‌کند سخن‌گوی توانا شود. وی پس از تمرین و کثرت کار و ممارست بی‌امان، بدین هدف عالی می‌رسد و با این کار، بر نظریات بعضی از نویسندگان فن خطابه که می‌گویند: «تمرین و کثرت کار، در صورت فقدان صفات طبیعی اثری ندارد» خط بطلان می‌کشد.

در هر صورت، برای تکمیل و آرایش خطابه، شرایطی وجود دارد که باید خطیب، آن را رعایت کند تا قدرت خطابه را در خود شکوفا سازد و با رعایت موازین و آیین سخنوری به تقوای[1] خطابی نایل آید و از آسیب‌های مخصوص خطابه در امان بماند. همان‌گونه که تقوای دینی، در مسائل فردی و اجتماعی و در ابعاد سیاسی، اقتصادی، اخلاقی و در سایهٔ یک سلسله اثبات‌ها و نفی‌ها، بایدها و نبایدها، تحصیل می‌شود، خطیب نیز اگر بخواهد در خطابه تقوا داشته باشد، باید از اموری بپرهیزد و به اموری بپردازد.

ب) مطالعهٔ سخنان ادیبان

سخن‌ران، نخست باید گفتار ادیبان و سخنوران زبردست را مطالعه نماید، تا اسرار

---

۱. «تقوا» از «وقایه» و «اتقا»، به معنای سپر گرفتن است و در اصطلاح «جعل النّفس في وقاية ممّا يخاف» می‌باشد؛ یعنی خویشتن را در سنگر حفاظت قرار دادن برای مصونیت از عوالم آسیب‌پذیر اعم از سیاسی، اخلاقی، دینی، کلی و جزئی.

فصاحت و بلاغت را در کلام آنها بیابد و جمال اسلوب و تعبیرات زیبا و نغز را دریافت نماید و شیوهٔ استخدام الفاظ و روش خوب و زیبا اندیشیدن را بشناسد. ابن‌اثیر می‌نویسد:

«آشنایی با گفتار پیشینیان، در لباس شعر یا نثر، فواید بسیار مهمی دارد؛ به علت این‌که، از این رهگذر، انسان با آرمان‌ها، اندیشه‌ها و اسلوب‌های ادبی آنان آشنا می‌گردد و در می‌یابد که قدرت هنری و ادبی را در چه سبک و شیوه‌ای به‌کاربرد؛ و همین امر، موجب باروری ذوق و استعداد و تقویت عقل و هوش وی می‌شود. در ضمن می‌تواند به سهولت از معانی بدیعی که گویندگان و نویسندگان در طی سال‌ها زحمت و رنج کشف کرده‌اند بهره‌برداری نماید و از ذوق‌ها و ابتکارات آنان استفاده کند و بدین‌وسیله، ذهنش برای ابتکارات جدید و طرح مسائل نو آمادگی پیدا می‌کند.»[1]

بسیاری از گویندگان معروف، در بدو امر از سخن‌رانی‌های مکتوب دیگران بهره می‌جستند تا زمینهٔ ذهنی خود را برای تدوین سخن‌رانی آماده سازند. از این رو توصیه می‌شود از شاهکارهای سخن‌رانی‌های گویندگان توانا بهره گیرید و در ابتدای کار، بهترین آنها را ـ با رعایت مقتضای حال ـ حفظ کنید؛ چراکه همین امر، همت را والا و ذوق و سلیقه را پربار می‌نماید و به منزلهٔ جهشی برای بهتر سخن‌رانی کردن است. به علاوه، سخن‌رانی، به تعبیرهای مختلف و متنوعی نیاز دارد؛ یعنی یک مفهوم، باید در قالب‌های گوناگون و جالب درآید و بازگو شود تا لطف کلام حفظ شده و خستگی و ملالت به بار نیاورد. بنابراین، باید سخنور سرمایهٔ هنگفتی از الفاظ و اسلوب‌های سخن را در خود ذخیره کند، تا بر تمام شؤون و شیوه‌های بیان تسلط کامل داشته باشد.

ج) تسلط بر نفس

خطیب باید خود را برای تحمل مصایب و شداید آماده سازد؛ در مقابل زخم‌زبان‌ها، تمسخر این و آن، اتهامات، فحاشی‌ها و جوسازی‌هایی که گاهی ممکن است برای گویندگان پیش بیاید، بردبار باشد. از شتاب‌زدگی‌ها و افشاگری‌های عجولانه، سخت بپرهیزد و از طرح مسائل شخصی و اغراض نفسانی در سخن‌رانی خودداری نماید. تعریف‌های ناروا، انتقادهای

---

۱. الخطابه، ص ۹ ـ ۲.

نادرست، تشدید اختلافات قومی و گروهی و قضاوت یک‌جانبه، سقوط گوینده را فراهم می‌سازد و اعتماد عمومی را از وی سلب می‌کند. هم‌چنین خطیب باید از مبالغه‌گویی‌ها و شوخی‌های زشت اجتناب نماید و به‌طور خلاصه از تقوای اخلاقی، سیاسی، اجتماعی، قلبی و لسانی بهره‌مند باشد تا بتواند شخصیت اجتماعی خود را حفظ نماید و تهدید و تطمیع، او را به سخن گفتن وادار نسازد. مسائل شخصی، خشم او را در سخن‌رانی برنینگیزاند و بداند که حفظ خطابه از انگیزه‌های شخصی و وسوسه‌های شیطانی، بسیار مشکل و طاقت‌فرساست. بی‌جهت نیست که خطیب عرب گفته است: «**لقد شیبني إرتقاء المنابر**؛ منبر رفتن مرا پیر کرد.»

سخن‌رانی بر اساس تعهد و مسؤولیت و دور از اغراض نفسانی، چنین پی‌آمدهایی را نیز دارد؛ بنابراین خطیب باید تسلط کامل بر اعصاب داشته باشد؛ تا هنگام سخن‌رانی گرفتار اضطراب نگردد؛ زیرا ترس و نگرانی، روح را آشفته می‌سازد و در نتیجه، از جذابیت سخن‌رانی می‌کاهد.

د) ریاضت و تمرین مداوم

استعداد طبیعی، تسلط بر الفاظ و مطالعهٔ کلمات ادیبان و سخن‌سرایان و آگاهی بر اصول فن خطابه، در ساختن خطیب کافی نیست؛ به علت این که سخنوری، ملکه و عادت نفسانی است و به‌طور ناگهانی در انسان به وجود نمی‌آید؛ بلکه پس از تحمل رنج‌ها و تمرین‌های فراوان به تدریج در انسان پدید می‌آید. در آغاز امر، عوامل یأس آور و شکست بسیار است؛ ولی نوآموز نباید ناامید شود، بلکه با ممارست و تمرین زیاد، عیب‌ها را بر طرف و نقطه‌های قوت را تقویت نماید. به قول شاعر:

نابرده رنج گنج میسر نمی‌شود   مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

در کتاب تاریخ تمدّن از دموستین خطیب معروف یونانی نقل شده:

«بر اثر صدای ضعیف و نارسایی حالت تنفسی، هنگامی که می‌خواست سخن‌رانی کند، با استهزای شنوندگان مواجه می‌شد؛ ولی پس از چند سال تمرین، این نارسایی را از خود برطرف کرد؛ ماه‌ها در کنار دریا ریگ در دهان می‌گذاشت و فریاد می‌کشید و سرانجام

بهترین سخنور زمان خویش شد.»[۱]

جاحظ در کتاب بیان و تبیین می‌نویسد:

«در طول تاریخ، خطیبی دیده نشده است که در بدو امر، عیوب زیادی نداشته باشد. از لکنت زبان گرفته تا نارسایی بیان و فقدان الفاظ و جملات، مگر شبیب بن شیبه، که از اولین مرحلهٔ سخن‌رانی موفق بود و به قدری اوج گرفت که خطیبی بدان پایه نرسید.»[۲]

انواع ریاضت‌ها

ریاضت و تمرین، انواع و اقسامی دارد: ریاضت فکری؛ تمرین در سبک و اسلوب‌ها؛ ریاضت در تکلم و سخن‌سرایی.

۱. **ریاضت فکری:** در این نوع ریاضت، خطیب باید افکارش را ضبط و توزین کند و بین تفکرات و حیات اجتماعی خود پیوند ایجاد نماید و ذهنیت‌ها را با عینیت‌ها درآمیزد و دربارهٔ شؤون جامعه به فکر و تأمل بپردازد؛ با روح و فرهنگ جامعه، پیوندی عمیق و ناگسستنی داشته باشد؛ زندگی مردم را همواره مورد تحلیل دقیق و بررسی صحیح قرار دهد؛ معایب و محاسن جامعه را بشناسد، تا بتواند موضوعات مناسبی را انتخاب و مطرح کند.

۲. **تمرین در سبک و اسلوب‌ها:** بدین معنا که از جملات خوب استفاده کند؛ تعبیرات زیبا به کار برد؛ عبارات شیوا را بنویسد و تکرار کند تا در ذهن جای‌گزین شود و نیز از شیوهٔ ادبا و سخن‌رانان معروف بهره گیرد.

۳. **ریاضت در ادای سخن:** با تمرین، خود را بر ادای صحیح مخارج حروف عادت دهد و یک‌نواخت صحبت نکند؛ بلکه در طی سخن‌رانی، آهنگ صدایش فراز و نشیب داشته باشد؛ گاهی فریاد بکشد و زمانی آرام سخن بگوید. لحظه‌ای خشمگینانه حرف بزند و به هنگام پند و اندرز، نرم و محبّت‌آمیز. گاهی لحن گریه به خود بگیرد و زمانی آهنگ خنده و نشاط، و سرانجام اوج و حضیض را در سخن رعایت نماید. ابتکارات و ذوقیات خود را در فرصت‌های مناسب بدون ترس و دلهره مطرح نماید، وگرنه اندیشه‌ها و نظریات وی، در زیر

---

۱. همان، ص۲۵.

۲. همان، ص۲۶.

پرده‌های ترس و خجالت مستور خواهد ماند. از قدرت ارتجال و بدیهه‌گویی استفاده کند، گرچه چندان جالب نباشد.

اگر انسانی، قدرت بیان در خود مشاهده کرد، باید به‌کار بگیرد؛ چه، بسیارند عناصری که بر اثر ترس و مسامحه، نیروی بیان خود را به مرحلهٔ فعلیت نرسانیدند و استعداد خویش را خاموش و نابود کردند.

متن سخن‌رانی، قبل از حضور در مجلس باید تکرار و تمرین شود تا هنگام سخن‌رانی جمله‌ها سهل و روان مطرح گردد. سیسرون[1] سخنور نامی یونان، این شیوه را تا پایان عمر ادامه می‌داد.[2]

ه) ایمان به شیوهٔ گفتاری

هر کسی که به رشته و فنی علاقه دارد برای دست‌یابی به آن از تلاش و تحمل سختی‌ها دریغ ندارد. کسی که عشق به سخنوری دارد بدون شک تمام مقدمات را فراهم خواهد ساخت؛ ولی اگر اشتهای کاذب و یا علاقهٔ تحمیلی باشد، موفق نخواهد شد.

خطبای مشهور معتقدند شغلی شریف‌تر و مقدس‌تر از سخن‌گویی نیست و موعظه و سخن‌رانی، کار انبیاست و از نظر اسلام بالاترین خدمت، هدایت خلق به سوی خداست.

پیامبر گرامی اسلامﷺ فرمود: «ای علی! اگر یک نفر به دست تو هدایت شود از هر آن چه خورشید بر آن می‌تابد بهتر است.»[3]

تبلیغ، مایهٔ بقا و عزت اسلام است. این‌گونه برداشت‌ها و تحلیل‌هاست که انسان را دل‌گرم و امیدوار می‌سازد و بالعکس اگر کسی معتقد باشد که منبر رفتن مخصوص بی‌سوادهاست و موجبات عقب ماندگی از اجتهاد و مرجعیت را فراهم می‌آورد! هرگز ایمان و میل شدید به سخنوری در او پیدا نمی‌شود و در مقابل اگر کسی بر این باور باشد بقای فقه و فقاهت و تداوم خط ولایت و امامت در پرتو سخنان حکیمانه است و مرجعیت را سخنوران در

1. Ciceron.

۲. همان، ص۲۷.

۳. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۳ و ۱۴.

جامعه تثبیت کرده و می‌کنند و در نهایت با بررسی مزایای اجتماعی، اقتصادی، معنوی، اخروی و ارزیابی آن با سایر مشاغل، می‌تواند به سخنوری دل گرم و علاقه‌مند شود. باید بدین حقیقت اعتراف کنیم که امام امت با قدرت بیان و ایمان توانست این انقلاب عظیم را به وجود آورد؛ چرا که امام قطع نظر از مرجعیت عظمی، خطیبی مقتدر و نویسنده‌ای توانا بود که با شمشیر قاطع بیان و قلم، ملت بزرگ ایران را به انقلاب واداشت، به علاوه بر روان‌شناسی اجتماعی و جامعه‌شناسی دینی و اخلاقی تسلط کامل داشت. اگر امام در بیان نارسایی داشت و چنین جاذبیتی در حضرتش نبود، بی‌گمان یا انقلاب تحقق پیدا نمی‌کرد و یا به تعویق می‌افتاد. البته ریشه‌های اصلی سحر بیان و جاذبهٔ قلم حضرت امام را بیش از همه باید در ایمان و شور درونی و عقل سیاسی و الهی ایشان جستجو کرد نه در الفاظ و عبارات، گرچه انسان در سخن و کلام نیز نوعی وجود دارد.

و) جرأت و اعتماد به نفس

یکی از عوامل باز دارنده از سخنور شدن ترس و عدم اعتماد به نفس می‌باشد، در این باره باید گفت تمرین عملی و مطالعهٔ موضوع سخن، تلقین و تشویق دیگران، می‌تواند تا حدود زیادی دلهره و ترس را بر طرف سازد. دقت کافی در محتوای سخن و تخصص و ممارست در مطالب، میزان جرأت و اعتماد به نفس را بالا می‌برد و اگر عقیده و ایمان به محتوای سخن بر آنها اضافه شود، بی‌شک اعتماد به نفس بیشتر تقویت می‌شود و در شنونده نیز تأثیر مثبت می‌گذارد. هنگامی که قلب و مغز گوینده از یک سلسله معانی آکنده باشد وبه گفتارش ایمان و یقین داشته باشد، بی‌تردید در نطق و بیان و اعتمادش نیز اثر خواهد داشت و باور علمی و عملی باعث می‌گردد که انسان یک نوع ظهور و تبلوری در سخنش پیدا کند. بانویی شاعر می‌گوید:

در سخن پنهان شدم چون بوی گل در برگ گل
هر که می‌خواهد ببیند، در سخن بیند مرا

راه‌های اعتماد به نفس را در مباحث آتی بیان خواهیم داشت.

ز) آهنگ جذاب و گیرا

آهنگ و طنین کلام گرم، نعمتی خدادادی محسوب می‌شود و تا حدودی با تمرین و تحصیل، به دست می‌آید. برای دست یابی به آهنگ جذاب و پرورش آن، به تمرین‌های ذیل توجه فرمایید:

۱. به پشت خوابیده انگشتان را زیر استخوان سینه قرار دهید و بدون تکان دادن شانه‌ها نفس عمیق بکشید. شب‌ها هنگام خواب و صبح زود به مدت پنج دقیقه این تمرین انجام دهید.

۲. روی پاشنهٔ پا بایستید، گردن را راست نگه دارید و دست‌ها روی شانه‌ها، آرنج‌ها به طرف پایین متمایل و چشم‌ها بسته باشد، آهسته از طریق بینی نفس بکشید. حداقل پنج دقیقه صبح‌گاهان و شام‌گاهان ادامه بدهید.

۳. زمزمه کردن اشعار و قرائت قرآن با صدای بلند نیز در آهنگین شدن صدا اثر دارد که باید هر روز تکرار شود. کتاب و روزنامه را به آهنگ خطابه خواندن بسیار مؤثر است.

ح) معلومات و محفوظات لازم

کسی که می‌خواهد سخنور شود باید از معلوماتی که در سخنوری لازم است بهره‌مند باشد؛ مانند اطلاعات عمومی، تفسیر قرآن، تاریخ و جغرافیا، علوم، شعر و ادب، فقه و اصول، منطق و فلسفه، اخلاق و عرفان، آشنایی با مکاتب فلسفی زمان، و از همه مهم‌تر درک همه جانبهٔ موضوع سخن و آشنایی با فرهنگ روز که از طریق وسایل ارتباط جمعی تأمین می‌گردد؛[1] زیرا اگر سخنور با فرهنگ زمان هم‌آهنگ نباشد به موفقیت کلی و همه جانبه نمی‌رسد. جالب این که این همراهی را باید لحظه به لحظه و روز به روز تعقیب نماید و همواره با زبان زمان سخن بگوید و از سوی دیگر با حفظ آیات و احادیث و خطبه‌های نهج البلاغه و اشعار حکیمانه بر مایهٔ اسلامی و معلومات عمومی خود بیفزاید و سخن را در قالب‌های جدید و مناسب با فرهنگ روز عرضه نماید و گفتهٔ این شاعر را

---

۱. علت نیاز سخنور بدین علوم در مباحث آتی بیان خواهد شد.

نصب العین و آویزهٔ گوش قرار دهد:

بــه تــقلید گـویندگان کـهن	نکــردم گــنه گر نگفتم سـخن
سـخن‌گوی بـاشد زبـان زمـان	که حال زمان را بود تـرجـمان
زمـان را کسـی تـرجـمانی کند	که بـا مـنطقش هـم‌زبانی کند
درخت کهن پایدش بوی مـرگ	به پیوند نو، نو کند بار و برگ
سـخن تـا نگـفتی نـوآموز بـاش	به هر روز دارای آن روز بـاش

ط) ایمان به محتوای سخن

سخنور اگر بخواهد شنوندگان را تحت تأثیر قرار دهد و به آنان خط فکری و دید سیاسی و اجتماعی ببخشد و یا در جهت تحول اخلاقی و معنوی تحریک و موعظه کند باید نخست خود به مسائلی که عنوان می‌نماید، ایمان عملی و نظری داشته باشد؛ یعنی ایمانی که با اقناع عقل و ارضای وجدان توأم باشد. ایمان نظری، با تحلیل‌های اصولی و عمیق آن موضوع و با تحقیق و رسیدن به غایت یقین، و ایمان عملی، با اعتقاد و عمل نمودن در زندگی میسر است. در غیر این صورت، هدف تأمین نمی‌گردد و در نهایت فقط می‌تواند آثـار آنـی و مـوقت در شنوندگان بگذارد. سخنوران باطل نیز هنگامی که بـه کـلام خـود ایـمان دارنـد آثـار سـوئی می‌گذارند.

هیتلر به ریاست و تفوق و برتری نژادی از نظر جهان بینی خود مؤمن بود و در فن خطابه نیز به‌گونهٔ طبیعی و اکتسابی مهارت زیادی داشت که توانست دنیا را به آتش و خون بکشد. پی‌یر، زاهد مسیحی نـیز بـه راه خـود بـاور داشت کـه تـوانست آتش جـنگ‌های صـلیبی را برافروزد. از قدیم گفته‌اند:

اَلمَوعِظَةُ إذا خَرَجتْ مِنَ القَلبِ دَخَلَتْ فـي القَـلبِ، وَ إذا خَـرجَتْ مِـنَ اللِّسـان لَم تَتَجاوَزِ الآذان؛[1]

موعظه هنگامی که از عمق دل برخیزد لاجرم بر دل نشـیند و اگـر صـرفاً از زبـان بـرآیـد از گوش تجاوز نکند.

---

۱ .کلام یکی از حکماست.

قرآن کریم می‌فرماید:

﴿یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ ما لا تَـفعَلون کَـبُرَ مَـقتاً عِـندَ اللهِ أَن تَـقُولوا ما لا تَفعَلُون﴾؛[۱]

ای کسانی که (به زبان) ایمان آورده‌اید! چرا چیزی به زبان می‌گویید که در مقام عمل خلاف آن می‌کنید. (بترسید) از این عمل، که سخنی می‌گویید و خلاف آن می‌کنید که بسیار سخت خدا را به خشم و غضب می‌آورد.

ی) رعایت اصول تداعی معانی

دیگر از مشخصات سخنور این است که قبل از آغاز باید مطالب را به صورتی تنظیم نماید که ارتباط زنجیری و علّی و معلولی، بین آنها برقرار شود. بهتر است این انسجام و ارتباط را ابتدا بنویسد و بعد آنها را به حوزهٔ ذهن منتقل نماید تا به هنگام سخن‌رانی، معانی به ترتیب و منظم، یکدیگر را تداعی نمایند به‌گونه‌ای که سخن قبلی، کلام بعدی را بیاورد و حوزهٔ ذهن، کلمات و مفاهیم را مسلسل‌وار شلیک نماید. بدون شک انتخاب مطالب، تنظیم آنها و طریقهٔ ایراد سخن هر یک به نوبهٔ خود در گیرایی خطابه نقش مهمی را بازی می‌کنند.

لازم است خطیب بدون جهت و ضرورت از ایجاد پرانتزها خودداری کند و حتی‌المقدور مرتبط و منسجم سخن بگوید، به‌طوری که معانی قبلی مفهوم بعدی را طلب کند و در عین حال تمام مطالب بر حول یک محور بگردند. در انتخاب موضوعات و اشعار نیز سعی نماید از هر قصیده، شاهکار آن را برگزیند و حفظ کند، بهترین احادیث و جامع‌ترین آیات و مناسب‌ترین موضوعات را جمع آورد و گلچین نماید و با فرهنگ و زبان مردم سخن بگوید. شناخت کامل از حاضران از نظر میزان فرهنگ و سواد و انتخاب کلماتی که مطابق روح و درک و علم شنونده باشد و با روح زمان هم‌گامی کند بسیار ضروری است و سخنور باید هر چیزی را در جای خود به کار ببرد به‌طوری که مطالب در مخزن حافظه مخلوط نشود. خلط مطالب در ذهن باعث اغتشاش فکر گوینده در مقام بیان و طبعاً مطالب به صورت نامنظم و پراکنده مطرح می‌شود و در نتیجه مستمع خسته و پریشان حال می‌گردد.

---

۱. صف (۶۱) آیهٔ ۲.

همان طوری که در تعریف فکر گفته‌اند:

الفکر حرکة من المبادي و من مبادئ إلی المراد؛

تفکر، عبارت است از: سیر و حرکت ذهن از مطلوب مجهول به یک سلسله مقدمات معلوم و بعد حرکت از آن مقدمات معلوم به آن مطلوب برای تبدیل آن به معلوم.

ذهن، آن‌گاه که می‌اندیشد و می‌خواهد از ترکیب معلومات خویش مجهولی را به معلوم تبدیل کند باید به آن معلومات شکل و نظم و صورت خاص بدهد؛ یعنی معلومات قبلی ذهن در صورتی نتیجه می‌بخشد که شکل و صورت خاصی به آنها داده شود. علم منطق، قواعد و قوانین این نظم را بیان می‌کند. منطق به ما توضیح می‌دهد که معلومات ذهنی قبلی تنها در صورتی زاینده خواهند بود که بر اساس مقررات منطقی شکل و صورت گرفته باشد.

ک) دقت در گزینش عناوین

بدون شک بسط کلام در یک موضوع و عنوان سخن، به دقت و استفاده از معلومات دیگر نیاز دارد؛ مثلاً موضوع عدل شاخه‌ها و فروعاتی دارد که با دقت و مراجعه به لغت به دست می‌آید. عدل چیست؟ ممکن است به معنای نظم باشد (**بالعدل قامت السموات والأرض**). اگر بخواهیم در نظم و تعادل سخن بگوییم از این مفهوم استفاده می‌کنیم و آیات و روایات مناسب آن را می‌آوریم، گرچه کلمهٔ «عدل» در آن به کار برده نشده باشد؛ ولی همین‌قدر که مفهوم عدل از آنها استفاده شود، کافی است. عدل به معنای نظم، در قطب مخالف هرج و مرج قرار دارد؛ ولی عدل در مقابل ظلم معنای دیگری دارد؛ یعنی «**إعطاء کل ذي حق حقه**؛[1] دادن حق هر صاحب حقی» که در این صورت شاخه‌های زیادی پیدا می‌کند؛ مانند «عدل فردی»، یعنی حقوق افراد به‌طور کامل رعایت شود. «عدل الهی»، «عدل اجتماعی»، «عدل سیاسی» و «عدل اقتصادی» که باز هر یک فروعات دیگری دارند. فرض کنید اگر در سخنرانی آیهٔ شریفهٔ ذیل: ﴿**یا أَیها الذین آمنوا استجیبوا لله و للرسول إذا دعاکم لما یحییکم**﴾[2] مطرح شود، ابتدا باید محور اصلی آن را پیدا کرد و سپس آن معنا را شکافت

---

۱. راغب، مفردات، مادهٔ «عدل».

۲. انفال (۸) آیهٔ ۲۴.

که لبهٔ تیز و محور اصلی آیهٔ مذکور حیات معنوی است و چون موضوع سخن در آن مشخص شد، در تبیین و اثبات این مدعا، نخست مقدمه‌ای بیان و آن‌گاه به اصل موضوع پرداخته می‌شود.

بدین شکل که با دو مقدمه، مسألهٔ زندگی چیست؟ و هدف از آن کدام است؟ مطرح می‌شود.

مقدمهٔ اول: انسان به موجب عقل و اختیار خود را از حیوان برتر می‌داند و مناسب نیست بر طبق غریزهٔ حیوانی زندگی خود را استوار نماید؛ بلکه باید حیات معقول و منطقی داشته باشد. برای رسیدن بدین زندگی ناگزیر باید مکتبی را انتخاب نماید تا در سایهٔ آن، حیات نورانی و زندگی انسانی پیدا کند از این رو قرآن می‌فرماید: ﴿**یا أیها الذین آمنوا...**﴾ نخست باید ببینیم حیات چیست؟ و این که ما یک حیات حیوانی داریم و در این جا بحث علم مطرح است.

مقدمهٔ دوم: حیات چیست؟ حیات روی کرهٔ زمین چگونه پیدا شده است؟ در صورتی که زمین به صورت آتش بوده، حیات ممکن نبوده است. مقصود از حیات در این آیه، حیات انسانی است که منشأ آن عمل به معیارها و دستورات الهی است. حیات حیوانی و معنوی و انسانی کدام است؟ و به چه معناست؟ و آیات و روایات از چه نوع حیاتی سخن گفته‌اند؟ مسلماً حیات معنوی ثمرهٔ اجابت فرمان‌های الهی است و فلسفهٔ وجودی انسان نیل به حیات الهی است، حیاتی که به انسان نور و فروغ می‌بخشد و او را از حیوانیت می‌رهاند. تکیه بر روی کلمات و واژه‌ها در این آیهٔ شریفه، به گوینده فرصت می‌دهد تا داد سخن دهد و افق‌های جدیدی را برای شنوندگان بگشاید که این حیات مربوط به حیات حیوانی نیست؛ زیرا حیات حیوانی «جبر» است ولی در آیه، تأکید می‌فرماید که دستورهای الله را اجابت کنید تا به حیات معنوی دست یابید.

ل) داشتن هدف معین

سخن‌ران باید بداند که دربارهٔ چه موضوعی می‌خواهد بحث کند و صورتی ذهنی از آن داشته باشد که در غیر این صورت، به بن بست کشیده می‌شود. خطیب باید مانند رانندهٔ

ماهری باشد که مبدأ و منتهای حرکت را می داند و مسیر را می‌شناسد و اگر سرنشینان خسته شدند در کنار باغ و چشمه‌ساری و پارکینگ و یا رستورانی توقف و نشاط مسافرین را حفظ می‌نماید و پس از رفع خستگی به حرکت خود ادامه می‌دهد. سعی می‌کند دست‌اندازها را با مهارت بگذراند و در پیچ و خم‌ها از دندهٔ سنگین و سرعت مناسب استفاده نماید و از ترمزهای تند و ناگهانی اجتناب کند تا سرنشینان را به سلامت و با نشاط به مقصد رساند، نه مانند راننده‌ای که نه مقصدی را می‌شناسد و نه راه را و به هر جاده‌ای می‌رسد در آن حرکت می‌کند که شاید به مقصد برسد و یا با سرعت و شتاب نامعقول، اتومبیل را می‌راند و از روی دست‌اندازها حرکت می‌دهد که در نتیجه، ترس و دلهره، سرنشینان را فراگرفته و خسته و کوفته می‌شوند.

ترسم نرسی به کعبه ای اعرابی!   این ره که تو می‌روی به ترکستان است

به همین دلیل بهتر است در قدم نخست از تجربهٔ سخن‌رانان قدرتمند بهره بگیریم همان‌گونه که رانندهٔ نوپا از تجربیات رانندهٔ ماهر استفاده می‌کند سخنور نیز لازم است از شاهکارهای سخن‌رانان با مختصر تغییری استفاده نماید و این روش، یکی از رایج‌ترین راه‌های سخن‌رانان شیعه است. خطیب توانا استاد فلسفی می‌گوید: «من در آغاز کار که می‌خواستم به منبر بروم به سه تن از گویندگان گفتم تا سه سخن‌رانی و منبر برایم نوشتند و من آنها را عیناً حفظ کردم و در بین مردم مطرح ساختم. این سخن‌رانی‌ها زمینه را فراهم ساخت تا خودم وارد کار شوم.» البته حفظ کردن یک سخن‌رانی به معنای نقش نوار پیدا کردن نیست؛ بلکه برای این است که ذوق و اسلوب یک خطیب موفق به سخنور تازه کار و نو پا انتقال یابد و ذهنیت وی از آغاز امر، بر اساس یک فرمول خوب تشکل پیدا کند، و در واقع از تجربیات سخن‌رانان معروف در بدو امر بهره برداری نماید و بی‌شک پیوند با روحیه‌ها و افکار متعالی می‌تواند حاصلی پربارتر عرضه کند.

م) اطلاعات گسترده و طبقه‌بندی شده

هر خطیبی برای سخن‌رانی به اطلاعات وسیعی نیازمند است. برای تأمین این منظور، مطالعه و تحصیل علوم مربوط به سخنوری ضروری است. به خصوص کتب فراوان و مختلفی

را بررسد و فیش بردارد. در خلاصه گیری و نوع جمع آوری مطالب از روش‌های مختلفی می‌توان استفاده کرد:

۱. هر قسمت از کتب و منابع مورد مطالعه را خلاصه نویسی کرده و در لابه لای صفحات کتاب بگذارد و هنگام نیاز به صورت فهرست به آن مراجعه کند و برای پرورش موضوعاتی که در سخن‌رانی‌ها می‌خواهد باز گوید، استفاده نماید.

۲. دفتر یا کلاسوری را به صورت حروف تهجی در آورده و کلیهٔ مطالب، اشعار، حدیث، تاریخ و... را به ترتیب در بخش مربوط و مناسب نوشته شود تا پس از گذشت زمان و مطالعات فراوان مطالب زیادی در پیرامون هر موضوعی داشته باشد و به هنگام لزوم از آن استفاده کند و اوراقی را برای مطالب جدیدی که ممکن است در آینده بدان برخورد نماید اختصاص دهد.

۳. فیش‌برداری. آن بدین صورت است که مثلاً شخصی در عرض سه ماه مطالب متنوع و مختلفی از طریق مطالعه گردآوری کرده و هر یک از آن مسائل را به‌گونه جداگانه‌ای در برگی نوشته و بالای آن، تاریخ فیش، منبع و موضوع آن ثبت گردد و پس از مدتی بار دیگر فیش‌ها را مورد مطالعه قرار داده و آنها را تجزیه و طبقه‌بندی کند. فیش مربوط به موضوع «عدل» را جدا نماید. همان‌گونه که برگه هایی که در مورد «آزادی» نوشته مجزا نماید و هر دسته را در تحت عنوان خود قرار دهد. نکته‌ای را که باید در نظر داشت این است که از مطالعهٔ پراکنده جداً باید پرهیز کرد و به‌طور موضوعی تحقیق نمود تا مغز دچار ناتوانی و خلط مطالب نگردد؛ چرا که مغز انسان انبار نیست که هر چیزی را در آن انباشته کنیم و نظمی بدان ندهیم.

بنابراین، چون خطیب به هنگام خطابه اندوخته‌های تجربی و ذخایر فکری و اعتقادی خود را باید عرضه نماید، لازم است از اطلاعات وسیعی برخوردار باشد؛ زیرا در هر موضوعی که بخواهد سخن بگوید باید در پیرامون آن موضوع، اطلاعات جامعی داشته باشد؛ مثلاً اگر بخواهد خطابه‌ای سیاسی ایراد کند باید از نظریات سیاسی در آن مورد آگاه باشد و از سوی دیگر از تئوری‌های سیاسی، مسائل اقتصادی، حقوقی، جغرافیایی، فرهنگی و تاریخی نمی‌تواند بر کنار باشد. بنابراین، در آن زمینه‌ها نیز کسب اطلاعات دقیق ضروری است. یا اگر

بـخواهـد در زمـینهٔ «ویـژگی‌های انـقلاب اسـلامی» سـخن بگـوید، لازم است اصـول کـلی انقلاب‌های جهان، با ویژگی‌ها و انگیزه‌های خاص آنها را بداند؛ مثلاً نظامی که با کودتا روی کار آمده باشد رژیم انقلابی نیست، مگر این که به دنبال آن نهضت ملی صـورت بگـیرد تـا بتواند بدین طریق ویـژگی‌های انـقلاب اسـلامی را اسـتخراج و مشـخص نـماید. در غـیر ایـن صورت، خطابه مفهوم واقعی خود را پیدا نخواهد کرد؛ بلکه سخن‌رانی بـی‌محتوا، سـطحی و عامیانه‌ای بیش نخواهد بود، که در محدودهٔ مردم عامی می‌تواند مؤثر باشد نه در جمع افراد تحصیل کرده و شعاع تأثیر آن نیز محدود و زودگذر خواهد بود؛ به فرض این که با سخنان ناقص خویش بتواند به‌طور موقت شوری برانگیزد؛ ولی بی‌شک در ادامهٔ کار موفق نخواهـد بود، وانگهی چنین کسی در مجمع آگاهان نمی‌تواند اظـهار وجـود نـماید و بـه هـمین دلیـل، سخنور باید به میزان رشد اجتماعی و سیاسی جامعه از وسعت اطلاعات و دقت در مطالب برخوردار باشد. بدین جهت، خطیب هیچ‌گاه از تحقیق و مطالعه بی‌نیاز نخواهـد شـد؛ زیـرا خطابه مانند سایر رشته‌های فنی نیست که در مرحله‌ای متوقف گردد. بلکه نیاز به تـحقیق مداوم و هم‌آهنگی مستمر با منطق روز دارد. گرچه در همهٔ رشته‌ها راه تـحقیق بـاز است؛ ولی با این حال هر رشته‌ای در زمان خود محدودیتی دارد، جز فن سخنوری که محدودیتی ندارد. معاشرت با سخنوران و مجالست با متفکران و شاعران و ادیبان و ارباب تحقیق و تتبع و نیز مطالعهٔ منابع قدیم و جدید می‌تواند این هدف را تأمین نماید وگرنه سخنور ممکن است از قافله و کاروان زمان عقب مانده و جاذبیت خود را از دست بدهد.

بخش دوم:

ویژگی‌های علمی و عملی سخنور

ویژگی‌های علمی و عملی سخنور

سخنوران، گذشته از شرایط ذاتی و صوری از ویژگی‌های دیگری نیز باید برخوردار باشند:

یکم ـ شناخت روحیهٔ مستمعان

یکی از خصوصیات خطیب، شناخت روحیات شنوندگان است و این امر نیاز به آگاهی نسبی از «روان‌شناسی اجتماعی» دارد. اگر سخنور از وضع فکری و نیازهای روانی جامعه بی‌اطلاع باشد، نمی‌تواند عواطف و احساسات شنوندگان را تسخیر سازد و دریای راکد عقل و احساسات آنان را به حرکت و انقلاب وادارد و یا احساسات تند و خروشان آنان را آرام و کنترل نماید. خطیب باید روح خود را به ارواح مستمعان پیوند دهد و با وجود اختلاف در دیدگاه‌ها و تنوع در افکار و مذاق‌ها، همه را جذب کند و برانگیزاند. برای نیل به این هدف، مطالعهٔ کتاب‌های روان‌شناسی فردی و اجتماعی و کسب تجربیات و داشتن هوش سرشار ضرورت دارد. نوع انقلاب‌ها و حوادث ملی می‌تواند روحیهٔ توده‌ها را نشان دهد، همان‌گونه که افراد در انقلاب‌ها شناخته می‌شوند: «**عند تقلّب الأَحوال، عُلم جواهر الرِّجال**».[1]

در تاریخ، نمونه‌های فراوانی از این‌گونه خطابه‌ها یافت می‌شود که یکی از برجسته‌ترین آنها خطبهٔ «جهاد» در نهج البلاغه است که جاذبه و حماسه آفرینی خود را در تمام عصرها و برای همه نسل‌ها هم‌چنان حفظ کرده است. با این که اصحاب علی(ع) بافت متضادی داشته‌اند؛ یعنی برخی خسته و گروهی متمرد و عده‌ای مخالف امام و جنگ و دسته‌ای منافق

---

۱. نهج البلاغه، حکمت ۲۱۷.

و جمعی موافق بودند؛ با این حال، خطبه آن‌چنان شور عمومی ایجاد نمود که بی‌درنگ همگان را به حرکت و هجوم واداشت:

«إِنّ الجهاد باب من أَبواب الجنة، فتحه الله لخاصّة أَوليائه» که در این بخش از خطبه، نخست قداست جهاد فی سبیل الله را بیان می‌فرماید که، جهاد دری از درهای بهشت است که فقط به روی گروه خاصی از اولیای خدا گشوده شده است و سعادتی است که نصیب هر کسی نمی‌شود. بدیهی است وقتی یک هدف مقدس، خوب ترسیم شود به راحتی انسان به سوی آن کشیده خواهد شد.

در قسمت‌های دیگر به نقش اجتماعی و انسانی جهاد می‌پردازد و آثار زیان‌بار ترک آن را بیان می‌کند و به حدی مسأله را لطیف و عالی تجسم می‌بخشد که حرکت آفرین و حیات‌بخش می‌گردد. با توبیخ‌های مناسب و تهدیدهای به مورد، غیرت و حمیّت را در شنونده بیدار می‌کند و در تمام فقره‌های خطبه بر معتقدات و مسلمات مخاطبان تکیه می‌نماید و زیان‌های مادی، معنوی، دنیوی و اخروی و نیز منافع مادی و معنوی آن را در ابعاد گسترده گوشزد می‌فرماید.

خطبه امامؑ در صفین

خطابهٔ علیؑ در صفین، نمونهٔ دیگری از خطبه‌های موجز و رسایی است که امامؑ در هنگامهٔ جنگ صفین ایراد فرمود؛ هنگامی که شریعهٔ فرات به دست لشکریان معاویه افتاد، آب را بر یاران حضرت بستند.

سربازان علیؑ احساس ضعف و ترس می‌کردند و با این وضع، شکست و هزیمت آنان قطعی به نظر می‌رسید. در چنین شرایطی حضرت لب به سخن گشود و با خطابه‌ای کوتاه، ولی آکنده از حماسه، روح تازه‌ای در کالبد بی‌جان سربازان خود دمید. سخن امام، چنان موجی آفرید که چندین هزار مرد شمشیر زن با وجود خستگی و ضعف شدید حرکت کردند و غلاف شمشیرها را بر سر زانوها شکستند و روی هم ریختند (که به صورت تل عظیمی درآمد) و با حمله‌ای مردانه توانستند شریعهٔ فرات را از دست دشمنان اسلام آزاد سازند. امامؑ خطاب به لشکریان خود چنین فرمود:

قَدِ استَطْعَمُوكُمُ القِتالَ فَأَقِرّوا عَلى مَذَلَّةٍ وَ تَأْخِيرِ مَحَلَّةٍ أَو رَوُّوا السُّيُوفَ مِنَ الدِّماءِ تَرْوَوْا مِنَ الْماءِ. فَالْموتُ في حَياتِكُمْ مَقْهُورِينَ وَالْحياةُ في مَوتِكُمْ قاهِرِينَ، أَلا وَ إِنَّ مُعاويةَ قادَ لُمَّةً مِن الغُواةِ، وَ عَمَّسَ عَلَيْهِمُ الخَبَرَ حتّى جَعَلُوا نُحُورَهُم أَغْراضَ الْمَنِيَّةِ؛[۱]

اینک خیره سران لشکر معاویه جرأت و جسارت را به جایی رسانیده که از تیغ‌های آب‌دار شما طعام می‌طلبند پس (شما یکی از این دو راه را انتخاب کنید:) یا به خواری و ذلت تن در دهید و یا شمشیرهایتان را از خون آنان سیراب نمایید تا از آب سیراب شوید؛ زیرا زندگی همراه با ذلت و زیر سلطهٔ دیگران رفتن، عین مرگ است و مرگ با عزت و غلبه و پیروزی، عین حیات و زندگی است. به هوش باشید که معاویه گروهی از گمراهان و نادانان را به میدان کارزار کشیده و چهرهٔ حقیقت را چنان در پردهٔ تدلیس و تلبیس مخفی ساخته که آنان چشم و گوش بسته در اختیار هوای نفس معاویه قرار دارند و گلوهای خود را هدف تیرهای مرگ ساخته‌اند (یعنی از پایداری و جان فشانی آنان به تردید گرفتار نشوید؛ چراکه استقامت آنان مولود ایمان و آگاهی نیست؛ بلکه از حماقت و نادانی است).

آری، علی با توجه به روحیهٔ لشکریان خود سخنانی گفت که از اعماق وجود مبارکش برمی‌خاست و منجر به متلاشی شدن سپاه معاویه و آزادی شریعهٔ فرات گردید.

خطبهٔ عدی بن حاتم

نمونهٔ دیگر خطابهٔ عدی بن حاتم است که به منظور ترغیب و تحریک مردم به طرفداری از علی(ع) و بسیج آنان برای جان‌فشانی ایراد شده است. این سخنور مبارز، مردم را از طریق مقدسات دینی و معتقدات عربی برانگیخت و از عواقب ذلت‌بار ترس و رکود بر حذر داشت و کلامش را این‌گونه آغاز کرد:

قَدْ كُنْتُمْ في الجاهِلِيّةِ تُقاتِلُونَ عَلَى الدُّنْيا وَ قاتِلُوا في الإِسْلامِ عَلَى الآخِرةِ فَإِنْ أَرَدْتُمُ الدُّنيا فَعِنْدَ الله مَغانِم كَثِيرَةٍ وَ أَنَا أَعِدُكُمْ إِلَى الدُّنْيا وَ الآخِرَةَ وَ قَدْ ضَمِنْتُ عَنْكُمْ الوَفاءَ وَ قَدْ أَظَلَّكُمْ عَلِيٌّ(ع) وَ النّاسُ مَعَهُ مِنَ المُهاجِرينَ وَ البَدرِيِّينَ وَ

---

۱ . همان، ترجمه و شرح فیض الاسلام، خ ۵۱ .

الأَنْصارَ، فَكُونُوا أَكْثَرَهُمْ عَدَداً لأَنَّ هذا سَبِيْلُ الْحَيِّ فِيْهِ الغنى وَ السُّرورِ، وَ القَتْلُ فِيْهِ الْحياة و الرِّزق؛[1]

شما در روزگار جاهلیت برای متاع فانی دنیا و حیات موقت آن می‌جنگیدید و اکنون در اسلام برای سعادت اخروی پیکار نمایید و اگر لذت و نعمت دنیا را بخواهید در خزاین الهی غنایم بسیار و نعمت‌های بی‌شماری هست و من شما را به خوش‌بختی دنیا و آخرت فرامی‌خوانم و در مقام وفای به این عهد در مقابل شما ضمانت می‌کنم و اکنون قدرت علی علیه السلام که بر شما سایه افکنده و انبوهی از مهاجرین و انصار در رکاب او عازم نبردند و شما جمعیتی افزون از ایشان، بر جبهه بیفزایید؛ زیرا جهاد برای انسان زنده، راهی است که او را به بی‌نیازی می‌رساند و شادی می‌آفریند و برای آن که در این راه کشته شود، زندگی جاوید و روزی پاکیزه فراهم می‌گردد.

دوم ـ کنترل و نظارت فراگیر

خطیب باید بر مستمعین نظارت و کنترل داشته باشد تا بتواند در تحریک و تشویق آنان نقش اساسی ایفا نماید؛ هرگاه از حرکات آنان احساس خستگی نمود با ذکر لطیفه‌ای و یا با بیان پرشور و حماسه‌آمیز، آنان را به وجد و نشاط آورد و از یک نواختی سخن جداً بپرهیزد تا شنوندگان بهتر توجه نمایند. در غیر این صورت شنونده و گوینده از هم جدا خواهند شد. طرح مسائل تکراری و استفاده از مطالب سنگین علمی و فلسفی، پراکنده‌گویی، عدم رعایت مقتضای حال، بیان مسائل جزئی و شخصی، بر خلاف عقیدهٔ غالب و حاکم بر مجلس سخن گفتن و به جای سخن‌گوی دیگر نشستن، اطالهٔ کلام، اهانت به شنوندگان، توهین به افراد محبوب، بی‌تناسب حرف زدن، عدم توجه به سیستم صوتی، عدم نظارت بر احوال شنونده و ساکت نکردن افراد، همهٔ این عوامل در از دست دادن مجلس و عدم موفقیت گوینده نقش به سزایی دارد.

سوم ـ قدرت ارتجال

خطیب در حین سخن‌رانی ممکن است در معرض سؤال و یا اعتراض شنوندگان و یا

---

۱. جمهرة خطب العرب، ج ۱، ص ۲۹۰.

حادثه‌ای قرار بگیرد که رشتهٔ کلام را قطع و یا توجه مستمعان را سلب نماید. به همین دلیل خطیب باید حضور ذهن کامل داشته باشد تا در پاسخ فرو نماند و در موقع اعتراض، گرفتار لکنت و اضطراب نگردد و از سرعت انتقال و قدرت ارتجال به نحو شایسته‌ای بهره‌مند شود؛ زیرا در این‌گونه مواقع بسا می‌شود که پاسخ سریع و فوری از مجموع سخن‌رانی جالب‌تر باشد. اگر یک حادثهٔ طبیعی یا ساختگی پیش آید خطیب می‌تواند با کلمات مهیج و شورانگیز، توجه جمعیت را جلب نموده و اثر آن حادثه را خنثی نماید. اینک به نمونه‌های عینی این‌گونه موارد اشاره می‌شود:

۱. یک سال بعد از انقلاب در دانشگاه تهران مجلسی به مناسبت پیوند روحانی و دانشجو برقرار شده بود. در حین سخن‌رانی باران تندی آمد که نزدیک بود شنوندگان را متفرق سازد. ناگهان سخن‌ران فریاد زد: «شما ملتی بودید که در مقابل رگبار توپ و تانک و مسلسل مقاومت کردید اکنون از باران رحمت الهی می‌هراسید؟ نه، شما نمی‌ترسید چترها را نیز ببندید یا همگی زیر چتر بروید که این میسر نیست و یا باید به‌طور یک‌سان زیر باران باشید.» همین چند جمله همه را در جای خود میخ کوب کرد و چترها را بستند و بدن و لباس هایشان نیز خیس گردید؛ لیکن متفرق نشدند.

۲. انفجار عظیمی در نماز جمعه تهران رخ داد که به‌طور طبیعی همه باید فرار می‌کردند؛ ولی آهنگ مهیج شعار دهنده، و استواری و مقاومت رئیس جمهور محبوب آن زمان[1] باعث بقای مردم در صحنه شد. ذکر این نکته ضروری است که، اگر ذهن خطیب در پاسخ معترض به یک جملهٔ بلیغ و جاذب منتهی نشود، سکوت و خاموشی بهتر است و تنها باید به سخن ادامه دهد و با لحن خطابه و حماسه توجه مستمع را به خود جلب نماید.

۳. بعد از حماسهٔ عاشورا، که اسیران کربلا را وارد مجلس ابن زیاد کردند؛ مردی که جز خون‌ریزی و سفاکی، منطقی نمی‌شناخت و از چهرهٔ پلید و حرکاتش سراسر کبر و غرور می‌بارید. وی در بین اسیران متوجه بانویی می‌شود که خود را مخفی کرده و با دست‌ها صورت خود را پوشانیده است. ابن زیاد گفت: «**من هذه المتنكّره [المتكبّرة]**؛ این زن ناشناس [متکبر] کیست؟». جواب دادند: او زینب، دختر علی است. ابن زیاد کثیف‌ترین شیوهٔ سیاسی و

---

۱. مقام معظم رهبری حضرت آیة اللّه خامنه‌ای.

عوام فریبانه را به کار برد و با کمال بی‌شرمی گفت:

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذي فضحكم و قتلكم و أَكذب أُحدوثتكم؛[۱]

حمد خدای را که شما را رسوا کرد و مردانتان را کشت و ادعاهای شما را باطل ساخت.

دختر علی علیه السلام بلافاصله فرمود:

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذي أَكرمنا بِالنُّبُوَّةِ وَ طَهَّرَنٰا مِنَ الرِّجْسِ تطهيراً؛ إِنَّمٰا يَفْتَضِحُ الفٰاسِقُ و يَكْذِبُ الفٰاجِرُ وَ هُوَ غَيْرُنا؛[۲]

سپاس خدای را که ما را به کرامت نبوت مفتخر نمود و از هرگونه پلیدی پاک کرد. بدون شک تنها فاسق و فاجر، مفتضح و رسوا می‌شود و دروغ می‌گوید و آن غیر از ماست (تو و یزید به حکم فسق و فجور، رسوا و دروغ گو هستید و آیهٔ تطهیر در شأن ما نازل شده است).

ابن زیاد که در مقابل این جواب قاطع و کمرشکن عاجز و ناتوان گشت، راه دیگری را برگزید تا شاید خواهر حسین علیه السلام را در بن بست قرار داده و محفل را به سود خویش تغییر دهد و این شکست را جبران نماید، با این نیت پلید گفت:

كَيْفَ رَأَيتَ صُنْعَ اللهِ بِأَخِيكِ الحُسَين؛

کار خدا را با برادرت حسین چگونه دیدی؟

با توجه به فرهنگ آن زمان که قضا و قدر به مفهوم جبری آن بر اذهان مردم حکومت می‌کرد و همه چیز را بر طبق قضا و قدر حتمی الهی می‌دانستند و اگر کسی می‌گفت این نوع حوادث از دایرهٔ جبر خارج است با کفر و الحاد مساوی بود، حضرت زینب علیها السلام در پاسخ فرمود:

ما رأيت إِلّا جميلاً. هٰؤلاء قَومٌ كَتَبَ اللهُ عَلَيْهِمُ الْقَتْلَ فَبَرَزُوا إِلىٰ مَضٰاجِعِهِمْ و سَيَجْمَعُ اللهُ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُم، وَ تُحٰاجُّ و تُخٰاصِمُ، فَانْظُرْ لِمَنِ الفَلَجُ يومئذ؟ ثَكَلَتْكَ أُمّك يَابْنَ مَرْجانة؛[۳]

---

۱. بحارالأنوار، ج۴۵، ص۱۱۵؛ ارشاد، ج۲، ص۱۱۳؛ لهوف، ص۱۶۰.

۲. نفس المهموم، ص ۲۸۱.

۳. «مرجانه» نام زن بدکاره‌ای است که حضرت با اشاره به او، ناپاکی ابن زیاد را به رخش می‌کشد ـ بحارالأنوار، ج۴۵، ص۱۱۵؛ لهوف، ص۱۶۰.

من جز خیر و نیکی از پروردگارم برای آنان ندیدم. آنان مردانی بودند که خداوند قتل و شهادت را بر آنان، نوشت و به همین دلیل به سوی آرامگاه عشق و شهادت رهسپار گشتند و به زودی خداوند تو و اینان را در دادگاه عدل خودگرد خواهد آورد و در آن جا مورد بازخواست قرار می‌گیرید (که به چه جرمی اهل بیت پیغمبر را کشتید؟). به خوبی بنگر که رستگاری در آن روز از آن کیست؟ مادرت در عزایت بنشیند ای پسر مرجانه![1]

ابن زیاد از این سخن به شدت بر آشفت و متوجه جلاد گردید که، چرا ایستاده‌ای؟

آن‌گاه رو به امام سجاد﵇ کرده پرسید: اسمت چیست؟

امام﵇ فرمود: «**أَنا علي بن الحسين**؛ من علی فرزند حسین هستم.»

ابن زیاد گفت: «**أَولم يقتل الله عليا؟**؛ آیا علی را خدا نکشت؟».

امام فرمود: «**كان لي أَخ أَكبر مني يسمّى عليا قتله النّاس**؛ برای من برادری بزرگ‌تر بود که نامش علی بود که مردم او را کشتند.»

ابن زیاد در بین سخنان امام دوید و گفت: «**بل قتله الله**؛ بلکه خدا او را کشت.»

امام فرمود: ﴿**الله يتوفى الأنفس حين موتها، و ما كان لنفس أَن تموت إلّا بإِذن الله كتاباً مؤجلا**﴾.[2]

ابن زیاد پس از شنیدن سخنان امام دستور داد حضرت را بکشند که عمه‌اش زینب﵂ امام سجاد﵇ را در آغوش کشید و فرمود: اگر می‌خواهید ایشان را به قتل برسانید، باید اول مرا بکشید. در نتیجه ابن زیاد از تصمیم پلید خود منصرف شد.[3]

۴. کلام علی﵇ در پاسخ اشعث بن قیس. امام علی﵇ در مسجد کوفه مشغول ایراد خطبه بود که اشعث بن قیس سخن امام را قطع کرد و گستاخانه گفت: ای امیرالمؤمنین! این سخن بر زیان توست نه به سود تو!

امام فرمود:

مَا يُدريكَ ما عَلَيَّ ممّا لي عَلَيْكَ لَعْنَةُ الله وَ لَعْنَةُ اللّاعِنينَ، حائِكِ بْنِ حائِكٍ، مُنافِق

---

۱. لهوف، ص ۹۰.

۲. ارشاد، ج ۲، ص ۱۱۶؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۶۶.

۳. مقتل الحسین، ص ۳۹۲.

مُنافِق بنِ کافِر وَاللهِ! لَقَدْ أَسَرك الكُفْرُ مَرَةً وَ الإِسلامُ أُخرىٰ فَما فَداكَ مِن واحِدَةٍ مِنْهُما مالُكَ وَ لا حَسَبُكَ و إِنَّ امْرَءً دلَّ علىٰ قَومِهِ السَّيفَ وَ ساق إِلَيْهُمْ الحَتْفَ لَحَرّيٌ أَنْ يَمْقُتَه الأَقْرَبُ وَ لا تأمَنُهُ الأَبْعَد؛[۱]

تو چه می‌دانی که کدام سخن به زیان من و کدام به سود من است؟ لعنت خدا و تمام نفرین‌کنندگان بر تو باد! ای جولاباف فرزند جولاباف و ای منافق فرزندکافر! به خدا قسم! تو را یک بار کفر به اسارت گرفت و بار دیگر اسلام به بندت کشید و ثروت و حسب و نسب نتوانست تو را از قید اسارت آزاد سازد و کسی که از طریق مکر و ترس، شمشیر را به روی قوم خود رهبری کند و مرگ را به سوی ایشان براند هر آینه سزاوار آن است که خویشاوندان او، وی را دشمن دارند و بیگانه او را امین نشمرد.

۵. قتیبة بن مسلم فرمانده کل سپاه خاوری اسلام، به هنگام گسترش فتوحات اسلام در خراسان سخن می‌گفت که ناگهان در بین سخن‌رانی، عصای وی از دستش افتاد. دوستان از این پیش‌آمد نگران شدند و دشمنان آن را به فال نیک گرفتند. ابن قتیبه این حالت را در چشم‌های دوست و دشمن دریافت. بی‌درنگ عصا را برداشت و گفت: «تفسیر این واقعه نه آن‌چنان است که موجبات نگرانی دوستان و شادمانی دشمنان را فراهم سازد؛ بلکه افتادن عصا رمزی از تثبیت امور و نوید پیروزی و چشم روشنی است. آن‌گاه به این بیت تمثل جست:

فَألقِ عَصٰاها وَ اسْتَقَرَّتْ بِهَا النَّوىٰ　　　كَمٰا قرَّ عَيْناً بِالإِياب المسافر؛[۲]

عصای خود را افکند و از دوری و پراکندگی بیاسود، هم‌چنان که دیدگان مسافر هنگام بازگشت به وطن شاد می‌گردد.

۶. در نهضت مشروطه آن‌گاه که علمای بزرگ هم‌چون مرحوم طباطبائی و بهبهانی همراه مردم در مسجد جامع، بست نشسته بودند، عین الدوله، صدر اعظم مظفر الدین شاه، دستور داد مأموران به مسجد حمله کنند. گروهی از مأموران به طرف مسجد حرکت کردند و با مردم درگیر شدند. تیراندازی شدیدی صورت گرفت و مردم داخل مسجد به

---

۱. نهج البلاغه، تحقیق صبحی صالح، خ ۱/۱۹.

۲. جمهرة خطب العرب، ج ۳، ص ۳۵۹.

جنب‌وجوش افتادند که در اثر ازدحام مردم بیم آن می‌رفت عده‌ای زیردست و پا از بین بروند و آبروی نهضت‌نیز مخدوش و ترس بر مردم غالب شود. مرحوم آیة الله بهبهانی شجاعت و کیاست و بلاغت عجیبی به کار برد و با سرعت بر بلندی ایستاد و سینهٔ خود را گشود و خطاب به مأموران مسلح فریاد زد: «این سینهٔ من! کجاست آن کس که بزند ... شهادت ارث ماست.»

سخنان این مرد بزرگ آن‌چنان مردم را آرام ساخت که بار دیگر آرامش به مسجد بازگشت و تحصن ادامه یافت و توطئهٔ شکست تحصن، نقش بر آب گردید.

۷. هنگامی که عمر بن عبدالعزیز بر مسند خلافت نشست گروه‌ها و جمعیت‌هایی جهت تبریک و بیعت به محضر وی بار یافتند. یکی از کاروان‌ها ـ که از حجاز آمده بود ـ به مجلس خلیفه وارد شد. نوجوانی از میان آن جمع آمد تا ضمن تبریک، اعلام بیعت نماید. خلیفه گفت: آن کس که سنی از او سپری شده شایسته‌تر است حرف بزند. جوان بالبداهه گفت: ای خلیفه! اگر معیار شایستگی، زیادی سن باشد در همین مجلس کسانی هستند که به خلافت از تو شایسته‌تر باشند. عمر از گفتهٔ نوجوان به شگفت آمد و او را ستود و اجازهٔ سخن گفتن به او داد.

جوان در کمال فصاحت اظهار داشت: ما از سرزمین دوری به این جا آمده‌ایم. آمدن ما، نه به علت طمع است و نه از روی ترس. اما طمع نداریم؛ چون از عدل تو برخورداریم و با اطمینان زندگی می‌کنیم. ترس نداریم؛ چون زندگی خود را در پرتو عدل تو در امن و امان می‌یابیم. آمدن ما تنها برای شکرگزاری و حق‌شناسی است. عمر خیلی تحت تأثیر قرار گرفت گفت:

عظني يا غلام! فقال: يا أَمير! إِنّ أُناسا غَرّ حلم الله و ثناء النّاس عليهم؛

ای امیر! حلم الهی و مدح و ثنای مردم گروهی را مغرور ساخت (تو از این‌گونه اشخاص نباش. مدیحه سرایی‌ها و حلم خدا تو را فریب ندهد که در نتیجه امر بر تو مشتبه شود و گرفتار لغزش‌های غیر قابل جبران شوی).

عمر بن عبدالعزیز از سن نوجوان جویا شد. گفتند ۱۲ ساله است.[۱]

---

۱. المستطرف، ج ۱، ص ۴۶.

چهارم ـ حسن اعتذار

گاهی اتفاق می‌افتد که خطیب در نقل داستانی و یا در بین سخنان خود گرفتار اشتباه می‌شود و شنونده به تصحیح کلام او می‌پردازد. در چنین حالتی سزاوار است که خطیب بر اعصاب خود مسلط باشد و با «حسن اعتذار» و توجیه منطقی از این مانع عبور کند که ذیلاً به چند نمونه در این باره می‌پردازیم:

۱. وکیع بن ابی الاسود تمیمی، از فرماندهان سپاه قتیبة بن مسلم در فتح بخارا، روزی در خراسان برای سپاه عرب سخن می‌گفت، در خلال سخنان خود آیه‌ای از قرآن را این‌گونه تلاوت کرد: «**إن الله خلق السموات و الأرض فی ستة أشهر**» یکی از حضار بلافاصله گفت: «خداوند آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفرید نه در شش ماه»، ولی فرمانده بی‌آن‌که خود را ببازد گفت: «عجبا من شش ماه را برای این عمل عظیم کوتاه می‌شمارم؛ ولی اکنون می‌بینم که خدای توانا در شش روز زمین و آسمان‌ها را آفریده که بر تعجب من افزوده می‌شود».[1]

۲. آقای فلسفی، پس از رحلت آیة الله العظمی بروجردی به مناسبت چهلمین روز درگذشت ایشان سخن‌رانی می‌کرد. چون در زمان حیات معظم له طبق عادت وقتی نام ایشان را می‌برد «دامت برکاته» می‌گفت، طبق معمول در این مجلس نیز تعبیر «دامت برکاته» را به کار برد که می‌باید به جای آن «قدس سره» می‌گفت. در این هنگام فوراً کلام خود را به‌طور شایسته‌ای چنین تصحیح کرد: «واقعاً باید گفت دامت برکاته؛ زیرا آیة الله بروجردی منشأ خدمات بسیاری بود و اکنون که به لقای الهی شتافته است باز هم برکات و خدماتش ادامه دارد».

۳. جرج، یکی از وزرای انگلستان، در مجلس پیرامون سیاست و برنامهٔ حکومت خود سخن می‌گفت و به مردمی که تحت سلطهٔ استعمار بریتانیا بودند نوید آزادی و استقلال می‌داد. در ضمن سخنان خود گفت: ما به زودی به کانادا استقلال خواهیم داد و به زودی ایرلند را استقلال خواهیم بخشید و ما به زودی ... تا جملهٔ سوم را شروع کرد، یکی از وکلای مجلس زمام سخن را از وی گرفت و گفت: «ما به جهنمی‌ها و دوزخیان استقلال

---

۱. همان، ج ۳، ص ۳۵۷.

خواهیم داد». جرج بی‌درنگ گفت: صحیح است و من بسیار خوش‌وقتم که می‌بینم هر کس از وطن خود یاد می‌کند و در حمایت آن می‌کوشد. حضار همه خندیدند و حضور ذهن او را تحسین نمودند و معترض محکوم شد.

۴. به هنگام وزارت بریان، اعتصاب کارگران راه آهن، فرانسه را متشنج ساخته بود. بریان با استمداد از طبقات مختلف، اعتصاب را درهم شکست.

مجلس فرانسه پس از تعطیلات چند روزه تشکیل جلسه داد و افکار عمومی نیز به شدت بر ضد دولت بود، از این رو به مجرد ورود بریان به مجلس، فریاد اعتراض و شعار «مرده باد دیکتاتور» مجلس را لرزاند. بریان لحظاتی خاموش ماند تا از شدت خشم نمایندگان کاسته شود. آن‌گاه رو به حضار کرد و گفت: «دیکتاتور! من بی‌چاره و بی‌نوا دیکتاتور هستم؟ آقایان محترم! یک کلمه و یک اشاره از شما کافی است تا من بدون هیچ‌گونه تأسف، این مقام را واگذار کنم و به صورت یک خدمتگزار کوچکی از خدمتگزاران وطن به صفوف شما برگردم. من به پست وزارت دل بستگی ندارم» همین چند جمله از سوی آن سیاست‌مدار زبردست، مانند آبی سرد، شعله‌های خشم عمومی را خاموش نمود، به‌طوری که پس از بیان علل اعتصاب و لزوم پایان آن، از وی دفاع کردند و همگی از وی پوزش خواستند.

تقوای سخن و درمان معایب آن

سخنور باید آسیب‌شناس و با تقوا باشد؛ یعنی آن‌چه باید سخنور از آن اجتناب و خویشتن‌داری کند بشناسد و پرهیز نماید. خطیب لازم است در سخن‌رانی، اموری را رعایت کند و از مسائلی نیز جداً بپرهیزد. متخصصین این فن، دربارهٔ نقاط منفی سخنور عناوینی را ذکر کرده‌اند که توجه شما خوانندگان گرامی را بدان‌ها جلب می‌کنیم. این‌گونه معایب به بیان سخنور بر می‌گردد و درمان آنها ضرورت دارد.

۱. تکرار بی‌مورد جملات

اصولاً، تکرار، ناروا، خسته‌کننده و ملال‌آور است و با آیین فصاحت و بلاغت سازگار نیست، خواه یک کلمه باشد و خواه یک جمله و خواه موضوعی. به هر حال، تکرار درست نیست، مگر وقتی که شنوندگان مطلب را درنیافته باشند که در این صورت جایز است و بهتر آن که مطلب، در قالب‌های تازه و اسلوب‌های جالب ریخته شود که خود آن قالب‌ها و جمله‌ها قطع نظر از معانی، برای شنوندگان جذاب باشد. این نقیصه، مولود عدم آشنایی و رعایت موازین خطابه است.

۲. شتاب‌زدگی در ادای کلمات

عجله و شتاب در سخن‌رانی در اغلب موارد موجب پیوست کلمات به یکدیگر می‌شود که در نتیجه، برای شنوندگان نامفهوم می‌ماند و سخنور، جاذبهٔ سخن خود را از دست می‌دهد؛

زیرا در این حالت، «نت و آهنگ» سخن در کلمات رعایت نمی‌شود، در حالی که در طی خطابه، کلمات باید با صراحت به پایان برسد و موارد فصل و وصل مراعات شود و الفاظی که آخر آنها شدت درد ادا و یا نرمی در تلفظ لازم دارد، رعایت شود؛ ولی عجله و شتاب، تمام کلمات را به هم متصل می‌سازد و لطف کلام را از بین می‌برد وانگهی، شنونده باید پس از شنیدن کلام، مجال فکر کردن داشته باشد. از این رو، خطیب باید ایستگاه‌ها را در نظر بگیرد و موارد تعجب و استفهام را هم مشخص سازد. اگر شعر می‌خواند دکلمه‌وار باشد، کلمات را آهنگین بیان کند و در طی کلام به شنونده مجال تفکر داده شود. این نوع کاستی در پرتو تمرین فراوان و مکرر برطرف می‌شود. خطیب باید در تنهایی به آرامی سخن بگوید تا این عادت را ترک کند.

۳. کندی و سنگینی زبان

در قطب مقابل عجله و شتاب، اگر کلمات با کندی و به صورت کش‌دار تلفظ گردد، موجب ملالت می‌شود. کسانی که کلمات را به سنگینی بیان می‌کنند و یا بیش از حد معمول، آن را می‌کشند، نمی‌توانند موفقیت چشم‌گیری به دست آورند. البته ممکن است به خاطر شهرت و مقامی که دارند سخنرانی‌شان مؤثر باشد؛ ولی اگر همین افراد معروف این‌گونه حرف نمی‌زدند، جاذبهٔ بیشتری داشتند و از طرفی، این دسته از گویندگان در شنوندگانی که مجذوب شهرت و مقام نیستند، نمی‌توانند اثر بگذارند؛ زیرا همهٔ مخاطبان مفتون موقعیت اجتماعی سخنوران نیستند؛ بلکه بیشتر، مجذوب علم و تقوا و محتوا و هنرمندی آنان در سخن‌رانی هستند.

۴. تبدیل مخارج حروف

سخنور باید با تمرینات کافی از تبدیل مخارج حروف بپرهیزد؛ مانند تبدیل «را» به «یا»، «س» به «ث»، و «هاء» هوّز به «حاء» حطّی. یکی از مواردی که حتی المقدور سخنور باید از آن بپرهیزد، لغزش زبان از حرفی به حرف دیگر است که در لغت عرب «لثغه» نام دارد.

سخنور، باید با تمرین و ممارست، این عیب را از خود دور کند و اگر مقدور و ممکن نباشد حداقل از استخدام کلماتی که این‌گونه حروف را در بر دارند اجتناب کند؛ مثلاً به جای «برای این که»، «به جهت این که»، «به دلیل این که» و یا «به علت این که» به کار ببرد.

در حالات دموستین سخنور مشهور آتن نوشته‌اند که، وی گرفتار لغزش زبان بود و حروف را به یکدیگر تبدیل می‌کرد تا آن جا که به هنگام سخن‌رانی با استهزا و خندهٔ حضار رو به رو می‌شد. این وضع، روح دموستین را متأثر نمود، به‌طوری که خطابه را به کلی رها ساخت؛ ولی استادش روح امید را مجدداً در وی زنده کرد تا توانست با تحمل مشقت‌های طولانی، این عیب را برطرف سازد.

در حالات او نوشته‌اند: وی نیمی از موی سر خود را می‌تراشید تا نتواند از خانه بیرون رود و اغلب، کارش تمرین در برابر آیینه بود، گاهی هم کنار دریا می‌رفت و دهان خود را پر از سنگ‌ریزه می‌کرد و با امواج خروشان دریا حرف می‌زد و آن‌چنان تداوم و پشتکاری از خود نشان داد که سرانجام، بزرگ‌ترین خطیب یونان باستان شد. هم‌چنین واصل بن عطاء، حرف «ر» را به کلی از قاموس تکلم، حذف کرد.[1]

۵. حصر وَرْتَج

در لغت عرب، عجز و ناتوانی سخن‌گو به هنگام سخن گفتن را «حصر وَرْتَج» می‌گویند که از عیوبی است که سخنور باید آن را بر طرف سازد.

این نقیصه تنها با تمرین مداوم و ارادهٔ قوی رفع می‌شود. «حصر وَرْتَج» گاهی مربوط به ادای کلمات و نارسایی زبان است و گاهی خطیب از نظر بیان و زبان نارسایی ندارد؛ ولی هنگامی که در مسند سخن قرار می‌گیرد، شکوه محفل او را می‌گیرد و قلبش به شدت می‌تپد، رنگ چهره‌اش دگرگون می‌گردد و در نتیجه، زبان از گفتار باز می‌ماند.

در کتاب خطیب العرب آمده است: مصعب بن حیان را برای خطبهٔ نکاح به مجلس عقدی دعوت کردند، هنگامی که خواست خطبه بخواند گرفتار «حصر وَرْتَج» شد و خطبه را فراموش کرد و گفت: «لقنوا أمواتکم شهادة ان لا إله إلا الله...؛ بر مردگانتان گواهی بر

---

۱. الخطابه، ص ۶۲.

یکتایی خدا را تلقین کنید.» مادر عروس سخت عصبانی شد اظهار داشت: «**سیجعل الله موتك أ لهذا دعوناك**؛[۱] به زودی خداوند مرگت دهد، آیا تو را برای تلقین مرده دعوت کردیم یا مجلس عروسی؟».

یکی از خلفای عباسی روز جمعه بالای منبر رفت؛ ولی ابهت محضر، او را گرفت به‌گونه‌ای که از حرف زدن باز ماند، بی‌اختیار گفت «**زوجتي طالق**». حضار خندیدند و سپس پرسیدند: چرا وقتی از سخن گفتن عاجز شدی گفتی: «**زوجتي طالق**». پاسخ داد چون همسرم بر سخن گفتن من خیلی اصرار داشت، بنابراین، صیغهٔ طلاق او را جاری ساختم تا در مقابل اصرار وی عکس العمل مناسبی نشان داده باشم.[۲]

راه درمان

برای رهایی از این بن‌بست، مطالعهٔ زیاد، داشتن محفوظات، تلقین مفید، اعتماد به نفس و مواجهه با طبقات مختلف ضروری است. چنین فردی باید خود را ملزم کند که در مجالس مختلف سخن بگوید؛ ولی پیش از شروع سخن‌رانی، تمرین زیادی به عمل آورد یا مثلاً در محوطه‌ای قدم بزند و با خود صحبت کند و چندین بار صورت خطابه را با شنوندگان خیالی در میان گذارد تا در حافظه‌اش بهتر جای گزین شود و باید از مجالس ساده و کم جمعیت، سخن‌رانی را آغاز نماید و اگر احیاناً گرفتار «حصر وَرْتَج» شد با استفاده از جملات ارتجالی و با نقل داستان شیرین و مَثَل مناسب و بهره‌گیری از محفوظات، خود را از این مانع برهاند.

در کتاب اغانی در شرح حال ثابت بن قطبه آمده است که، او در یکی از روزهای جمعه در مسجد «سجستان» بر فراز منبر رفت؛ ولی از سخن گفتن عاجز شد و برای نجات از این مخمصه به‌طور ارتجالی گفت:

سیجعل الله بعد عسر یسراً و بعد عيي بياناً و أَنتم إلى أَمير فعّال أَحوج منكم إِلى أَمير قوّال؛ فإِن لم أَكن لكم خطيباً فإِنني بسيفي إذ أَحَدّ الوغى لخطيب؛[۳]

---

۱. جمهرة خطب العرب، ج ۳، ص ۳۵۹.
۲. خطیب العرب، ص ۶۵.
۳. اغانی، ج ۵، ص ۲۳۱؛ جمهرة خطب العرب، ج ۳، ص ۳۵۰ و ۳۵۱.

به زودی خداوند پس از سختی آسانی قرار می‌دهد و بعد از عجز از سخن قدرت بیان عطا می‌کند و شما به فرماندهی فعال و پر کار احتیاج بیشتری دارید تا امیری که حراف غیر فعال باشد. اگر من در میان شما خطیب نباشم هنگامی که آتش جنگ شعله ور شود به شمشیری که بر می‌آورم سخنور پر شوری در میدان رزم خواهم بود.

وقتی سخنانش را برای خالد بن صفوان بازگو نمودند گفت:

والله! ما عَلى ذلك المنبر أخطب منه في كلماته هذا؛

سوگند به خدا! کسی که بر فراز آن منبر قرار نگرفته است که در ادای کلمات از او سخنورتر باشد.

آری، قدرت حضور ذهن، اعجاز می‌کند و خطابه را از شکست نجات می‌دهد و شکوه خاصی بدان می‌بخشد.

انواع حصرها

یک سخنور ممکن است به یکی از دلایلی که در ذیل می‌آید گرفتار «حصر» گردد:

۱. ترس و عدم اعتماد به نفس؛

۲. عظمت و شکوه مجلس؛

۳. نداشتن تمرین و عدم آمادگی روحی و ذهنی؛

۴. ضعف حافظه و عارضهٔ نسیان؛

۵. اختلالات و بحران‌های روحی و روانی؛

۶. تشنج مجلس. اگر زمام مجلس از گوینده گرفته شود و رشتهٔ افکارش بگسلد شکست خواهد خورد. بنابراین، باید با سخن مناسبی مجلس را آرام ساخت و پاسخ دندان شکنی به عاملین تشنج داد و آنان را از صحنه خارج نمود. و اگر عامل تشنج حادثه‌ای طبیعی و یا سیاسی باشد لازم است با ترفند دیگری آنان را آرام کرد در غیر این صورت، بدون شک خطیب ناتوان می‌شود و شکست می‌خورد.

مطالعهٔ کافی در موضوع سخن و نیل به تحقیق نهایی و به دنبال آن، تمرین مداوم و ادای کلمات و تنظیم صورت سخن‌رانی و نوشتن آن، تا حدودی سخنور را از این‌گونه بن‌بست‌ها

می‌رهاند. اگر محفل بسیار باشکوه باشد و شنوندگان از طبقات فاضل و برجسته باشند، سخنور باید قبلاً وضعیت روحی و مطالبی را که می‌خواهد مطرح نماید بررسی کند. اگر احتمال می‌دهد که عظمت جلسه او را می‌گیرد و یا مطلب مناسب با این مجلس را ندارد، بهتر است صرف نظر کند؛ زیرا جبران بعضی از شکست‌های روحی و یا اجتماعی مشکل است و باید در ابتدای ورود به امر سخن‌رانی، از محافل ساده شروع کند مگر آن که بر جمله سازی و استخدام عبارات ادبی به قدری مسلط باشد که با هنرمندی خاصی، عواطف و احساسات فضلای محضر را به خود جذب کند و بدین‌گونه محفل را بچرخاند.

۶. اطناب و تطویل بی‌ثمر

سخنور باید بسیار منظم و حساب شده سخن بگوید، مناسب حال و به مقتضای محفل و مقام و در حد آمادگی حاضران صحبت کند تا شنوندگان با خمیازه کشیدن و چرت زدن، خستگی خود را اعلام ننمایند. خصوصاً از اطالهٔ کلام، تفصیل بی‌جا و ذکر مطالب معروف، تکراری و پراکنده‌گویی، خودداری کند. اگر داستان تاریخی می‌گوید به جزئیات مبتذل آن نپردازد، در بین داستان پرانتز باز نکند، از بخش‌های حساس و شگفت‌انگیز آن چشم نپوشد و از بیان عبرت‌ها و حکمت‌ها و نتیجه‌گیری‌های لازم نیز دریغ ندارد تا داستان تاریخی صرفاً جنبهٔ سرگرمی به خود نگیرد. اگر به قصص قرآن مراجعه کنیم خواهیم دید که قرآن نکات لازم و اصلی تاریخ و فلسفهٔ آنها را بیان می‌کند و از اطناب و تطویل کاملاً می‌پرهیزد و جزئیاتی را که از عادات روزمره و معمولی و مشترک افراد است، حذف می‌نماید؛ ولی در عوض، حساس‌ترین و مهیج‌ترین صحنه‌های آن به خوبی ترسیم و تجسم می‌یابد و حکمت‌ها و عبرت‌ها به‌طور کامل مشخص و روشن می‌شود. البته قرآن به اجمال، مطالب حکیمانه را مطرح می‌سازد؛ ولی خطیب می‌تواند با تجسم صحنه‌ها به وسیلهٔ عبارات دل‌پذیر و تطبیق با وضعیت زمان و روحیات شنوندگان، داستان را بپرورد و لطف بیشتری به آن بدهد؛ زیرا ایجاز در قضیهٔ تاریخی نیز نمی‌تواند جالب و هیجان‌انگیز باشد، همان‌گونه که تطویل، نارواست. امام سخنوران می‌فرماید: «آفة الکلام الإطالة؛ آفت سخن پرگویی است».

کوتاه سخن گوی، گر از نیکویی — اندر سخن خود اثری می‌جویی
هنگام سخن کن حذر ز پر گویی — چون آفت گفتار بود پر گویی

۷. استعانت‌های ناروا

عبابی یکی از ادبای بزرگ، در پاسخ این سؤال که، بلاغت چیست؟ می‌گوید:
هر کس که مقصود خود را بدون تکرار و استعانت بیان کند بی‌تردید دارای بلاغت است.
سپس از او پرسیدند: استعانت چیست؟ گفت:
کمک گرفتن خطیب از جملات حشو و زاید.[۱]

در توضیح باید افزود که مراد از جملات حشو، عباراتی مانند «عرض می‌شود که»، «می‌خواستم به عرض برسانم که»، «منظورم این است»، «زبان من الکن است» و سایر جملاتی که به صورت شکسته نفسی‌های بی‌جا و عذرهای ناروا مطرح شود که در سخن‌رانی جای خالی نداشته باشد، بلکه مقداری از وقت را نیز اشغال می‌کند.

پس، متن خطابهٔ سخنور باید از این‌گونه زواید پیراسته و به فصاحت و بلاغت و تعبیرات رسا آراسته باشد و کلمات به‌طور طبیعی، زیبا، روان و بدون وقفه، بیان شود و معانی در قالب‌های تازه و لطیف ریخته و به همراه آهنگ جاذب و حرکات مناسب ادا شود.

سخنور در سخن‌رانی نباید معمولی سخن بگوید، بلکه باید با آب و تاب و آهنگین سخن‌رانی کند.

---

۱ . الخطابه، ص ۲۰۲.

توابع خطابه

مجهز شدن به فصاحت و بلاغت

فصاحت و بلاغت از توابع خطابه است و از اجزای خطابه محسوب نمی‌شود؛ ولی از علومی است که دانستن آنها در فن خطابه و سخنوری لازم و ضروری است. علم بلاغت، معانی، بیان و بدیع را در بر می‌گیرد و در آن موازین فصاحت و بلاغت تبیین می‌شود.

سخن فصیح و بلیغ می‌تواند در عمق جان شنوندگان نفوذ کند و در جامعه تحولی به وجود بیاورد. البته غیر از فصاحت و بلاغت، ترتیب و تنظیم سخن نیز از توابع شمرده می‌شود که هر یک در جای مناسبی قرار دارد.

«فصاحت» در لغت عبارت است از: «**ما تُنبِئُ عَنِ الظّهورِ وَ الإبانَة**؛ سخنی که از روشنی و آشکار ساختن حکایت می‌کند».

در زبان عربی به کسی که در سخن گفتن دچار لکنت می‌شود و به زحمت سخن می‌گوید؛ ولی بعد، لکنت زبان بر طرف می‌شود و می‌تواند به راحتی سخن بگوید، می‌گویند: «**فَصَحَ الأعجمي**؛ لکنت زبانش بر طرف و گفتارش روشن و آشکار شد».

راغب اصفهانی، فیلسوف و لغت شناس قرن پنجم هجری، در کتاب معروف خود المفردات در مادۀ «فصح» می‌گوید:

«**اَلفَصْحُ خُلُوصُ الشَّيء مِمّا يَشوبُهُ وَ أَصْلُهُ فِي اللَّبَنِ يُقالُ: فَصَحَ اللَّبن وَ أَفْصَحَ إذا تعرّى من الرّغوة ... فَصُحَ الرَّجُلَ أَيْ جادَتْ لُغَتُهُ وَ أَفْصَحَ الصُّبحُ إذا بدأ ضَوْؤُه**؛[1]

---

۱ . راغب، المفردات، ص ۳۸۰، مادۀ «فصح».

«فصح» خالص گشتن چیزی است از عواملی که آن را مشوب و تیره می‌سازد، و کاربرد اصلی آن در مورد «شیر» است که عرب می‌گوید: فَصَحَ اللَّبن و أفصح؛ یعنی شیر آشکار شد به هنگامی که کف‌های متراکم روی شیر بر طرف گردد ... فلان انسان فصاحت پیدا کرد؛ یعنی از نظر تکلم خوب شد ... و صبح فصاحت یافت؛ یعنی سپیدهٔ صبح ظاهر گردید.

فصاحت سه بعد دارد: ۱. کلمه؛ ۲. کلام؛ ۳. متکلم. فصاحت در کلمه، عبارت است از: پیراستن آن از سه عیب، یعنی با حذف این عیوب، فصاحت در کلمه تأمین می‌شود و آنها عبارتند از:

الف) تنافر حروف یا گران‌آهنگی؛

ب) مخالفت با قیاس و دستور زبان؛

ج) غرابت که شامل دو معناست: یکی نامأنوس بودن لفظ و دیگری ناخوش آهنگی آن.

در مورد مخالفت با قیاس گفته شد انسان فصیح کسی است که زبانش روان و تلفظ و منطقش نیکو و روشن باشد و اگر سخن در قالب‌های زیبا و ادبی و عبارات دل‌پذیر قرار بگیرد، از فصاحت برخوردار خواهد بود و به مجرد این‌که از دهان خارج شد بر دل خواهد نشست. به قول شاعر:

کند ره از در دروازهٔ گوش　　　فتد از مقدم او هوش مدهوش

گهی لب را نشاط خنده آرد　　　گه از دیده نم اندوه بارد

کلام فصیح نیز جملاتی است که از کلمات فصیح ترکیب گردیده و از عیوب شش‌گانهٔ زیر پیراسته باشد:

۱. **ضعف تألیف:** ترکیب کلام بر خلاف قواعد ادبی باشد؛

۲. **تعقید لفظی و معنوی:** اولی کلامی است که در آن ترتیب کلمات، خلاف ترتیب مقصود باشد به‌طوری که فهم معنای ساده را مشکل کند؛ مانند

پسنده است با زهد عمار و بوذر　　　کند مدح محمود مر عنصری را

یعنی عنصری را پسندیده است که با زهد عمار و ابوذر مدح محمود غزنوی کند. تعقید معنوی آن است که در کلام، کنایه و اشارات دور از ذهن بیاورند؛ چنان‌که برای فهم آن محتاج تفکر و نیازمند لوازم فکری بسیاری باشد؛ مانند «برف بر سر زاغ نشست» که مقصود

سپید شدن موی سیاه باشد و مثل معماها؛

۳. تنافر کلمات: وضع ترکیب کلمات به‌گونه‌ای باشد که تلفظ را مشکل کند. تنافر معنوی آن است که اجزای کلام از نظر معنا با هم سازش نداشته باشند؛ مانند این دو بیت:

خـانهٔ زریـن پـادشاه جـهان است — در سـخن یک خـدا چـه گـمان است

قـارون گـویند گـنج داشت نـهانی — شاه بلند اختر است و سخت کمان است؛

۴. تنافر معنوی؛

۵. تتابع اضافات؛[1]

۶. کثرت تکرار.[2]

کلامی که از این عیوب پیراسته و به ضدّ آن آراسته باشد خوش آهنگ و دل نشین فصیح خواهد بود.

گوینده فصیح: تفتازانی در کتاب شرح مختصر که بر تلخیص المفتاح خطیب قزوینی نوشته است، در تعریف «متکلم فصیح» چنین می‌نویسد: «**الفصاحة في المتكلم ملكة يقتدر بها على التعبير عن المقصود بلفظ صحيح**».

و در تعریف «ملکه» می‌نویسد: «**و هي كيفية راسخة في النّفس**».

فـصاحت آن حـالت راسـخی است در نـفس کـه مـتکلم بـا ایـن حـالت نـفسانی، قـدرت پیدا می‌کند که مقصود خود را به لفظ صحیح و عباراتی روشـن و خـوش آهـنگ و مـطابق

---

۱. تتابع اضافات، آوردن کسره‌های متوالی است، خواه در اضافه باشد و خواه در وصف، مانند «قابلِ عرضِ جنابِ مستطابِ فضائل مآب مناقب شعارِ عالی» یا مانند شعر زیر:

اثـر وصـفِ غـمِ عـشقِ خطت — ندهد خط به کسی جز به ضلال

شاعر می‌خواسته است همهٔ حروف تهجی را در این شعر بگنجاند لذا به تکلف افتاده است.

۲. کثرت تکرار، آن است که کلمات در یک جمله یا چند جمله چندین بار تکرار شود؛ مانند

یـار یـار است اگـر یـار وفـادار بـود — یار چون نیست وفادار، کجا یـار بـود

کار کـار است اگـر کـار بـهنجار بـود — کار چون نیست بهنجار، کجا کار بـود

این‌گونه تکرارها به فصاحت خلل می‌رساند. البته بعضی از تکرارها که جزء صنایع لفظی بدیع شمرده شده است مخل به فصاحت نیست؛ مانند

خـواب نـوشین بـامداد رحـیل — بـاز مـی‌دارد پـیاده را ز سـبیل

بعضی گویند: کلام فصیح، مبرا بودن آن از سه عیب است. برای تفصیل مطالب ر ک: جلال‌الدین همایی، فنون بلاغت و صناعات ادبی، ج ۱، ص ۲۱ و ۲۲ و دیگر کتب بلاغی.

دستور زبان بیان کند و به زیبایی‌های ظاهری و معنوی رونق دهد و از عیوب صوری و معنوی بپیراید. اصولاً در بین ادیبان بحث است که آیا آرایش الفاظ مهم‌تر است یا انتخاب معانی؟ کدام یک از این دو در سخنوری و خطابه اهمیت حیاتی دارند؟ برخی را عقیده بر این است که استخدام الفاظ و زیبایی واژه‌ها به مراتب از به کار بردن معانی با لغات معمولی جالب‌تر و مهم‌تر است. یکی از ادبای معروف می‌نویسد:

«اکثر مردم لفظ را بر معنا ترجیح می‌دهند. یکی از متخصصین فن ادب می‌گفت: از نظر علمای ادب، لفظ از معنا مهم‌تر و گران‌بهاتر است؛ زیرا معانی به گونهٔ فطری و طبیعی در نهاد مردم هست؛ ولی جاذبهٔ سخن، بر زیبایی الفاظ و سبک عالی عبارات و حسن ترکیب جملات استوار است. کلیهٔ مدیحه سرایان می‌دانند که ممدوح خود را باید در جود و سخاوت، به دریا و باران و در شجاعت، به شیر و در سخن گفتن و قاطعیت بیان، به شمشیر و در عزم و استقامت، به کوه و آهن و در حمله و خروش، به سیل و طوفان و در زیبایی و فروغ به ماه و خورشید و... تشبیه می‌کنند؛ ولی اگر نتوانند این معانی را در قالب زیباترین کلمات بریزند و آرایش دهند، بی‌گمان آن معانی اوج و شکوه خود را از دست خواهد داد و به ابتذال کشیده خواهد شد».

طرفداران این نظریه معتقدند که قدرت و ابتکار اصلی، ویژهٔ کسانی است که معانی معروف و متداول را در پوشش الفاظ جذاب بیان کنند، به گونه‌ای که برای شنوندگان دل‌پذیر و جدید نمودار گردد. ابوهلال عسکری می‌گوید:

«هر کس معانی را با الفاظ از کسی بگیرد و به نام خودش قالب بزند، سارق و دزد است و اگر با قسمتی از عبارات خود ساخته بیاراید، رباینده است؛ ولی چنان‌چه معانی را از دیگران بگیرد و در قالب الفاظ بهتری بریزد از صاحب اصلی و مبتکر آن معانی سزاوارتر خواهد بود».[1]

بوفون، ادیب و دانشمند فرانسوی، در سخنانی که دربارهٔ اسلوب ادبی ایراد کرده است، می‌گوید:

«اندیشه‌ها و مفاهیم، سرمایه‌های عمومی هستند که همگان در آن مشارکت دارند؛ ولی

---

۱. دفاع عن البلاغه، ص ۶۴؛ الصناعتین، ص ۲۴۹؛ آداب سخن، ص ۱۸۰.

اسلوب هر کس مخصوص خود اوست؛ یعنی افکار و معانی قبل از این که توسط شاعر و سخنور و یا نویسنده و هنرمندی در قالب و سبک مشخص ریخته شود، از ثروت‌های عمومی محسوب می‌گردد؛ ولی به مجرد این که شاعر و ادیبی آنها را بگیرد و در نمایشگاه ذوق و سلیقهٔ خود تنظیم نماید و در اسلوب نو بریزد، ملک طِلْق او خواهد بود».[۱]

این نظریه، که فصاحت الفاظ و کلمات از معانی بهتر است، باعث شده تا برخی از ادبا، الفاظ را به «اجساد» و معانی را به «ارواح» تشبیه کنند؛ لیکن تبلور و درخشش روح در پرتو جسم امکان‌پذیر است و این امر از شؤون فصاحت در کلام به شمار می‌رود.

اکنون نیز استعمار خبری و دستگاه‌های ارتباط جمعی، با الفاظ زیبا و سحرانگیز، ملت‌ها را مسحور و مجذوب می‌نماید و حقایق را وارونه جلوه می‌دهد!

یکی از شگردهای منافقین در جذب جوانان از طریق استخدام الفاظ زیبا و عرضهٔ معانی مبتذل و انحرافی در قالب‌های تازه و عبارات دل‌نشین بود؛ به‌گونه‌ای که مفسر عالی قدری که با انواع تفاسیر آشنا بود در مقطع کوتاهی، چنان مجذوب الفاظ و عبارات آنان قرار داشت که می‌گفت: «تاکنون تفسیر قرآنی به این زیبایی و لطافت ندیده‌ام» ولی پس از تأمل و رفع حاکمیت احساس و عواطف، فهمید که تفسیر آنان نه تنها تفسیر نیست؛ بلکه برداشت آنان نیز نوعی برداشت ماتریالیستی و تحلیل مادی است و ربطی به قرآن کریم ندارد.

منافقین سعی می‌کردند از الفاظ مترقی و به اصطلاح انقلابی و مناسب با فرهنگ روز استفاده کنند که غیر از مفهوم بودن، طراوت و جاذبه داشته باشد.

نویسنده به خاطر دارد که روزی در زندان طاغوت یکی از مسؤولین دولت موقت به من گفت: مجاهدین خلق سورهٔ ﴿**قل أعوذ برب الناس**﴾ را به‌گونه‌ای برایم تفسیر کردند که گویی قرآن را تاکنون نفهمیده‌ام؛ ولی خوش‌بختانه تعلیمات آنان به همین یک جلسه و یک سوره خاتمه یافت؛ زیرا، الفاظ و عبارات آنان محدودیت داشت و اگر تفسیر ادامه پیدا می‌کرد؛ جاذبهٔ خود را از دست می‌داد و طبعاً نوبت به طرح معانی تازه می‌رسید و با توجه به محدودیت مفاهیم انحرافی، مشت آنان باز می‌شد.

به همین دلیل، برای افراد باسواد و متفکر به جلسات محدودی اکتفا می‌کردند که

---

۱. دفاع عن البلاغه، ص ۴۶.

مبادا بی‌محتوا بودن آنان روشن و تحلیل‌های ماتریالیستی این گروه آشکار شود؛ ولی با طرح دو قالب تفسیری که حق و باطلش به هم آمیخته بود می‌توانستند تا مدتی حلاوت آن را در ذایقهٔ شخص باسوادی حفظ و افکار سیاسی خود را تحمیل نمایند و همواره او را تشنه نگاه دارند.

در این جا مناسب می‌دانم که به چند نمونه از عبارات و تفسیرهای آنان اشاره کنم تا با شگردهای منافقانه بهتر و بیشتر آشنا گردیم:

۱. جملهٔ «اصلاح ذات البین» را حل تضادهای درونی جامعه معنا می‌کردند. این عبارت از «مائو» رهبر چین کمونیست گرفته شده است.[۱]

۲. **﴿محمد رسول الله و الّذین معه أَشداء علی الکفار رحماء بینهم﴾** را چنین تفسیر می‌کردند:

«کافر کسی است که با روند تکامل مبارزات خلق‌های دربند، مخالف است و اعمال ضد انگیزه انجام می‌دهد!» و نیز معنا می‌کردند: «محمد رسول خدا، با کفار برخورد قهرآمیز دارد؛ ولی با اعضای حزب خود پیوندی ناگسستنی، تا موانع راه تکامل را بردارد».

۳. برخورد مقطعی و قهر انقلابی. هر حرف حقی را با جملاتی هم چون: «برداشت خرده بورژوازی سنتی» و یا «تلقی از پایگاه طبقاتی است» و یا «گفتاری ضد انگیزه و ارتجاعی می‌باشد»، می‌کوبیدند. یا اگر کسی به خاطر انحرافات فکری و عملی آنها از آنان جدا می‌شد با کلماتی هم چون: «گرفتار خصلت‌های فردی، وابستگی طبقاتی، یا وابستگی به زندگی و خانواده و یا بینش تنگ نظرانه و ارتجاعی شده است، او را می‌شستند و کنار می‌گذاشتند. آنان با این جملات بی‌محتوا، ولی جالب، جوانان را مجذوب و دیدگاه‌های ماتریالیستی خود را در لفافهٔ قرآن و نهج البلاغه، در ذهن آنان تزریق می‌نمودند و مسائل الهی را، که عقل جوان مبتدی به سادگی نمی‌توانست درک کند با تأویلات کفرآمیز تفسیر و توجیه می‌کردند. به عنوان مثال «جن» را به سازمان جهنمی «سیا» تفسیر می‌نمودند و «شیطان» را مظهر امپریالیسم حیله‌گر و خدا، یعنی قدرت و قانونمندی‌های طبیعت یا قهر ملت! البته نباید از نظر دور داشت که بعضی از عبارات و ترجمه‌های آنان در عین زیبایی، ممکن بود

---

۱. وی دربارهٔ حزب و تضادهای داخلی آن گفته است.

صحیح باشد؛ ولی برداشت کلی آنان در مجموع انحرافی بود. به این دلایل، ضرورت ایجاب می‌کند که سخنوران و نویسندگان همواره با آخرین تحولات ادبی و الفاظ انقلابی آشنا باشند و از قالب‌های تازه و زیبا، که لطف خاصی به معانی می‌بخشد و جاذبهٔ بی‌اندازه‌ای ایجاد می‌کند، بهره گیرند.

شرایط دست یابی به فصاحت

چگونه یک سخنور می‌تواند فصیح شود؟ برای به دست آوردن فصاحت در سخن، توجه به نکات زیر ضرورت دارد:

الف) دقت و مطالعه در گردآوری واژه‌های نو و یادداشت برداری، تنظیم مطالب، نوشتن الفاظ و اصطلاحات تازه و نکاتی که با موضوع مورد نظر تناسب دارد.

مراجعهٔ مداوم به کتاب‌های لغت و انتخاب الفاظ مترادف و به کار بردن زیباترین آنها در سخن‌رانی، می‌تواند به فصاحت سخنور کمک کند. به عنوان مثال، کلماتی مانند دست آورد، بازتاب، روند انقلاب، بلندای زمان، راستای انقلاب، ره آورد اسلام، ارمغان انقلاب و... از جملات زیبا محسوب می‌شوند که به ترتیب جای کلمات زیر را باید بگیرند: ثمره، نتیجه، حرکت، جریان، بالا، طول زمان، سوغات اسلام و...

ب) مراجعهٔ مکرر به کتاب‌های ادبی و گوش فرا دادن به سخن‌رانی‌های کسانی که در فن سخن موفقیت چشم‌گیری دارند، مطالعه و حفظ شاهکارهای شعرا و جملات زیبای ادیبان و سخن‌رانی‌های خطیبان و ضبط مطالب و سبک آنان در پرورش ذوق در سخن گفتن بسیار سودمند و از عوامل کسب فصاحت محسوب می‌گردد. البته تمرین زیاد در سخن‌رانی و تسلط کامل بر معانی و کاربرد جملات جدید، از شرایط دست یابی به فصاحت به شمار می‌رود.

ج) نوشتن سخن‌رانی‌های پر بار و منسجم و حفظ جملات زیبا در متن خطابه از شرایط اکتساب فصاحت است.

د) انتخاب الفاظ رسا که معنا را به خوبی روشن کند و پیدا کردن و تشخیص جمله بندی‌های شیوا، که مفهوم خاصی را می‌رساند، زحمت زیاد لازم دارد. چنان‌که حذف الفاظ تکراری و خسته کننده، مانند «اشمئزاز» و «مستشزرات» که گران‌آهنگ می‌باشند نیز

کار ساده‌ای نیست، به ذوق و سلیقه و التفات نیاز دارد.

آفات فصاحت

چند چیز فصاحت را مختل می‌سازد:

۱. تکرار الفاظ و جملات؛

۲. کلمات نامأنوس و مبهم؛

۳. تعقید و پیچیدگی الفاظ؛

۴. کلمات رکیک و دور از ادب.

بدون شک پرورش یک موضوع به تکرار جمله‌ها نیازمند است؛ ولی فصاحت اقتضا می‌کند که برای پرورش یک مفهوم از الفاظ مترادف و جملات گوناگون استفاده شود؛ مثلاً سخن‌گو می‌تواند از کلمات گزاف، عبث، لغو، پوچ، بی‌ثمر، بی‌اثر، بی‌نتیجه، بی‌فایده و بی‌راندمان که تقریباً همهٔ آنها یک معنا را می‌رساند استفاده کند و بدون تکرار عین کلمات، یک مفهوم مشخص را با الفاظ مترادف برساند.

یا دربارهٔ مفهوم «جنگ» لغات بسیاری وجود دارد؛ مانند نبرد، پیکار، درگیری نظامی، برخورد مسلحانه، جهاد با دشمن، ستیز، نبرد قهرآمیز و... .

سخنور لزومی ندارد واژهٔ معینی را تکرار نماید و شنونده را خسته و آزرده سازد؛ بلکه لازم است از واژه‌های متنوع بهره ببرد و نشاط شنوندگان را حفظ کند و هنر خویش را به نمایش بگذارد. یا دربارهٔ مفهوم «اخلاق» الفاظ گوناگونی وجود دارد؛ مانند سیئات اخلاقی، نکبات روحی، رذایل باطنی، صفات حیوانی، فضایل اخلاقی، مکارم نفسانی، ملکات باطنی، سجاویای روانی، کمالات روحی، امیال عالی انسانی، صفات ملکوتی، امیال غیر انسانی، تمایلات حیوانی، ارزشهای الهی و... .

سعدی می‌گوید:

سخن گر چه دل بند و شیرین بود — سزاوار تصدیق و تحسین بود

چو یک بار گفتی مگو باز پس — که حلوا چو یک بار خوردند بس

پس خطیب فصیح کسی است که از نظر الفاظ و کلمات و جمله سازی، غنی و سرمایهٔ

کافی داشته و همواره به الفاظ و عبارات جالب مجهز و مسلح باشد تا در تشریح یک مطلب و تفسیر یک موضوع، در جمله‌پردازی احساس کمبود و خلأ ننماید.

دومین آفت فصاحت، استفاده از عبارات نامأنوس و کلمات تنفر آور و گران‌آهنگ است که باید از آنها پرهیز نمود و سخنور با کلمات روشن و گویا و با بیانی روان و عباراتی دل‌نشین، موضوع را تبیین نماید نه با تکلف و مشقت و نه به صورت کلمات نامفهوم و مغلق، که به جای روشن شدن بر پیچیدگی و ابهام موضوع افزوده شود.[1]

پس، لفظ و عبارت از خشونت و گرانی به دور باشد و به آسانی بر زبان جاری شود و هم‌چنین باید با گوش شنونده مأنوس و با روحش سازگار باشد.

سومین آفت، تعقید و به کارگیری تعبیرهای مبهم و چند پهلو و کنایاتی است که از قلمرو فهم عمومی به دور است. خطیب نباید از الفاظ مشترک و مجازهای غیر مشهور استفاده کند و در نهایت افراط در کنایه و مجمل‌گویی، خطابه را پیچیده و نامفهوم می‌سازد و طبعاً مستمع خسته و افسرده خواهد شد و از موجبات ابهام و پیچیدگی سخن، طولانی بودن جملات و عبارات است، زیرا جملهٔ بلند و کشدار سخن را نامفهوم می‌سازد؛ مانند فاصلهٔ ممتد بین مبتدا و خبر به‌طوری که شنونده تا به خبر توجه کند مبتدا را فراموش می‌نماید. امام علی فرمود:

أَحسن الكلام ما لا تَمُجّهُ الآذانُ و لا يَتْعَبُ فَهْمُهُ الأَفْهام؛[2]

بهترین کلام آن است که گوش‌ها را به هنگام شنیدن بی‌رغبت نسازد و فهم‌ها را به مشقت نیندازد.

یکی دیگر از عوامل تعقید، پیچیدگی و پراکنده‌گویی و آوردن جمله‌های معترضه است. زیادت الفاظ بر معانی نیز از اسباب تعقید است. لفظ باید قالب معنا باشد؛ همان‌گونه که کفش و لباس به تناسب پا و اندام تهیه و دوخته می‌شود که اگر کوچک‌تر و یا بزرگ‌تر باشد، موجبات ناراحتی انسان را فراهم می‌سازد، معانی نیز باید در بهترین و کوتاه‌ترین عبارات و قالب‌ها بیان شود.

---

۱. گوینده‌ای در تعریف جنگ می‌گفت: «جنگ از نظر اسلام عبارت است از: مصارعت فلسفی و ارادی علی سبیل الکلّیة».
۲. فهرست موضوعی غررالحکم، ص ۳۲۲.

چهارمین آفت فصاحت، استفاده از کلمات زشت و خلاف عفت و اخلاق است. پیشوای سخن فرمود:

إيّاكَ وَ مَا يُسْتَهجنُ مِنَ الكلام؛ فَإنّه يَحْبِسُ عليك اللئام و يُنَفِّرُ عنك الكرام؛[1]

از سخنان زشت بپرهیز که وقاحت در گفتار فرومایگان را در اطرافت نگه می‌دارد وعناصر شریف و بزرگوار را از اطرافت پراکنده می‌سازد.

بلاغت در سخن

کمتر سخن‌ران و خطیبی است که به دلیل زیبا سخن نگفتن، شکست خورده باشد، ولی بسیاری از سخنوران برای عدم توجه به موازین بلاغت، شکست خورده‌اند. بدین جهت، آشنایی با «علم بلاغت» برای سخنور ضروری است.

«بلاغت» در لغت به معنای رسانیدن به مقصود و به انتهای کار قدم نهادن است و «بلوغ» نیز ـ که از همین ماده اشتقاق یافته است ـ یعنی بچه‌ای که به حد نهایی کودکی رسیده و طبعاً بالغ شده و باید مسؤولیت‌هایی را بپذیرد.

در اصطلاح به کسی بلیغ می‌گویند که در قالب عباراتی کوتاه، معانی بلند و آموزنده را بگنجاند. بلاغت می‌تواند دور را نزدیک و نزدیک را ظاهر سازد. سخنور بلیغ، سخن‌پردازی است که آفرینش گفتار او بر ذوق فطری، تمرین و ممارست، آشنایی با گفتار و افکار بزرگان استوار باشد.[2]

بعضی گفته‌اند: بلاغت، اندیشهٔ استوار و حسن تعبیر و قدرت تعبیر است. برای بلاغت، تعاریف دیگری نیز کرده‌اند که بیشتر به آثار و علایم بلاغت ارتباط پیدا می‌کند نه تعریف آن. به عنوان مثال گفته‌اند: **«البلاغة مطابقة الکلام لمقتضی الحال»**.

بعضی گفته‌اند: انطباق سخن با مقتضیات حال و مقام از آثار بلاغت است نه عین بلاغت. بلاغت حقیقی آن است که گوینده نگوید مگر آن‌چه خردمند باید. و چنان بگوید که

---

۱. غررالحکم، ص ۱۵۶.

۲. امام صادق(ع) بلاغت را این‌گونه معنا می‌فرماید: و إنّما سُمّي البَليغُ بَليغاً؛ لأنه يبلغ حاجته بأَهْوَن سَعْيه؛ بلیغ را بدان جهت بلیغ می‌گویند چون به آسان‌ترین تلاش به حاجت دست پیدا می‌کند. تحف العقول، ص ۳۵۹.

مقصود حاصل و کلامش به مقتضای حال باشد که در نتیجه هم عقل را خرسند و هم دل را مسخر سازد.

گروهی معتقدند از آن جایی که بلاغت وسیلهٔ اقناع و ترغیب است، اولین شرط آن است که گوینده به گفتارش ایمان داشته باشد تا در شنونده اثر بگذارد؛ زیرا شورافکنی در دل‌ها ممکن نیست مگر از کسی که شوری در سر و سوزی در دل داشته باشد. به قول شاعر:

سخن کز دل بر آید لا جرم بر دل نشیند

کسی که شور ایمان و سوز دل ندارد، بلاغت ندارد. اقناع، کار معلم و حکیم است و ترغیب کار خطیب. پس سخنور باید حکیم و خطیب باشد.

الهی سینه‌ای ده آتش افروز در آن سینه دلی وآن دل همه سوز
هر آن دل را که سوزی نیست دل نیست دل افسرده غیر از آب و گل نیست
دلم پر شعله گردان سینه پر دود زبانم را به گفتن آتش آلود

طرق دست یابی به بلاغت

یکم ـ رعایت مقتضای حال: سخنور بلیغ باید مقتضای حال را رعایت کند، علت تجمع شنوندگان را بداند، حادثه‌ای که اتفاق افتاده است بشناسد، به وضعیت روحی و فرهنگی جامعه آشنا باشد و بداند که شنوندگان از چه گروهی هستند. آیا روحانی، بازاری، دانشجو، دانش‌آموز و استادند؟ مجلس ویژهٔ بانوان است و یا مشترک؟ محفلی که تشکیل شده در چه موردی است؟ جشن است یا عزا؟ اگر مجلس فاتحه است، سخنور باید از مرگ، صبر، فلسفهٔ مصایب، بی‌وفایی دنیا و جاودانی حیات آخرت و یا به تناسب از کاری که مرده داشته است، حرف بزند. و اگر مُرده فقیه بوده لازم است دربارهٔ نقش فقه و فقاهت و رسالت فقیه در جامعه و ضرورت پرورش فقیه سخن بگوید، اگر طبیب است دربارهٔ نقش طب و مسؤولیت طبیب و اگر بازاری است در مورد نقش بازار در جامعه و مسؤولیّت بازاری مسلمان و شرایط بازار اسلامی و... . در مجلس فاتحه از طرح فکاهیات جداً باید خودداری شود. اگر مجلس برای جشن عروسی یا به مناسبت ولادت بزرگان منعقد گردیده باشد نباید دربارهٔ بی‌وفایی دنیا سخن گفت، بلکه باید سخنان شادی بخش و مسألهٔ سنت نکاح بیان شود.

اگر مجلس در شهری است که خان‌ها و سرمایه‌داران، فجایعی به وجود آورده‌اند باید مطالبی گفت که مردم امیدوار شوند؛ مانند زشتی ثروت اندوزی و کوبیدن سرمایه‌های نامشروع. ولی اگر در چنین مجلسی سخن‌گو بگوید: از نظر اسلام مسلمان می‌تواند خانه‌ای از طلا و یا نقره بسازد، این سخن با مقتضای حال تناسبی ندارد و با جوّ موجود سازگار نیست و مستضعفان را نومید می‌گرداند و بهانه‌ای در دست مخالفان می‌گردد که بازگویی این گونه سخنان، بر فرض که از نظر اسلام جایز باشد، در چنین مجالسی جایز نیست؛ گرچه مخالف اسلام ناب محمّدی صلی الله علیه و آله نیست. وانگهی، مگر هر حرف صحیحی را در همه جا می‌شود مطرح کرد؟ از همین روست که، حضرت علی علیه السلام مشکلات و دردهای دل خود را به چاه می‌گفت، و امام صادق علیه السلام احادیثی به جابر جعفی تعلیم داده بود که مجاز نبود به دیگران بگوید. در جبههٔ جنگ، سخن از ثواب مقاربت، حجامت و ناخن گرفتن بر خلاف موازین بلاغت است، بلکه باید از جهاد و شهادت و هوشیاری و مراقبت در جنگ صحبت کرد.

مرحوم آقای فلسفی خطیب گران‌قدر نقل می‌کرد:

«در مجلسی شرکت کرده بودم و مسألهٔ روز موضوع اشغال لبنان توسط اسرائیل بود، ولی گوینده آیهٔ **﴿إنا أنزلنا إليك الكتاب بالحق لتحكم بين الناس بما أراك الله و لا تكن للخائنين خصيماً﴾**[1] را عنوان سخن قرار داده بود.

آیه شریفه دربارهٔ مسلمانی است که کیسهٔ آردی را که صاحبش زرهی در آن پنهان کرده بود به سرقت می‌برد و برای راه گم کردن به در خانهٔ مرد یهودی برده و به امانت می‌گذارد. صاحب مال، با تعقیب آردهایی که از کیسهٔ سوراخ شده ریخته بود، به در خانهٔ آن یهودی رسید و وقتی از او در مورد کیسهٔ آرد می‌پرسد در جواب می‌گوید: من خبری ندارم و قسم می‌خورد. ولی از آن جایی که اثر آرد تا در خانهٔ یهودی ادامه یافته و بعد تمام شده بود، کار به نزاع کشید و مرد یهودی به دزدی متهم شد. با نزول آیه، یهودی تبرئه و آن مسلمان منافق به جهت سرقت دستگیر شد.

یک نفر از شنوندگان با کمال خشم جلو آمد و به گوینده گفت: «آقای محترم، در وقتی که اسرائیل قسمتی از لبنان را اشغال کرده و با گلوله سینهٔ مسلمانان را سوراخ می‌کند، جای طرح

---

۱. نسا (۴) آیهٔ ۱۰۵.

چنین آیه و حدیثی که یهودی‌ها را تبرئه می‌کند نبود و از مجلس بیرون رفت».

در حالی که آیه و شأن نزول آن درست است، ولی مطرح کردن آن بر خلاف بلاغت و مقتضای حال و زمان است و آثار منفی در ذهن شنوندگان می‌گذارد.

در منزل مرحوم آیة الله سید ابوالحسن اصفهانی، مرجع تقلید وقت، مجلس روضه‌ای برقرار شده بود و همهٔ علما و مراجع در آن شرکت کرده بودند. خطیب بی سلیقه‌ای بالای منبر رفته و دربارهٔ حرمت شراب و عذاب شراب خوار و حد آن صحبت کرد. بحر العلوم‌ره فرمود: «آقا جان! این قدر دربارهٔ حرمت شراب صحبت نکن، زیرا علمای اعلام از آن دست برنمی‌دارند». محفل یک پارچه خنده شد و گوینده شرمسار.

مجمل‌گویی و به تفصیل سخن گفتن هر دو بر خلاف بلاغت به شمار می‌رود و حد متوسط، عین بلاغت است.

دوم ـ رعایت فرهنگ‌ها: معمولاً مردم تحت تأثیر آداب و فرهنگ اجتماعی هستند و هر قومی، فرهنگ خاصی دارد و باید تشبیهات و تمثیلات، مناسب با فرهنگ شنوندگان باشد؛ مثلاً حضرت علی‌علیه‌السلام در خطبهٔ «قاصعه» می‌فرماید: «من مانند بچه شتری دنبال پیامبر بودم».

با این جمله، قرب همیشگی خود را به رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله می‌رساند و در ضمن از حمایت و مراقبتی که رسول گرامی اسلام‌صلی‌الله‌علیه‌وآله از وی به عمل می‌آورده پرده برمی دارد. این تشبیه در آن زمان در نهایت فصاحت و بلاغت بود، ولی در زمان ما به صورت دیگر باید گفته شود؛ مثلاً «من همواره در زیر چتر حمایت و عنایت رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله بودم و مانند سایه به دنبال پیامبر می‌رفتم».

اگر کسی بگوید: من مثل یک بچهٔ شتری دنبال امام امت بودم، از نظر فرهنگ‌ها مستهجن به نظر می‌رسد. پس باید گوینده محیط و فرهنگ‌ها را بشناسد تا از استعارات و مثل‌های مناسب استفاده کند.

سوم ـ رعایت زمان سخن: اگر زمان سخن‌رانی کوتاه است خطیب باید مقدمات را ترک کند و به اصل مطلب بپردازد و در چنین موقعیت تحریک احساسات و عواطف مردم مناسب‌تر از طرح مسائل عقلی است. زینب کبری‌علیهاالسلام در کوفه بیشتر از یک ربع (۱۵ دقیقه) سخن‌رانی نکرد، ولی چنان بلیغ سخن گفت که هنوز هم بلاغت آن خطابه محسوس است: «**یا أهل**

الکوفة! یا أهل الختل و الغدر والمکر!».

در این خطبه، سخن از خیانتی است که عقل و وجدان و شرع مقدس آن را پلید می‌شمارد. باید توجه داشت که بزرگ‌ترین آفت سخن‌رانی، طول دادن سخن در چنین مقاطع است. سخنور، با اطالهٔ کلام، چنان سقوط می‌کند که هر جا سخن بگوید، شنوندگان را فراری می‌دهد، ولی در جلسه‌ای که برای سخن‌رانی تشکیل یافته است و مستمعان از دور و نزدیک در آن جا اجتماع کرده‌اند. بی‌گمان، بیست دقیقه سخن گفتن خلاف بلاغت است، زیرا مردم آمادگی کامل برای استماع دارند و کوتاهی سخن باعث افسردگی است و شنوندگان حداقل آمادگی یک ساعت سخن‌رانی را دارند.

ما سه نوع زمان داریم: الف) زمان طبیعی، که حوادث طبیعی زلزله‌ها، طوفان‌ها و رخ دادها را می‌سازند؛ ب) زمان تاریخی، مانند رحلت بزرگان، جنگ‌ها و حوادث مهم تاریخی، مانند هجرت، بعثت و ... ؛ ج) زمان اجتماعی، زمانی است که سال و ماه و هفته و شبانه روز دارد. سخنور باید با هر سه زمان آشنا باشد تا موازین بلاغت را در هر سه مورد مراعات نماید.

بخش سوم:

مبادی و علوم بایسته در سخنوری

مبادی و علوم بایسته در سخنوری

سخنور، از آموزش علوم مناسب با این فن ناگزیر می‌باشد. اگر خطیب دین باشد باید مباحث دینی، تفسیری، فقهی و مسائل اخلاقی، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، اصول ادیان، تاریخ، فلسفه و مکاتب معروف جهان و معلومات عمومی را بداند. بدون شک اطلاع از این معارف، دید وسیع و فکر نقادی به خطیب می‌بخشد و او را از بصیرت و بینش عالی بهره‌مند می‌سازد. در واقع، این علوم به منزلهٔ مشعل هایی هستند که راهنمای خطیب خواهند بود، ولی یک سلسله علوم، در فن خطابه ضرورت دارد و از ارکان این فن به شمار می‌رود؛ به‌طوری که اگر خطیب فاقد یکی از آنها باشد به همان مقیاس در فن خطابه کاستی خواهد داشت؛ به عبارت دیگر انسان، برای نیل به مقام اجتهاد، باید علوم مقدماتی و پایه، مانند ادبیات، منطق، معانی، بیان و بسیاری دیگر از علوم را بداند و خطیب نیز برای تکمیل در خطابه به یک رشته علوم نیازمند است و آنها عبارتند از: ادبیات، معانی، بیان، منطق، فلسفه، تاریخ، روان‌شناسی اجتماعی، جرم‌شناسی، جغرافیا، علم سیاست، اقتصاد و... . اکنون شمّه‌ای از علل نیاز سخنور به این علوم را بیان می‌داریم.

الف) خودکفایی ادبی

سخنور، قبل از هر چیز باید از اصول و قواعد ادبی زبانی که با آن سخن می‌گوید و یا نیاز دارد، مطلع باشد تا صحیح تلفظ نماید و در جمله‌بندی‌ها قواعد ادبی را رعایت کند. مبتدا را بی‌خبر و صفت را بدون موصوف، رها نسازد؛ زیرا بر خلاف موازین فصاحت سخن گفتن،

به منزلهٔ نادیده گرفتن فضل و دانش فضلا و علمای جامعه است. در صورتی که اگر تحصیل‌کرده‌ها و متفکرین دربارهٔ خطیبی قضاوت منفی نمایند، سخنور نمی‌تواند در جامعه موقعیتی پیدا کند و اگر هم در میان تودهٔ عوام برای مدتی دارای ارزشی باشد، آن ارزش، موقت و زودگذر خواهد بود؛ مگر آن‌که در بعدی از ابعاد سخنوری هنرمند باشد؛ مانند مرثیه خوانی و ادارهٔ مجالس دعا با صدای جذاب. هر چند صدای خوب و آشنایی با رموز ذکر مصیبت می‌تواند جاذب و گیرا باشد، ولی رسالت خطابه راتأمین نمی‌کند، زیرا رسالت تبلیغ، بیدارکردن عقل‌ها و افشای توطئه‌های واقعی، نه خیالی و بالا بردن سطح فرهنگ جامعه از نظر سیاسی، مذهبی و اخلاقی است و بدون تردید، با طرح مسائل بی‌اساس برای گریاندن و برانگیختن تأثرات عوامانه و یا حتی صرف خواندن دعا، این اهداف متعالی تأمین نمی‌شود؛ علاوه بر این‌که تلفظ نادرست کلمات، معانی آنها را نیز وارونه جلوه خواهد داد و شنوندگان را پریشان و بعضاً گمراه خواهد ساخت. برای ازدیاد بصیرت به چند نمونه اشاره می‌شود.

یکم ـ **﴿إنما یخشی الله من عباده العلماء﴾** که اگر «الله» فاعل و «العلماء» مفعول قلمداد شود، معنای آیه این‌گونه می‌شود: «خداوند از بندگان عالمش می‌ترسد!؟» و حال آن‌که معنای آیه چنین است: «علما از خدا هراس دارند». تلفظ غلط، باعث برداشت‌های ناروا و خلاف حقیقت از قرآن و سنت خواهد شد و سخنوری که با این روش شهرت یابد، به زودی شکست خواهد خورد.

دوم ـ گروه منحرفی، جملهٔ **﴿و بالآخرة هم یوقنون﴾** را این‌گونه معنا می‌کردند: «کسانی که به نظام برتر در مرحلهٔ شهادت انقلاب، یقین دارند و می‌دانند که این موضع‌گیری‌های خاص و این روش انقلابی، سرانجام، آنان را به هدف خویش، که رسیدن به نظام برتر است، می‌رساند». در حالی که در هیچ قاموسی، آخرت به «نظام سوسیالیستی» و دنیا به «نظام سرمایه داری» ترجمه نشده است.

﴿أقیموا الصلوة﴾ را به معنای پیوستگی عناصر انقلاب تفسیر نموده‌اند. در صورتی که **﴿و اعتصموا بحبل الله جمیعاً و لا تفرّقوا﴾**، پیوستگی مسلمین را بر اساس وحدت اعتقادی می‌رساند. **﴿و أقیموا الصلوة﴾**؛ یعنی «نماز را با تمام شرایط بر پای دارید و بر

این پیمان باقی باشید.

آری، از خودکفایی ادبی محروم بودن، انسان را بدین‌گونه ضلالت‌ها و برداشت‌های غلط گرفتار می‌سازد و یا موجب می‌شود برداشت‌های انحرافی دیگران را تشخیص ندهد و احیاناً تحت تأثیر قرار بگیرد.

و نیز از نظر منافقین، ﴿**والشّفع والوتر**﴾؛ یعنی سوگند به «تز» و «آنتی تز» و «سنتز»! ﴿**والفجر**﴾ یعنی قسم به انفجار مطلق! غافل از این که هرگونه انفجاری مقدس نیست. وگرنه انفجار بمب در هیروشیما و ناکازاکی هم باید بسیار مقدس باشد، زیرا صدها هزار انسان را خاکستر کرده است. اینها نمونه هایی از برداشت‌های انحرافی منافقین و گروه فرقان بود که بیانگر عدم آشنایی آنان با ادبیات عرب و نیز توطئهٔ سران آنها برای نیل به مقاصدشان بود؛ چون می‌اندیشیدند اگر به اهداف خود رنگ قرآنی ندهند حنایشان رنگی نخواهد داشت و کسی از آنان پیروی نخواهد کرد.

بنابراین سخنور مسلمان باید از ادبیات عرب به مقدار ضروری بداند تا از منابع اصیل اسلامی بتواند استفادهٔ صحیح بنماید. ادبیات فارسی نیز برای خطیب فارسی زبان، ضروری به نظر می‌رسد، زیرا با این زبان حرف می‌زند. وی باید کلمات را درست ادا کند و گرفتار اشتباه نشود و جمله‌بندی هایش مطابق قواعد زبان باشد و از آن جاکه نیمی از زبان فارسی با عربی آمیخته است، شناخت ادبیات فارسی و عربی برای سخنور ضرورت دارد وگرنه انسان گرفتار اشتباهات مضحکی خواهد شد.

گاهی بعضی از کارمندان دولت و حتی مدیران کل و رؤسا، استعفا را «استیفا» می‌گویند و مکاتب را «مکاتیب» می‌خوانند؛ در حالی که مکاتیب جمع «مکتوب» به معنای «نامه» است و ارتباطی به مکتب‌های فلسفی ندارد و «استیفا» به معنای «درخواست ایفای حق» و در واقع مطالبهٔ حق است نه رهایی از حق و مسؤولیت.

خانم متجددی از وکلای زمان طاغوت، روز هفدهم دی، در نطق پیش از دستور گفت: «شاهنشاه سِنْدِرقیت ما را پاره کردند!» از آن جهت که کلمهٔ «سَنَد» و «رِقِّیَّتْ» هر دو عربی است طبعاً کسی که از ادبیات عرب بی‌بهره باشد جملهٔ مذکور را این‌گونه می‌خواند؛ گو این که «سِنْدِرقیتْ» در فارسی هم مهمل و بی‌معناست. بی‌سوادی، چنین رسوایی بزرگی

به بار می‌آورد.

سخنور حتی در جملاتی که از فرهنگ‌های دیگران به زبان فارسی وارد شده باید دقت کند و صحیح تلفظ نماید؛ وگرنه در برابر شنوندگان بی‌اعتبار خواهد شد. «فروید» را «فَرْوِید» گفتن، سخنور را به سقوط می‌کشاند. با ذکر دو نمونهٔ دیگر از برداشت‌های ناروا این قسمت را به پایان می‌رسانیم.

منافقین برای نیل به هدف‌ها و جذب نسل جوان، «انفاق» را به معنای پر کردن خلأهای اقتصادی تفسیر می‌کردند؛ «سبیل الله» را راه مردم می‌دانستند، آن هم خلق آگاه. البته منافقین مجاهدین خلق، از این رو خلق را به دو قسم خلق آگاه و خلق ناآگاه تقسیم می‌نمودند تا موافق آنان، خلق واقعی و آگاه محسوب و مخالفان، بازوی ارتجاع و سد راه تکامل شناخته شوند. در هر صورت، انفاق پر کردن خلأهای اقتصادی نیست، بلکه ایجاد شکاف و راه یابی به سوی خدا و خلق است؛ زیرا انسان با انفاق مال و جان به قلوب مردم راه پیدا می‌کند و از طریق خلق با خالق مرتبط می‌گردد و اصل مطلب، راه یابی به سوی خداست؛ منتها هر کس به امر خدا به خلق خدمت کند، «مقلب القلوب» دل‌ها را به سوی او معطوف خواهد ساخت.

سوم ـ آنان آیهٔ **﴿وَ أَمَا الّذین فی قلوبهم زیغ فیتّبعون ما تشابه منه ابتغاءَ الفتنه و ابتغاء تأویله﴾**[1] را این‌گونه تفسیر می‌کردند: «و اما کسانی که بینش تنگ نظرانه دارند و دید وسیعی از قرآن ندارند گرفتار اشتباه شده و برداشت‌های مرتجعانه و تنگ‌نظرانه از قرآن پیدا می‌کنند».[2] در حالی که «زیغ» غیر از «ضیق» به معنای تنگی است و به معنای، بینش تنگ‌نظرانه و عدم دید وسعت دیده نیست، بلکه به معنای فشار و ناراحتی روحی است. مثل معروفی است که «من در ضیق خِناق قرار گرفتم» که به مفهوم تنگی نفس است و به صورت مجازی در تنگناهای اعتقادی و روحی و سیاسی نیز به کار می‌رود. در هر صورت، آشنایی با ادبیات، انسان را از برداشت‌های غلط و انحرافی حفظ می‌کند.

---

۱ . آل عمران (۳) آیهٔ ۷. تفسیر آن در بحث مغالطه خواهد آمد.

۲ . در صورتی که ضیق با ضاد و قاف است نه زاء و غین. زیغ، یعنی گرایش به باطل و ضیق، یعنی تنگ نظری و عدم وسعت دید.

ب) روان‌شناسی و خطابه

یکی از اساتید فن خطابه و جدل می‌نویسد:

«همان‌گونه که پایهٔ علم تربیت، روان‌شناسی است، ستون علم خطابه نیز، روان‌شناسی است، زیرا این دو علم، انسان را از رهگذر تلقین و تبلیغات، هدایت می‌کند. با این تفاوت که علم تربیت مخصوص نونهالان است و علم خطابه خاص سالمندان، میان‌سالان و پیران؛ چون این گروه سنی دارای عقیده و مسلکند و به یک روش خو گرفته‌اند، از این رو، تأثیر و نفوذ در آنان به مراتب دشوارتر است از نوجوانان، از این رو برای تأثیر در آنان باید خطابه با روان‌شناسی توأم باشد. به همین دلیل، فن خطابه با روان‌شناسی، ارتباط محکمی پیدا می‌کند. قوانین خطابه، نه تنها باید با موازین روان‌شناسی انطباق کامل پیدا کند، بلکه لازم است از طرق و شیوه هایی که در روان‌شناسی مورد بحث قرار می‌گیرد، در فن خطابه نیز استفاده شود».[1] پس باید خطیب قبل از هر چیزی روان‌شناس نیرومندی باشد و با یک نگاه مستمعین را بشناسد و روش نفوذ در آنان را دریابد، تا بتواند به هدف خطابه دست پیدا کند و از آن جا که خطابه، فن اقناع و ترغیب است، بی‌گمان اقناع و ترغیب شنوندگان امکان‌پذیر نیست، مگر آن که خطیب، روحیات و حالات نفسانی آنان را بشناسد و راهنمای شناخت روحیهٔ مستمعین، آشنایی با روان‌شناسی است. روان‌شناسی از دو جهت برای سخنور ضرورت دارد:

یکی از نظر شخص خطیب، در جهت تسلط بر اعصاب و غلبه بر ترس و نگرانی‌ها، تقویت حافظه و طریق تمرین تمرکز حواس و تسلط بر افکار؛ دوم از جهت شناسایی طرز تفکر و حالات روانی شنوندگان، تا به مقتضای حال با آنها صحبت و نیازهای واقعی آنان را کشف کند و راه نفوذ در قلوب و افکار مستمعین را بیابد و ضمناً از مسائلی که موجب حساسیت می‌شود بپرهیزد. یکی از متفکرین می‌نویسد:

«مبنای علمی فن خطابه و رمز کامیابی در هر کاری، روان‌شناسی علمی است در توجه و تمرکز قوای دماغی، نیروی شگرفی نهفته است که باید به چنگ آورد و به وسیلهٔ آن توجه

---

۱. آداب سخن، ص ۲۳۳.

مستعمین را جلب کرد و نگذاشت سلب شود...».[۱]

سخنور باید به روان‌شناسی فردی و اجتماعی واقف باشد. روان‌شناسی غرایز و هیجانات نفس، کیفیت ادراک و تمرکز قوای دماغی، روان‌شناسی حافظه و ذاکره، روان‌شناسی جاذبهٔ مغناطیسی و نفوذ شخصی و اقناعی را بداند. باید آگاه باشد که برای نفس، سه قلمرو، یا سه مرتبه وجود دارد:

برون، درون، برین.

برون، مخصوص حوزهٔ توجه و احساس است و درون، شعور باطن، که سازندهٔ جسم و عهده‌دار نظام ظاهری بدن و مرکز تعقل و کانون خاطرات و عادات و غرایز است و قلمرو سوم، برین، سرچشمهٔ همهٔ علوم و واردات قلبی و الهامات غیبی الهی است...؛ لذا باید در مقام سخن، به تمام ابعاد وجود انسان توجه شود.

در روان‌شناسی، از یک سو راه‌های تقویت قوای روحی و حواس ظاهری و باطنی، اعتماد به نفس، شهادت و غلبه بر ترس و یأس نشان داده می‌شود؛ و از طرف دیگر، قوانین تسلسل خاطرات و تداعی معانی و تمرکز فکر و حواس و رشد شخصیت، که از مسائل ضروری برای سخنور است، تبیین و تمریناتی برای تسلط بر اعصاب نیز ارائه می‌شود. روان‌شناسی اجتماعی هم برای شناخت جامعه‌ها و شنوندگان ضرورت دارد. اگر خطیب، شنوندگان را نشناسد و از فرهنگ حاکم بر اندیشهٔ آنها اطلاع پیدا نکند و از روان‌شناسی اجتماعی آگاهی نداشته باشد، بدون شک نمی‌تواند موفقیت ارجمندی در خطابه به دست آورد، بلکه شکست می‌خورد. چنین فردی که از فرهنگ صنف روحانیان مطلع نیست، در مجلس علمای اسلام، از مضرات مشروبات الکلی سخن خواهد گفت و در مجلس عروسی از سکرات موت و در محافل عزا، از لطیفه‌های خنده‌دار و به هنگام شور وهیجان از یأس.

ج) علم منطق

یکی از علومی که دانستن آن برای سخنوران لازم است علم منطق است، چرا که شیوهٔ استدلال و انواع اقناع را می‌آموزد؛ به علاوه حاوی صناعات خمس است و در این میان

۱. همان، ص ۲۳۴.

صنعت خطابه ضروری‌ترین و سودمندترین آنهاست و اقناع هدف مشترک آنها. بی‌گمان اقناع شنوندگان، با اقامهٔ برهان و ارائهٔ دلایل خطابی صورت می‌گیرد و بی‌علّت نیست که حجت و دلیل را پایه و اساس سخنوری دانسته‌اند و خطابه را فن «اقناع» و «ترغیب» نام نهاده‌اند.

سخنور علاوه بر شور و حماسه، باید به مستمع شعور و آگاهی نیز بدهد. علم منطق روش تنظیم استدلال و شناخت انواع دلایل و موارد کاربردی آنها را به ما می‌آموزد؛ به دیگر سخن، آخرین بخشی که در منطق بیان می‌شود، «قسمت صناعات پنج‌گانه است» که در این فصل، انواع مواد و مصالح[۱] مناسبی که باید در استدلال‌های مختلف به کار گرفته شود، تبیین می‌گردد، زیرا علم منطق در مفهوم وسیع خود، عهده دار تنظیم صورت و شکل استدلال و مواد آن است. منطق، صورت و شکل استدلال را می‌سازد تا اندیشهٔ انسان را از خطا حفظ کند. از جانب دیگر، درستی و نادرستی یک برهان تا حدود زیادی به صحت مواد اولیه و محتوای آن بستگی دارد. نقشهٔ ساختمان هر قدر هم عالی و جالب باشد، اگر مواد اولیه آن سالم و مناسب نباشد بدیهی است که نمی‌تواند برای مدت زیادی روی پای خود مقاومت کند، بلکه در اندک زمانی فرو خواهد ریخت، همان‌گونه که اگر مصالح اولیهٔ آن صحیح و سالم باشد، ولی شکل هندسی آن بد ترسیم شود نیز محکوم به فنا و زوال است، زیرا مصالح ساختمان باید روی اصول مهندسی چیده شود. از سوی دیگر، هدف‌ها و انگیزه‌های گوناگون ایجاب می‌کند که به تناسب اهدافی که استدلال کننده دارد باید مواد معینی در قالب استدلال مخصوص ریخته شود. به عنوان مثال، در ظرف «قیاس منطقی» از مقدمات و مصالح گوناگونی که هر یک هدف خاصی را تعقیب می‌نماید استفاده می‌شود که برای بصیرت بیشتر در ذیل مطرح می‌سازیم:

یکم ـ برهان و قیاس منطقی

مقدمات و مواد تشکیل دهندهٔ استدلال باید از امور قطعی و یقینی باشد، چراکه در اقامهٔ برهان، هدف کسب یقین و ایجاد باور در مخاطب است و معمولاً در مسائل علمی و فلسفی

---

۱. مصالح، غلط معروف است و صحیح مسالح که سلاح به معنای ابزار می‌باشد و لکن چون لغت صحیح آن در نوشتار مأنوس نیست از این رو از غلط مأنوس استفاده کردیم.

از این‌گونه قیاسات استفاده می‌گردد. بر خطیب نیز لازم است که در بحث اعتقادی و یا علمی از مقدمات مسلم و قطعی کمک بگیرد، تا مجهولی را برای شنوندگان روشن سازد و حقیقتی را منکشف و معلوم نماید. قیاسی که بتواند این هدف را تأمین سازد در اصطلاح فلسفه و منطق «برهان» نامیده می‌شود؛ مثلاً یکی از مجهولات و مشکلات فلسفی بشر، شناخت مبدأ جهان است. برای حل این مشکل، گریزی از اقامهٔ دلیل نیست. قیاسی که تشکیل می‌شود باید بر مقدمات یقین آور و بدیهی استوار باشد، بنابراین، می‌گوییم جهان هستی به علّت و مبدأ نیازمند است، زیرا هر معلولی علّت می‌خواهد و تصادف و اتفاق نمی‌تواند منشأ پیدایش پدیده‌های متنوع و مکرر باشد ـ پس بدین دلیل مجموعهٔ جهان هستی نمی‌تواند از این قانون مستثنا باشد ـ در نتیجه جهان علّت و مبدأ دارد و از آن جایی که دقت و محاسبه و اهداف جزئی در پدیده‌ها و هدف کلی در مجموع عالم دیده می‌شود، بی‌شک آفریدگار جهان نیز باید از عقل و حکمت برخوردار باشد. ملاحظه می‌فرمایید مواد این برهان از مسائل قطعی عقلی تشکیل یافته است به همین جهت باور آفرین و کاشف حقیقت است.[۱]

اقسام برهان

برهان بر دو قسم است: برهان لِمّی و برهان اِنّی.

برهان لمّی: پی بردن به معلول از طریق علّت است ـ به عنوان مثال، اگر در فضای دهکده‌ای که ساکنان آن بیمارند، پشهٔ مالاریا مشاهده نماییم خواهیم فهمید که بیماری شایع و حاکم بر این روستا، مالاریاست و یا حرکتی را مشاهده نماییم می‌فهمیم که حرارتی در آن جا هست؛ زیرا هر حرکتی مولّد نوعی حرارت است. اگر، خورشید را به وسیلهٔ تلسکوپ در منطقه‌ای ببینیم، می‌فهمیم که آن جا روز است. مقصود از علّت در برهان لمّی، تنها علّت فاعلی نیست؛ بلکه شامل علل مادی، صوری و غایی نیز می‌شود.[۲] امام علی(ع) می‌فرماید:

ما رَأَیتُ شَیْئاً إلا وَ رَأَیتُ الله قَبلَهُ وَ بَعدَهُ وَ مَعَهُ؛

---

۱. برهان، قیاسی است که مقدماتش منحصراً از یقینیات تشکیل می‌شود و از شریف‌ترین انواع قیاسات به شمار می‌رود، زیرا از نظر ماده و صورت، در نهایت استواری و اتقان است. بنابراین، سفسطه بردار نیست. هندسه و ریاضیات نیز از این باب است و بنابراین، یقین آور و از علوم حقیقی محسوب می‌شود.

۲. برای تفصیل مطلب ر.ک: محمد رضا مظفر، المنطق، «صناعات خمس»، ص ۳۲۱.

هیچ چیزی را ندیدم مگر آن که پیش از آن و بعد از آن و همراه آن ذات باری تعالی را مشاهد نمودم.

سیر از خدا به خلق، از جهتی شناخت معلول از رهگذر علّت است.

برهان انّی: عکس برهان لمّی، از معلول پی به علّت بردن است؛ مانند کشف بیماری کلیه و کبد از طریق تجزیهٔ خون و ادرار و پی بردن به وجود آفریدگار حکیم از راه مطالعهٔ موجودات و پدیده‌های آسمان و زمین و یافتن وحدت خالق از رهگذر وحدت و هم آهنگی نظام حاکم بر جهان هستی.

در برهان انّی، از معلول به علّت پی می‌بریم، گویی در کنار معلول علّت حضور دارد،[۱] ولی رابطهٔ عینی و وجدانی بین آنها نمی‌یابیم. بنابراین، برهان «لمّی» به مراتب شایسته‌تر از برهان «انّی» است، علاوه بر این که از علم به علّت، علم به معلول‌های مختلف (ولی معین) حاصل می‌گردد؛ در صورتی که از شناخت معلول، علّت واقعی کشف نمی‌شود، چرا که ممکن است معلول، علل مختلفی داشته باشد و انسان فقط بعضی از علل آن را می‌تواند کشف نماید. پس، نمی‌توان از معلول خاص، علّت مشخص و معینی را دریافت نمود؛ مثلاً حرارت، معلولی است که علل گوناگونی دارد از حرکت گرفته تا برق و آتش و خورشید، حتی خوردن بعضی از غذاها نیز مولد حرارت است.

یکی از امتیازات طب جدید بر قدیم این است که در طب قدیم تشخیص بیماری از طریق «انّی» صورت می‌گرفت؛ یعنی از بی‌اشتهایی و رنگ چهره و ادرار و نفخ شکم به بیماری شخص پی برده می‌شد در صورتی که طب جدید از راه تجزیهٔ خون و تعداد گلبول‌ها و کشف میکرب، که علّت واقعی بیماری است، نوع بیماری را تشخیص می‌دهد.

مواد برهان

به هر حال، علم منطق گذشته از این که روش شناخت برهان را به ما می‌آموزد، تعلیم می‌دهد که مواد برهان نیز به اعتبار انگیزه‌های مختلف تغییر می‌یابد؛ مثلاً اگر مقصود

---

۱. اما دلیل این که چرا یک شی ء در حد ذاتش معلول است، روشن نیست؛ ولی در برهان لمّی هم علت وجود معلول و معلولیت آن روشن می‌شود و هم علت تصدیق ذهن.

خطیب یا متکلم ایجاد یقین در ذهن مخاطب است، باید در ساختن قیاس از مواد یقین‌آور استفاده کند تا به هدف نایل گردد.

مقدمات برهان

مقدماتی که در برهان به کار برده می‌شود شش قسم است:

الف) محسوسات: محسوسات، قضایایی هستند که از طریق حواس ظاهری برای انسان حاصل می‌شود؛ مانند «آتش سوزاننده است»؛ «خورشید روشنگر است».

بوعلی می‌گوید:

«محسوسات جزئی برای ما اقدم و اعرف است؛ چه نخستین چیزی که ما دریافت می‌کنیم همان محسوسات و خیالات گرفته شده از محسوسات است سپس به واسطهٔ آنها به کلیات می‌رسیم».[۱]

خواجه نصیر می‌گوید:

«مفتاح ابواب علوم کلی و جزئی، حس است، چه نفس انسانی از ابتدای فطرت تا آن‌گاه که جملگی معقولات اولی و مکتسب او را حاصل شود، اقتنای[۲] مبادی تصورات و تصدیقات به توسط حس تواند کرد».[۳]

جمله‌ای نیز معروف است که، «**مَنْ فَقَدَ حِسّاً فَقَدْ فَقَدَ عِلْماً**؛ هر آن کس که یکی از حواس را از دست دهد، به همان میزان، علمی را از دست داده است».

با این حال، باید توجه داشت که محسوسات مبدأ برهان نیستند، بلکه قضایای معقولی که عقل از رهگذر حواس ادراک می‌کند، مبدأ برهان هستند و در مقدمات برهان قرار می‌گیرند.

ب) مجربات: تجربیات، قضایایی هستند که از رهگذر حواس و تجربیات مکرر به همراه یک قیاس پنهانی، برای انسان فراهم می‌شود و آن قیاس مخفی این است که، چون این آثار همواره پس از تحقیق امور معینی پدید می‌آیند و هرگز از آن جدا نمی‌شوند و گویی از لوازم

---

۱. دانش نامه علائی، ص ۱۱۳؛ آداب سخن، ص ۲۲۳ و ۲۲۶.

۲. یعنی انسان از راه حواس بدیهیات و معقولات اولی را کسب می‌کند و سپس مبادی تصورات و تصدیقات را فراهم می‌آورد.

۳. آداب سخن، ص ۲۲۳ و ۲۲۶.

لاینفک امور پیشین هستند پس، این پیوستگی، معلول تصادف و اتفاق نیست، بلکه تجربیّات پیاپی و مداوم نشان می‌دهد که بین اثر و مؤثر رابطهٔ علّیت برقرار است و بی‌جهت نیست که در پی یکدیگر ظاهر می‌شوند. به عنوان مثال، «آنتی بیوتیک، در درمان بیماری چرکی مؤثر است»؛ «سکنجبین، بر طرف کنندهٔ صفراست»؛ «آهن، هادی حرارت است» و این خاصیت‌ها پیوسته به دنبال هر کدام نمایان می‌شوند. در نتیجه، از آثار قطعی آنها هستند و می‌بینیم که علمای منطق بر خلاف پندار بعضی از غربی‌ها به تجربه توجه دقیقی مبذول می‌دارند و قضایای تجربی را یکی از مبادی برهان می‌دانند و معتقدند در پیدایش احکام تجربی، حس و عقل هر دو دخالت دارند.[1] خواجه نصیرالدین طوسی در شرح اشارات می‌فرماید: «**الوقوع المتکرر علی نهج واحدة لایکون اتفاقیاً؛ فإذن هو إنما یستند إلی سبب**».

«تجربه نیازمند دو چیز است: یکی مشاهدهٔ مکرر و دیگر قیاس مخفی. و این قیاس بدین صورت است: حدوث مکرر یک نوع پدیده به شکل و روش واحد نمی‌تواند بر اساس صدفه و اتفاق باشد؛ مانند موالید انسان که به‌گونهٔ مکرر و بر طبق شکل و اندام واحدی صورت می‌گیرد، زیرا در تصادف، تکرار و تعدد نیست. هنگامی که یک امری به‌طور یکسان و پیوسته تکرار شد بی‌شک سبب و علّت معینی دارد، هر چند حقیقت آن علّت بر ما روشن نباشد. پس، وقتی علم به وجود سبب پیدا شد، علم قطعی به وجود مسبب نیز حاصل می‌شود».[2]

ج) **اولیات**: اولیات یا بدیهیات اولیه و ضروریات، قضایایی هستند که در ابتدای امر مورد تصدیق و باور عقل قرار می‌گیرند. در این‌گونه قضایا به مجرد این که ذهن موضوع و محمول را تصور کند به نسبت حکمیه یقین پیدا می‌کند؛ یعنی تصور اجزای قضیه، موجب روشن شدن حکم و یقین به آن می‌گردد؛ مانند این که «کل از جزء خود بزرگ‌تر است» یا «اجتماع نقیضین و ارتفاع آن غیر ممکن است». این قضایا از مستقلات عقلی هستند و ذهن انسان بدون استمداد از حس و استقرا، آنها را می‌فهمد.

اولیاتی که در ریاضیات مطرح می‌گردد، «اصول متعارفه» نامیده می‌شود؛ مانند جدول

---

۱. دانش نامه علائی، ص ۱۱۳.

۲. شرح اشارات، ج ۱، ص ۲۱۷؛ دانشنامه علائی، ص ۱۱۳.

ضرب «فیثاغورث» یا «عدد پنج از عدد دو بزرگ‌تر است». حل معادلات بر قضایای بدیهی مبتنی است. بنابراین، هر قضیه‌ای نیازمند به اثبات نیست، بلکه یک سلسله از قضایا برای عقل بدیهی و روشن است و از اصول متعارفه شمرده می‌شود.

د) **متواترات**: یکی از مواد قیاس «متواترات» است و آن قضایایی است که به وسیلهٔ شهادت عدهٔ بی‌شمار و نقل افراد بسیار برای انسان یقین ایجاد می‌کند و امکان تبانی بر دروغ را تا حد صفر کاهش می‌دهد. وجود بوعلی سینا و پاستور از متواترات تاریخی است و هم‌چنین کعبه، خانهٔ خدا برای کسانی که مشرف نشده‌اند از مسائل قطعی و انکارناپذیر است، زیرا به‌طور متواتر شنیده‌اند.

ه) **قضایای حامل قیاس**: یکی از موادی که در برهان به کار برده می‌شود، قضایایی است که قیاس آنها با خود آنهاست؛ مانند «عدد ۲ نصف ۴ است». این نوع قضایا گرچه در آغاز امر بدیهی به نظر نمی‌رسند، ولی به حدّ وسطی مجهز هستند که هیچ ذهنی از آنها غفلت ندارد.

و) **حدسیات**: منظور از حدسیات معنای متداول آن نیست؛ زیرا حدس به معنای «تخمین و احتمال» یقین آور نیست، بلکه در اصطلاح منطق، مقصود قضایایی هستند که در اثر تجربه و مشاهدهٔ مکرر استنباط می‌شوند و یقین تولید می‌کنند. کلیهٔ تجربیات علمی از این دسته هستند؛ مانند «ماه از خورشید نور می‌گیرد». این قضیه، مولود دقت‌های نجومی است و دارای قیاسی است؛ یعنی اگر اختلاف قرب و بعد از خورشید، امری تصادفی بود، پیوسته ماه از خورشید نور نمی‌گرفت. پس انسان تیزبین و با ذکاوت می‌فهمد که اختلافات قرب و بعد امری طبیعی و همیشگی است و اگر حادثهٔ اتفاقی بود، نور ماه با آفتاب ارتباط پیدا نمی‌کرد و به‌طور قطع، در طول تاریخ بر وضعیت و شرایط یک‌نواخت باقی نمی‌ماند. پس باید ماه از خورشید کسب نور نماید.

مواد شش‌گانهٔ فوق از قضایای یقینی به شمار می‌روند که در قالب برهان ریخته می‌شوند. البته مقدمات برهان را شرایطی است؛ مانند این که قطعیت داشته باشد؛ در طبع و عقل، از نتایج، اقدم و اسبق باشد؛ از نظر عقلانی از نتیجه شناخته شده‌تر و اعرف باشد؛ با نتیجه تناسب داشته باشد؛ از ضروریات باشد و کلیت داشته باشد. در این مختصر نمی‌توان این موارد را تشریح کرد.

دوم ـ جدل و مناظره

اگر هدف، مغلوب کردن و ابطال نظریهٔ مخالف باشد که در نتیجه، وی به تسلیم وادار شود، آن را استدلال جدلی می‌نامند. بدین صورت که گوینده سؤالاتی را مطرح می‌سازد تا ناخودآگاه پاسخ دهنده را به بن بست بکشاند و در برابر نظریهٔ خود خاضع گرداند. بنابراین، فن جدل مجموعه‌ای از قواعد و اصولی است که طریقهٔ مجادله را می‌آموزد، برای نیل بدین مقصود لازم نیست که از امور یقینی استفاده شود، بلکه باید مواد استدلال، مورد قبول دو طرف تخاصم باشد، خواه ذاتاً یقینی باشد یا نباشد. بنابراین، اگر فقط مقبولیت عمومی داشته باشد و یا مورد قبول مخالف باشد کافی است و قبلاً گفته شد که مجادلهٔ «اَحسن» مورد تأیید قرآن است؛ زیرا بعضی از افراد جز از طریق مجادله در برابر حق خاضع نمی‌شوند. در فرهنگ اسلامی نمونه‌های زیادی از «مجادلهٔ احسن» وجود دارد که به تعدادی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. در مجلس مناظره‌ای که مأمون برای علمای مذاهب تشکیل داده بود و حضرت رضا علیه‌السلام به عنوان نمایندهٔ مسلمانان در آن محفل شرکت فرموده بود، امام علیه‌السلام با پاپ اعظم در «الوهیت»[1] یا عبودیت حضرت عیسی به بحث و گفتگو پرداختند. حضرت دید که وی اهل منطق و حکمت نیست و به جدل می‌پردازد. بنابراین، آن حضرت روش استدلال را تغییر داد و از طریق مجادلهٔ احسن وارد مذاکره شد و چنین فرمود: «عیسی مسیح از هر جهت بلند مرتبه بود، اما فقط یک عیب داشت که بر خلاف دیگر پیامبران به عبادت و نیایش علاقه‌ای از خود نشان نمی‌داد!؟»

پاپ اعظم با کمال تعجب گفت: «این سخن از جناب عالی عجیب و غیر منصفانه است، زیرا زهد و عبادت حضرت مسیح زبانزد خاص و عام است و او از همهٔ مردم عابدتر بود».

حضرت بلافاصله فرمود: «اگر حضرت عیسی از همه عابدتر بود بفرمایید که چه کسی را عبادت می‌کرد؟ معبودش که بود؟ آیا عبادت دلیل بر عبودیت و بندگی نیست؟ آیا عبودیت

---

۱ . مسیحیان کاتولیک برای حضرت مسیح مقام «الوهیت» قائلند و تثلیث از این عقیده ناشی می‌شود.

دلیل بر عدم الوهیت وی نیست؟ پس، عیسی بندهٔ خداست».[1]

به این ترتیب، امام هشتم‌ﷺ با استفاده از عقیدهٔ مقبول و مجادلهٔ احسن، وی را محکوم نمود.

۲. یکی از دانشمندان الهی، با گروهی به سیاحت پرداخت. در بین آنها فردی بود که گرایش‌های مادی داشت و بر این عقیده که جهان خود به خود پدید آمده است همواره لجاجت می‌کرد. پس از طی مسافت به یک ساختمان گلی رسیدند. الهی گفت: «رفقا ببینید که باد و طوفان چه ساختمانی در این جا ساخته است!»

مادی گفت: «مگر باد و طوفان می‌تواند چنین عمارتی را بسازد؟»

الهی گفت: «چه اشکالی دارد؟»

مادی گفت: «باد و طوفان عقل ندارند و قادر به نقشه کشی ساختمان نیستند، ولی این عمارت بیانگر این است که انسانی عاقل و مهندسی لایق آن را ساخته و پرداخته است».

الهی گفت: «اگر نمی‌شود این ساختمان روی تصادف و اتفاق و یا با سیل و طوفان ساخته شود پس چگونه ممکن است این کاخ مجلل آسمان با آن همه ستارگان ثابت و سیار بدون مبدأ عاقل و حکیمی خلق شده باشد؟»

بی فکر نمی‌سازد یک خانه چرا دهقان؟   بی فکر طبیعت ساخت این عالم لا تحصی

بدین وسیله او را محکوم نمود.

۳. مجادلهٔ حضرت ابراهیم‌ﷺ با طاغوت زمان، نمرود خیره سر نیز از باب مجادلهٔ احسن است:

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذی حاجَّ إِبراهِیْم فی رَبِّه أنْ آتاه الله الْمُلْکُ إذْ قال إبْراهیمُ رَبِّیَ الَّذی یُحیِی وَ یُمِیت﴾؛[2] آیا توجه نکرده‌ای به آن کسی که با ابراهیم در مورد پروردگارش به مخاصمه پرداخته بود آن‌گاه ابراهیم گفت: پروردگار من آن قدرتی است که زنده می‌کند و می‌میراند. نمرود در پاسخ گفت: من هم زنده می‌سازم و می‌میرانم. آن‌گاه دستور داد یک زندانی را اعدام کردند و یک نفر اعدامی را آزاد ساختند.

---

۱. احتجاجات، ص ۴۷.

۲. بقره (۲) آیهٔ ۲۵۸.

حضرت ابراهیم علیه السلام دید نمرود از روش منطقی استفاده نمی‌کند و به سفسطه و مجادله می‌پردازد. شیوه را تغییر داد و گفت:

﴿فإن الله یأتِ بالشمس من المشرق فأت بها من المغرب فبهت الذی کفر و الله لا یهدی القوم الظالمین﴾؛[1]

خداوند خورشید را از مشرق طالع می‌سازد، اگر راست می‌گویی تو از مغرب پدیدار ساز. (نمرود) کافر مبهوت شد و خداوند قوم ظالم را هدایت نمی‌کند.

اشتراک و امتیاز خطابه و جدل

جدل با خطابه در سه امر مشترکند:

۱. نداشتن موضوع خاص. همهٔ معارف بشری قابل جدل و خطابه است.

۲. اقناع و غلبه بر مخاطب. هر دو فن، شنونده را قانع و متقاعد می‌کنند؛ منتها یکی اسکات می‌کند و دیگری اقناع به اضافهٔ ترغیب.

۳. وحدت در مواد قضایا. هر دو از مشهورات و مقبولات تشکیل می‌شوند. عامل امتیاز عین عامل اشتراک است.

موارد جدایی خطابه و جدل نیز دقیقاً در همان سه چیز است:

۱. خطابه به مطالب علمی که هدف آن کسب یقین باشد تعلق نمی‌گیرد. اصولاً به کار بردن روش خطابه در مسائل علوم یقینی نامأنوس و احیاناً نارواست، زیرا مخاطب در این موارد، عموم مردم نیستند، بلکه افراد متخصص و مشخصی منظور نظرند. البته کاربرد جدل در مطالب علمی، به منظور غلبه بر خصم و یا به قصد تعلیم و تعلم مانعی ندارد از این رو برای خطیب جایز نیست که برهان علمی را مانند براهین ریاضی، هندسی و جبر و مقابله در فن خطابه برای «اقناع» به کار گیرد بر خلاف مجادل.

۲. غایت جدل، اسکات خصم و هدف خطابه اقناع اوست.

۳. مواد قضایا در خطابه مشهورات ظاهری است، ولی مواد جدل مشهورات حقیقی. این نکته قابل ذکر است که صورت‌های مختلف جدل از قیاس و استقرا تشکیل می‌گردد، ولی

---

۱. بقره (۲) آیهٔ ۲۵۸.

خطابه غالباً به قیاس و تمثیل اتکا دارد و گاهی هم از استقرا بهره برداری می‌شود.

جدل و مجادله چیست؟

فیلسوف و لغوی قرن پنجم هجری، راغب اصفهانی جدل را مباحثه بر اساس گفتار ستیزی و غلبه بر طرف مقابل می‌داند و می‌نویسد:

الجدل المفاوضة علی سبیل المنازعة و المغالبه، أصله من جدلت الحبل، أي أحکمت فتله؛[1]

جدل عبارت است از: مباحثه بر اساس گفتار ستیزی و غلبه بر مقابل و ریشهٔ آن از «جدلت الحبل» است؛ یعنی رشته‌اش را محکم تاباندم.

چنان‌که دیده شد مجادله از ریشهٔ «جدلت الحبل» گرفته شده و به معنی محکم تاباندن است؛ زیرا هر کدام از طرفین مجادله‌گر می‌کوشند تا دیگری را از عقیده‌اش برگرداند و او را در پیچ و خم استدلال تابانیده و به زمین بزنند. ابوالبقاء در کتاب کلیات می‌گوید: «جدال، یعنی شخصی مدعای طرف مقابل را با دلیل و یا شبه دلیل دفع کند و این جز با منازعه صورت نمی‌گیرد».

در اصطلاح منطقی‌ها، جدل (یکی از صناعات خمس) عبارت است از: ملکه و قدرتی که انسان توانایی پیدا می‌کند بر اقامهٔ حجت به وسیلهٔ مقدماتی که از مسلمیات و یا مشهورات ظاهری ترکیب یافته که طرف مقابل را به پذیرش وادار می‌سازد.

علل احتیاج به جدل

یکم ـ انسان در زندگی اجتماعی، گاه به گاه با اندیشه‌ها و آرای گوناگون و متضادی برخورد می‌کند و نمی‌تواند از کنار آنها بی‌تفاوت بگذرد و به صحت و سقم آن نیندیشد، به‌ویژه مبلغان مذهبی و روشنفکران متعهد و دلسوز باید با چنین افرادی که اندیشه‌های انحرافی خویش را بر اساس جدل و شبهه افکنی نشر می‌دهند، به مقابله برخیزند و اگر سخنشان حق است، بپذیرند و اگر نادرست است، با استدلال روشنگری نمایند و نقاط ضعف

---

۱. راغب، مفردات، مادهٔ «جدل».

و احیاناً خطر را بنمایانند و در صورت لزوم به یاری جدال احسن، بیدارشان سازند و اگر نشد، بینی سفسطه‌گران را به خاک مالند و آثار تخریبی افکارشان را خنثی کنند. استفاده از چنین شیوه‌ای از آن روست که نمی‌توان همگان را با برهان منطقی قانع ساخت، زیرا هر مسأله‌ای برهان و مخاطب خاصی را می‌طلبد و بیشتر افراد در اجتماع، دلیل منطقی را در نمی‌یابند و از راه جدل تأثیر می‌پذیرند و از همین رهگذر باید روشن شوند.

دوم ـ در هر موضوع جنجالی و اختلافی حقیقت یکی بیش نیست بنابراین وقتی حق با گروهی و یا شخصی باشد طرف مقابل به سفسطه و مجادله روی می‌آورد. متفکران متعهد در برابر این آشفتگی‌ها ناگزیرند از مجادله برای اقناع و یا اسکات استفاده نمایند.

سوم ـ بیشتر مردم اگر مقدمات استدلال از مشهورات رایج در میان آنان نباشد از درک استدلال باز می‌مانند. وانگهی، هدف مجادله‌گران غالباً الزام مخالف در برابر انظار مردمان است پس ناگزیر باید از مقدمات مشهور و مأنوس در میان مردم به شیوهٔ جدل، استفاده شود.

چهارم ـ هر شخصی در مسائل اختلافی نمی‌تواند بر اثبات ادعای خود استدلال منطقی اقامه نماید. آشنایان به دلایل منطقی بسیار اندکند. از این رو، غالباً به جدل متوسل می‌شوند. مبلغ و سخنور و روشنفکر ناگزیر باید جدل را بشناسند و از طریق جدال احسن، چنین افرادی را اقناع سازند و به حق‌پذیری وادارند و اگر از طریق مجادله عده‌ای تحت تأثیر قرار گرفته‌اند با مجادله احسن راهنمایی شوند.

پنجم ـ جدل، اسلوب دیگری از دلیل است، چراکه در برهان منطقی اعتماد تنها بر مقدماتی است که آدمی را به حقیقت مطلق می‌رساند، ولی در جدل از مقدماتی بهره می‌برند که از منظر مجادله‌گر از مسلمیات و مقبولات است، خواه واقعیت داشته باشد یا نداشته باشد.

تمایز دیگر در این است که، قوام مجادله بر دو شخص و یا دو گروه است، ولی برهان منطقی برای آموزش دیگران و رسانیدن آنان به حقیقت است.

ششم ـ در قیاس منطقی تنها باید به اشکال چهارگانهٔ معروف متمسک شد و منطقی نمی‌تواند در مقدمات آن تصرف کند، اما در جدل این‌گونه نیست و می‌توان مقدمات را پس و پیش کرد و از مقبولات مجادله کننده بهره جست و اگر لازم باشد بعضی از مقدمات حذف می‌شود و با لواحق قیاس و سایر دلایل نیز درهم می‌آمیزد.

بنابراین، جدل یک سلسله قواعدی است که مجادله‌گر به کمک آنها می‌تواند دلیلی را برای نفی و اثبات مدعایی اقامه کند البته، از طریق مقدماتی که نزد عموم مردم و یا از دید طرف مقابل، مقبول و قطعی تلقی شده باشد.

از این رو مجادله کننده باید بر مسلمیات مخاطبان و عقاید طرف مقابل تسلط کامل داشته باشد. دارای حضور ذهن و قدرت ارتجال و حاضر جوابی نیز باشد. طلاقت زبان، روانی بیان، تسلط بر اصطلاحات روز و عبارات زیبا و به‌روز، هم‌چنین محفوظات و معلومات بسیار داشته باشد، به خصوص در موضوعی که مجادله صورت می‌گیرد. تکیه بر نقاط اختلاف و توافق، رعایت اصل صداقت، عدالت و انصاف در طی مجادله و آموختن شرایط مجادلهٔ احسن، از ابزارها و لوازم مجادله‌گرانی است که می‌خواهند از حق حمایت کنند که اگر این شرایط را نداشته باشند جدال آنها به زیان حقیقت تمام می‌شود.

با توجه به اهمیت جدل در سخنوری و تبلیغ و ضرورت شناخت قواعد آن و خطرهای جدال غیر احسن و شیوع گفتار ستیزی در جامعه به ویژه در میان رجال سیاسی و خانواده‌ها، بر آن شدیم بحث مبسوطی را تقدیم نماییم تا سخنوران با تمام ابعاد آن آشنا شوند و مردم را به مجادلهٔ احسن راهنمایی نمایند و خود نیز در مقام سخن از صراط حق منحرف نشوند. از این رو، نخست شرایط مجادله‌گران را بیان می‌کنیم آن‌گاه به مجادله از منظر کتاب و سنت و سایر مسائل آن می‌پردازیم.

شرایط مجادله

۱. آگاهی بر مسلمیات مخاطب و تسلط بر عقاید طرف مقابل؛
۲. حضور ذهن و قدرت ارتجال و حاضر جوابی؛
۳. آشنایی با موازین مجادله، که در آن فن مطرح گردیده است؛
۴. طلاقت زبان و روانی بیان؛
۵. تسلط بر اصطلاحات روز و جمله بندی‌های مناسب و زیبا؛
۶. رعایت اصل صداقت، عدالت و انصاف در مجادله؛
۸. تکیه بر نقاط اختلافی نه نقطه‌های توافق. مگر مصلحت جلسه مقتضی باشد؛

۹. آموزش شیوه‌های مختلف نیکوترین مجادله و استفادهٔ بهینه از این روش‌ها، چراکه از نظر اسلام تنها مجادلهٔ احسن، مجاز است و بس.

جدل و مجادله در کتاب و سنت

جدل با مشتقاتش در موارد مختلفی در قرآن به کار رفته است. از مجموع مصادیق و مضامین آنها چنین بر می‌آید که مجادله به صورت کلی از منظر قرآن نامطلوب است؛ زیرا در قرآن اهل جدل به شکل کلی مورد نکوهش قرار گرفته‌اند. البته گاهی مجادله ضرورت پیدا می‌کند، چون نمی‌توان مجادله‌گران را به حال خود رها نمود، که در این صورت هم خود را گمراه می‌سازند و هم دیگران را، همان‌گونه که آموزش سحر و جادو برای ابطال سحر و نجات مسحور ضرورت دارد و در غیر این صورت مطلقاً حرام است. از دیدگاه قرآن تنها جدال احسن مورد تأیید قرار گرفته است و سایر انواع، ممنوع و نامشروع است.

خطرهای مجادله

یکم ـ پیامبر فرمود:

ما أوتی الجدل قوم إلا ضلّوا؛[1]

به هیچ قومی روحیهٔ مجادله داده نشد؛ مگر این که گمراه شدند.

در حدیث دیگر فرمود:

ما ضل قوم إلّا أوثقوا الجدل؛[2]

هیچ ملتی گمراه نشد مگر این که روح مجادله در میان آنها رایج گردید.

بنابراین، یکی از عوامل گمراهی ملت‌ها رواج مجادله در میان آنهاست. از سوی دیگر، آگاهان جامعه نمی‌توانند در برابر مجادله‌گران تماشاگر باشند و سکوت کنند؛ بلکه باید به چاره جویی بپردازند. قرآن کریم حتی جدال بر سر حقایق دینی را به‌گونهٔ مطلق ممنوع نساخته است، بلکه جدال‌های ناروا را جایز ندانسته است. این نوع مجادله‌ها نیز اشکال و

---

۱. الدر المنثور، ج ۱، ص ۲۱۹.
۲. بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۳۸.

انواع مختلفی دارد و مصادیق گوناگونی پیدا می‌کند که از نظر قرآن و سنت، تنها مجادله به شیوهٔ احسن مطلوب است که با شرایط خاصی مصداق پیدا می‌کند. در روایات نیز بدین مسألهٔ مهم اشاره شده است که در پی، احادیثی را ذکر می‌کنیم:

حدیث ۱ ـ در حدیث دیگر فرمود:

لا يستكمل عبد حقيقت الايمان حتى يدع المراء والجدال، و إن كان محقاً؛[1]

حقیقت ایمان هیچ بنده‌ای کامل نمی‌شود مگر آن که جدال و مراء را ترک نماید گرچه حق با او باشد.

حدیث ۲ ـ امام هادی علیه السلام فرمود: «مراء و جدال، دوستی‌های کهن و قدیمی را تباه می‌سازد. پیمان‌های محکم را از میان می‌برد و کمترین مطالبه در این نوع مجادله‌ها تلاش هر یک از طرفین برای غلبهٔ بر دیگری است و بی‌شک، خصلت برتری جویی پایهٔ اصلی و عامل اساسی دشمنی‌ها و جدایی‌هاست».

حدیث ۳ ـ رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

إن أَوّل ما نهاني عنه ربّي عزوجل عبادة الأَوثان و شرب الخمر و ملاحات الرجال؛

از اولین چیزهایی که پروردگارم مرا نهی کرد، یکی بت‌پرستی بود و دیگر خوردن شراب و سوم مخاصمه و جر و بحث با افراد.

حدیث ۴ ـ رسول رحمت فرمود: «من خانه‌ای در قسمت پایین و میانه و بخش علیا و بالای بهشت برای کسی که مجادله و مراء را ترک نماید، تضمین می‌کنم».[2]

حدیث ۵ ـ خاتم پیامبران فرمود:

هر کس چهار عمل را بر عهده گیرد من چهار خانه در بهشت برایش تضمین می‌کنم:

۱. **من أَنفق ولم يخف فقراً**؛ کسی که انفاق نماید و از فقر نترسد؛ ۲. **و أَنصف الناس من نفسه**؛ و با مردم با انصاف رفتار نماید؛ ۳. **و إفشاء السّلام في العالم**؛ و با آشکار گفتن سلام این سنت نیکو را در جامعه رایج و معمول سازد؛ ۴. **و ترك المراء ولو كان محقا**؛ و مراء را ترک گوید گرچه حق به جانب او باشد.

---

۱. محجة‌البیضاء، ج ۵، ص ۲۰۸.

۲. بحارالانوار، ج ۲، ص ۱۳۲.

حدیث ۶ـ

أورع الناس من ترك المراء و إن كان محقاً؛

پرهیزگارترین مردم کسی است که مراء را ترک گوید گرچه حق با او باشد.[۱]

حدیث ۷ـ امام صادقؑ از پدرانشؑ از رسول خداﷺ روایت فرمود:

إن من التواضع أن يرضى الرجل بالمجلس دون المجلس، و أن يسلّم على من يلقى، و أن يترك المراء، و إن كان محقاً، ولا يحبّ أن يحمد على التقوى؛[۲]

از نشانه‌های تواضع این است که انسان وقتی که وارد جلسه‌ای شد هر جا که خالی بود بنشیند و هیچ نقطه‌ای برایش اهمیت نداشته باشد. با هر کس که ملاقات و برخورد کرد سلام کند و مراء و جدال را ترک گوید گرچه حق با او باشد و دوست نداشته باشد که او را به تقوا و ایمان بستایند.

حدیث ۸ـ از ابوجعفر، امام باقرؑ روایت شده است:

لا تخاصموا الناس؛ فإنّ الناس لو استطاعوا أن يحبّونا لأحبّونا؛[۳]

با مردم در بارهٔ محبت ما به بحث و جدل و ستیزه‌گویی نپردازید، زیرا اگر مردم بر محبت ما قدرت و استطاعت پیدا کنند قطعاً ما را دوست خواهند داشت.

حدیث ۹ـ معلم بزرگ اخلاق امام علیؑ می‌فرماید:

إياكم والجدال؛ فإنه يورث الشك في دين الله؛[۴]

از جدال و گفتار ستیزی پرهیز کنید؛ زیرا باعث شک و تردید در دین الهی می‌شود.

حدیث ۱۰ـ پیامبر اکرمﷺ فرمود:

ذروا المراء؛ فإنّه لا تفهم حكمته ولا تؤمن فتنته؛[۵]

مراء را ترک کنید، زیرا حکمت و مصلحت او فهمیده نمی‌شود و از فتنه‌اش کسی در امان نمی‌ماند.

---

۱. همان.

۲. همان، ص ۱۳۱ـ۱۳۲.

۳. همان، ص ۱۳۲.

۴. همان، ص ۱۳۸ و ج ۱۰، ص ۹۴.

۵. همان، ص ۱۳۸.

شاید بدین جهت مراء در تمام اشکالش در اسلام جایز نیست که حکمت آن به دست نمی‌آید و فتنه و اختلاف به بار می‌آورد.

حدیث ۱۱ ـ پیامبر اکرمﷺ فرمود:

من ترك المراء و هو محق، بني له بيت في أَعلى الجنة، و من ترك المراء و هو مبطل يبنى له بيت في ربض الجنة و قال: ما ضل قوم إلا أُوثقوا الجدل؛[1]

کسی که مراء را ترک کند و حق به جانب او باشد برای او در قسمت بالای بهشت خانه‌ای ساخته می‌شود و هم‌چنین اگر کسی که بر باطل است، مراء را رها کند، (به یُمن این کار، چون حرامی را رها کرده) خانه‌ای برای او در بخش پایین بهشت ساخته می‌شود. هیچ ملتی گمراه نگردید مگر این که به جدال روی آوردند.

حدیث ۱۲ ـ گروهی از اصحاب (ابودرداء و ابوامامه و وائل و انس بن مالک) نقل می‌کنند: رسول اکرم روزی بر ما وارد شد؛ در حالی که ما در امری دینی با هم به جدال و مراء مشغول بودیم پس چنان خشمگین شد که تاکنون این‌گونه حالت را از او ندیده بودیم. آن‌گاه فرمود: «قبل از شما قومی بودند که با همین جدال‌ها هلاک شدند. مراء[2] را ترک کنید، چون مؤمن مراء و جدال نمی‌کند. مراء را ترک نمایید، زیرا مراء کننده موجبات بدبختی خود را کامل ساخته است. مراء را واگذارید، چون من چنین کسی را در قیامت شفاعت نمی‌کنم. مراء را ترک کنید، برای این که سه خانه در بالا و میانه و پایین بهشت برای ترک کنندگان آن، در صورتی که حق به جانب آنها باشد، تضمین کرده‌ام، چون اولین چیزی که پروردگارم پس از بت‌پرستی مرا از آن نهی کرد، مراء بود».[3]

حدیث ۱۳ ـ جابر جعفی می‌گوید: از امام صادقؑ شنیدم که می‌فرمود: «گروهی بر پدرم وارد شدند و نزاع و جدالی که با مردم کرده بودند، عیناً برای او بازگو ساختند. پدرم فرمود: آیا به کتاب خدا آشنایی دارید و ناسخ و منسوخ آن را می‌شناسید؟» جواب دادند: خیر. فرمودند: «پس چرا در مورد چیزی که نمی‌دانید با مردم به نزاع می‌پردازید؟ نمی‌ترسید که در

---

۱ . همان.

۲ . مراء به معنای بگو و مگو و جر و بحث کردن است که هدف، غلبه بر طرف مقابل و اقناع حس خودخواهی است.

۳ . همان، ص ۱۳۹.

طی بحث و جدال ناخودآگاه حلالی را حرام و حرامی را حلال بشمارید؟ تنها کسی می‌تواند در بارهٔ کتاب خدا به بحث و گفتگو بپردازد که حلال و حرام آن را بداند».[۱]

حدیث ۱۴ ـ علی بن ابی طالب فرمود: «**الجدل في الدين يفسد اليقين**».[۲]

جدل در واقع نوعی لجاجتی است که به زبان آورده می‌شود و به همان میزان که جدال مورد نهی واقع شده، لجاجت و عناد نیز مطرود قرار گرفته است.

امام علی‌ؑ فرمود: «**اللّجوج لا رأي له**؛ آدم لجوج رأی و نظر درستی ندارد»، زیرا روحیهٔ لجاجت باعث می‌شود هرگز نظریهٔ طرف مقابل را نپذیرد و روشن‌ترین مسأله را انکار نماید.

انسان در اوج لجاجت حاضر است تمام مقدسات را زیر پا بگذارد و مسلمات را زیر سؤال ببرد. در گرایش‌های حزبی و اندیشه‌های اعتقادی، اگر لجاجت پیدا شود باعث می‌شود بدترین انسان، عنصر مطلوب جلوه داده شود و بهترین انسان‌ها، بدترین تلقی شود. یکی از محدثان حوزه با فلسفه مخالف بود و می‌گفت: بسم‌اللّهی که در اول منظومه نوشته شده کفر و الحاد است. بی‌جهت نیست امام صادقؑ ترک مراء و لجاج را یکی از نشانه‌های فروتنی می‌داند و می‌فرماید. «**و أَن تترك المراء و إن كنت مُحقّاً و رأس الخير التواضع**».[۳]

ترک مجادله با چند دسته

در فرهنگ اسلامی ترک مجادله با چند گروه توصیه و تأکید شده است:

یکم ـ همان‌گونه که گفته شد جدال به‌گونهٔ مطلق حرمتی ندارد. اگر شرایط و بستر مناسبی برای مجادله فراهم گردد بدون شک باید از مجادله به شکل احسن آن دریغ نداشت؛ مثلاً یکی از آن شرایط، آمادگی طرفین برای پذیرش حق است اگر آمادگی روحی در کار نباشد مجادله در تمام اشکالش لغو و بی‌ثمر است. حتی جدال احسن نیز کارآیی ندارد و ترکش از فعلش بهتر خواهد بود. بنابراین، در صورت عدم آمادگی روحی، فکری و علمی، باید از هر نوع مجادله‌ای دوری کرد. در این قسمت به برخی از احادیث بسنده می‌شود:

---

۱. همان جا.
۲. همان، ج ۱، ص ۳۰۸.
۳. همان، ج ۷۲، ص ۱۲۳.

حدیث یکم ـ حضرمی از امام صادقعليه‌السلام نقل می‌کند که فرمود:

یهلك أصحاب الکلام و ینجو المسلّمون؛[1]

اصحاب مجادله و کلام ستیزان هلاک می‌شوند؛ ولی کسانی که در برابر گفتار حق تسلیم می‌شوند نجات می‌یابند.

به عبارت دیگر، اشخاصی که تسلیم واقعیت‌ها و گفته‌های حق می‌شوند عناصر نجیبی هستند که تنها به گفتن این که فلان شخص حق‌پذیر است، ولی آن شخص دیگر حق‌پذیر نیست اکتفا می‌کنند و بی‌جهت به مجادله نمی‌پردازند. آنان با ماهیت و خصلت‌های ذاتی افراد آشنا هستند و حدود و استعدادهای آنان را می‌شناسند. به خدا سوگند! اگر مردم از خمیر مایهٔ آفرینش و چگونگی خلقت آگاه بودند با هم اختلاف پیدا نمی‌کردند. هر کس استعدادی، سلیقه‌ای و طبیعتی دارد و نمی‌توان موضوعی را که طبیعت افراد از پذیرش آن امتناع دارند بر آن‌ها تحمیل کرد.

حدیث دوم ـ

فلا تخاصموا الناس لدینکم؛ فإنّ المخاصمة ممرضةٌ للقلب. إن الله قال لنبیّه ﴿انّك لا تهدی من أحببت و لکنّ الله یهدی من یشاء أفأنت تکره النّاس حتّی یکونوا مؤمنین﴾ ذروا الناس؛ فإنّ الناس أَخذوا عن الناس و إنکم أَخذتم عن رسول الله و عليعليه‌السلام ولا سواء؛[2]

دربارهٔ دین و آیین با مردم به نزاع نپردازید؛ چراکه مجادله و ستیز در دین، دل‌ها را مریض و علیل می‌سازد. تحقیقاً خداوند متعال به پیامبرش فرمود: تو آن کس را که دوست داری نمی‌توانی هدایت کنی تنها خداست که هر کس را بخواهد هدایت می‌کند. آیا تو مردم را مجبور می‌کنی تا ایمان بیاورند؟ مردم را به حال خود واگذارید؛ زیرا آنان دین خود را از مردم معمولی گرفته‌اند و شما از رسول خدا و علی مرتضی آموخته‌اید و این دو با هم مساوی نیستند (مراد از ناس در این حدیث کسانی هستند که از ولایت علیعليه‌السلام بی‌بهره‌اند).

دوم ـ جدال با مفتون و عاشق. گروهی دیگری که بر ترک جدال با آنان، حتی به شیوهٔ احسن توصیه شده است افراد عاشق پیشه‌اند؛ عناصری که مفتون و شیدای یک نفر و یا مسلکی

---

۱ و ۲. همان، ص ۱۳۲ ـ ۱۳۳.

شده‌اند و یا گرایش شدیدی به حزب و گروه و یا شخصی دارند. .مجادله با این دسته، جز اتلاف وقت و تحریک دشمنی ثمری ندارند. این بدان می‌ماند که انسان به کسی که عاشق زنی شده بگوید: آن زن، ملعون و مطرود است. بیا دست از وی بردار. به قول شاعر:

آن که مجنونِ زلفِ اوست چه سود که دهی پند یا نهی بندش

کسی که عاشق مرامی و یا انسانی شده مانند کسی است که او را شستشوی مغزی داده باشند. مجادله در این حالت اثری ندارد؛ مگر این که خودش در مورد محبوب به شک و تردید بیفتد. افرادی در جامعه پیدا می‌شوند که فردی را هم‌چون بت می‌پرستند. نمی‌توان حتی با مجادلهٔ احسن چنین اشخاصی را هدایت نمود، زیرا مجادلهٔ احسن هیچ سودی ندارد این‌گونه افراد باید به حال خود رها شوند، چرا که از قدیم گفته‌اند: «**حب الشيء يعمي و يصم**؛ عشق به چیزی عاشق را کور و کر می‌سازد». وی نمی‌تواند عیب محبوب را مشاهده کند و آمادهٔ شنیدن عیوبش نیست. او هر چه می‌بیند کمال و جمال است. کسی که سال‌هاست گاو را می‌پرستد با مجادله ارشاد نخواهد شد.

چاه است و راه و دیدهٔ بینا و آفتاب تا آدمی نگاه کند پیش پای خویش
چندین چراغ دارد و بیراهه می‌رود بگذار تا بیفتد و ببیند سزای خویش

قال رسول الله ﷺ:

إياكم و جدال كل مفتون؛ فإنّه ملقّنٌ حجّته إلى انقضاء مدّته؛

از مجادله با هر مفتون و عاشقی پرهیز کن، زیرا او به گمان خودش حجت و دلیل خود را تا گذشت زمان معین دریافته و بدان پای‌بند است.

مگر این که عشق و علاقه را از دست بدهد که در این صورت می‌توان با وی به گفتگو پرداخت. مجادله با عاشقان مال و منال و شهرت و ریاست و ملک و مرام و هم‌چنین شیفتگان مرشدان و مربیان اخلاق و دلباختگان حریت و آزادی بی‌فایده است. عاشق در فراق محبوب مریض می‌شود و درمانش، وصال و یا جای‌گزینی چیز دیگری است.

سوم ـ با مرده دلان. گروه سوم، مرده دلانی هستند که نمی‌توانند حقیقت را بفهمند تا پذیرا گردند. قرآن می‌فرماید:

﴿إنّك لا تسمع الموتى ولا تسمع الصم الدعاء إذا ولّوا مدبرين﴾؛

تو نمی‌توانی به گوش مردگان آهنگ حق را برسانی و بدین‌سان به افرادی که قوهٔ سامعه را از دست داده‌اند و گوش شنوا ندارند، دعوت تو را نمی‌شوند و پشت به آن می‌کنند.

﴿صمّ بکم عمی فهم لا یرجعون﴾؛

کسانی که کر و لال و نابینا شده‌اند نمی‌شود به آنها حسّ بینایی و شنوایی بخشید، بنابراین آنها از باطل بر نمی‌گردند.

﴿ختم‌الله علی قلوبهم﴾؛

دل‌های آنها را مهر و موم کرده‌اند.

هرگز حقایق به قلب و دل آنها نفوذ نمی‌کند. مگر این که وضع خاص و استثنایی پیدا شود. برخی در زندان و یا بیمارستان متنبه و بیدار می‌شوند؛ چون زمینهٔ بازنگری و بازگشت به خویشتن در زندان یا به هنگام بیماری برای آنها فراهم می‌گردد.

مجادله‌های نامشروع

در این قسمت به مهم‌ترین جدال‌های ناروا می‌پردازیم:

یک. جدال از روی جهل

مجادله اگر از روی علم و منطق نباشد جز گمراهی و سرگردانی نتیجه‌ای ندارد و ثمرهٔ چنین جدالی تضییع عمر، ارتکاب گناه، گسستن پیوندهای دوستی، تشدید دشمنی‌ها و تضادهای داخلی است و هیچ‌گونه فایده و سودی بر آن مترتب نیست. به همین جهت، مجادله در این موارد از خرد و منطق به دور است و قرآن کریم این‌گونه جدال‌های جاهلانه را محکوم می‌سازد، چون عمل پوچ و بی‌ثمری است و مؤمن خردمند باید دوری کند.

﴿و مِن النّاس من یجادل فی الله بغیر علم و لا هدیً ولا کتابٍ مُنیر﴾؛[1]

برخی از مردم بدون این که علم و اطلاعی داشته باشند و یا از طریق کتاب و منابع روشنگرانه‌ای وارد مذاکره شوند، دربارهٔ ذات اقدس الهی به مجادله می‌پردازند (گفتگو دربارهٔ صفات و افعال الهی در صورتی معقول است که بر پایهٔ علم و آگاهی و از روی کتاب‌های آسمانی باشد).

---

۱. حج (۲۲) آیهٔ ۶.

در آیهٔ دیگر می‌فرماید:

﴿و من الناس من یجادل فی الله بغیر علم و یتبع کل شیطان مرید﴾؛[۱]

گروهی از مردم بدون هیچ علم و دانشی دربارهٔ خدا به مجادله بر می‌خیزند و در این زمینه از هر شیطان متمرد و سرکشی پیروی می‌کنند.

آنان نخست، تصویر نادرستی از ذات اقدس متعال در ذهن ترسیم می‌کنند آن‌گاه به جدال می‌پردازند: یکی می‌پندارد خدا نور است؛ دیگری جسم لطیفی می‌داند؛ بعضی می‌پندارند در قیامت دیده می‌شود؛ گروهی خدا را نیروی طبیعت می‌دانند؛ بعضی آن را زاییدهٔ ارادهٔ انسان می‌شمارند و برخی پدر آسمان و جمعی قدرت موهوم و تریاک مخدّر توده‌ها.

هر کسی از ظن خود شد یار من وز درون من نجست اسرار من

این‌گونه مجادله‌ها از جهل و نادانی نشأت گرفته و از منظر خردمندان مطرود و محکوم است. آنان تصویر صحیحی از مفهوم خداوند ندارند، قدرت او را بر احیای مردگان غیرممکن تلقی می‌کنند و برای او صفات خارج از ذات می‌انگارند. آیهٔ نخست به‌گونهٔ ظریفی به منبع کتاب و سنت و عقل اشاره می‌کند که مجادله نیز باید منبع و مأخذی داشته باشد و پا در هوا نمی‌توان مجادله کرد. در مسائل علمی نیز وضع بدین منوال است. گفتگو در بارهٔ حقیقت روح، جن و ملائکه نیز از نوع جدال باطل و نادرست است و جز ضرر و زیان هیچ سودی ندارد، چون انسان در حقیقت نه روح را کشف کرده و نه جن و ملک را دیده است، بلکه تخیلات و موهوماتی را که خود ساخته، واقعیت می‌پندارد و همان تصورات را نفی می‌کند، وگرنه حقیقت روح، جن و ملائکه را جز خدا و پیامبر و اولیایش کسی دیگر به درستی نمی‌داند.

دو. جدال شیطانی

برخی از مجادله‌ها الهام گرفته از شیاطین انسی و جنی است که هیچ‌گونه فایده‌ای بر آن مترتب نیست. در قرآن می‌فرماید:

﴿و إنّ الشیاطین لیوحون إلی أَولیائهم لیجادلوکم﴾؛

شیطان‌ها (انسی و جنی) به اولیا و دوستان خویش مطالبی را القا می‌نمایند تا (گروهی را

---

۱. حج (۲۲)، آیهٔ ۳.

گمراه و) با شما (اهل حق) مجادله نمایند (شبهاتی را طرح می‌کنند تا ذهن و فکر جوانان را به آشفتگی بکشانند).

آنان ندانسته و یا آگاهانه القائات دشمن را باز می‌گویند و بدین وسیله حقایق دین را زیر سؤال می‌برند و می‌گویند: اگر انسان و جهان را خدا خلق کرده است پس خدا را چه کسی آفریده؟ و یا می‌گویند: مگر خدا نمی‌دانست شیطان سرانجام چنین مسیری.را می‌پیماید[1] پس چرا او را آفرید؟ و ده‌ها شبههٔ دیگر. گروه‌های منحرف برای جذب ساده‌لوحان و گمراهی آنان از این شیوه‌ها بهره می‌جویند. البته دانشیان دیروز و امروز بدین شبهات پاسخ‌های قاطع و روشن داده‌اند و جای هیچ‌گونه شک و نگرانی را باقی نگذاشته‌اند. ولی قرآن می‌خواهد به ریشه‌یابی منابع و عوامل القایی مجادله بپردازد.

سه. روح غرور و تکبر

برخی مجادله‌ها از غرور و تکبر مایه می‌گیرد. قرآن می‌فرماید:

﴿إن الذین یجادلون فی آیات الله بغیر سلطان أَتاهم إنْ فی صدورهم إلا کِبْرٌ ما هم ببالغیه ...﴾؛[2]

آنان که دربارهٔ آیات خدا و احکام الهی به جدال بر می‌خیزند و برهان و سندی بر این امر ندارند، مجادلهٔ آنان به سبب کبر و غروری است که در دل دارند، ولی هرگز به آرمان‌های برخاسته از کبر و نخوت نخواهند رسید.

جدال در این آیه از دو جهت محکوم شده: یکی از نظر تفوق‌طلبی و روحیهٔ تکبر و غلبه جویی و دیگر از نظر فقدان دلیل و منطق، که هر یک به نوبهٔ خود خصلتی است ضد ارزشی و جدالی است برخاسته از جهل و نادانی. خودخواهی انسان را به این نوع جدال وا می‌دارد؛ نظر خویش را بالاترین اندیشه و عقاید طرف مقابل را بی‌اساس می‌داند. آیات خدا را افسانه می‌شمارند.

چهار. جدال برای کوبیدن حق

﴿... و جادلوا بالباطل لیدحضوا به الحق ...﴾؛[3]

---

۱ . کلیات ابوالبقا، ص ۳۲۵، مادهٔ «جدل».

۲ . غافر (۴۰) آیهٔ ۵۶.

۳ . غافر (۴۰) آیهٔ ۵.

با (مستمسکی از) باطل به جدال حق می‌پردازند تا مگر حق‌طلبان را مغلوب و منکوب سازند.

چنین مجادله‌ای بدترین شکل جدَال محسوب می‌شود.

پنج. نهی از جدال غیر احسن

﴿لا تجادلوا أَهل الکتاب إلا بالّتی هی أَحسن﴾؛[1]

با اهل کتاب و پیروان ادیان جز به شیوهٔ احسن و عالی‌ترین شکل جدال، مجادله ننمایید.

در آیهٔ مذکور اهل کتاب موضوعیت ندارد؛ بلکه باید با هر مکتب و اندیشه‌ای مجادلهٔ احسن کرد. از این آیه و آیات مشابه بر می‌آید که جدال بر سه قسم است: الف) مجادله به شیوهٔ معمول و متداول که از نظر قرآن ناروا و مطرود است؛ ب) مجادله به شیوهٔ نیکو که از نظر مجادله‌گران مقبول است، ولی از نظر قرآن مطلوب نیست، زیرا در غالب موارد، بدون منبع علمی و عقلانی است و یا باعث خصومت و دل آزاری می‌شود و احیاناً بی‌فایده و لغو است. به علاوه با این شیوه نمی‌توان در طرف مقابل اثر مثبت گذاشت و مشکل ذهنی او را برطرف ساخت. احیاناً ممکن است از جدال نیکو دشمنی بر نخیزد و برای سرگرمی محض انجام شده باشد، ولی لغو و پوچی آن را نمی‌شود انکار نمود. پس جدال نیکو نیز مطرود است، زیرا این‌گونه سرگرمی‌ها لغو است و مؤمنان از گفتار لغو و بی‌نتیجه باید روی گردانند. ج) مجادلهٔ احسن. مطلوب شارع مقدس جدال احسن است که ثمرهٔ آن پذیرش دلیل صحیح مخالفان و نفی دلیل نادرست است. چنین جدالی مودت و دوستی بین مجادله‌گران را در پی دارد و هدف، از این‌گونه مجادله‌ها تکامل مباحث عقلانی و استفادهٔ متقابل مجادله‌گران، بر اساس این شعار قرآنی است که می‌فرماید:

﴿فبشّر عبادالذین یستمعون القول فیتبعون أَحسنه أولئك الذین هداهم الله و أُولئك هم أُولوا الأَلباب﴾؛[2]

به آن بندگانی که سخن را می‌شنوند و بهترین آن را می‌پذیرند و پیروی می‌کنند بشارت ده، که آنان کسانی هستند که خداوند آنها را هدایت کرده و هم آنان صاحبان اندیشه و از

---

۱. عنکبوت (۲۹) آیهٔ ۴۶.

۲. زمر (۳۹) آیهٔ ۱۸.

خردمندان محسوب می‌شوند.

آنان که به سخنان مخالف و موافق گوش فرا داده و بدون توجه به وضع گوینده و پیشداوری‌ها و سایر جهات سیاسی و اجتماعی، گفتار او را در حوزهٔ عقل بررسی کرده و بدون دخالت دادن تعصب و لجاجت، بهترین آن را می‌پذیرند. آنان هدایت شده و صاحب اندیشه و خردند. این افراد تشنهٔ حقیقت و جویای واقعیت هستند. مضمون این آیه از امتیازات و افتخارات آیین اسلام است و بس. هیچ مذهب و مرامی، حتی اکثر گروه‌های سیاسی و اجتماعی به پیروان خود اجازه نمی‌دهند گفتار دیگران را گوش دهند و نوشته‌های مخالفان را مطالعه نمایند تا چه رسد به ترغیب و انتخاب بهترین‌ها. یادم نمی‌رود گروه‌های چپ (منظور مارکسیست‌ها و...) در زندان، کتاب‌های شهید مطهری را ممنوع ساخته بودند. علت این ممنوعیت ضعف منطق آنها و ترس از منطق قوی آن شهید عالی مقام بود. ولی سیاست اسلام مبتنی بر «فضای آزاد فکری و فرهنگی» است و بندگان خردمند و راستین را کسانی می‌داند که اهل تحقیق و گفتگو هستند و از شنیدن آرای دیگران وحشت ندارند. آنان بدون قید و شرط، تسلیم هر گفته و مرامی نمی‌شوند، بلکه با دقت و هوشیاری، تحلیل‌ها، گفته‌ها و نوشته‌ها را مطالعه می‌کنند و بهترین آنها را بر می‌گزینند. انتخاب جدال احسن و بهترین، مطابق با فطرت دل و طبیعت عقلانی بشر است. اگر کسی جنس بد و خوبی را مشاهده کند بی‌شک جنس خوب را برمی‌گزیند. اگر خوب و خوب‌تر را ببیند خوب‌تر را گزینش می‌کند و اگر نیکوتر و نیکوترین را بنگرد نیکوترین را بر می‌گزیند. این قانون در تمام شؤون زندگی بشر جاری است. در مقام گفتار و نظریه‌های علمی، دینی، سیاسی، اخلاقی و اجتماعی نیز آنچه را از نظر عقل سلیم و منطق، بهترین به حساب می‌آید می‌پذیرد و راه زندگی خود را بر آن منطبق می‌سازد.

مشخصات نیکوترین جدال

اکنون شاخصه‌ها و عوامل بهترین نوع جدال را ـ که از مجموع روایات بهره گرفته‌ایم ـ ذیلاً بیان می‌داریم تا مجادله‌ای که مجاز و مستحسن است مشخص شود. البته طرف مقابل نباید از عناصری باشد که مجادله با آنان به‌طور کلی نهی گردیده است:

۱. مجادله‌گر در صدد غلبه‌جویی نباشد، بلکه تمام توجه وی به کشف حقیقت باشد و در صورتی که طرف مقابل را به اسکات واداشت بدون درنگ بحث دیگری به میان آورد تا احساس شکست و حقارت در برابر دیگران به وی دست ندهد مبادا روحیهٔ عناد و لجاج دوباره زنده شود.

۲. مجادله باید علمی و حساب شده باشد. دو طرف باید شناخت کافی و معلومات لازم را در بارهٔ موضوع بحث داشته باشند آن‌گاه به مجادله بپردازند؛ بحث و مجادله روی موضوعی غیر علمی و حدسی صورت نگیرد و اگر یک طرف مسلط است طرف مقابل باید تسلیم شود.

۳. با دلیل باطل نباید به جنگ باطل دیگر رفت؛ گرچه پیروزی در آن باشد، بلکه از طریق براهین صحیح و معقول، بی‌اساس بودن مدعای باطل را باید روشن ساخت. در فرهنگ قرآنی با حربهٔ باطل، باطل را کوبیدن مجادله احسن نیست، گرچه این حربه، باعث شکست و یا الزام مخالف شود؛ به عبارت دیگر، از هو و جنجال‌های سیاسی و اجتماعی در مقام جدال باید سخت پرهیز کرد، زیرا اگر در عرصهٔ مجادله از ابزارهای نادرست استفاده شود اوّلاً، شنوندگان هوشمند قانع نمی‌شوند گرچه ممکن است طرف مقابل از جوّسازی و جنجال‌آفرینی به‌طور مقطعی بترسد و ساکت شود، ولی در انتظار فرصت مساعد خواهد بود تا پاسخ شانتاژها را بدهد و در ثانی، اگر نتیجه هم صحیح باشد وقتی بطلان مقدمات روشن گردید بی‌گمان نتیجه هم زیر سؤال خواهد رفت.

۴. حق‌پذیری و حق‌طلبی در پذیرش سخنان درست مجادله‌گر از شرایط دیگر جدال احسن است. در طی گفتگو باید طرفدار جدال احسن به طرف مقابل و شنوندگان تفهیم نماید که هدف، غلبه نیست و این‌گونه نیست که تحلیل‌ها و برداشت‌های من، صد در صد صحیح باشد و گفتار مجادله‌گر صد در صد نادرست تلقی شود، بلکه احتمال خطا و اشتباه در رفتار، کردار و گفتار همه ـ جز معصومان ـ راه دارد و حق‌پذیری شرطِ اصولی مجادلهٔ نیکو است تا چه رسد به نیکوترین جدال. اسلام همواره پیروان خود را به عدل و انصاف دعوت می‌کند.

یکم ـ ﴿ولا یجرمنکم شنآن قوم علی ألّا تعدلوا اعدلوا هو أقرب للتّقویٰ﴾؛[1]

دشمنی‌های گروهی (بدگویی‌ها و بدرفتاری آنان) وادار نسازد که عدالت در گفتار و رفتار را

---

۱. مائده (۵) آیهٔ ۸.

کنار بگذارید؛ بلکه شما عدالت را در همهٔ موارد به کار ببرید که به تقوا نزدیک‌تر است.

دوم ـ ﴿إن الله يأمر بالعدل و الإحسان﴾؛[۱]

به تحقیق خداوند (در تمام موارد) به عدل و احسان فرمان داده است.

در مجادله نیز عدالت کاربرد روشنی دارد.

۵. در مجادلهٔ احسن از اهرم عاطفه و خیرخواهی باید بهره جست و از رعایت ادب و نزاکت غافل نشد، زیرا در این نوع گفتگوها انگیزه و هدف، هدایت متخاصم و هواداران اوست تا بر شمار پیروان حق افزون گردد و اختلافات فکری برداشته شود. در جدال احسن، هرگز انگیزهٔ اصلی طرد و نفی مخالفان نیست، بلکه هدف ارشاد آنان و هواداران آنهاست و بالاتر از آن هدف، روشن شدن بیشتر حق و استفادهٔ متقابل نیز هست.

۶. مجادله باید در موضوعات اعتقادی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی بسیار مهم صورت گیرد و در مسائل جزئی و روزمرهٔ زندگی، جدال احسن موضوعاً منتفی است؛ مسائل جزئی و کودکانه ارزشی ندارد که به جدال نیاز داشته باشد؛ مثل جدال‌هایی که در امور بی‌ارزش یا کم‌ارزش خانوادگی، مسافرت‌های سیاحتی و زیارتی دربارهٔ مکان و جای خواب و استراحت صورت می‌گیرد. در این موارد، گذشت و سکوت بهتر است. آدم عاقل نباید مانند کودکان لجباز برای مسائل پیش و پا افتاده به جدال و مراء بپردازد. در قرآن می‌فرماید: ﴿فلا رفث ولا فسوق ولا جدال فی الحج﴾؛[۲] یعنی ناسزاگویی، نسبت‌های زشت، القاب نادرست و قسم خوردن در سفر حج و عمره نیست و نباید باشد فلسفهٔ حج، خودسازی و تهذیب نفس است. اعتراضات ناروا، نزاع و حتی شوخی‌های رکیک نیز صحیح نیست. البته مؤمن باید در سفر و حضر، بشاش و شوخ طبع باشد و در دل‌ها سرور و بهجت به وجود آورد، اما در عین حال باید، عفت کلام و تقوا را همواره رعایت کند. پیامبر فرمود:

والذي نفسي بيده ما بين السماء والأَرض ما من عمل أَفضل من الجهاد في سبيل الله أَو حجة مبرورة لا رفث ولا فسوق ولا جدال؛[۳]

---

۱. نحل (۱۶) آیهٔ ۹۰.

۲. بقره (۲) آیهٔ ۱۹۷.

۳. جصاص، احکام‌القران، ج ۱، ص ۴۰۸.

سوگند به کسی که جانم در قبضهٔ قدرت اوست! در بین آسمان و زمین عملی برتر از جهاد در راه خدا و یا حج نیکویی که در آن جماع و گناه و جدال نباشد، وجود ندارد.

در تفسیر قرطبی، شش قول دربارهٔ جدال حرام ذکر کرده است: برخی گفته‌اند جدال به معنای مرائی است که خشم دیگران را بر انگیزاند و به ناسزاگویی منتهی شود، ولی از مذاکرهٔ علمی و اظهار نظر در مسائل اجتماعی و رفاهی لازم، نهی نشده است. برخی جدال را به ناسزاگویی تعبیر نموده‌اند. ولی گروهی از عالمان هر سخنی را که موجب تعریف از خود و تنقید دیگران گردد حرام می‌شمارند، حتی نزاع دربارهٔ حج ابراهیمی را جدال دانسته‌اند؛ یعنی هر کسی مدعی باشد که حج، طواف و منا در حج او، به شیوهٔ ابراهیمی است جدال خواهد بود. جمعی جدال را به فخر فروشی و مجادله در ماه‌های حرام تفسیر نموده و این نوع تعبیر را درست تلقی کرده‌اند.

بیهقی به نقل ابن عباس از پیامبر اکرم ﷺ روایت می‌کند:

الرّفثُ الإعرابة والتعريض للنساء بالجماع، والفسوق المعاصي كلّها، والجدال جدال الرّجل صاحبه؛[1]

«رفث» ناسزا گفتن و هم‌بستر شدن با زنان است و «فسوق» تمام معاصی را در بر می‌گیرد و جدال هم گفتگوی خصمانه با دوست و هم‌سفر است.

۷. در جدال احسن، هدف تحقیر طرف مقابل و اثبات تفوق و برتری بر او نیست؛ مجادله کنندهٔ حق‌طلب، قصد ندارد روحیهٔ غلبه‌جویی خود را بدین وسیله ارضا نماید، بلکه هدف، سیطره و نفوذ در افکار و اعماق روح جدال‌گر و هواداران او برای هدایت آنان است. به همین دلیل شیوهٔ مجادلهٔ راستین (جدال احسن) با جدال متعارف و معمول، تفاوت‌های اصولی دارد ـ که بعضاً ذکر گردید ـ و به جهت اهمیت و تکمیل موضوع، اصول دیگری را بیان می‌داریم:

اول: در مجادلهٔ احسن نباید پافشاری کرد که مطلب حق به عنوان گفتهٔ «من»، مورد قبول طرف مقابل واقع شود، بلکه باید به‌گونه‌ای جدال صورت گیرد که به طرف مقابل بفهماند قبول این مطلب صحیح، نتیجهٔ فطرت پاک و بر آمده از اندیشه و طرز تفکر تابناک

---

۱. الدر المنثور، ج ۱، ص ۲۱۹.

خود اوست، نه به سبب طرح دلیل وی، بلکه این اندیشه در ضمیر خود ناآگاه و سرشت نیالوده وی پنهان بود و مجادله باعث ظهور آن گردید. شاید برای تثبیت این نوع مجادله است که قرآن مجید بسیاری از حقایق مهم توحید و نفی شرک در عبادت و دیگر مسائل را در پوشش استفهام انکاری و یا تقریری آورده است؛ مانند ﴿**أَفی الله شك فاطر السموات والأَرض**﴾[1]؛ آیا در وجود الله به عنوان خالق آسمان‌ها و زمین تردیدی هست؟». و جواب منفی است. ﴿**أ إلهٌ مع الله**﴾[2]؛ آیا در مقابل خدا معبودی می‌تواند باشد؟» مسلماً، خیر.

﴿**هل يستوي الّذين يعلمون والّذين لا يعلمون إنما يتذكر أُولي الأَلباب**﴾؛[3]

آیا کسانی علم و دانش دارند با آنان که علمی ندارند مساوی هستند؟ بی‌شک صاحبان خرد این حقیقت را می‌دانند.

دوم: از هر نوع عمل و تعبیری که حس لجاجت طرف را بر می‌انگیزد، باید پرهیز شود. قرآن می‌فرماید:

﴿**ولا تسبّوا الّذين يدعون من دون الله فيسبّوا الله عدواً بغير علم**؛[4]

به معبودها و مقدسات مشرکان و عناصر گمراه، نباید ناسزا و بدگویی کنید که ثمرهٔ آن بدگویی متقابل آنان از ذات اقدس الله بر اثر جهالت و فقدان معرفت است.

به علاوه این نوع گفتار ستیزی و جدال باعث می‌شود به هیچ وجه مجادله‌گر در برابر حقیقت خاضع نشود بلکه حس دشمنی و لجاجت وی تحریک می‌شود و روحیهٔ حق‌پذیری او ماه‌ها به تعویق می‌افتد.

با کمال تأسف برخی چنین شیوه‌ای را در پیش می‌گیرند که به ایجاد عداوت و لجاجت در جبههٔ مخالف و از دست دادن گروه‌های خودی می‌انجامد. این‌گونه تبلیغ، باعث بدبینی جوانان و عناصر بی‌تفاوت و مخالفان سطحی به اسلام می‌شود. تهمتی که سردمداران شرک بر ضد پیامبر و شیوهٔ تبلیغی او به راه انداخته بودند این بود که می‌گفتند: «**سبَّ آلِهَتنا و فرّق جماعتنا و أَفسد شبّاننا**؛ پیامبری که ظهور کرده به خدایان ما ناسزا گفته است و اجتماع ما را

---

۱. ابراهیم (۱۴) آیهٔ ۱۰.

۲. نمل (۲۷) آیهٔ ۶۰.

۳. زمر (۳۹) آیهٔ ۹.

۴. انعام (۶) آیهٔ ۱۰۸.

به تفرقه و اختلاف وا داشته و جوانان ما را از نظر اعتقادی فاسد ساخته است». آنان در واقع می‌خواستند چنین تلقین نمایند که رسول اکرمﷺ بدترین شیوهٔ تبلیغی را پیش گرفته است. درصورتی که در تبلیغ حکیمانه، بلکه در جدال احسن هم نهایت عدل و انصاف به کار برده می‌شود تا به جای ایجاد حس لجاجت احساس حق‌پذیری برانگیخته شود؛ مثلاً در قرآن کریم، جدال در برابر شراب و قماربازی را این‌گونه بازگو می‌سازد: **﴿یسئلونك عن الخمر والمیسر قل فیهما إثم کبیر و منافع للنّاس﴾**[1]؛ یعنی از شراب و قمار می‌پرسند بگو: در قمار و شراب گناه بزرگی نهفته است و منافع و سودهای مادی نیز برای مردم به بار می‌آورد ولی خطرهای آن دو به مراتب زیان بارتر و بزرگ‌تر از سود مادی آنهاست؛ چون قمار و شراب به روند اقتصادی ضربه می‌زند و جمع کثیری را به فقر و فلاکت می‌افکند. بازندهٔ قمار از برندهٔ آن بیشتر است؛ بلکه برنده نیز، روز دیگر در صف بازندگان قرار می‌گیرد و نقدینگی به جای صرف تولید و سازندگی و کسب و تجارت، تنها از کیسه‌ای به جیب دیگری نقل و انتقال پیدا می‌کند و به علاوه کینه و دشمنی شدیدی را در بین آنان به وجود می‌آورد. پیوندهای دوستی و حتی خویشاوندی را به کلی بر هم می‌زند و ده‌ها عوارض و خطرهای ویرانگری که بشر به تدریج تجربه خواهد کرد. اعتراف به منافع اجمالی شراب و قماربازی برای افراد و حکومت، منتهای انصاف در مجادله است و مقایسه بین سود و زیان آن دو یکی از بهترین شیوه‌های جدال و تبلیغ است.

سوم. در نیکوترین جدال در برابر کینه‌توزی‌ها، دشنام‌ها، تحقیرها و توهین‌های مجادله‌گران، نباید مقابله به مثل نمود، بلکه به حکم قرآن کریم بدی را با خوبی باید پاسخ داد تا احساس محبت و شرمندگی در طرف مقابل نمایان شود. قرآن می‌فرماید:

﴿ادفع بالّتی هی أَحسن فإذا الّذی بینك و بینه عداوةٌ کأنّه ولیّ حمیم﴾[2]؛

به عالی‌ترین وجه با بدی‌ها مقابله کنید. در این صورت، خواهید دید بین تو و کسی که دشمنی است (چنان دوستی به وجود می‌آید) که گویی دوست صمیمی و گرم است.

گفتگوی پیامبران با مخالفان، حتی جباران زمان و سرسخت‌ترین دشمنان و شیوهٔ عملی

---

۱. بقره (۲) آیهٔ ۲۱۹.

۲. فصلت (۴۱) آیهٔ ۳۴.

آنان را، اگر در قرآن کریم مطالعه کنیم، بدین حقیقت پی خواهیم برد و به علاوه درس‌های آموزنده و دقیق‌ترین مسائل روان‌شناختی تبلیغ و راه نفوذ در قلوب دیگران را نیز دریافت خواهیم نمود. مناظرهٔ پیامبر با پنج گروه یهودی، مسیحی، مادی، ثنوی (دوگانه‌پرست) و اعراب مشرک با روشی معقول و لحنی جذاب و گیرا باعث شد که همگی مجذوب و تسلیم اسلام شوند. این شکل مباحثه و گفتگو می‌تواند الگوی روشن و کاربردی برای مبلغان بر طبق شیوهٔ «جدال احسن» باشد.[1]

نکتهٔ دیگر آن که، جدال احسن در قرآن جامع‌ترین تعبیری است که تمام روش‌های صحیح و معقول مباحثه و مناظره را شامل می‌گردد. نیکوترین جدال مفهوم وسیعی دارد که کیفیت الفاظ و عبارات زیبا، محتوا و مفاهیم متعالی، نزاکت و نرمی آهنگ گفتار را نیز در بر می‌گیرد؛ به عبارت دیگر، در نیکوترین جدال، مؤدبانه‌ترین تعبیرات گنجانیده شده است. لحن گفتار صمیمی و دوستانه است. گفتگو از هرگونه توهین، فریاد و آهنگ خشونت‌بار پیراسته گردیده است، زیرا هدف در «مجادلهٔ احسن» برتری جویی و شرمنده ساختن طرف مقابل نیست، بلکه هدف، تأثیر سخنان منصفانه در عمق جان مجادله‌گران است. انگیزهٔ حق‌گویان مهذّب هرگز کوبیدن و تحقیر طرف مخاصم نبوده و نیست؛ از سوی دیگر، اسلام چنان آیین با ظرفیتی است که مجادله با مذهب حق را ممنوع نساخته است، ولی تأکید قرآن بر آن است که جدال باید بر اساس برهان و حساب و کتاب و از روی علم و آگاهی انجام شود نه بر پایهٔ جهل و نادانی. قرآن به منکران مجادله‌گر می‌فرماید:

﴿قل هاتوا برهانکم إن کنتم صادقین﴾؛[2]

بگو بر ادعای خود برهان اقامه نمایید. اگر صادقید.

در آیهٔ دیگر دربارهٔ دهری‌ها می‌فرماید:

﴿ما لهم بذلك من علم إنهم إلا یخرصون﴾؛[3]

آنان بر گفتارهای خود علم و یقین ندارند تنها از روی حدس و گمان سخن می‌گویند.

---

۱. ر.ک. بحارالانوار، ج ۹، ص ۲۵۷.

۲. بقره (۲) آیهٔ ۱۱۱.

۳. زخرف (۴۳) آیهٔ ۲۰.

اگر علمی در کار بود ارائه می‌دادند و به صرف ادعا بسنده نمی‌کردند.

شیوهٔ جدال احسن در قرآن

قرآن مجید در موارد بی‌شماری در برابر مجادله‌گران با اقامهٔ دلایل گوناگون به نیکوترین جدال می‌پردازد که آیات سورهٔ بقره (آیهٔ ۲۵۸) و پس از نمونه‌های برجستهٔ این شیوه است. آیات ۴۷ ـ ۵۴ سورهٔ طه گفتگوی حضرت موسی را با فرعون بازگو ساخته و به‌گونه‌ای کاربردی، تصویری از مجادلهٔ احسن را به نمایش گذاشته است و در مقابل تصویری از مجادله‌گران باطل را نیز نشان داده است که چگونه آنان به زشت‌ترین جدال دست می‌زدند و با سفسطه‌ها و بهانه‌جویی‌ها می‌کوشیدند تا حق را باطل و باطل را حق جلوه دهند و به اغوای مردم ساده‌دل بپردازند. مسخرگی، استهزا، تهدید، افترا و انکار بدون دلیل از شیوه‌های مجادله‌های زشت گمراهان و مخالفان پیامبران است، اما در قطب مخالف، رسولان الهی در برابر آنان به استدلال منطقی آمیخته با مهر و محبت با آنان می‌پرداختند. البته مجادلهٔ احسن، معلومات فراوانی لازم دارد؛ سیطرهٔ علمی بر تمام سفسطه‌های مخالفان و قوانین مجادله را می‌طلبد. از این رو هر کسی نمی‌تواند به مجادلهٔ احسن با مخالفان بپردازد؛ بلکه یکی از مهم‌ترین شرایط، تسلط کافی بر موضوع مورد نزاع و آشنایی با تمام زوایا و گریزگاه‌هاست. به همین جهت امامان عليهم السلام به افراد خاصی اجازه می‌دادند تا با مخالفان به بحث و جدال بپردازند. که به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

یکم. یکی از دوستان امام صادق عليه السلام به نام حمزة بن محمد ملقب به «طیار» می‌گوید: به امام صادق عليه السلام عرض کردم: «به من گفته‌اند که، حضرت عالی از مناظرهٔ ما با مردم ناراحت می‌باشید. امام در پاسخ فرمود:

أَمّا مِثلُك فلا نكره، من إذا طار يحسن أَن يقع و أَن وقع يحسن أَن يطير؛ فمن كان هذا لا نكرهه؛[1]

اما کسی که همانند تو باشد مانعی ندارد از آن رو که تو از کسانی هستی وقتی پرواز می‌کند و اوج می‌گیرد به شایستگی می‌تواند بنشیند و آن‌گاه که می‌نشیند به شایستگی قادر است

---

۱. رجال کشی، ص ۲۹۸.

پرواز کند. آن کس که چنین شرایطی دارد ما از مناظرهٔ او نگران و ناخشنود نیستیم.

هدف امام این است کسی که می‌خواهد به مناظره و مجادله با مخالفان بپردازد باید قدرت علمی و شرایط لازم را داشته باشد تا بتواند بدون سقوط در ورطهٔ اشتباه و مجادلهٔ حرام و به بن‌بست رسیدن، به خوبی از عهدهٔ مناظره و مجادلهٔ احسن برآید، حداقل، محکوم نشود و بی‌انصافی هم نکند و دشمن‌تراش نباشد.

دوم. مناظرهٔ هشام بن حکم از چهره‌های نام‌بردار و شاگردان کلامی امام صادق‌علیه‌السلام با عمرو بن عبید معتزلی، معروف است. روزی امام ششم به هشام فرمود:

یا هشام! لا تکاد تقع تلوي برجلیك إذا هممت بالأرض طرت مثلك فلیكلّم النّاس فاتّق الزّلّة والشّفاعة من ورائها، إن شاءالله؛[1]

ای هشام! تو با هر دو پا به زمین نمی‌خوری به علت این که تا بخواهی به زمین بیفتی پرواز می‌کنی. پس با مردم حرف بزن و از لغزش خود را نگه‌دار شفاعت ما در پی آن خواهد آمد، ان‌شاءالله.

در این حدیث امام به هشام تکلیف می‌کند با مردم حرف بزند و علت آن را چنین باز می‌گوید که تو هرگز در مقام مباحثه به زمین نخواهی خورد به مجرد این که احساس خطر کنی با هوش و فراستی که داری، فکرت به سوی معلومات ذخیره شده پرواز می‌کند و درجا جواب مخالف را خواهی داد. بنابراین امثال تو شایستگی مباحثه با مخالفان را احراز کرده‌اند.

فرق جدال و مراء

گفتیم بحث و گفتگو هنگامی مفید و برطرف کنندهٔ مشکلات است که طرفین در صدد کشف حقیقت باشند و حداقل یک طرف حق‌جو و حق طلب و هدفش تثبیت و روشن شدن حق باشد. در غیر این صورت، مناظره و مجادله به مراء کشیده می‌شود. این‌گونه مراء و جدال، جز خرد شدن اعصاب و تشدید دشمنی و بی‌آبرویی ثمری ندارد. از این رو در اسلام مراء به تمام اشکال آن ممنوع اعلام گردیده است.

---

۱. کافی، ج ۱، ص ۱۷۳؛ بحارالأنوار، ج ۲۳، ص ۱۳.

حضرت علی می‌فرماید: «من ضنّ بعرضه فلیدع المراء؛[۱] هر کس به آبرو و حیثیتش علاقه‌مند است باید جدال و ستیزه‌جویی را ترک کند»، چرا که مراء و جدال معمولاً به توهین و نزاع منجر می‌گردد و طرف مقابل دست به افشاگری و یا تهمت می‌زند. در حدیث دیگر امیرمؤمنان می‌فرماید:

إیّاکم والمراء والخصومة؛ فإنّهما یمرضان القلوب علی الإخوان و ینبت علیهما النفاق؛[۲]

از مراء و ستیزه‌جویی دوری کنید، زیرا این دو کار دل‌ها را بیمار و مکدر می‌سازد و بذر نفاق و دورویی را در سرزمین دل‌ها می‌کارد و می‌رویاند.

تنها تأثیری که این‌گونه مجادله‌های مراءگونه به جای می‌گذارد، تشدید روحیهٔ لجاجت و دشمنی است که اگر مثلاً طرف مقابل از صاحبان زور و پول باشد طرف دیگر به جهت ترس و یا طمع، منافقانه تصدیق می‌کند و هنگامی که در صف دوستان قرار گیرد، تصدیق خود را از روی ترس و یا طمع قلمداد خواهد نمود. این نوع مجادله‌ها و مناظره‌ها به مراء بر می‌گردد، ولی بین آنها تفاوت‌هایی نیز هست:

یکم ـ مراء غالباً برای خودنمایی و اظهار فضل و کمال صورت می‌گیرد، ولی جدال و مناظره برای تحقیر طرف مخاصم و غلبه‌جویی بر اوست.

دوم ـ جدال به حملات ابتدایی و تهاجمی در بحث و گفتگو گفته می‌شود، ولی مراء به جملات تدافعی.

سوم ـ جدال نوعاً در مسائل غیر علمی صورت می‌گیرد و شامل مناظرهٔ علمی، دینی، نزاع‌های خانوادگی و منازعات سیاسی و اجتماعی می‌شود، ولی مراء غالباً در مسائل علمی است.

چهارم ـ گفته می‌شود مراء معمولاً جبهه‌گیری در برابر حقیقت بعد از ظهور آن است، ولی جدال گفتاری است که قبل از کشف حقیقت صورت می‌گیرد.

پنجم ـ مراء در امری است که طرف‌های مخاصمه هر دو در آن تردید داشته و هیچ‌کدام به یقین نرسیده باشند، ولی در مجادله ممکن است هر دو طرف حقیقت را بدانند و یا

---

۱. نهج‌البلاغه، کلمات قصار، ۳۶۲.

۲. اصول کافی، ج ۲، حدیث باب المراء والخصومه.

یک طرف بداند و با وجود آن به مجادله برخیزند. از این نکته نیز نباید غفلت کرد که مراء با مجادلهٔ ناروا در بسیاری از موارد در حکم و موضوع مشترکند؛ البته در قرآن تنها جدال احسن جایز شمرده شده است و مراء، با تمام اشکالی که پیدا می‌کند، ناروا و مذموم است، چرا که نه مرای احسن داریم و نه مرای نیکو، بلکه مطلق مراء نارواست. اصولاً تمام مصادیق مراء در اسلام نامشروع و حرام است، ولی مجادله به‌طور کلی حرام نیست؛ بسا مواردی پیش می‌آید که مجادله ضرورت پیدا می‌کند و مشروعیت آن تنها یک مصداق دارد و آن مجادلهٔ احسن است. در هر صورت در ایامی که این بحث را رقم می‌زنم، مجادله و مرای گروه‌های سیاسی و نیروهای خودی به اوج خود رسیده، به‌گونه‌ای که به دشمنی و کینه‌توزی‌ها تبدیل شده است و در این روزگار احزاب، سازمان‌ها و نیروهای مؤمن آن‌چنان به جان هم افتاده‌اند که دشمن اصلی را فراموش کرده‌اند و همگی در صدد تألیف قلوب و جذب غیرخودی هستند، ولی خیرخواهی ومحبت‌را درمورد خودی ازدست داده‌اند. امت محمدﷺ در اکثر جوامع اسلامی «**رحماء علی الکافرین و أَشداء علی المؤمنین**» شده‌اند. آنان کسب وجههٔ اجتماعی خود را در رسوا کردن رقیبان و به دست آوردن قدرت از هر طریق ممکن می‌دانند و جذب افکار عمومی را در بی‌حیثیت کردن رقبا. انتقام‌جویی، جبران شکست‌های سیاسی و عقده‌های روحی، بدبینی‌ها و کج‌اندیشی‌ها و تحمیل نظریات ناصواب، استفادهٔ ابزاری از دین و مقدسات و تفسیرها و برداشت‌های یک جانبه و مغرضانه از اسلام و قانون اساسی و ده‌ها چیز دیگر از آن چیزهایی است که بر آگاهان و آزادگان پوشیده نیست و طول زمان روشن خواهد ساخت «و إلی الله المشتکی».

مراء به‌طور مطلق ممنوع است

بر خلاف مجادله، که شکل مجازش مجادله با قید «احسن» تعیین شده است؛ مراء، جدال نارواست که به‌طور مطلق حرام است از این رو در احادیث از آن به‌طور کلی نهی شده است:

۱. امام علی‌ؑ فرمود:

ستّة لا یمارَوْن: الفقیه والرئیس والدنیّ والبذیّ والمرأة والصبیّ؛[۱]

---

۱. غررالحکم، ج ۴، ص ۱۴۸.

با شش دسته نباید به مراء و بحث و جدال پرداخت: فقیه، رئیس، آدم پست، فحّاش و بی‌حیا، زن، بچه (کودک).

البته مراء به طور کلی حرام است، ولی ترک مجادله با هر یک از این گروه‌ها دلایل خاصی دارد؛ مثلاً در حدیثی، علت ترک مجادله را با فقیه و سفیه چنین توضیح داده شده است: در خصوص فقیه می‌فرماید: به جهت طرد کردن و کینه پیدا کردن است، زیرا ترک معاشرت او ضرر و زیان مادی و معنوی برای طرف مقابل دارد. در مورد سفیه و نادان می‌فرماید: جدال با نادان باعث می‌شود که انسان مورد اذیت و آزار قرار گیرد.

۳. حضرت علی ﷺ فرمود:

سبب الشحناء، کثرة المراء؛[1]

علت کینه‌توزی، زیادی جدال و مراء است».

۳. امام صادق ﷺ می‌فرماید:

إیّاك والمراء؛ فإنّه یُحبط عملك، و إیّاك والجدال؛ فإنّه یوبقك، و إیّاك و کثرة الخصومات؛ فإنّها یبعدك من الله؛[2]

از مراء بپرهیز که عمل تو را تباه می‌سازد و از جدال بپرهیز که تو را به هلاکت می‌اندازد و از درگیری و دشمنی‌ها بپرهیز که تو را از خدا دور می‌کند.

۴. امام رضا ﷺ فرمود:

لا تُمارینّ العلماء فیرفضوا لك، ولا تمارینّ السفهاء فیجهلوا علیك؛[3]

با دانشمندان مراء و ستیزه نکن که با تو ترک معاشرت کنند و با نادانان مراء نکن که با تو برخورد نادرست می‌کنند.

۵. امام علی النقی ﷺ می‌فرماید:

المراء یُفسد الصداقة القدیمة، و یحلّل العُقدة الوثیقة، و أَقلّ ما فیه أَن تکون فیه المغالبة، والمغالبة أُسّ أَسباب القطیعة؛[4]

---

۱. همان، ص ۱۲۲.

۲. بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۲۸۸.

۳. همان، ج ۲، ص ۱۳۷.

۴. همان، ج ۷۵، ص ۳۶۹.

مراء و ستیزه‌جویی، دوستی‌های قدیم و کهنه را تباه می‌سازد وپیوندهای محکم را می‌گسلد.
کمترین زیان مراء، منازعه و غلبه‌جویی بر یکدیگر است و منازعه اساس هر جدایی است.

۶. امام علی علیه السلام می‌فرماید:

لا مَحبّة مع کثرة المراء؛[1]

با وجود ستیزه‌جویی و مراء، محبت و علاقه‌ای باقی نمی‌ماند.

۷. حدیثی از امام حسین علیه السلام بازگو شده که در آن مراء بر اساس تجزیه و تحلیل عقلانی بیان شده است که با طرح آن، بحث جدال را به پایان می‌بریم:

«قال الحسین علیه السلام: المراءُ لایخلو من أَربعة أَوجهٍ: إِمّا أَنت تماري و صاحبك فیما تعلمان، فقد ترکتما بذلك النّصیحة و طلبتُما الفضیحة و أَضعتم ذلك العلم»؛ یعنی مراء و جدال انسان از چهار صورت خارج نیست:

اول ـ حق را هر دو طرف می‌دانند، ولی دوست دارند در مورد آن به دعوا و جنجال بپردازند و فضل بفروشند و خود را مطرح کنند.

دوم ـ هیچ‌کدام حقیقت را نمی‌شناسند و هر دو جاهل به موضوع هستند، ولی برای اقناع انگیزه‌های درونی به جدال روی آورده و منازعه می‌کنند؛ مانند مرایی که دربارهٔ تعداد اصحاب کهف قرآن نقل می‌کند، چون دیدگاه‌های مردم، صرف فرض و حدس بود و تنها خداوند عدد آنها را می‌داند و بس، قرآن گفتارشان را به مرای ظاهری تعبیر می‌کند.[2]

در سورهٔ شوری هم دربارهٔ کسانی که راجع به قیامت به مراء می‌پردازند می‌فرماید: «آنها در گمراهی عمیق و شدید قرار دارند».[3]

سوم ـ صورت دیگر آن است که تو می‌دانی، ولی طرف مقابل حقیقت مطلب را نمی‌داند. اگر مخاطب حق‌طلب باشد باید از جدال احسن استفاده کرد، ولی در ماهیت مراء، حق‌طلبی نیست تنها گفتار ستیزی و غلبه‌جویی است.

چهارم ـ عکس صورت سوم است، طرف مقابلت حق را می‌داند، ولی تو نمی‌دانی؛ اگر جویندهٔ حقی، فوراً بپذیر و اگر اعتماد نداری با سکوتت مناظره را ترک کن وگرنه عمل

---

۱. غررالحکم.
۲. کهف (۱۸) آیهٔ ۲۲.
۳. شوری (۴۲) آیهٔ ۱۸.

حرامی مرتکب شده‌ای. در صورت اول که هر دو می‌دانند، ولی بی‌جهت به مجادله می‌پردازند در واقع دوستی و محبت و خیرخواهی را رها می‌کنند و ممکن است کار به کدورت و جدایی کشیده شود.[۱]

این نوع جدال علم را تباه می‌کند، چه در حقیقت مجادله‌گران در این نوع مجادله، طالب رسوایی و افتضاح یکدیگرند. در صورت چهارم، مجادله هتک حرمت علم و عالم است. پس در هر صورت باید مراء رها شود. در ادامه می‌فرماید: «هر کس انصاف را پیش بگیرد و حق را بپذیرد و مراء را کنار بگذارد، تحقیقاً ایمانش محکم و معاشرت با او سودمند می‌شود و عقل و دین او نیز مصونیت پیدا می‌کند».[۲]

چرا که مراء گاهی انسان را دچار شک و تردید می‌سازد و به ایمانش ضربه وارد می‌کند. سرّ این که امامان بر ترک مراء توصیه کرده‌اند بدین جهات است. در تاریخ دارد: مردی با کمال جسارت به امام حسین‌علیه‌السلام عرض کرد: بیا بنشین تا دربارهٔ دین با هم مناظره کنیم. حضرت فرمود: من در موضوع دین روشنم و مسائل دینی را می‌دانم اگر تو از دین خبر نداری می‌توانی بروی و بیاموزی. آن‌گاه فرمود: «**مالي و للممارات**؛ مرا با مراء چه کار است». این شیطان است که پیوسته چنین افراد را به وسوسه می‌اندازد که با مردم در بارهٔ دین نزاع و جدال کنند تا مردم گمان نبرند که آنان آدم‌های بی‌اطلاع و ناتوانی هستند.[۳]

در این قسمت به دو نمونه از جدال احسن در سیرهٔ معصومان اشاره می‌کنیم تا خوانندگان را بصیرت افزاید:

یکم ـ مجادلهٔ امام صادق‌علیه‌السلام با ابوحنیفه: ابوحنیفه با این که شاگرد امام صادق‌علیه‌السلام بود، به دلیل وابستگی به قدرت حاکم و غاصب زمان، در برابر استادش موضع گرفت. وی در مجالس و محافل می‌گفت: یکی از منابع شناخت احکام دینی قیاس است و من بر طبق قیاس فتوا می‌دهم. روزی با امام صادق‌علیه‌السلام رو به رو شد. امام با طرح چند سؤال مقدماتی او را محکوم کرد. فرمود: آیا قتل نفس و آدم‌کشی گناهش بیشتر است یا زنا؟ عرض کرد: آدم‌کشی

---

۱. مقصود از نصیحت، مودت و دوستی است. در زیارت نامه‌ها می‌خوانیم: «**نصحت الله و رسوله**؛ عشق ورزیدی به خدا و رسول».

۲و۳. مستدرک‌الوسائل، ج ۲، ص ۹۸.

به مراتب از زنا کردن بالاتر است. فرمود: پس چرا خداوند در مورد قتل، شهادت دو نفر را کافی می‌داند، ولی در مسألهٔ زنا چهار شاهد عادل لازم است گواهی دهند تا ثابت شود و حدود الهی جاری گردد، در صورتی که طبق قیاس باید شهادت یک تن کافی باشد. ابوحنیفه مبهوت گردید. امام برای این که عجز او مایهٔ سرشکستگی او نشود بلافاصله سؤال بعدی را مطرح نمود و پرسید: آیا نماز مهم‌تر است یا روزه؟ جواب داد: نماز مهم‌تر است. حضرت فرمود: پس طبق منطق قیاس تو، زنی که عادت ماهانه (پریود) می‌شود باید نمازها را که در این حال نخوانده، قضا کند نه روزه‌ها را، در صورتی که امر عکس آن است.امام پرسش سوم را مطرح کردند: آیا بول نجس‌تر است یا منی؟ جواب داد: منی. فرمود: پس چرا موقع ظهور منی، غسل جنابت واجب می‌شود، ولی بول با دو مرتبه آب ریختن پاک است و نیازی به غسل نیست. امام صادقؑ بدین شیوه (جدال احسن) قیاس را باطل نمود بدون این که به نزاع بپردازد و اثبات کرد قیاس در دین صحیح نیست.

نمونهٔ دوم، مجادلهٔ امام جوادؑ با یحیی بن اکثم، نمونهٔ سوم، مجادلهٔ شیخ مفید با عمری در مورد امامت، نمونهٔ چهارم، جدال حضرت ابراهیمؑ با نمرود و نمونهٔ پنجم، مجادلهٔ پیغمبر در بارهٔ زنده شدن مردگان با ابوجهل است که در سورهٔ یس (آیهٔ ۷۸) ذکرش به میان آمده است: ﴿و ضرب لنا مثلاً و نسی خلقه...﴾. نمونهٔ ششم مجادلهٔ مرحوم فلسفی با یکی از دانشجویان است:

مرحوم فلسفی می‌فرمود: روزی چهار تن از دانشجویان به منزل آمدند و مسائلی را پرسیدند. یکی از آنان پرسید: چرا نماز را باید به عربی بخوانیم. بنده بعضی از حکمت‌های آن را بازگو نمودم، ولی قانع نشد. گفت: من نماز را به فارسی می‌خوانم و هر کسی به هر زبانی که حرف می‌زند باید نماز را هم به همان زبان بخواند. خداوند متعال نیز به همهٔ زبان‌ها آگاه است و انسان می‌فهمد با خدا چه می‌گوید. من گفتم: تو چرا نماز را به فارسی می‌خوانی؟ گفت: فارسی زبان ملی من است و هم می‌فهمم چه می‌گویم. پرسیدم: شما هر چه به زبان فارسی باشد می‌فهمی؟ گفت: بله. پرسیدم: این شعر حافظ را معنا کن:

دوش دیدم که ملائک درِ میخانه زدند   گل آدم بسرشتند و به پیمانه زدند

عاکفان حرم سرّ عفاف ملکوت   با منِ راه نشین بادهٔ مستانه زدند

از معنا کردن اشعار عاجز ماند. پرسیدم: چرا ساکتید؛ شما که فارسی را خوب می‌فهمید!؟ پس گفتم: عزیزان من! بروید نماز را به عربی بخوانید. نماز رمز وحدت اسلامی و عربی، زبان بین‌المللی مسلمان‌هاست و باید زبان دوم ما عربی باشد.

سوم ـ فن مغالطه

مغالطه نیز یکی از صناعات به شمار می‌رود که هدف، غلط اندازی و گمراه کردن مخاطب است و آورندهٔ دلیل، امری غیر یقینی را به جای مسأله‌ای قطعی و انکارناپذیر به کار می‌برد و موضوعی را که مقبولیت و مشروعیت ندارد، به جای امری مقبول و مشروع می‌انگارد تا بدین وسیله ذهن شنونده را مشوّش سازد و حقیقت را برای مخاطب وارونه جلوه دهد و باطل را در پوشش حق مطرح نماید. به همین دلیل، در مغالطه از قضایای شبه یقین و شبه مسلّمات و مشهورات استفاده می‌شود و به جای اقامهٔ استدلال خالص و صریح، دلیل بی‌اساس آورده می‌شود؛ مانند فلز بی‌ارزشی که روکشی از طلای ناب بر آن کشیده باشند. حکیم معروف خواجه نصیرالدین طوسی، در مورد مغالطه چنین می‌نویسد:

«آن‌چه انسان را به مغالطهٔ محض (بدون انگیزهٔ الهی و انسانی) بر می‌انگیزد، بدون شک اغراض فاسد است. بعضی از فیلسوف نماها با توسل به سفسطه و مغالطه، می‌خواهند خود را دانشمند و حکیم وانمود سازند و بدین وسیله در سلک فضلا و مدرسین، برای خود جایی باز نمایند و بدون داشتن سرمایهٔ علمی، عنوان عالم و دانشمند را برای خود غاصبانه کسب و احراز کنند و حداقل با سکوت خود عناوین فوق را که جاهلان برای آنان ساخته‌اند، مورد تأیید قرار دهند».[۱]

بالاتر از اینها، مغالطه‌گران صرفاً به سفسطه و قضایای غلط انداز اکتفا نمی‌کنند، بلکه برای نیل به اهداف شوم و زودگذر خود، در طی گفتگو، مخاطب را سخت مورد توبیخ و تشنیع قرار داده و می‌گویند: «این حرف‌ها از شما قبیح است، شما ایدآلیستی فکر می‌کنید». «از ذهنیت‌ها بگذرید و به عینیت‌ها بپردازید». «این طرز تفکر شما، تفکر متافیزیکی است و این نوع برداشت، تحلیل خرده بورژوازیِ سنّتی است». «مطالب جناب عالی ذهنی است و

---

۱ ـ محمد رضا مظفر، المنطق، ص ۴۷۳.

عینیت ندارد» و مطالبی از این دست.

بی شک، این خصلت‌ها با فضیلت اخلاقی و شرافت انسانی انسان متفکر و تحصیل‌کرده سازش ندارد. معرفت قوانین سفسطه و اصول مغالطه، برای هر شخصی به ویژه خطیب متعهد، از جهاتی ضرورت دارد: یکی برای نجات افرادی که گرفتار مغالطه شده و انحراف پیدا کرده‌اند و یا دچار تحیر و سردرگمی و بحران روحی گردیده‌اند؛ دیگر آن که، خود با شناخت فنون مغالطه، در پرتگاه سفسطه سقوط نکند و یا تحت تأثیر تلقینات و ترفندهای مغالطه‌گران جدید و قدیم واقع نشود و سرانجام اهمیت معرفت مغالطه از شناختن بیماری‌های مهلک و میکرب‌های زیان بار کمتر نیست؛ اگر انسان عوامل بیماری را بداند، پرهیز می‌کند، همین‌طور اگر کسی موازین مغالطه را بشناسند، سخنان فریبندهٔ دیگران نمی‌تواند او را بفریبد و فکرش را مسموم کند، بلکه با کشف مواضع مغالطه، اگر احیاناً کسی یا کسانی را که دچار انحراف و مسمومیت بشوند، معالجه و درمان می‌کند. اصولاً مغالطه‌گران را با حربهٔ مغالطه، باید از صحنه بیرون انداخت، که پاداش کلوخ انداز، سنگ است.

انواع مغالطه

منطقیون، سیزده نوع مغالطه ذکر کرده‌اند که ما فقط به برخی از آنها می‌پردازیم. حکیم سبزواری در منظومه، بخش منطق می‌گوید:

«قیاس مغالطه، یا به‌طور کلی از قضایای وهمیه و موهومات، تشکیل می‌گردد؛ یا برخی از مقدماتش از وهمیات و مشبهات ترکیب می‌یابد و ریشهٔ اشتباهات نیز، یا مربوط به الفاظ است یا معانی. به همین جهت، مغالطه به‌طور کلی بر دو قسم است: لفظی و معنوی». ما در این‌جا سه نوع مغالطه را نقل می‌کنیم:

۱. مغالطهٔ لفظی

مغالطهٔ لفظی آن است که منشأ مغالطه، خود لفظ باشد که این نوع مغالطه از سایر انواع آن، بیشتر و متداول‌تر است، چرا که تفهیم مقاصد و تفاهم متقابل، به وسیلهٔ الفاظ انجام

می‌گیرد. مغالطهٔ لفظی نیز بر دو قسم است: یا مربوط به لفظ مفرد است و یا به نحوهٔ ترکیب الفاظ و جمله‌بندی‌ها.

لفظ مفرد در موردی است که، معانی مختلفی در کار باشد و در صغرای قضیه یکی از آن معانی اراده شود، ولی در کبری، مفهوم دیگری منظور باشد و قهراً آن چه تکرار می‌گردد؛ فقط لفظ است نه معنا، و طبیعتاً نتیجه نیز، درست نخواهد بود؛ چون حد وسط از نظر لفظ تکرار شده، ولی از نظر مفهوم و معنا، تکرار نشده است. مغالطه، از نظر لفظ مفرد، یا به ذات و جوهر لفظ ارتباط پیدا می‌کند که ذات لفظ، صلاحیت دارد تا معانی مختلفی را تحمل کند و بر معانی گوناگونی دلالت نماید؛ خواه از جهت اشتراک یا نقل به معنای دیگر باشد یا به دلیل مجاز و استعاره، و یا مغالطهٔ صورت گرفته مربوط به هیئت و حالتی است که لفظ مفرد، به خود می‌گیرد؛ یعنی لفظ، به اعتبار جوهر لفظ یک معنا بیشتر ندارد، بلکه به اعتبار هیئت‌هایی که بر ماده وارد می‌شود معنای آن تغییر می‌کند و گاهی هم اشتباه می‌شود؛ مانند مختار و معتاد که مشترک است بین اسم فاعل و اسم مفعول؛ یا صفت و موصوف واقع می‌شود؛ مانند عدل. بنابراین، رابطهٔ بین صغری و کبری در این قضیه قطع شده است؛ مانند «مایعی که در پستان حیوانات است، شیر است. هر شیری، درنده است. پس شیری که در پستان حیوانات است، درنده است».

در صورتی که، شیر مایع و شیر درنده فقط در لفظ اشتراک دارند نه در معنا. یا این مثال: «شراب از انگور است. هر انگوری حلال و مباح است. پس شراب، حلال و جایز است». این جا کلیت کبری صحیح نیست، زیرا آب انگوری که جوشیده باشد حرام است. نمونه‌های دیگر:

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

ألعلمُ نور يقذفهُ الله تعالى في قلب مَن يشاءُ؛

علم، نوری است که خداوند در دل هر کسی که بخواهد؛ می‌افکند.

اشتراک معنای نور در حسی و معنوی و فیزیکی و متافیزیکی، موجب اشتباه گردیده است. بعضی گمان برده‌اند که نور، یعنی امواج الکتریسیته و برق و علم، از نظر اسلام نوعی نور است. در صورتی که منظور، نور معنوی می‌باشد نه نور ظاهری. بعضی از علم زدگان

می‌گویند: «علم و دانش، یک سلسله امواج الکتریسیته است که در مغز ظاهر می‌شود».

تشبیه نور به مشکات در آیهٔ ﴿ألله نورُ السمواتِ وَ الأَرض مثلُ نوره کمشکوة﴾[1]؛ خداوند، نور آسمان‌ها و زمین است» این تشبیه از باب تشبیه معقول به محسوس است؛ یعنی همان‌گونه که نور، روشنگر تاریکی‌ها و ذاتاً روشن است؛ خداوند هم بخشندهٔ هستی و هادی کل پدیده‌های مادی و مجرد است و خود، عین هستی و هدایت است. لذا نباید مانند عده‌ای که گرایش‌های انحرافی دارند، پنداشت خدا، تودهٔ نور است و در قیامت می‌توان او را دید (تعالی الله عن ذلك علوّاً کبیراً).

۲. مغالطه در ترکیب الفاظ

مغالطه، گاهی به وسیلهٔ ترکیب الفاظ، صورت می‌گیرد؛ البته نه از جهت اشتراک لفظ و معنا، بلکه از لحاظ عطف لفظ کلمه‌ای به جملهٔ پیشین، در صورتی که می‌تواند مبتدای جمله باشد و یا تغییر اعراب کلمات، که طبعاً معنا را تغییر می‌دهد؛ مانند ﴿إنَّ الله بریءٌ منَ المشرکین و رسولَه﴾. اگر لام «رسوله» مجرور خوانده شود؛ معنای نادرستی خواهد داشت؛ یعنی «همانا خدا از مشرکین و رسولش، بیزار است» ولی معنای درست آن است که به نصب «رسولَه» بخوانیم که در این صورت چنین مفهومی خواهد داشت: «خدا و رسول او، از مشرکین بیزار و متنفرند». نمونه‌های فراوانی در این زمینه در تاریخ است که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

یک ـ معاویه، از عقیل خواست که بر فراز منبر رفته و علی را سب و لعن نماید. او هم قبول کرد و رفت بر روی منبر نشست و گفت:

أَمرنی معاویة أَن أَسبّ علیّاً، أَلا فالعنوه؛

معاویه به من امر کرد که علی‌ع را سب و لعن کنم؛ هان، او را لعن کنید.

مقصود عقیل، شخص معاویه بود و ضمیر «فالعنوه» را به معاویه ارجاع داد، ولی به جهت اشتراک مرجع ضمیر، مغالطه کرد[2] و معاویه نتوانست اعتراض کند.

---

۱. نور (۲۴) آیهٔ ۳۵.

۲. در اصطلاح این شیوهٔ سخن را «توریه» نیز می‌گویند.

دو ـ حجاج بن یوسف ثقفی، از سعید بن جبیر پرسید: «به عقیدهٔ تو، خلیفه بعد از رسول خدا کیست؟». پاسخ داد: «مَن بِنْتُهُ في بَيْتِهِ؛ آن که دخترش در خانهٔ او بود». آیا مقصودش ابوبکر بود که دختر او در خانهٔ رسول خدا بود، یا علی﵇ بود که دختر پیامبر در خانهٔ او بود. اشتراک ضمیر، این توهم را پیش می‌آورد.

این عبارت، به هر دو مفهوم قابل حمل است و در موارد تقیه و توریه، از این‌گونه روش‌ها می‌توان استفاده کرد.[۱]

۳. مغالطهٔ معنوی

این‌گونه مغالطه ـ همان‌گونه که از عنوانش پیداست ـ به الفاظ ارتباط ندارد، بلکه به نوع ترکیب یک قضیه یا بیشتر مربوط می‌شود که در این صورت، قضیه یا از نظر صورت و شکل استدلال، فاسد و سفسطه‌آمیز است یا از نظر ماده، خراب و یا از هر دو جهت باطل است. بی‌شک، اگر قیاسی از نظر شکل و ماده فاسد باشد؛ نتیجهٔ غلط خواهد داد. مغالطهٔ معنوی به طور کلی، بر هفت قسم است.[۲]

مغالطه گران عهد قدیم

سوفسطاییان در یونان، برای انکار حقایق راه مغالطه و سفسطه را در پیش گرفتند. آنان می‌گفتند که جز انسان و اندیشه هایش، چیز دیگری وجود ندارد و راه شناخت اشیا یا از طریق حواس است و یا از رهگذر عقل. حواس که همواره اشتباه می‌کنند؛ مثلاً چشم انسان، چوب را در داخل آب، شکسته می‌بینند و ستارگان را میخ‌های کوچک و نورانی کوبیده شده بر پیکر آسمان. عقل بشر نیز گرفتار آرای متضاد سیاسی، اجتماعی، مکتبی و اعتقادی است، پس آن چه از قلمرو اندیشهٔ انسان بیرون است؛ خواب و خیالی بیش نیست.[۳]

ما، در پاسخ می‌گوییم: عقل و حواس شما هم از این قاعده بیرون نیست؛ به عبارت دیگر،

---

۱. تقیه گاهی حفظ جان است و زمانی در راستای وحدت و تألیف قلوب که امروز فتواها و احکام سیاسیی که صادر می‌شود برای ایجاد وحدت و محبت است.

۲. ر.ک: حاج ملاهادی سبزواری، منظومه، بخش منطق.

۳. ر.ک: اصول فلسفه و روش رئالیسم، ج ۱، مقالهٔ دوم.

اصل مدّعای مطروحهٔ آنها که می‌گویند: «غیر از انسان و اندیشه‌های وی، چیزی وجود ندارد» اگر صحیح باشد، یا از ادراکات عقل است یا مولود حواس، و عقل و حس نیز همواره خطا می‌کنند. پس قضیهٔ مذکور نیز از اشتباهات عقل و حواس است. اگر بگویند: «این دلیل عقلی استثناءاً درست است» می‌گوییم: اگر این قضیهٔ عقلی درست باشد؛ پس بسیاری از قضایای دیگر را هم که عقل درک می‌کند باید صحیح باشد، زیرا سرانجام اثبات آنها به دلیل عقلی می‌باشد، ولی از آن جا که این تئوری در قطب مخالف بدیهی‌ترین معلومات بشری قرار دارد و با وجدان و علم، سازگار نیست؛ به کلی بی‌اساس خواهد بود.

مغالطه در تفسیر قرآن

گاهی مغالطه، از غلط معنا کردن کلام یک حکیم، برمی خیزد؛ نفس کلام کاملاً صحیح است، ولی عدم توجه به قواعد ادبی، آن سخن را به صورت کلامی سفسطه‌انگیز در آورده است که این موضوع نیز از انواع مغالطه‌های ترکیبی محسوب می‌شود.

پروردگار حکیم در قرآن کریم می‌فرماید:

﴿و أَمّا الّذین فی قلوبهم زیغ فیتّبعون ما تشابه منه ابتغاءَ الفتنة و ابتغاء تأویله﴾؛[۱]

آنان که در قلوبشان گرایش‌های انحرافی است؛ همواره به دنبال آیات شبهه‌انگیز می‌روند تا با تفسیرهای غلط، فتنه‌ها بر پا سازند و برداشت‌های انحرافی از آن به دست آورند.[۲]

گروه‌های انحرافی، همیشه از آیات متشابه بهره‌برداری می‌نمایند تا به اهداف شوم و غیر انسانی خود برسند و جامعه را فریب دهند. در این جا، به جاست به برخی از آیاتی که منشأ سفسطه شده‌اند؛ اشاره شود تا کلیدی برای فهم این نوع مغالطه‌ها باشد:

---

۱. آل عمران (۳) آیهٔ ۷.

۲. منافقین در زندان طاغوت، این آیه را در جهت اغراض انحرافی و گمراه ساختن جوان‌ها، به کار می‌بردند. «زیغ» را که از نظر آهنگ فارسی با «ضیق» وحدت دارد؛ در معنای واحدی استعمال می‌کردند و به جای معنا کردن «زیغ» به گرایش‌های انحرافی، به بینش تنگ‌نظرانه تفسیر می‌کردند تا این معنای انحرافی را به جوانان، در لفافهٔ تفسیر قرآن منتقل سازند؛ یعنی کسانی که بینش تنگ نظرانه دارند، می‌گویند: کمونیسم منکر خداست و نجس است و نباید به آنها، اعتبار داد، ولی آنان که با دیدی وسیع به قرآن می‌نگرند، کمونیسم را موحد می‌شمارند و اصول دینامیک را متد علمی شناخت قرآن و جهان و اقتصاد. به زبان ساده، کمونیسم را اقتصاد اسلام راستین می‌دانند، ولی تفسیرهای صحیح و مطابق لغت، برداشت‌های ارتجاعی و تنگ‌نظرانه است.

﴿و ما یَعْلَمُ تأویلَه إلّا الله والرّاسخون فی العلمِ یقولون اُمنّا کلٌّ مِن عند ربّنا﴾.[۱]

کلمهٔ ﴿راسخون﴾ از نظر ادبی، مبتدا و ﴿یقولون﴾ خبر آن است. در این صورت، آیه، مفهوم صحیحی پیدا می‌کند؛ یعنی «غیر از خدا، کسی معنای آیات متشابه را نمی‌داند و راسخان در علم می‌گویند: ما، به همهٔ آیات قرآن ایمان آورده‌ایم، زیرا تمام قرآن، از سوی خداوند است، خواه محکم باشد و خواه متشابه».

ممکن است گفته شود کلمه ﴿والرّاسخون﴾ عطف به ماقبل، و خبر ﴿یقولون﴾ محذوف است که در این صورت، معنای آیه اشتباه می‌شود؛ یعنی «جز خداوند و راسخان در علم، احدی از تأویل متشابهات، اطلاع ندارد.» که علم خداوند و علم راسخان در یک ردیف قرار داده شده است. وانگهی، مرجع ضمیر مبتدای محذوف هم، به حسب جریان طبیعی، ﴿الله﴾ و ﴿راسخون﴾ هر دو، خواهد بود. در صورتی که قرینهٔ بعدی نشان می‌دهد که فقط راسخون، اظهار می‌کنند که، متشابهات را دربست می‌پذیرند که در قطب مخالف آنها ﴿الذین فی قلوبهم زیغ﴾ قرار دارند؛ یعنی کسانی که در قلوبشان، زیغ و گرایش انحرافی وجود دارد و همواره آیات متشابه را حربه و دستاویزی برای مقاصد شیطانی خویش قرار می‌دهند؛ تا بدین وسیله، برداشت‌های انحرافی خود را به جامعه تزریق کنند و فتنه بر پا سازند، ولی راسخان در علم، در مقابل متشابهات، تسلیم هستند و به محکمات، عمل می‌کنند و متشابهات را به محکمات بر می‌گردانند».

منافقین، ﴿زیغ﴾ را به مفهوم «بینش تنگ نظرانه» تعبیر می‌کردند و با این تعبیر به مغالطه می‌پرداختند و نتایج ناروایی می‌گرفتند و رابطهٔ خود را با کفّار، توجیه می‌کردند. بدین معنا که بینش تنگ نظرانه به ظاهر آیاتی که می‌گوید: کافران پلیدند یا آنها را دوست، خود قرار ندهید، متوسل می‌شود.

چگونگی عصیان آدم

عصمت انبیا، از ضروریات عقاید شیعه و سنی است و از نظر عقل و کتاب و سنت نیز در ردیف بدیهیات قرار دارد. پیامبران، به منزلهٔ طبیبان روحانی بشری هستند. همان‌گونه که طبیب حاذق،

---

۱. آل عمران (۳) آیهٔ ۸.

به موازین پزشکی ایمان دارد و هرگز حاضر نمی‌شود عصاره‌ای از میکرب‌های مهلک را به صورت شربتی بیاشامد، چراکه در این‌گونه امور، عصمت و مصونیت دارد، انبیا هم به عواقب گناه علم دارند. ایمان شدید به احکام الهی توأم با دانش، مصونیتی به آنان می‌دهد که هرگز مرتکب گناه نشوند و در بیان رسالت خود، خطا و اشتباه نکنند، زیرا گناه، آنان را از قداست ساقط می‌کند و خطا و اشتباه، باعث سلب اطمینان از آنان می‌شود. ولی بعضی از منحرفان، تعدادی از آیات را دستاویز قرار داده‌اند تا عصمت پیامبران الهی را زیر سؤال ببرند.

به‌عنوان مثال، به‌ابتدای آیه‌ای که منشأ سفسطه و مغالطه قرار گرفته است، اشاره می‌شود:

۱. ﴿فعصی آدم ربّه فغوی﴾؛[۱]

پس آدم، نافرمانی خدای خود کرد و گمراه شد.

بعضی در جواب گفته‌اند: مقصود از «عصیان»، ترک اولی است و البته این توجیه، نمی‌تواند پاسخ قانع کننده‌ای باشد، زیرا معصیت در هیچ لغتی به این معنا نیامده است؛ در حالی که باید گفت عصیان دو معنا دارد: یک مفهوم لغوی و یک معنای اصطلاحی؛ به عبارت دیگر، گاهی عصیان، در برابر اوامر و نواهی دین و شریعت است که موجب عقاب می‌شود و گاهی عصیان در مورد اوامر و نواهی ارشادی خداست که تخلف از آن، باعث رنج و زحمت است نه عقاب اخروی. عصیان حضرت آدم‌علیه‌السلام از قسم دوم است، زیرا در آن زمان، شریعت و امر و نهی، که بر اساس مذهب باشد، نبود تا معصیت اصطلاحی به شمار رود، بلکه امر و نهی لغوی و ارشادی بود، تا آدم و فرزندان او دشمن واقعی خود، شیطان را بشناسند و اطاعت از اوامر و نواهی الهی را تمرین و عاقبت تخلف از دستورات ارشادی را لمس کنند و هرگز اندیشهٔ عصیان از فرمان‌های دینی را در سر نپرورانند. البته، اطاعت از اوامر ارشادی خدا از ترک آن بهتر است و به همین دلیل می‌گویند: «معصیت آدم، ترک اولی بود نه عصیان متداول و رایج».

۲. ﴿إنا فَتَحنا لكَ فتحاً مبيناً لِيَغفِرَ لك اللهُ مَا تقَدَّمَ من ذنبك و ما تأَخرَ﴾؛[۲]

ما، تو را به فتح آشکاری رساندیم تا از گناه گذشته و آیندهٔ تو درگذریم.

---

۱. طه (۲۰) آیهٔ ۱۲۱.

۲. فتح (۴۸) آیهٔ ۱.

این دومین آیه‌ای است که منحرفان برای درهم شکستن عصمت انبیا بدان تمسک جسته‌اند.

کسانی که در دل آن، زیغ و انحرافی وجود دارد؛ از اشتراک معنای حقیقی و مجازی سوء استفاده می‌کنند و به رغم اصل عقلایی «اصالة الحقیقة»، «غفران» و «ذنب» را به مفهوم مجازی و اصطلاحی می‌گیرند در صورتی که غفران، به معنای «پوشش» و ذنب به معنای «دنباله» و «موانع» است. و از طرفی اصل عقلایی اقتضا می‌کند که مقصود هر متکلم از گفتار و سخنان، معنای حقیقی الفاظ و کلمات باشد؛ مگر این که قرینه و شاهدی در کلام او بر ارادهٔ مفهوم مجازی اقامه شود.

از حسن اتفاق، در این آیه قرینهٔ روشنی بر ارادهٔ معنای لغوی وجود دارد و آن، رابطهٔ معقولی میان فتح مکه با رفع موانع از جلو پیشرفت اسلام است. و اگر معنای اصطلاحی مراد باشد؛ رابطه‌ای بین فتح مکه و بخشش گناهان گذشته و آیندهٔ رسول الله وجود نخواهد داشت. خنده دارتر از این مطلب، نظر بعضی از مفسرین است که گفته‌اند: «مقصود، بخشش گناهان امت پیغمبر است».

در جواب باید گفت: چه ارتباطی میان فتح مکه و عفو گناهان رسول اسلام یا امت پیغمبر وجود دارد؟ مگر بدون فتح مکه بخشش گناه ممکن نیست؟

ثانیاً، فتح مکه به رهبری پیغمبر و فداکاری رزمندگان اسلام و لطف خدا فراهم آمد؛ پس چرا عفو خدا شامل حال مجاهدین نشد و فقط، گناهان پیامبر را محو نمود؟ علاوه بر آن، آیا وعدهٔ بخشش گناهان آیندهٔ یک انسان به‌طور مطلق، باعث تجری و جرأت بر گناه نیست؟ و آیا این امر با روح اسلام، سازگار است؟

اینها، شواهد زنده‌ای است بر این که، معنای لغوی «غفران» و «ذنب» مورد نظر است. بنابراین، معنای واقعی آیه، چنین است:

«همانا ما، فتح مبینی را برای تو فراهم ساختیم تا خداوند، دنباله و موانع گذشته و آینده‌ات را بر طرف سازد».

تاریخ، گواه آن است که پس از فتح مکه، قبایل عرب، گروه گروه آمدند و مسلمان شدند.

نمونه‌ای از مغالطهٔ معنوی

اپیکور می‌گوید: «دردها و رنج هایی که در زندگی بر سر بشر می‌آید، از چهار صورت خارج نیست: یا خدا می‌خواهد آنها را محو کند و نمی‌تواند و یا برعکس، می‌تواند همهٔ رنج‌ها را از صفحهٔ حیات بشر برطرف سازد، ولی نمی‌خواهد. صورت سوم این که نه می‌خواهد و نه می‌تواند و تصویر چهارم، هم می‌خواهد درد و رنج‌ها را برطرف سازد و هم می‌تواند».[1]

سه فرض اول، دربارهٔ خدایی که الهیون قائلند، صادق و صحیح نیست، زیرا آنان خدا را قادر و رحیم می‌دانند و تصویرهای سه گانه هم با قدرت و رحمت بی‌پایان الهی نمی‌سازد و از این جهت، الهیون ناگزیرند فرض چهارم را انتخاب کنند و معتقد باشند که پروردگار، هم می‌خواهد مصایب و شرور را از زندگی بشر بردارد و هم می‌تواند و اگر این فرض درست باشد؛ باید اثری از رنج‌ها و ناکامی‌ها در حیات بشری نباشد؛ در صورتی که ما می‌بینیم بشر، پیوسته دستخوش امواج بلا و مصایب است.

سخن اپیکور نوعی مغالطهٔ معنوی است.[2] در واقع، اپیکور با این سفسطه و مغالطه، به خیال خود خداپرستان را در تنگنای استدلال و بن‌بست احتجاج قرار داده و راه خروج و نجات را از همه سو بر آنان بسته است.

در پاسخ به این مغالطه باید گفت: خدای متعال قادر بر این است که همهٔ رنج‌ها و مشقت‌ها را از زندگی انسان برطرف کند، ولی رحمت و ربوبیتِ خداوند اقتضا دارد که بشر به کمال مطلوب برسد و بلاها و مصایب، از ضروریات دوام و کمال انسان است. به عنوان مثال، اگر فشار گرسنگی نباشد، انسان به دنبال تهیهٔ غذا نمی‌رود؛ اگر رنج سرما و گرما نبود، لباس و ابزارهای گرم کننده و نیز دستگاه تهویه درست نمی‌شد؛ اگر فشار غریزهٔ جنسی و

---

۱. سخن‌رانی صدر بلاغی در رادیو ایران، تحت عنوان «فلسفهٔ مصایب»، سال ۱۳۳۰.

۲. مغالطهٔ معنوی نیز اقسامی دارد از جمله: مصادره بر مطلوب و دیگر، اهمال در شرایط قیاس. مصادره بر مطلوب، یعنی نتیجه، خود یکی از مقدمات باشد که در واقع نتیجه، به وسیلهٔ خود نتیجه اثبات شده و مدعا به جای دلیل نشسته، که توقف شیء بر نفس است و این موجب «دور» می‌شود. از طبیبی سؤال کردند: چرا این مریض لال شده؟ گفت: دلیلش بسیار واضح است؛ برای این است که نمی‌تواند سخن بگوید. پرسیدند: برای چه نمی‌تواند حرف بزند؟ گفت: برای این که زبان او قدرت عمل را از دست داده است!

علاقه به تکثیر نسل نبود، نوع انسان باقی نمی‌ماند. پس بخش مهمی از حرکت‌ها، تلاش‌ها و تکامل انسان را باید در پرتو رنج‌ها و مقاومت‌ها یافت. سختی‌های زندگی و شداید طبیعی، انسان‌ها را می‌پرورد و جوهرهٔ وجودی آنان را فعلیت می‌دهد و جامعه را آگاه می‌سازد. ملت‌هایی که در آغوش سختی‌ها به سر برده‌اند، نیرومند و مقاوم هستند، ولی جامعهٔ تن‌پرور و رفاه‌طلب محکوم به شکست است. به گفتهٔ سعدی:

فرزند خُرْد را به مشقت بزرگ کن
کز زحمت است هر که به راحت رسیده است
اندر طبیعت است که باید شود ذلیل
هر ملتی که راحتی و عیش خو کنند

مغالطه‌های ماتریالیستی

سوفسطاییان عصر جدید، با تدوین فلسفهٔ دیالکتیک سفسطه را به شکل پیچیده‌تر و آراسته‌تری درمی‌آورند. این مسلک که فلسفهٔ وجودی‌اش در جهت پیکار با ادیان و نفی همهٔ ارزش‌های اخلاقی و معارف بشری است؛ برای تحریف حقایق و تغییر واقعیت‌ها، به هر نوع مغالطه‌ای دست می‌زنند؛ گرچه در نهایت، خود گرفتار بن بست‌های عجیبی می‌شود. طرح مسألهٔ اجتماعی صحیح و خطا و تکامل مفاهیم ذهنی و تکامل حقیقت و نسبیت حقایق، از بن‌بست‌هایی است که آن مکتب در تحلیل‌های خود گرفتار شده است.[1] لیکن با همین استدلال‌های سست ارکان اعتقادی جوان‌های ساده‌اندیش را متزلزل ساخته و با الفاظ روشنفکر مآبانه، آنان را به دام انداخته و به تباهی کشانیده‌اند.

ماتریالیسم دیالکتیک مدعی است که هیچ پدیده‌ای، ثابت و مقدس نیست، بلکه همه چیز در حال حرکت و تغییر است، حتی ادراکات و معارف انسانی نیز از این قانون مستثنا نیست. هر حقیقتی که کشف می‌گردد، پس از مدتی کاشف (انسان) و مکشوف (شیء ادراک شده) هر دو تحول پیدا می‌کنند؛ به عبارت دیگر، ادراکات انسان مانند عکس ماه و اختری است که بر رودخانه‌ای روان افتاده باشد که بیننده گمان می‌کند که ثابت و برقرار است، در صورتی که

---

۱. ر.ک: اصول فلسفه و روش رئالیسم، ج ۱، مقالهٔ ۴.

تصویر منعکس شده پیوسته به همراه جریان ملکول‌های آب تحول پیدا می‌کند. مفاهیم و تفکرات انسان نیز بر صفحهٔ سلول‌های مغز منعکس است و با تحول سلول‌ها و دگرگونی مواد مغز، آنها نیز دگرگون می‌شود.

محتویات اندیشه با متعلقات آنها، که اشیای خارجی باشند و همچنین خود انسان ـ که حامل ادراکات است ـ تغییر پیدا می‌کنند، به همین جهت، منطق ما با دید دگرگونی و تحول به همه چیز می‌نگرد. بر خلاف سایر منطق‌ها که بر اساس ثبات، اشیا را مورد مطالعه قرار می‌دهند. بر اساس این اصل، هیچ معیار ثابت علمی و اخلاقی وجود ندارد؛ هر ادراکی به‌طور نسبی، هم دروغ است و هم راست، هم حق است و هم باطل. ممکن است چیزی نسبت به آینده راست باشد و نسبت به گذشته غلط. این مغالطهٔ جدید و سفسطهٔ عجیبی است. طبق این تئوری، هیچ ادراکی، کشفی و حقیقتی قابل کنترل و مهار نیست و با گذشت زمان پیوسته در معرض دگرگونی می‌باشد. اگر متفکری، پس از مطالعات تاریخی بفهمد که ارسطو شاگرد افلاطون است؛ یا معلم اخلاق، کشف کند که نفاق و خیانت امر زشت و ضد بشری است، نمی‌تواند در کلاس درس حاضر شود و این حقیقت تاریخی و اخلاقی را برای شاگردانش بازگو نماید، زیرا تا بخواهد مطرح نماید به حکم «اصل تحول» ادراکات و دانستنی‌های او با پایگاه و جایگاه خود تغییر یافته‌اند! و آن چه امروز می‌داند غیر از کشف گذشته است؟!

طبق این اصل، هیچ کس نمی‌تواند کشفیات خویش را به دیگران منتقل سازد، چرا که با گذشت زمان، کشفیات تغییر وضعیت پیدا می‌کنند و مردود می‌شود.

باید از طراحان این مکتب پرسید: اگر چنین است، پس این همه نقل و انتقالات علمی و فلسفی چه معنایی دارد و تکامل علوم به چه صورت حاصل می‌گردد؟ اگر به فلسفهٔ دیگری تبدیل شده پس باید فلسفهٔ مارکسیسم موجودیت خود را از دست داده و موضوعیتی نداشته باشد و فلسفهٔ دیگری، که بهتر و بالاتر است، جای گزین آن شده باشد. در نتیجه، همهٔ تبلیغات و جنجال‌ها بی‌اساس و پوچ تلقی گشته و از قبیل دعوت مردم به یک مکتب معدوم و یا تغییر کرده محسوب شود!؟ و اگر منطق دیالکتیک ادعا کند که در میان تمام معارف بشری و مکاتب فلسفی تنها اصول فلسفی ما ثابت و استوار مانده و هم‌چنان باقی خواهد ماند؛ این ادعا اولاً، به منزلهٔ انتحار ماتریالیسم دیالکتیک است و ثانیاً، از غرور و

خودخواهی آنان مایه می‌گیرد. مگر فلسفهٔ شما در حوزهٔ اندیشه نیست؟ مگر مجموعهٔ اندیشه‌ها از سنخ ماده نیستند؟ مگر ماده و طبیعت همواره در حال تحول به سر نمی‌برد؟ اصول دیالکتیک چگونه شامل سایر منطق‌ها می‌شود و به خودش که می‌رسد شمشیرش از کار می‌افتد؟ از شما که می‌گویید: منطق ارسطو، منطقی است جامد و ایستا، ولی اصول دیالکتیک با تحول علم، متحول می‌گردد؟ می‌پرسیم: اگر اصول دیالکتیک با تحول علوم، تغییر جوهری و بنیادی یافته، پس منطق کنونی دیالکتیک غیر از منطق مارکس است و اگر تحول پیدا نکرده در نتیجه، راکد و جامد، باقی مانده است. پس این همه رجز خوانی یعنی چه که منطق ما منطق پویا و دینامیک است و منطق ارسطو منطق راکد و ایستاتیک؟

ما اصل تحول را در قلمرو ماده معتقدیم، ولی قواعد ذهنی و اصول علمی و تاریخی تحول‌پذیر نیستند. در علوم و معارف، تکامل عرضی و طولی وجود دارد؛ یعنی در عرض یک معلوم تاریخی و یا علمی، می‌توان اطلاعات دیگری نیز به دست آورد. به عنوان مثال، در عرض این مفهوم که، «ارسطو شاگرد افلاطون است» می‌توان فهمید که ارسطو از چند سالگی به تحصیل پرداخته و چند سال در محضر افلاطون درس خوانده است؟ و در چه مسائلی با استاد خود اختلاف نظر داشته است؟ ولی در هر صورت شاگردی ارسطو نزد افلاطون، حقیقتی است ثابت و غیر قابل تغییر. جاذبه، دافعه، حرکت ثوابت و سیار و قبح ظلم و حسن عدالت، پلیدی نفاق و زشتی خیانت، از اصول غیر قابل تغییر است و از نظر علمی و عقل و وجدان بشر ثابت است. تکامل طولی مانند این که نظریاتی مطرح می‌شود و از آن تئوری‌ها مسائل دیگری نشأت می‌گیرد، قسمتی از آن نفی و قسمتی اثبات و با اصول دیگری تلفیق می‌شود و در نتیجه، معارف و کشفیات تازه را به دنبال می‌آورد و این است معنای تکامل علم و فلسفه.

نیرنگ‌های مختلف ماتریالیسم

یکی از شگردهای جدید ماتریالیسم، تحریف مفاهیم دینی و خصوصاً مبانی اسلامی است تا با تردستی ماتریالیسم را جای‌گزین اسلام سازد. لازم است این نوع مغالطه نیز افشا گردد تا خوانندگان آگاه شوند.

استاد شهید مطهری در مقدمهٔ علل گرایش به مادیگری ـ یعنی همان مقدمه‌ای که

کلماتش را با قطره‌های خون سرخش نگاشت و منشأ شهادتش گردید ـ چنین می‌نویسد:

«ماتریالیسم در ایران، در یکی ـ دو سال اخیر به نیرنگ تازهٔ بس خطرناک‌تر از «تخریب شخصیت‌ها» دست یازیده است و آن تحریف آیات قرآن کریم و تفسیر مادی محتوای آیات با حفظ پوشش ظاهری الفاظ است... اصل این طرح و نیرنگ چیز تازه‌ای نیست. طرحی است که کارل مارکس برای ریشه کن ساختن دین از اذهان توده‌های معتقد، در صد سال پیش ریخته است. طرح مارکس این است که برای مبارزه با مذهب در میان تودهٔ معتقد باید از خود «مذهب علیه مذهب» استفاده کرد. به این صورت که مفاهیم مذهبی از محتوای معنوی و اصلی خود تخلیه و از محتوای مادی پر شود تا تودهٔ مردم، مذهب را به صورت یک مکتب مادی دریابند و به تدریج مغز را بگیرند و پوست را رها کنند».[۱]

این نیز یکی از کشفیات جالب استاد مطهری بود. مکتب مارکس اگر چه در بین گروه‌های مسلمان ایران قابل عرضه نبود، ولی متأسفانه به صورت جریانات گروهی حاکم گردید و برخی از گروه‌های سیاسی و نظامی این نقشه را پیاده کردند و به همین دلیل، افراد گروه یکی پس از دیگری کمونیست شدند و منطقشان این بود که آن مبانی اعتقادی و علمی را، که با هزاران وصله می‌بایست از قرآن و نهج البلاغه استخراج نماییم، در کلمات مارکس و لنین به وضوح می‌یابیم. به جای این که لقمه را از پشت سر در دهان بگذاریم به متون اصلی آن مراجعه می‌کنیم و به خود مکتب می‌گرویم.

بنابراین، انحراف هواداران آنها طبیعی بود و جای تعجب نیست اگر برخی از گروه‌ها، پس از حفظ و تحلیل قرآن و نهج البلاغه ناگهان طبق قانون به اصطلاح «گذار از کمیت به کیفیت» از اسلام به مارکسیسم رو آورند و چهرهٔ اصلی خود را برای خلق به نمایش بگذارند. آنانی که به اسلام التقاطی و منافقانهٔ خود ادامه داده و می‌دهند، در واقع می‌خواهند ریاست و پیشوایی خود را بر هواداارنشان حفظ کنند و نیز شکست مکتب التقاطی خود را جبران نمایند وگرنه همه می‌دانند باطن آنها التقاط است. به فرمودهٔ قرآن کریم:

﴿و إذا خلوا إلی شیاطینهم قالوا إنا معکم إنما نحن مستهزؤون﴾؛[۲]

---

۱ . علل گرایش به مادیگری، مقدمه.

۲ . بقره (۲) آیهٔ ۱۴.

هنگامی که با سردمداران کفر خلوت می‌کنند می‌گویند: ما با شما هستیم ما (آنها را) مسخره می‌کنیم (و تظاهر به اسلام برای فریب مسلمانان است).

به علاوه این‌گونه تفاسیر، تبلیغی از کمونیسم بود. تفاسیر ماتریالیستی از قرآن و نهج البلاغه وسیله‌ای برای تبلیغ مارکسیستی و بی‌محتوا کردن مذهب بود که با ظهور انقلاب اسلامی بر این نیّت شوم و مکتب التقاطی آنها خط بطلان کشیده شد. در این جا با ذکر نمونه‌ای از تفسیر آیه‌ای که استاد شهید مطهری نقل فرموده است، بحث مغالطه را به پایان می‌بریم:

﴿الذین یؤمنون بالغیب و یقیمون الصلوة و مما رزقناهم ینفقون﴾.[1]

خلاصهٔ تفسیر مادی این آیه از نظر آنان چنین است:

«آنان که به مرحلهٔ پنهانی انقلاب ایمان دارند و می‌دانند که در مرحلهٔ غیب انقلاب باید به مبارزهٔ مخفی دست زد، زیرا که هنوز نظام حاکم، بر اوضاع مسلط است و باید انقلاب رشد تدریجی و کمی خود را بگذراند تا تدریجاً تغییرات کمی تبدیل به تغییر کیفی و ناگهانی شود و نظام جدید استقرار پیدا کند و انقلاب از مرحلهٔ غیب به مرحلهٔ شهادت برسد».

باید گفت که بی‌گمان هر موجودی مرحلهٔ غیب و شهود دارد، انقلاب نیز ممکن است این دو مرحله را داشته باشد، حتی اسراری که هنوز علوم کشف نکرده است، مرحلهٔ غیب طبیعت به حساب می‌آید، ولی در کدام فرهنگ لغت، ایمان به غیب به مفهوم ایمان به مرحلهٔ غیب انقلاب و مبارزهٔ مخفی و چریکی معنا شده است؟ آیا انقلابیون عصر رسول‌الله ﷺ از این آیه همین را می‌فهمیدند؟ حجر بن عدی، ابوذر، مقداد، عمّار، یاسر و دیگران چنین برداشتی داشتند؟ کدام تاریخ‌نگار و مفسر، برداشت آنها را این‌گونه بازگو ساخته است؟ آنان **﴿یقیمون الصلوة﴾** را چنین معنا کرده‌اند:[2]

«آنان که برای تحقق ایمان خود آن پیوستگی را که در زبان مذاهب «نمازش» می‌گویند، حفظ می‌کنند و نماز شکل خارجی پیوستگی و ارتباطی بین عناصر انقلابی همراه با نمودهای

---

۱ . بقره (۲) آیهٔ ۲.

۲ . مخفی نماند که قسمتی از این آیات را در گذشته، تحت عنوان «خودکفایی ادبی» بیان کردیم و تکرار آن در این جا به عنوان برداشت‌های انحرافی مارکسیستی است؛ بنابراین، تکرار آیات خالی از لطف نیست.

برتر و قوانین حاکم بر آفرینش است!»

در کدام لغت نامه، «نماز» به معنای حفظ پیوستگی میان افراد یک حزب یا مطلق صله و پیوند آمده است؟ بلکه «صلات» از نظر ریشهٔ لغوی به معنای «دعا و نیایش» و نیز به معنای «درود و رحمت و توجه» است؛ مانند آیهٔ شریفه که می‌فرماید: **﴿إن الله و ملائکته یصلون علی النبی یا أَیها الذین آمنوا صلّوا علیه و سلّموا تسلیما﴾**.[1]

آیا معنای آیه این است که خداوند و ملائکهٔ او بر پیامبر «پیوند» می‌فرستند؟ یا همواره ایجاد رابطه و پیوستگی دارند! شما نیز پیوند بفرستید؟! آیا این معنا مضحک نیست؟ بلکه مراد از نماز در اصطلاح نیز همین ارکان مخصوص است، البته نماز انسان را از هر فحشا و منکری باز می‌دارد که یکی از منکرات، ایجاد تفرقه و جدایی از «حزب الله» است.

جملهٔ **﴿بالآخرة هم یوقنون﴾** را چنین تفسیر می‌کنند:

«اینان به نظام برتر در مرحلهٔ شهادت انقلاب یقین دارند و می‌دانند که این موضع‌گیری‌های خاص و این روش انقلابی، سرانجام آنان را به هدف خویش که رسیدن به نظام برتر است می‌رساند».

بدون شک این نظام، از دید آنان نظام سوسیالیستی است که به اصطلاح به طرف جامعهٔ بی‌طبقهٔ حرکت می‌کند. در پسوند آن کلمهٔ توحید را اضافه می‌کنند تا کاملاً رنگ اسلامی به خود بگیرد. اینها مغالطه‌های ماتریالیسم در عصر جدید است.

اکنون بحث مغالطه را به پایان می‌رسانیم و هدف فقط ارائهٔ فرمول‌ها و نمونه‌های لازم بود.

مبادی خطابه چیست؟

مبادی خطابه عبارت است از: مواد قضایایی که در استدلال‌های خطابی به کار برده می‌شود و مبادی آن بر سه قسم است:

الف) مشهورات (ظاهری)؛ ب) مظنونات؛ ج) مقبولات.

مبادی خطابه به تصدیق هایی گفته می‌شود که به خودی خود روشن باشد و در اعتقاد به

---

۱. احزاب (۳۳) آیهٔ ۲۲.

آنها به‌واسطهٔ در اثبات نیاز نباشد. به همین جهت به آن‌ها مبادی استدلال و یا مبادی تصدیقی و حجت‌های خطابی نیز می‌گویند. در واقع از اصول موضوعه و متعارفه علم خطابه است.

الف) مشهورات

از این رو در تعریف مشهورات چنین گفته‌اند: مشهورات عبارت است از: قضایایی که همگان مضامین آن را قبول دارند خواه با واقع منطبق باشد خواه مطابقت نداشته باشد و دروغ معروفی باشد. مشهورات بر دو قسم است: عظام و غیر عظام.

مشهورات عظام

مشهوریات عظام، یعنی یک سلسله قوانین کلی و فراگیر که هر سخنوری به دانستن آنها محتاج است. اصول و امهات آنها چهار قسم است:

یکم ـ نوامیس تکوینی و تشریعی؛ مثلاً نوامیس حاکم بر جهان طبیعت، مانند قانون جاذبه، اصل تحول در جهان ماده، اصل انتروپی، حدوث ماده، مسألهٔ مرگ و حیات موجودات، فصول چهارگانه و نقش آن در حیات، پدیده‌های طبیعی نوامیس الهی در طبیعت انسان، خداگرایی، علاقه به ماورای طبیعت، حس کنجکاوی، قوای باطنی و ظاهری و... .

نوامیس تشریعی عبارت است از: اصول اعتقادات و فروعات اسلامی، اوامر و نواهی مهم و حیاتی که تمام آحاد مسلمین بدان نیازمندند و همین سبب شهرت آنها شده است.

دوم ـ قوانین مدنی و نوامیس کیفری و حقوقی که برای مناطق مختلف کشور وضع و تدوین شده است؛ مانند اصول قوانین راهنمایی، رانندگی، کیفری و جزایی، ازدواج و طلاق و...

سوم ـ قوانین جنگ و صلح منافع و مضار آن.

چهارم ـ قوانین مالی و اقتصادی از نظر تجارت و کسب و کار و حفظ و صرف آنها در راه‌های مشروع.

اما مشهوریات غیر عظام از حیث کثرت و تنوع قابل انضباط نیست که در سطور آینده تنها به مهم‌ترین آن‌ها اشاره خواهیم نمود:

در ادمهٔ مشهورات عظام سرانجام می‌توان گفتاری را که از حکما و دانشمندان گرفته شده

و از نظر جامعه مقبولیت دارد به عنوان دلیل خطابی آورد؛ مانند احادیث نبوی: **«من جدّ وَجَد»**؛ **«من حفر بئراً لأخیه وقع فیه»**؛ **«العلم خیر من المال»**؛ **«إذا لم تستحي فاصنع ما شئت»**. گفتار فیلسوفان و عارفان نیز از این مقوله است: **«من فقد علِماً فقد فقد حسّاً»**؛ «هر معلولی علت لازم دارد». و یا اشعار حکیمانه، مانند

صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند　　　　بر اثر صبر نوبت ظفر آید

بگذرد این روزگار تلخ‌تر از زهر　　　　بار دگر روزگار چون شکر آید

گفتار عارفان و سالکان الی الله، معلمان اخلاق، فقیهان معروف، گفتار هر کدام در حوزهٔ تخصص خودشان مقبولیت دارد چنان‌چه گفتار پزشکان و مهندسان نیز در قلمرو تخصصشان.

آن چه خواجه دربارهٔ نجوم گفته و بقراط در طب و سقراط در فلسفه، سیبویه در ادبیات، سکاکی در بلاغت، علامه طباطبائی در تفسیر قرآن و انیشتین در ریاضیات از این سنخ است.

مشهورات غیر عظام

اساسی‌ترین عللی که باعث شهرت می‌شود چند امر است:

۱. مشتمل بودن حکم معروف بر مصلحت، مانند عدل مایهٔ بقای یک ملت است.

۲. احکام و قضایایی که مقررات اخلاقی موجب شهرت آن شده باشد همان‌گونه که در احکامی که بر اساس حمیّت و غیرت و حسد و همانند آنها مشهور شده است؛ مانند این نوع قضایا: «وطن دوستی از وظایف رادمردان است»؛ «دفاع از وطن به منزلهٔ دفاع از ناموس است».

۳. احکامی که آسان بودن تصور اجزای آن موجبات اعتقاد عموم و شهرت آنها را فراهم ساخته است؛ مانند «اجتماع نقیضین محال است» و «مجموعهٔ یک چیزی از اجزایش بزرگ‌تر است».

۴. احکام و قضایایی که رسوم عادات و قوانین اجتماعی سبب شهرت آنها گردیده است؛ مانند حرمت نهادن به عالمان و تعظیم در برابر بزرگان.

۵. احکام و قضایایی که از عواطف و شفقت و رقت و تأثرات نفسانی نشأت گرفته است:

میازار موری که دانه کش است — که جان دارد و جان شیرین خوش است

تواضع ز گردن‌فرازان نکوست — گدا گر تواضع کند خوی اوست

۶. مشاکلت و شباهت ظاهری به حق، یعنی قضایایی که به حسب ظاهر به حقیقت شباهت دارد، چون اشتراک اسمی دارد و جمهور مردم نیز به آن به سبب غفلت از قیدِ و شرطِ اذعان دارند.[1] حقیقت را نباید فدای مصلحت کرد. «می‌بخور منبر بسوزان مردم‌آزاری مکن».

۷. احکام و قضایایی که استقرای ناقص سبب شهرت آنها شده باشد. از میان اقسام مشهورات تنها مشهورات ظاهری در خطابه معتبر است، زیرا عامهٔ مردم با شنیدن آن به مضمونش اذعان می‌کنند.

گاهی خطیب علاوه بر مشهورات ظاهری از مشهورات حقیقی و مشهور خاص نیز استفاده می‌کند، زیرا هر امری که در اقناع جمهور به وجهی دخیل باشد در این فن معتبر است و خطیب باید به تمام اقسام مشهورات شناخت کافی داشته باشد.

ب) مظنونات

قضایایی را گویند که تصدیق آنها ذاتاً جزمی و یقینی نیست گرچه گوینده و شنونده آن را یقین فرض نمایند و صد در صد باور داشته باشند و مراد از مظنون، ظن صرف است نه ظنون مقابل یقین، که احتمال خلاف داده می‌شود. مظنونات بر دوگونه است: اعم و اخص.

اعم عبارت است از: هر قضیهٔ غیر قطعی، مانند مقبولات و بسیاری از قضایای مشهور و مسلمیات اجتماعی. مظنون اخص شامل مقبولات است و بیشتر از مشهورات ساخته می‌شود؛ مثل این که گفته شود: فلانی غالباً در شب‌ها تردد می‌کند و هر کس شب‌ها از خانه بیرون رود بی‌تردید دزد است. پس فلانی بی‌تردید دزد است. در صورتی که ممکن است پلیس کشیک باشد. یا این که می‌گویند: فلانی که هیچ‌گونه رفت و آمدی با ما ندارد معلوم می‌شود مخالف ماست؛ در صورتی که چنین نیست. یا: فلان آقا در خیابان خیلی به من نگاه می‌کند

---

۱ . ابن سینا، اشارات و تنبیهات، ترجمهٔ حسن ملکشاهی.

معلوم می‌شود جرم مرا فهمیده است.

به هر حال، چون فن خطابه از مقدمات ظنی تشکیل می‌گردد نتیجهٔ آن هم همواره گمان‌آور است.

ظن عبارت است از: اعتقاد راجح که طبعاً درجات و مراتبی دارد، چرا که گاهی احتمال خلاف در آن قوی است و گاهی ضعیف.

ج) مقبولات

مقبولات به قضایایی گفته می‌شود که از پیشوایان و حکیمانی که مردم با تمام وجود آنان را قبول دارند صادر شود، هم‌چون پیامبران و اوصیای معظم آنان و یا حکیمان و دانشمندان و رهبران راستین مردم، که گفتار آنها مقبولیت عامه دارد.

بوعلی می‌گوید: اما مقبولات، مقدماتی‌اند که تنها از عالمان و فرهیختگان جامعه پذیرفته می‌شود نه از گفته‌های هر کس. این قضایا نه از اولیات هستند و نه از محسوسات.[۱]

به کار بردن قضایای بدیهی در خطابه شایسته نیست، چرا که بدیهیات مستغنی از بیان است؛ مانند «روز روشن است» و «نمد سبزوار از پشم است».

بهترین و کارآمدترین ظنی که در خطابه مورد توجه است ظنونی است که از طریق مقبولات حاصل و به صورت قیاس نتیجه بخش تشکیل می‌شود و مخاطب را قانع می‌سازد؛ بدین جهت از حیث قوت و ضعف به چهار درجه تقسیم می‌شود:

۱. تصدیقات ظنی که از طریق مقبولات به دست می‌آید و به شکل قیاس نتیجه بخش تشکیل می‌شود و مخاطب را قانع می‌سازد.

۲. تصدیقی که از مقبولات دینی فراهم شده؛ مانند وجوب نماز و روزه و حج و جهاد، ولی به شکل قیاس استدلالی نیست که آن را «شرایع مکتوبه» می‌نامند: **﴿کتب علیکم الصیام﴾؛ ﴿إن الصلوة کانت علی المؤمنین کتابا موقوتا﴾.**

۳. تصدیق هایی که گفتارهای مورد پسند مردم و سازگار با عادات و آداب آن‌ها فراهم می‌آید؛ مانند احسان علامت مروت است؛ شجاعت و غیرت نشانهٔ مردانگی است؛

---

۱. دانشنامه علایی، رسالهٔ «منطق»، ص ۱۲۴.

مکر و فریب حربهٔ نامرد مردم است نـامرد حیله بـازد مـردی رهـا کـند

گاهی اتفاق می‌افتد که شرایع مکتوبه با غیر مکتوبه توافق دارند؛ مانند حسن عـدالت یـا لزوم اطاعت از مولا، محکومیت ظلم و لزوم مبارزه با ستمگر و جنایت. گاهی این دو با هم تضاد دارند؛ مانند دفع نیاز جنسی از طـریق نـامشروع (خـود ارضـایی و یـا هـم‌جنس‌بازی)؛ در صورتی که قصد طرف مقابل، خدمت به فاعل باشد و هم‌چنین خون بها گـرفتن در قـتل خطایی از عاقله که در شرایع مکتوبه مستحسن بـه شـمار مـی‌رود و از نـظر عـرفی زشت و نادرست است و یا تاوان گرفتن، که از نظر شرعی جایز و از نظر عرف مردمی نارواست.

۴. باورهایی که از شهادت راست‌گویان برخیزد یـا از عـهد و پـیمان افـرادی کـه سـوگند می‌خورند و مورد اعتمادند و یا تصدیق هایی که از گریه و ضجه زدن افراد و یا از خندیدن فردی به دست آید.

تنوع دلیل‌های خطابی

بعضی از سخنوران غربی بر این باورند که دلایل خطابی شکل‌های گوناگون دارد: گـاهی به صورت ذکر آمار است، گرچه بـعضی را عـقیده بـر آن است کـه ذکـر آمـارهای خشک، خسته کننده است، ولی اگر رنگ خطابه بگیرد می‌تواند مفید باشد. نیکلا باتلر در نطقی که بر ضد جنگ جهانی ایراد کرد چنین گفت: «پولی که ممالک درگیر جنگ جهانی برای مقاصد تخریبی مصرف کردند چهار صد میلیارد دلار بود. آیا می‌دانید اگر این پـول را بـه مـصارف ساختمانی رسانده بودیم چه کارهایی صورت می‌گرفت؟ با این پول مـی‌توانسـتیم خـانه‌هایی به مبلغ دو هزار و پانصد دلار در بیست هزار مـتر مـربع زمـین بسـازیم و هـزاران دلار هـم اثـاث خـانه بـخریم و بـه هـر خـانواده در آمـریکا، کـانادا، اسـترالیـا، ایـرلند، اسکـاتلند، فرانسه، بلژیک، آلمان و روسیه چنین خانه ای بدهیم و می‌توانستیم در هـمهٔ شـهرستان‌های کشورهای فوق ـ که بیست هزار جمعیت داشته باشد ـ کتابخانه‌ای به بهای پنج میلیون دلار و دانشگاهی با ده میلیون دلار تأسیس کـنیم. از بـاقی مـاندهٔ آن هـم مـی‌توانسـتیم مـبلغی را بـه عـنوان سـرمایه کـنار بگـذاریـم و از پـنج درصـد بـهرهٔ آن، حـقوق یـک سـپاه پـرستار و یـک سـپاه آمـوزگار را تأمـین کـنیم و بـه هـر یـک از آنـها ـ کـه جـمعاً ۲۵۰۰۰۰ نـفرند ـ

دو هزار دلار در ماه بدهیم».[۱]

حجت‌های خطابی

سخنور باید علاوه بر ایجاد شور و احساسات، عقل‌ها را نیز اقناع نماید تا بتواند شور را با شعور توأم سازد؛ به عبارت دیگر، بیان حجت و استدلال در خطابه، سخنوری را از سخن‌سازی و زبان‌بازی ممتاز می‌نماید. باید مطالب سخنور پر مایه و استوار و بر طبق اصولِ صحیحی باشد و با موازین عقلی و منطقی بسازد تا تأثیر سیاسی، دینی و اجتماعی خود را به‌طور احسن بگذارد. از این رو، حجت و برهان را پایه و اساس خطابه خوانده‌اند.

حجت‌های خطابی را در علم منطق به دو دسته تقسیم نموده‌اند: صناعی و غیر صناعی.

حجت‌های صناعی دلایلی هستند که خطیب با قدرت خلاقیت خود ایجاد می‌کند و آن را اساس سخنوری می‌نامند.

حجت‌های غیر صناعی در ظرف گستردهٔ جهان و فراخنای طبیعت و متون شریعت بسیار است. سخنور می‌تواند از وجود آنها، مانند متون قوانین شرعی و عرفی، برای اثبات مدعا بهره‌برداری نماید. ذکر اعترافات، سوگندها، اسناد قابل اعتماد، اخبار متواتر و کتمان‌ناپذیر و شواهد علمی و کلمات دانشمندان از این دسته محسوب می‌شوند.

دلایل صناعی، همان برهان و قیاس منطقی است که باید بر مقدمات یقینی استوار باشد. اثبات مدعا با تکیه بر بدیهیات، تجربیات، محسوسات، مشهورات، فطریات و امور متواتر از این باب به شمار می‌روند، ولی قیاسی که در فن خطابه به کار می‌رود غالباً بر ظن و گمان و حدس و تخمین متکی است؛ مانند حسن عدالت، قبح ظلم، عزت نفس، ذلت بردگی، آزادگی، طرفداری از عدالت و حقوق بشر و پیکار با استثمار، استبداد، استعمار و امپریالیسم غارتگر. این امور را «مشهورات» یا «محمودات» می‌خوانند و اگر به قول خدا و پیامبر و نوابغ و شعرا مستند و استوار گردد، آن را «مقبولات» می‌نامند. زینب کبری علیها السلام در بازار کوفه، خطابهٔ شورانگیز خویش را بر اصول مسلم مبتنی می‌سازد، آن جا که می‌فرماید:

يا أَهل الكوفة! يا أَهل الختل وَ الْغَدر وَ الخَذَلْ! أَلا فَلاٰ رَقَأَتِ الدَّمْعَةُ وَ لاٰ هَدأَتِ الزَّفْرةُ، إنّما مَثَلُكم كَمَثل التي نَقَضَتْ غَزْلُها مِنْ بَعدِ قُوَّةٍ أَنكاثاً تَتَّخِذُونَ أَيمانكم

۱- آداب سخن، ص ۵۰

دَخَلاً بَیْنَکُمْ وَ هَلْ فیکُم إلَّا الصَّلُف وَ النَّطَف وَ الکِذبُ وَ الشَّنَفُ وَ مَلَقُ الإماء وَ غَمْزُ الأَعداء أَو کَمَرعیً علی دمنة أَو کملحودة علی فضّة، أَلا ساء ما قدّمت لکم أَنفسکم أَن سخط الله علیکم و في العذاب أَنتم خالدون؛[۱]

ای کوفیان! ای اهل مکر و دغل و مردان بی‌حمیّت! اشک‌هایتان خشک نشود و ناله‌هایتان آرام نگیرد و خاموش نشود. مَثَل شما مَثَل زن نادانی است که رشتهٔ خود را پس از محکم بافتن، باز می‌کند و به صورت پنبه در می‌آورد. سوگندهای خود را دستاویز فساد قرار داده‌اید. جز لاف و گزاف و غیر از دشمنی و دروغ چه دارید؟ مکر و فریب و بی‌وفایی کوفیان، مورد قبول همگان و نیز بی‌تفاوتی و راحت‌طلبی و دشمنی واقعی و تظاهر به دوستی، از خصلت‌های آنان است. شما! امام حسین را دعوت کردید و سپس او را کشتید و اکنون بر کشتهٔ او می‌گریید!؟ هان! بد چیزی را برای خودتان پیش فرستادید این که خدا را به خشم آوردید و در عذاب جاویدانید.

این تمثیل و کنایهٔ دختر علی‌ﷺ از هر صراحتی روشن‌تر، لطیف‌تر و نافذتر است. موقعیت اقتضا می‌کرد که با کنایه صحبت کند تا هم مأموران یزیدی خیلی حساس نشوند و از سخنان ایشان جلوگیری نکنند و هم سخن دختر فاطمه‌ﷺ به نیکوترین وجه اثر داشته باشد. آن‌گاه می‌فرماید:

«شما مانند کنیزان چاپلوسید که با دوست، زبان بازی می‌کنید و به دشمن چشمک می‌زنید». یعنی دوستان را با چرب زبانی و چاپلوسی سرگرم می‌کنید و دشمن را برای نابودی آنان فرامی‌خوانید و در واقع آب به آسیاب دشمن می‌ریزید. این سخن نغز را از پدر یادگرفته، آن‌جا که در سرزنش خوارج می‌فرماید:

کلامکم یوهي الصم الصلاب و فعلکم یطمع فیکم الأعداء؛[۲]

کلام شما چنان نافذ و مهیج است که سنگ‌های سخت را نرم می‌کند، ولی عمل شما در دشمنان امید و طمع ایجاد می‌کند.

پیامبر کربلا در ادامهٔ خطبه‌اش از تشبیهات دیگر نیز بهره می‌گیرد:

---

۱. مقرم، مقتل الحسین، ص ۳۷۲. در جمهرة خطب العرب ج ۲، ص ۱۳۴ خطبه را به ام کلثوم نسبت داده است.
۲. نهج البلاغه، تحقیق صبحی صالح، خ ۲۹.

«شما کوفیان، مانند آن علف‌هایی هستید که روی لجن‌زار نجاست روییده باشند و یا گوری که با طلا تزیین و آرایش یافته باشد، ولی در درون آن مرده‌ای متعفن و گندیده قرار دارد».

ظاهرت چون گور کافر پر حلل   باطنت قهر خدا عزّ و جل

خطابهٔ زینبعليها‌السلام از نظر ایجاد شور و شعور کم نظیر است. سپس به تحلیل و تفسیر این فاجعهٔ عظیم می‌پردازد تا بفهمند که چگونه تیشه به ریشهٔ حیات خود زدند و دنیا و آخرت خود را تباه نمودند و غضب و سخط خداوند را بر خود خریدند و متذکر شود که با اولاد رسول خدا چگونه معامله کردند:

«عمق فاجعه به قدری عظیم است که اگر آسمان و زمین و نظام کنونی عالم فرو ریزد و کوه‌ها از هم بپاشند و قیامت بر پا گردد، جا دارد».

سخنان حضرت چنان اثری در قلوب مردم گذاشت که جذلم می‌گوید:

«مردم، حیران و سرگردان شدند و از شدت ندامت و پشیمانی، انگشتان خود را به دندان می‌گزیدند. پیرمردی که از شدت گریه محاسنش از اشک خیس شده بود گفت:

بأَبي و أُمي! كُهُولُكُمْ خَيرُ الكُهُول وَ نَسْلُهم إذا عَدَّ نَسلُ لأيبار و لا يجزى؛[1]

پدر و مادرم فدای شما باد! کهن‌سالانتان بهترین کهن‌سالان و خاندانتان، اگر بتوان دیگران را با آنان سنجید، با هیچ خاندانی مقایسه شدنی نیستند.

دقت و محاسبه بانوی کربلا در سخن‌رانی بهت آور است که در انتقاد باید از مسلمیات بهره جست نه از مظنونات.

اگر زینبعليها‌السلام می‌فرمود: ای دزدان غارتگر! یا ای بی‌دینان! در این صورت روی مقبولات تکیه نکرده بود و این اندازه تأثیر نمی‌گذاشت و اگر تنها به قیاس عقلی اکتفا می‌کرد بدین پایه جذاب و محرک نبود، گرچه شکل برهان منطقی برای اثبات مدعا محکم‌تر است، ولی شور و حرارت نمی‌آفریند و به همین دلیل در بیشتر مواقع در خطابه، کبرای قضیه حذف می‌شود و دلیل به صورت استفهام انکاری مطرح می‌شود.

قرآن کریم می‌فرماید:

---

۱ . منتهی الآمال، ج ۱، ص ۴۱۴.

﴿هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون إنما یتذکر أُولی الأَلباب﴾؛[۱]

آیا آنان که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند مساوی هستند؟ فقط عاقلان (این نکته را) درک می‌کنند.

شاعر به صورت استفهام انکاری می‌سراید:

آیا به تصادف گشت افراشته این افلاک؟
بی فکر و تعمد گشت بر پای چنین بنیان؟

ما بین فضا آیا بیهوده همی گردند
در حیّز و جای خود، این کوکب بی‌پایان

کی داده به این اجرام این نظم مرتب را!
بر آن نه مزاحم این، بر این نه مصادم آن

این نور و حرارت را افکنده که در خورشید
کز پرتو آن عالم، شد زنده و جاویدان !

بی فکر طبیعت ساخت این عالم لا تحصی
بی فکر نمی‌سازد یک خانه چرا دهقان

زمانی، پرسش به صورت استفهام تقریری بیان و آهنگ کلام با شگفتی توأم می‌شود:

﴿أَفی الله شك فاطر السموات و الأَرض﴾؛[۲]

آیا در خدا شک است که خالق آسمان‌ها و زمین است؟

گاهی به صورت تعجب بیان می‌گردد:

﴿أَلم یأن للذین آمنوا أَن تخشع قلوبهم لذکر الله﴾؛[۳]

آیا برای کسانی که ایمان آورده‌اند وقت آن نرسیده است که قلب هایشان در مقابل ذکر خدا خاشع گردد (و از جنایت دست بردارند)؟

کلام حضرت زینب(ع) نیز این‌گونه بود: «أَتبکون فلا رقأت الدمعة و لا هدأت الزفرة».

---

۱. زمر (۳۹) آیهٔ ۹.

۲. ابراهیم (۱۴) آیهٔ ۱۰.

۳. حدید (۵۷) آیهٔ ۱۶.

امام علی﷣ می‌فرماید:

فَیا عَجَبا! وَ ما لِیَ لا أَعْجَبُ مِنْ خَطإِ هذِهِ الْفِرقَ عَلَی اخْتِلافِ حُجَجِها فی دِیْنِها! لا یَقْتَصُّونَ أَثَرَ نَبِّی، وَ لا یَقْتَدُونَ بِعَمَلِ وَصِیّ، وَ لا یُؤْمِنُونَ بِغَیْبٍ، وَ لا یَعِفُّونَ عَنْ عَیْبٍ، یَعْمَلُونَ فِی الشُّبَهاتِ، وَ یَسیروُنَ فِی الشَّهواتِ، المعروف فیهم ما عرفوا، و المنکر عندهم ما أنکروا، مفزعهم فی المعضلات إلی أنفسهم، تعویلهم فی المهمّات علی آرائهم، کأنّ کل امرئٍ منهم إمام نفسه، قد أخذ منها فیما یری بِعُریً ثقات، و أسباب محکمات؛[1]

ای شگفتا از این قوم! چرا در شگفت نباشم از اشتباهات این گروه‌ها با اختلافات برداشت‌های متضادی که در دین دارند و هر کدام دلیلی برای خود می‌تراشند؛ (قومی که) نه از سنت و خط مشی رسول خداﷺ پیروی می‌کنند و نه به روش عملی وصی و جانشین پیامبرﷺ اقتدا می‌نمایند، نه ایمان به غیب می‌آورند و نه از عیب و نقص می‌گذرند. بر اساس شبهات و ندانم کاری عمل می‌کنند و در فضای شهوات سیر و حرکت می‌نمایند. اینان در معضلات و مشکلات به آرای خویش مراجعه می‌کنند و در حوادث خطرناک و پر اهمیت، به دیدگاه‌های خود تکیه می‌ورزند. گویا هر یک برای خود امام و پیشوایند که به دستاویز محکم مجهزند و مشکلات را به یاری آن حل می‌نمایند!؟ و اسباب شکست‌ناپذیری را در خود دارند، آیا این‌گونه اختلاف سر منشأ بدبختی و ذلت نیست؟

گاهی قیاس منطقی، به صورت خاصی اقامه می‌گردد، که در اصطلاح «ذوالنجدین» می‌گویند؛ به این صورت که قضیه را به دو قسم تقسیم و هر دو طرف را نفی یا اثبات می‌نمایند و قضیه باید شکل سومی نیز نداشته باشد. امام امت﴿ره﴾ در پیام خود فرمود:

«کسانی که در این موقعیت استعفا می‌دهند، یا احساس عدم لیاقت می‌نمایند و یا خودشان زیر سؤال قرار دارند». مؤمن به هنگام جهاد می‌گوید: من به جبهه می‌روم که یا کشتن و غلبهٔ بر دشمن است و یا شهادت و جوار رحمت پروردگار.

قضیه از این دو شق بیرون نیست. البته ممکن است قضیهٔ ما تقسیمات بیشتری در جهت نفی و اثبات پیدا کند؛ مثلاً در مقابل ماتریالیست که قرار گرفتیم، می‌گوییم: وجود جهان

---

۱. نهج البلاغه خ ۸۸

کنونی بی‌علّت نیست، یا بر اساس تصادف به وجود آمده و یا علّت مادی دارد و یا خدا آفریده و یا خود به خود پیدا شده است!؟ اما تصادف، که هیچ منطقی در دنیا آن را نمی‌پذیرد. در تصادف نظم و تکرار وجود ندارد. ماده نیز شعور ندارد تا کارهای عاقلانه و حکیمانه از آن صادر شود؛ در صورتی که همهٔ پدیده‌های عالم بر اساس نظم و حکمت و عقل و علم خلق گشته‌اند. پس مبدأ باید حکیم و عاقل باشد، زیرا هیچ خردمندی معتقد به آفرینش خود به خودی نیست و امکان ندارد چیزی از عدم برخیزد به علاوه تصادف با حساب احتمالات سازش ندارد.

قیاس خطابی و انواع آن

به‌طور کلی قیاسات خطابی بر شش نوع است:

الف) قیاس تام؛

ب) قیاس مضمر؛

ج) قیاس استقرایی؛

د) قیاس تمثیلی؛

هـ) قیاس دو حدی؛

و) قیاس مرکب

قیاس تام چیست؟

قیاس تام دلیلی است که هر دو مقدمه‌اش، محتوای حد وسط و یا یکی از طرفین نتیجه را تشکیل می‌دهد؛ مانند هر معلولی را علّتی است. جهان معلول است. پس جهان به علّت نیازمند است. توجه می‌فرمایید در این قضیه، حد وسط که کلمهٔ «معلول» باشد در کبری و صغرای قضیه موجود است. از جانب دیگر دو طرف نتیجه «پس جهان به علّت نیاز دارد» یعنی «جهان» و «علّت» هر دو، در مقدمه بیان شده است.

قیاس تام بر دو قسم است: قیاس منطقی (عقلی) و قیاس خطابی. قیاس منطقی، مانند مثال مذکور و مثال مشهور عالم در تغییر و دگرگونی است. هر چیزی که در معرض تحول باشد حادث است؛ یعنی ازلی نیست. پس عالم حادث است و آغاز دارد. هدف از قیاس منطقی

چنان که در تعریف علم منطق آمده است، ایجاد باور و اقناع عقل است. در قیاس خطابی هدف تنها مجرد اقناع نیست، بلکه اقناع و تحریک عواطف شنونده نیز مورد نظر است. در قیاس منطقی از مقدمات یقینی استفاده می‌شود، اما خطیب در قیاس خطابی به مقدمات یقینی بسنده نمی‌کند و بیشتر از مقدمات مظنون، مقبول، مشهور و مسلم بهره می‌جوید. در قیاس منطقی کم بودن الفاظ، مطلوب بلکه لازم است، ولی برعکس در دلیل خطابی از عمود و اعوان نیز استفاده می‌گردد؛ یعنی مثل‌ها، شواهد تاریخی، تشبیهات، اشعار و... فراوان آورده می‌شود. قیاس منطقی در قالب اشکال اربعه ریخته می‌شود و انسان عادتاً در آن تصرفی نمی‌کند، اما در قیاس خطابی خطیب در تقدیم و تأخیر مقدمات آزاد است.

امام علی‌علیه السلام در نهج البلاغه در مقام تحریض و ترغیب اصحابش می‌فرماید:

أَلا و إن لكلّ مأموم إماما، يقتدي به و يستضييء بنور علمه، أَلا و إن إمامكم قد اكتفى من دنياه بطمريه و من طعمه بقرصيه؛[1]

آگاه باش هر مأمومی امام و پیشوایی دارد که باید به او اقتدا کند و از نور دانشش بهره گیرد. بدان امام شما از دنیایش به دو جامهٔ کهنه و از غذاها به دو قرص نان بسنده کرده است.

اگر امام می‌خواست مطابق قیاس منطقی مقصدش را برای عثمان بن حنیف و غیر مستقیم برای همهٔ اصحابش بیان کند باید می‌فرمود: من امام و پیشوای شما هستم. پس باید به روش من حرکت کنید و از سیرهٔ من پیروی نمایید، زیرا هر مأمومی امامی دارد که باید به او اقتدا کند و از نور علمش بهره جوید.

قیاس مُضمر (اضماری)

در اسلوب خطابی، قیاس «مضمر» کاربرد وسیعی دارد و آن عبارت است از: قیاسی که یکی از مقدمات آن حذف شده باشد؛ مانند این که بگوییم: این مرد سخت کوشا و پر تلاش است، به همین دلیل در زندگی موفق و پیروز است.

در این قیاس مقدمهٔ دوم، یعنی کبرای قضیه: «هر کس کوشا و تلاشگر باشد پیروز می‌شود» حذف شده است. اگر بگوییم: هر فلزی در حرارت انبساط پیدا می‌کند و مس نیز در حرارت

۱. نهج البلاغه، تحقیق صبحی صالح، نامهٔ ۴۵.

منبسط می‌گردد»؛ در این قیاس، مقدمهٔ اول، یعنی صغرای قضیه: «مس از فلزات است» حذف شده است.

علّت حسن کاربرد قیاس مضمر در خطابه، اعتماد خطیب به فهم و عقل شنوندگان است. او می‌داند که مستمعین از اطلاعات عمومی برخوردار هستند و یا هدف از حذف یکی از مقدمات، صرفاً مغالطه و اصل مسلم گرفتن است تا مستمع، نتیجه را به‌طور الزام بپذیرد و یا بداهت و وضوح یکی از مقدمات، حذف آن را ایجاب می‌کند؛ به همین جهت قیاس مضمر در خطابه، شایسته‌تر و مناسب‌تر است. ارسطو واضع فن خطابه می‌گوید: «قیاس مضمر، برترین و عالی‌ترین انواع ادله است».[1]

با این حال، خطیب گاهی از قیاس صریح نیز استفاده می‌کند. داوود بن علی پس از سقوط بنی‌امیه چنین می‌گوید:

تبّاً تبّاً لبني حرب بن بني أُمية و بني مروان ركبوا الأَنام وانتهكوا المحارم وعشو الجرائم فأَتاهم بأس الله بياتاً و هم نائمون؛[2]

مرگ بر پسران حرب و بنی امیّه و پسران مروان که بر گردهٔ مردم سوار شدند؛ محرمات را مرتکب شدند و جنایات را کورکورانه انجام دادند، ولی عذاب خدا شبانه نازل شد و حال آن که در خواب بودند.

در قیاس اضماری یکی از مقدمات حذف می‌شود، ولی به ذهن تداعی می‌کند؛ مانند هر چه مایهٔ زینت عقل باشد برای انسان شرافت می‌آفریند. پس علم، شرف و کرامت برای انسان است. صغری در این قضیه پنهان است.

قیاس استقرایی

استقرا در لغت به معنای استنتاج، تتبع، تفحص، جستجو و کنجکاوی است و در اصطلاح منطق، استدلال از طریق حکم جزئی به کلی است، زیرا اگر دلیل بر مصادیق و جزئیات ثابت شود طبعاً بر کلی آن جزئیات نیز ثابت شود. این نوع قیاس مفید یقین است؛ مانند

---

۱. الخطابه، ص ۳۴۴.

۲. همان، ۳۴۵.

این که گفته شود: فلز آسیا در حرارت انبساط پیدا می‌کند و بعد فلزی که در اروپا و آمریکاست آزمون شود و دیده شود که در حرارت منبسط شده است آن‌گاه این حکم را روی کلی فلز بار می‌کنیم: پس هر فلزی در حرارت منبسط می‌شود.

استقرا بر دو قسم است: استقرای تام و ناقص.

استقرای تام آن است که، تمام مصداق‌ها و جزئیات یک نوع به‌گونه‌ای مجزا مورد معاینه و آزمون قرار گیرد تا بتوان حکم را به صورت کلی بیان کرد که این امر امکان‌پذیر نیست، ولی در تجربیات به‌کمک قیاس پنهانی، هدف حاصل می‌شود.

استقرای ناقص، همان‌گونه که از اسمش پیداست، از طریق تفحص اکثر افراد، حکم را بر کلی بار می‌کنیم و اغلب مفید ظن است. حضرت علی‌ؑ می‌فرماید:

الناس ثلاثة: عالم ربّاني؛ متعلّم على سبيل نجاة؛ همج رعاع أَتباع كل ناعق، يميلون مع كل ريح لم يستضيء بنور العلم و لم يلجؤوا إلى ركن وثيق؛[1]

کمیلا! مردم سه گروهند: اول، علمای ربانی و الهی؛ دوم، دانش طلبانی که در راه نجات در پی تحصیل علم هستند؛ سوم، احمقان بی‌سر و پا که به دنبال هر صدایی می‌دوند و با هر بادی حرکت می‌کنند؛ همان‌هایی که به نور علم روشنایی تحصیل نکرده‌اند و به ستون محکم پناهنده نشده‌اند (یعنی عوام الناس آنانی هستند که هم‌چون پشه‌ای در جهت هر بادی حرکت می‌کنند، از خود استقلال ندارند و از عالمان ربانی هم پیروی نمی‌کنند).

این قیاس، مفید یقین نیست، زیرا ممکن است گروهی از عوام باشند که مورد استقرای حضرت واقع نشده باشد؛ مگر این که سخن را مانند وحی تلقی نماییم؛ مانند کلامی که از امام صادقؑ معروف است: «هر حیوانی که لالهٔ گوش داشته باشد بچه می‌زاید و آن حیوانی که ندارد تخم می‌گذارد».[2] وگرنه هنوز نتوانسته‌اند استقرای کاملی به عمل آورند.

قیاس تمثیلی

تمثیل عبارت است از: اثبات حکمی در یک مورد جزئی برای ثبوت آن حکم در جزئی

---

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، ص ۱۴۷.

۲. به نقل از فرهاد میرزا، زنبیل، ص ۲۴.

دیگر و یا همانند آن به جهت علت مشترکی که در میان آن دو برقرار است؛ ساختمان جهان چون خانهٔ مجلل و با شکوه است که دارای ستون‌ها و اجزای مختلفی است که با هم ترکیب شده و بدین شکل درآمده است. همان‌گونه که یک خانه، نیازمند علّت فاعلی، غایی، مادی و صوری است، جهان نیز این چهار علّت را داراست. باید سازنده داشته باشد که چنین ترکیبات متقن و بدیعی به وجود آورده باشد. تمثیل گاهی به صورت افسانه است؛ مانند افسانه‌های کلیله و دمنه. مثلی است معروف که انسانی از دست شیر گرسنه‌ای فرار می‌کند و به چاه پناهنده می‌شود و به ریشهٔ درخت کهنسالی که وسط چاه است می‌چسبد. هنگامی که به عمق چاه نگاه می‌کند اژدهایی دهن باز کرده بالای چاه هم شیر در انتظار نشسته است. در این هنگام کندوی عسلی را در وسط چاه می‌بیند به خوردن عسل مشغول می‌شود و زنبوران عسل نیز او را می‌گزند و از طرفی دیگر، موریانه‌ها نیز به تدریج ریشه‌های درخت را می‌خورند. این تمثیل برای کسانی است که در دنیا زندگی می‌کنند، ولی از گرگ اجل، که در کمین است، غافلند.

قیاس دو حدی

قیاس دو حدی آن است که مطلبی را بگیریم و به دو شاخه تقسیم نماییم که هر دو قسم قول مخالف را تکذیب و ابطال نماید و یا او را در بن بست قرار دهد تا ناگزیر یک راه را برگزیند.

نمونهٔ زندهٔ آن خطابهٔ طارق بن زیاد است که گفت:

أَین المفرّ البحر ورائکم و العدوّ أَمامکم فلیس لکم والله إلا الصدق و الصبر؛

شما راه فراری ندارید بدین جهت که دریا پشت سر شما و دشمن پیش روی شماست و جز صبر و استقامت و جنگیدن راه دیگری ندارید.

ابوالعلاء معری دربارهٔ معاد شعری دارد که مناسب است ذکر شود:

زعَمَ المُـنجِّمُ والطَّـبیبُ کِـلاهُما — أَنْ لا مــعاد فـقلت ذاك إلَـیکُما
إنْ صَـحَّ قَـولُکُما فـلیس بـنادِمٍ — إنْ صَـحَّ قولي فالوبال عـلیکما؛

منجم و پزشک مادی هر دو گمان کردند که معادی نیست، پس به آنان گفتم بر همین خیال و

گمان باشند. اگر گفتهٔ شما درست باشد من پشیمان نخواهم شد، ولی اگر قول من صحیح باشد
پس وزر و وبال و عذاب برای شما خواهد بود.

این شعر الهام گرفته از فرمایش امام صادق علیه‌السلام به ابن ابی العوجاء و هواداران آنهاست. آنان در کنار بیت الله نشسته بودند و طواف و سعی حاجی‌ها را به تمسخر گرفته بودند. امام صادق علیه‌السلام باطن و درون آنها را خواند و بدانان نزدیک شد و فرمود: ای ابن ابی العوجاء، اگر مدعای شما درست باشد ما ضرری نکرده‌ایم، ولی اگر حرف ما واقعیت داشته باشد وای به حال شما!

قیاس مرکب

این قیاس از مقدماتی ترکیب می‌شود که این دو مقدمه نتیجه بخش است و این نتیجه اگر با یکی از مقدمات تألیف گردد نتیجهٔ دیگری می‌دهد و این عمل تداوم می‌یابد تا انسان را به مطلوب برساند. قیاس مرکب بر دو قسم است: موصول و مفصول.

موصول آن است که خطیب به نتایج قیاسات تصریح نماید؛ مثل این که گفته شود: مجرد جزء ندارد و نفس انسان مجرد است پس جزء ندارد و چیزی که جزء نداشته باشد قابل تقسیم نخواهد بود.

قیاس مفصول قیاسی است که نتایج در آن تصریح نشده است؛ مانند فرمایش امام علی علیه‌السلام: «ای مردم! از یاد گرفتن احکام نجوم دوری کنید، زیرا که نجوم به کهانت می‌کشاند و منجم مانند کاهن است و کاهن هم‌چون ساحر و ساحر مانند کافر است و کافر در آتش است».

نتیجهٔ طبیعی این قیاس این است که منجم در آتش است، بنابراین، سخنور علاوه بر تحریک عواطف به اقامهٔ دلیل و برهان نیاز دارد.

مشخصات اسلوب خطابی

کلیهٔ نویسندگان زبردست و شاعران معروف و توانمند، هر یک، شیوهٔ مخصوص و سبک مشخصی در نویسندگی و سرودن اشعار دارند. بسیاری از آنان به میزان تعالی اسلوبشان توانسته‌اند در جامعه برای خود جایی باز و سالیان متمادی، نفوذ و جاذبهٔ خود را در اذهان عمومی حفظ کنند و گروه کثیری از افراد جامعه را تحت سیطرهٔ معنوی و ادبی خویش قرار دهند.

هم‌اکنون تعداد زیادی از فضلا و افراد جامعهٔ ما تحت تأثیر سبک حافظ هستند. جمع کثیری مجذوب نثر و شعر سعدی و گروه بسیاری از عرفا و شعرا و دانشمندان، مفتون اشعار پر بار مولوی‌اند و برخی به سبک شعرای نو پرداز علاقه مندند. به هر حال صاحبان ذوق و اندیشه از سبک‌های ادبی و شیوه‌های شعری و نثری بزرگان بهره می‌جویند.

خطابه نیز، که فن اقناع و ترغیب است، ناگزیر باید متنوع و جامع باشد، از شیوه‌های مخصوص بهره جوید تا هم عقل را بر افروزد و هم وجدان و احساسات را برانگیزاند.

جان کلام آن که، سخن‌رانی باید اسلوب و روش‌های ویژه‌ای داشته باشد، همان‌گونه که نویسندگان و شاعران روش‌های مختلفی دارند، دانشمندان علوم مختلف نیز به انتخاب سبک روشمند، اهمیت خاصی قائلند. اصولاً متدلوژی و روش‌شناسی در فرهنگ امروز جهان، موقعیت حساسی دارد و سبک آموزش و روش یادگیری علوم، در دنیا هم دارای اهمیت بالایی است. سخنوران نیز برای رسیدن به مقصد می‌توانند از شیوه‌های مختلفی پیروی کنند، البته اسلوبی که با ذوق و استعداد و آهنگ حنجرهٔ آنان هم آهنگ باشد، زیرا بعضی از افراد

در خطابهٔ حفلی می‌توانند ترقی کنند، برخی در خطابهٔ سیاسی، گروهی در بحث آزاد و گروهی در خطابهٔ اجتماعی. عده‌ای به شیوهٔ علمی علاقهٔ ذاتی دارند و گروهی در خطبه‌های قضایی، یادبودها، روضه خوانی و موعظه سرایی ـ که در بخش اقسام خطابه به تفصیل سخن خواهیم راند ـ می‌توانند پیشرفت کنند. در عین حال به‌طور کلی، اسلوب خطابی دارای اصول و ضوابطی است که انواع خطابه‌ها را در بر می‌گیرد؛ اگر چه هر قسم از خطابه، شرایط و ویژگی‌های خاص خود را دارد ـ که در فصل مربوط به خود بیان خواهد شد ـ و سخنوران می‌توانند به مناسبت زمان از سبک‌های جدید پیروی و یا اختراع و ابتکار نمایند، زیرا هر عصر و زمان سبک تازه‌ای می‌طلبد.

اصول کلی اسلوب خطابه

اسلوب سخنوری در تمام اقسام و اشکالش دارای اصول و قواعدی است که در ذیل تبیین می‌گردد:

یک ـ اطناب: در سبک نگارش و اسلوب علمی، اطناب پسندیده نیست، ولی بر عکس، اطناب در روش خطابی، مطلوب و در خطابه‌های سیاسی، قضایی و حفلی ضرورت دارد. تنها خطابهٔ رزمی از این قانون مستثناست، زیرا سخن‌رانی به هنگام جنگ و دفاع عبارت است از: یک سلسله کلمات محرک و آتشین، که قبل از یورش و حمله به کار می‌رود و به هیچ وجه با اطناب سازگار نیست، بلکه ایجاز و اختصار در آن مطلوب است. ناگفته نماند که در سایر سخن‌رانی‌ها نیز گاهی سخنور به خاطر رعایت مقتضای حال و موقعیت خاص و استثنایی و یا کمبود زمان، ناگزیر می‌شود که در سخن، اجمال و ایجاز را پیش گیرد، نه اطناب و تفصیل را. به عنوان مثال، شنوندگان در گرمای شدید و یا سرمای طاقت فرسا هستند و یا عجله و شتابی در کار است که در این شرایط مقصود از تجمع و اجتماع، استماع سخن‌رانی نیست، بلکه مردم برای هدف دیگری در این نقطه گرد آمده‌اند به هر حال، اگر سخنور بخواهد از این موقعیت و فرصت استفاده و تذکراتی را گوشزد کند و یا انگیزهٔ این تجمع را بازگوید، باید سخن را بسیار کوتاه، مختصر، مناسب و جاذب بیان کند، زیرا در این مواقع، اطناب خسته کننده و نارواست و بسا خشم شنوندگان را برانگیزاند. این اوضاع و احوال

استثنایی، خطیب را از رعایت بعضی از اصول فن خطابه باز می‌دارد، منتها این‌گونه مجالس، استثنایی و اتفاقی است و اصول و ضوابط را نمی‌تواند نقض کند. در غیر این صورت، اطناب از ضروریات فن سخنوری به حساب می‌آید. البته این نکته را نیز نباید از نظر دور داشت که اطناب اگر موجب تطویل شود، خسته کننده و ملال‌آور است؛ در صورتی که سخنور باید در طول سخن‌رانی بر همه شنوندگان تسلط کامل داشته باشد و با رعایت فنون خطابه آنان را از دست ندهد و نشاط مستمع را تا پایان خطبه حفظ نماید؛ گاهی عواطف را قبضه کند و گاهی عقل وی را به کار اندازد و زمانی تعجب را برانگیزاند و گاهی اشک‌ها را جاری سازد و گاهی لب‌ها را به تبسم وادارد، زمانی آنان را خشمگین و گاهی شادمان گرداند. به قول شاعر:

سخن دیباچهٔ دیوان عشق است	سخن نوباوهٔ بستان عشق است
خرد را کار و باری چون سخن نیست	جهان را یادگاری چون سخن نیست
کند ره بر در دروازهٔ گوش	فتد از مقدم او هوش، مدهوش
گهی لب را نشاط خنده آرد	گه از دیده نم اندوه بارد
چو این شأن الهی بینم از وی	معاذ الله که دامن چینم از وی

سرانجام تا هنگامی که امواج نگاه‌ها سوی خطیب است و گوش‌ها برای شنیدن تمرکز دارند، اطناب مناسب است و باید قبل از آن که احساس ملالت شود با ذکر لطیفه و یا برانگیختن عواطف، کسالت‌ها بر طرف شود و سخن خاتمه یابد.

اطناب چیست؟

اطناب شکل‌های مختلفی دارد که یکی از آنها عبارت است از: تکرار یک معنا در قالب‌های مختلف و تعبیرات جالب و گوناگون که در نتیجه موضوع طرح شده روشن‌تر می‌شود و در اذهان شنوندگان بهتر جای می‌گیرد و به سخن‌رانی شکوه و جلال خاصی می‌بخشد و به همین دلیل، این شیوه در اذهان مخاطبان تأثیر فوق العاده‌ای دارد. به عنوان نمونه، دو خطبه از نهج البلاغه را مورد تحلیل قرار می‌دهیم:

۱. امام علی علیه‌السلام به هنگام دعوت به جهاد فرمود: «**إن الجهاد باب من أَبواب الجنة فتحه الله لخاصة أَولیائه فهو درع الله الحصینة و جنته الوثیقة**».

در این کلمات مفهوم جهاد با تعبیرات مختلفی تکرار شده است. تحقیقاً جهاد دری از درهای بهشت (و باب المجاهدین) است. «جهاد» زره محفوظ و سپر آهنین و مستحکم خداوند است. سپس به ارزیابی آن می‌پردازد.

۲. خطبه‌ای است دربارهٔ اسلام. حضرت می‌فرماید:

ثم إنَّ هذا الإسلام دین الله الذي اصطفاه لنفسه واصطفاه علی عینه واصطفاه خیر خلقه و أَقام دعائمه علی محبته و أَذل الأَدیان بعزته و وضع الملل برفعه و أَهان أَعدائه بکرامته و خذل معادیه بنصره و هدم أَرکان الضلالة برکنه و سقی من عطش من حیاضه و أَتأَق الحیاض بمواتحه ثم جعله لا انفصام لعروته و لا فكَّ لحلقته و لا انهدام لأَساسه و لا زوال لدعائمه و لا انقلاع لشجرته ولا انقطاع لمدته و لا عفاء لشرایعه و لا جذ لفروعه و لا ضنك لطرقه و لا وعوثه و لا سواد لوضحه و لا عوج لانتصابه و لا عصل في عوده و لا وعث لفجّه و لا انطفاء لمصالحه و لا مرارة لحلاوته...؛[1]

آن‌گاه مکتب اسلام را، که همان آیین خدایی است، برای خویش برگزید و زیر نظر خود ساخت و پرداخت و تبلیغ آن را به بهترین خلقش واگذارد و ستون هایش را بر پایگاه محبت خویش مستقر نمود. ادیان را به عزت اسلام ذلیل و ارکان ضلالت را به شعاع هدایت اسلام خراب و نابود نمود. دشمنانش را با شوکت و عظمت او زبون گردانید و مخالفینش را به یاری خود شکست داد و تشنگان وادی معرفت را از سرچشمه‌های آن سیراب ساخت و منابع آن را برای چشندگان از آب حقیقت، سرشار نمود و سپس آن را چنان ساخت که دستگیره‌اش ناگسستنی و حلقه و سلسله‌اش قطع ناشدنی و برای پایگاهش انهدامی و ستون‌هایش را زوالی نیست و درخت نیرومندش از جای کنده نمی‌شود و زمان و مدتش را انقضایی نخواهد بود و شرایع و احکامش را اضمحلالی و شاخه‌ها و فروعاتش خشک شدنی نیست و راه‌هایش را تنگی و صعوبت نیست و چراغ‌های پر فروغش را سهولت آن موجب دشواری نگردد؛ تیرگی در روشنایی‌اش به چشم نخورد و در طریق مستقیمش کژی راه نیابد، ستونش پیچیدگی نبیند و در جاده‌های وسیع آن لغزندگی نباشد، در چراغش خاموشی و در شیرینی‌اش تلخی پیدا نشود.

---

۱. نهج البلاغه، ترجمه و شرح فیض‌الاسلام، خ ۱۸۹.

ملاحظه می‌فرمایید که اسلام را با عبارات گوناگون تفسیر می‌کند و شکوه و قداست و ضرورت آن را با تولید معانی مختلف یاد آور می‌شود؛در عین حال از موضوع سخن انحراف ایجاد نمی‌گردد و محور سخن‌رانی، اهمیت اسلام است و بس، و همین موضوع را بال و پر می‌دهد.

دو ـ روشنی معانی و عبارات: دومین مشخصهٔ اسلوب سخنوری، سلاست جملات و روشنی عبارات است، زیرا اساس اقناع و ترغیب، فهم معانی است. باید تا آن جا که ممکن است از طرح موضوعات مشکل و پیچیده، که از سطح افکار عمومی بیرون است، خودداری شود، چنان‌چه از عبارات مغلق و سنگین و نامأنوس نیز باید پرهیز نمود. سلیس بودن عبارات و سهولت معانی به این نیست که سخنور در سخن‌رانی از کلمات و عبارات پیش پا افتاده و عامیانه استفاده کند، بلکه تعبیرات سخن‌رانی در عین روشنی باید از استحکام خاص ادبی، و معانی نیز در عین وضوح از صلابت و جاذبه بهره‌مند باشد، به‌گونه ای که با فهم و ذایقهٔ شنوندگان و فرهنگ زمان هم‌آهنگ باشد که اگر با مردم عادی و عامی سخن می‌گوید افق فهم آنان را بالا ببرد و با اندیشهٔ خود هم‌گام سازد. نباید گوینده از طرفی با طرح معانی پست و بی‌ارزش و موضوعات ساده و تکراری، تا سطح تفکرات عوام پایین بیاید و از طرفی، با الفاظ مغلق و معانی پیچیده به‌کلی رابطهٔ خود را با مستمع قطع کند و برای فرشتگان یا در و دیوار حرف بزند!

در سبک خطابی، خطیب باید حتی الامکان از اصطلاحات مخصوص علوم و فنون که در جامعه متداول نیست، اجتناب کند؛ مگر این که آن لغات و اصطلاحات در فرهنگ عمومی رایج و معمول شده باشد؛[1] و نباید از واژه‌هایی که فقط برای متخصصان علوم قابل فهم است و یا معانی دقیقی که معمولاً در حوزه‌های علمی مطرح می‌گردد، در سخن‌رانی استفاده کرد؛ مگر در خطبه‌های علمی که برای محصّلین و یا متخصصان آن علم، ایراد می‌شود.

شناخت موازین بلاغت و فصاحت و هم‌آهنگی با ادبیات زمان، مطالعهٔ روزنامه‌ها، مجلات و آثار نویسندگان پرتوان، ناطق را در رسیدن به این هدف (وضوح معانی و عبارات) یاری می‌کند. مطالعهٔ اشعار، آشنایی با قواعد شعر و ادب و معانی و بیان و علم بدیع نیز بر

---

۱ . مانند نام‌های دانشمندان، بیماری‌ها، داروها، اصطلاحات معروف سیاسی، اجتماعی و اخلاقی.

توان گوینده می‌افزاید.

سه ـ عرضهٔ خوب: در کلیهٔ اقسام سخنوری، «عرضهٔ خوب سخن‌رانی»، ضرورت تلقی شده است که در بخش سخن‌رانی به‌طور مشروح بیان خواهیم داشت که به‌طور اجمال، مقدمهٔ خوب، جمله بندی‌های زیبا و جامع، رعایت موازین سخن پیوندی، در بهتر فهمیدن شنوندگان و پیوند مطالب سودمند است. مطالب باید به‌گونهٔ مبسوط و به صورت مطلوب بر شنوندگان عرضه شود گرچه ممکن است در طی یک ساعت مطالب اندکی بیان شود، زیرا آن‌چه با اسلوب خطابه سازش ندارد و از آفات سخن‌رانی محسوب می‌شود، تراکم مطالب و انبارکردن موضوعات است. کثرت مطالب در سخن‌رانی، مطلوب نیست، بلکه موضوع را خوب تشریح کردن و با شواهد تاریخی و عینی و دلایل خطابی آراستن نیکو و پسندیده است و سخنور را به هدف می‌رساند. از این رو، مطالب نیز باید به شکل فنی مطرح گردد که در غیر این صورت، خسته کننده و ملالت آور خواهد شد.

آشپز ماهر، مواد غذایی را در حدود نیاز و گنجایش ظرف، تهیه می‌کند و در دیگ می‌ریزد و آن‌گاه آب و سایر مواد لازم را به قدر کافی به‌کار می‌برد در غیر این صورت غذا مطلوب نخواهد بود. قرآن کریم می‌فرماید: ﴿**قل إنما أَعظكم بواحدة أَن تقوموا لله مثنى و فرادى**﴾.[1] تبلیغ و تشریح و تأثیر قیام برای خدا مصادیق زیادی دارد. باید موارد را به‌گونهٔ انفرادی مطرح کرد و با سبک عالی، به ذهن و روح شنونده منتقل ساخت. خود پیامبر صلی الله علیه و آله سه ساعت دربارهٔ نقش خلافت علی علیه السلام سخن می‌گوید. در صورتی که با یک کلمه می‌توانست بفرماید: «**من كنت مولاه فهذا علي مولاه**» که طبعاً تأثیر چندانی نداشت، زیرا اهمیت موضوع و اقناع شنوندگان، اطناب را می‌طلبد و مقدمه چینی و زمینه سازی لازم دارد.

چهار ـ انتخاب جملات مهیج: سخنور، باید از کلمات خیال‌انگیز و محرک، که هم عقل شنونده را مسخر گرداند و هم عواطف را قبضه نماید، بهره برد، زیرا زبان خطابه، زبان احساس است نه برهان، و اقناع عقل هم بدون عرضهٔ استدلال امکان ندارد؛ منتها طبق معمول در فن سخن‌رانی، از قیاس مضمر[2] بهره‌برداری می‌شود به اضافهٔ دلایل خطابی.

---

۱. سبا (۳۴) آیهٔ ۴۶.

۲. «قیاس مضمر» قیاسی است که یکی از مقدمات آن محذوف باشد که در جای خود با ذکر شواهد بیان شد.

پنج ـ رعایت مقتضای حال: خطیب، باید به اقتضای حال سخن بگوید، مستمعین را بشناسد و حدود فهم و اندیشهٔ آنان را در نظر بگیرد و زمان سخن‌رانی، انگیزهٔ تجمع، جوّ حاکم بر اذهان جامعه را به خوبی شناسایی کند و درد غالب و قاهر بر افکار را بشناسد و طبق این ضوابط و شرایط، موضوعی را برگزینند تا مشکلی از مشکلات شنوندگان را حل کند. توضیح واضحات و تطویل بی‌حاصل ملالت خاطر می‌آورد و اگر سخن‌رانی از ابتکار و طرح مسائل جالب تهی باشد، جاذبه‌ای نخواهد داشت. در حد ممکن باید عناوین تازه و حیاتی گزیده و موضوعات، در قالب‌های جدید و مبتکرانه ریخته شود تا مؤثر و محرک باشد.

ابعاد و اجزای خطبه و سخن‌رانی

اکنون هنگام آن رسیده تا پیکرهٔ سخن‌رانی و خطبه را تحلیل کنیم و مواد تشکیل دهندهٔ آن را مشخص سازیم. ارسطو خطبه را به چهار بخش و رکن تقسیم کرده است:

۱. مقدمه؛ ۲. عرض؛ ۳. تدلیل؛ ۴. خاتمه.

بعضی از علمای منطق رکن دیگری را به نام «تفنید» بر آن افزوده‌اند.

در عصر ما نیز صاحبان فن خطابه از همین روش استفاده می‌کنند، البته این شیوه به‌طور طبیعی در اسلوب خطابی باید به کار گرفته شود، لیکن گاهی مناسبت‌های محفل و مجلس ایجاب می‌کند، که بعضی از اجزای خطبه حذف شود که در این صورت حذف آن، ضروری و مناسب با آیین بلاغت است. ولی اگر شرایط استثنایی در کار نباشد خطابه ناگزیر باید مشتمل بر اجزا و ارکان چهارگانهٔ مذکور باشد:

رکن اول: مقدمه

مقدمه از اهمیت خاصی برخوردار است و به منزلهٔ پیش در آمد موسیقی، زمینهٔ ذهنی و روحی شنوندگان را برای مراحل بعدی آماده می‌سازد و چون مقدمه و درآمد سخن، اولین بخش خطبه است که دستگاه شنوایی مستمعان را به اهتزاز می‌آورد باید در کمال دقت، لطافت و جاذبه باشد تا شنوندگان را برای توجه به سخنان بعدی خطیب ترغیب و تحریض نماید.

ولی اگر مقدمه فاقد مزایای لازم باشد و به شکل مبتذل مطرح گردد، بدون شک خطیب اکثر شنوندگانش را از دست خواهد داد، و در سخن‌رانی شکست خواهد خورد. درآمد خوب سخن، کاری است بس دشوار، از این رو کسانی که سخن‌رانی خود را به‌طور کلی و یا فهرست وار می‌نویسند و مقدمه را بعداً تهیه می‌کنند باید نهایت دقت و احتیاط را در طرح و تنظیم آن به کار گیرند.

هدف از مقدمه

سخنور لازم است در مقدمه سه مقصد را تأمین کند، زیرا هدف از مقدمه سه چیز است:

الف) استمالت و تألیف قلوب مستمعان. این امر با حسن افتتاح و بها دادن به آنان و ابراز مودت حاصل می‌شود؛

ب) مطلع ساختن مخاطبان از موضوع سخن‌رانی و ضرورت آن؛

ج) ترغیب آنان به توجه و استماع مطالب، و در یک کلام هدف از طرح مقدمه، آماده ساختن ذهن مستمعان برای ذی‌المقدمه است. بدین جهت شرایط و ضوابطی را می‌طلبد.

ویژگی‌های مقدمه

۱. اقرب و انسب بودن مقدمه

مقدمه‌ای که با بحث ارتباطی نداشته باشد و یا به سختی با ذی المقدمه ارتباط پیدا می‌کند، مطلوب نیست؛ مثلاً برای ورود به عدل اجتماعی و بیان ضرورت آن، از تعادل قوای جسمانی و اعتدال حاکم بر نظام طبیعت می‌توان به عنوان درآمد، استفاده کرد؛ چون این نوع مقدمه از مقدمات دیگر به اصل موضوع نزدیک‌تر و مناسب‌تر است. یا مثلاً مقدمه‌ای که سخنور در مسألهٔ اختیار و آزادی انسان برمی‌گزیند، چنین است:

موجودات جهان در اعمال خود مجبورند و از خود اراده و اختیاری ندارند، ولی انسان چون خویش را مختار و آزاد می‌بیند، گه گاهی از حدود و مقررات و محدودهٔ وظایف خود تجاوز می‌کند و در نتیجه هرج و مرج ایجاد می‌گردد از این رو برای جلوگیری از این نوع آشفتگی و نابه‌سامانی، اقامهٔ عدل در جامعه ضرورت پیدا می‌کند». این مقدمه، مناسب‌تر از

مقدمهٔ زیر است:

انسان مدنی بالطبع است و نمی‌تواند بدون اجتماع زندگی کند، و از آن جایی که غریزهٔ جلب منافع و دفع زیان‌ها موجب تجاوز به حقوق و حدود افراد می‌شود برای جلوگیری از آن لازم است قانون عادلانه‌ای تشریع و اجرا شود.

عدل به معنای نظم است که در قطب مخالف بی‌نظمی قرار دارد و یکی از معانی عدل هم «إعطاء کل ذی حق حقه» می‌باشد؛ یعنی اگر هر صاحب حقی به حق خود برسد عدل است در غیر این صورت ظلم شمرده می‌شود و ظلم و ستم بر خلاف آیین فطرت و میزان عقل است پس عدل با ناموس فطرت و منطق تناسب دارد.

هم‌چنین مقدماتی که تاکنون مطرح کردیم از جهت قرب به ذی المقدمه از مقدمهٔ زیرین باز نزدیک‌تر است: «ما اگر دربارهٔ موجودات جاندار مطالعه کنیم می‌بینیم یک دسته حیوانند و یک دسته انسان. بین حیوان و انسان مشترکاتی هست و امتیازاتی. مشترکات انسان و حیوان در شهوت و غضب، خوردن، و خوابیدن و تولید مثل و نسل است، اما انسان، از چندین جهت بر حیوان امتیاز و برتری دارد: اول، انسان عقل دارد و حیوان ندارد؛ دوم، انسان، مختار است؛ سوم، فصل خصومت در عالم حیوان به زور و قدرت است، ولی در جهان انسانی به عدل و قانون. اگر شیری از راه برسد سایر حیوانات طعمه خود را رها ساخته و فرار می‌کنند، یا خروس قوی، خروس ضعیف را از صحنه خارج می‌سازد، و خود به تنهایی بر مرغ‌های خانگی ریاست و آقایی می‌کند، زیرا در جهان حیوانات زور و قدرت حکومت دارد، نه عدل و انصاف، اما در عالم انسان‌ها فصل خصومت به عدل است و عدل اجتماعی در جامعه امری حیاتی و اساسی است.

ملاحظه می‌فرمایید که این گونه مقدمات از اصل بحث دور است؛ عدل اجتماعی کجا و امتیازات انسان بر حیوان کجا. در عین حال هیچ کدام از این مقدمات که برای نمونه ذکر شد نسبت به ذی المقدمه اجنبی نیستند، منتها مقدمه هر چه به مطلب نزدیک‌تر باشد، به همان میزان جالب‌تر و نقش بیشتری در تبیین موضوع دارد.

۲. مقدمهٔ روشن

از مشخصات مقدمه این است که روشنگر موضوع باشد که طبعاً خود باید روشن و بدیهی

باشد و گرنه چگونه می‌تواند روشنگر باشد؟

ولی اگر مقدمه مبهم و مشکل‌تر از اصل موضوع باشد بی گمان، نبودش از وجودش بهتر خواهد بود و شنونده گرفتار پراکندگی نخواهد شد. سخن‌رانی قرار شد دربارهٔ جنگ از نظر اسلام صحبت کند پس چنین مقدمه چینی کرد: «اجزای اتم در حرکت سریعی که دارند ایجاد حرارت نموده و از آن حرارت تعبیر به حرارت الکتریکی می‌شود و ناموس جاذبه و جذب عمومی، موجد ترکیبات عمومی است. ترکیبات عمومی، سنخیت عمومی دارد. روی مبنای سنخیت از دخول و خروج اشیای متضاد در ترکیبات بسیطه، قانون دفع به وجود آید و از جذب و دفع عمومی اشیا، که تعبیر به الفت طبیعی و نفرت شیمیایی می‌شود، تنازع در بقا ایجاد می‌شود این است که جنگ از نظر مسلک قرآن عبارت است از: مصارعت فلسفی و ارادی علی سبیل الکلیّه».

ملاحظه می‌فرمایید این مقدمه، گذشته از اشکالات علمی از غموض خاصی برخوردار است و مفهوم جنگ از تعریف فوق به مراتب روشن‌تر است؛ حال آن که تعریف باید موضوع را روشن سازد. اگر سخن‌ران بخواهد دربارهٔ اثبات صانع صحبت بکند؛ ولی مقدمهٔ سخنش را بحثی فلسفی قرار دهد و چنین مطرح نماید: موجودات این عالم از نظر فلاسفه از دو چیز ترکیب شده‌اند: یکی ماهیت و دیگری وجود. امروز از دیدگاه حکمت متعالیه وجود اصل و ماهیت امری انتزاعی و اعتباری است که از حدود وجود انتزاع می‌شود و اصل وجود نیز بر سه قسم است: ممکن، ممتنع و واجب، اکنون سخن ما در واجب‌الوجود است. این مقدمه نیز ذهن مستمع را خسته و فرسوده می‌کند و هرگز نمی‌تواند روشنگر ذی‌المقدمه باشد.

اصولاً این‌گونه بحث‌ها از سنخ بحث‌های مقدماتی نیست که در خطابه معقول باشد، بلکه این بحث‌ها خود رأساً موضوعات مهمی هستند که با مقدمات بسیاری باید به اذهان شنوندگان تقریب گردند. این نوع مقدمه، نه تنها روشنگر نیست، بلکه بر ابهام بحث و حیرت شنونده می‌افزاید و هرگز هدفی را با تعقید و ابهام‌گویی نمی‌شود تعقیب کرد. بنابر این باید درآمد سخن طبیعی و روان و از هرگونه تصنع و تکلف و غموض به دور باشد.

۳. متّخذ از مسلّمات و فطریات

مقدمه لازم است از مطالب قطعی و مقبول تشکیل گردد تا ذهنیت مستمعین را برای

پذیرش موضوع آماده‌تر سازد. چون همهٔ انسان‌ها به حکم وجدان و فطرت به یک سلسله مسائل توجه دارند و آنها را بدیهی و مسلم می‌شمارند؛ مانند وفای به تعهد، آزادی، عدالت اجتماعی، زشتی ستمگری، قبح جنایت، حسن صداقت، پلیدی نفاق، خوبی صراحت، شهامت و... . این نوع موضوعات که از عقل و فطرت مردم سرچشمه گرفته جنبهٔ جهانی دارد و مقدمه باید از آنها تشکیل گردد تا جاذبهٔ بیشتری داشته باشد؛ به عبارت دیگر، مقدمه باید از یقینیات عرفی مسلمیات علمی، عقلی، اخلاقی، وجدانی و فطری مایه گرفته باشد تا بتواند ذی‌المقدمه راروشن سازد و آماده کنندهٔ اذهان عمومی برای پذیرش آن باشد، البته اگر بر گرفته از بدیهیات، مقبولات و مقدسات جامعه نیز باشد می‌تواند مطلوب واقع شود، ولی اگر مقدمه از مسائل جنجالی و اختلافی باشد؛ مثلاً بگوید: برای شناخت انسان باید حیوانات را مورد مطالعه قرار دهیم؛ زیرا انسان حیوانی است که از میمون به وجود آمده است؛ با طرح این بحث امکان دارد جنجالی به وجود آید که انسان زادهٔ میمون نیست بلکه از انسان آفریده شده است. ولی اگر بگوید: انسان از نظر غرایز بعد حیوانی دارد، ولی به حکم عقل و فطرت انسان است. و آدمی طرفه معجونی است هم از فرشته سرشته شده هم از حیوان» در این صورت درآمد، مطلوب خواهد بود.

یا اگر مثلاً بگوید: قانون تنازع یا انتخاب اصلح از قوانین حاکم بر طبیعت است و انسان هم از کل طبیعت جدا نیست، بنابراین باید تنازع و جنگ برقرار گردد، تا ضعیف لگدکوب شود و طبقهٔ قوی‌تر بماند، بلافاصله شنونده اعتراض می‌کند که، تنازع بقا در عالم انسان صحیح نیست، بلکه «تعاون در بقا» مناسب با نوع انسان است.

پس در مقدمهٔ سخن‌رانی از طرح مسائل اختلافی باید پرهیز کرد و از مسائل مسلمی که مشروعیت و مقبولیت همگانی دارد بهره برد، چون مقدمه فقط برای آمادگی اذهان است و فرصت اقامهٔ دلیل نیست تا بتواند برای اثبات مدعای خود و نفی ادعای مخالف استدلال بیاورد؛ و اگر بخواهد مدعا را با تمام مقدماتش ذکر کند آن دیگر مقدمه نخواهد بود، بلکه متن سخن‌رانی است و آن‌گاه خود آن بحث به مقدمهٔ دیگری نیاز دارد.

۴. کوتاه و رسا

مقدمه باید به تناسب ذی المقدمه کوتاه و موجز باشد. اگر به اندازهٔ ذی المقدمه

و یا مفصل‌تر باشد بی‌شک هم خطیب از مقصد می‌ماند و هم شنونده گرفتار حیرت و سردرگمی می‌گردد. درآمد سخن باید شاخص مقدمه بودن خود را حفظ کند و گوینده بدان چونان وسیله و ابزاری بنگرد. اصولاً طبع مقدمه، بر ایجاز است نه اطناب وگرنه دل و دماغی برای شنونده باقی نمی‌ماند و اصل موضوع از دست می‌رود. برخی از گویندگان مستمع را به حدی در مقدمه نگه می‌دارند، که اگر ذی المقدمه را هم بازگو کنند شنونده توجه نخواهد کرد. در یک کلام، گذشته از اختصار مقدمه باید به قدری مربوط و مناسب ذی المقدمه باشد که شنوندگان تیز هوش قبل از طرح موضوع به قصد گوینده پی ببرند؛ یعنی صنعت «براعت استهلال» در آن به کار رفته باشد. سخن کوتاه این که، همان‌گونه که در قصیده‌ها «حسن مطلع» ضرورت دارد، درآمد خوب و زیبا هم در آغاز خطابه از ضروریات است.

موارد لازم برای ذکر مقدمه

گفتیم طرح مقدمه در آغاز سخن از ضروریات خطابه است، ولی آن‌چنان نیست که اگر حذف شود ارکان خطابه فرو ریزد و نظام سخن‌رانی را از هم بگسلد؛ البته مواردی پیش می‌آید که تمهید به سرحد ضرورت می‌رسد به‌طوری که اگر مقدمه مطرح نگردد، خطبهٔ سخنور بی‌ثمر خواهد ماند و به هدف نخواهد رسید که به چند نمونه در این زمینه اشاره می‌کنیم:

الف) سخنور مبغوض

اگر سخنور به عللی مورد بغض و نفرت شنوندگان باشد یا از حزب مخالف باشد یا بر ضد او تبلیغات کرده باشند و خشم بیشتر مردم را علیه او برانگیخته باشند در چنین شرایطی سخنور بلیغ باید با طرح مقدمه، غبار بدبینی و نفرت را از صفحهٔ ذهن شنوندگان بر طرف سازد و آتش خشم آنان را فرو نشاند، زیرا بدون تردید شانتاژهای سیاسی و تهمت‌های ناروا، آن‌چنان انسان‌ها را به زمین می‌زند که احیای مجدد آنها مشکل است. تبلیغات، گاهی چنان فضای ذهن عمومی را مسموم می‌کند، که حضرت علی علیه السلام بنیانگذار مکتب نماز، تارک الصلوة و حسین علیه السلام، فرزند توحید و مظهر ایمان، خارج از دین معرفی می‌شود، و لشکریان ابن سعد،

که حزب شیطانند، جندالله و خیل الله لقب می‌گیرند!

سی سال بر ضد خاندان علی‌ؑ در شام تبلیغ شده بود، به‌طوری که مردم شام به خون آنها تشنه بودند و در پوشش این‌گونه تبلیغات، زمینهٔ شهادت نسل محمدﷺ و آل علی‌ؑ را فراهم ساختند و اهل بیت را به صورت اسیر ـ در حالی که همه را به یک ریسمان بسته بودند ـ وارد شهر شام نمودند و خطیب در مسجد دمشق خطبه می‌خواند و به علی‌ؑ و آلش سب و لعن می‌کند، از یزید و ابن‌زیاد تعریف و تمجید می‌کند که در این موقع، امام چهارم به پا خاست و فرمود: «ای خطیب! ساکت باش! رضایت و خشنودی مخلوق را به قیمت غضب خالق خریدی». آن‌گاه روی منبر می‌ایستد و بعد از یاد و حمد خدا و درود بر پیامبرﷺ می‌فرماید: «**من عرفني فقد عرفني و من لم يعرفني أَنبأَته بحسبي و نسبي. أَنا بن مكة و منى أَنا بن زمزم و صفا...**». آن حضرت آن‌چنان سخن می‌گوید که خشم عمومی را به عاطفه، و کینه و نفرت چندین ساله را به علاقه و محبت مبدل می‌سازد تا آن جا که شهر شام عزاخانه و بیت‌الاحزان امام حسین‌ؑ می‌گردد.

مقدمه‌ای که امام سجادؑ مطرح می‌سازد، عالی‌ترین و جالب‌ترین مقدمه است که یک خطیب توانا می‌تواند طرح کند. از ابتدای خطبه نمی‌فرماید: من فرزند علی هستم، بلکه در مقدمه، خود را فرزند اسلام و شعائر اسلامی قلمداد می‌کند. بعد امام علی را با اوصاف تاریخی و متعالی توصیف می‌نماید و آن‌گاه در پایان نام و نشانی از علی به میان می‌آورد و بدین وسیله طوفانی در مجلس یزید بر پا می‌کند.

ب) موضوع منفور

گاهی یک مسأله مورد تنفر و خشم اکثر شنوندگان و یا اقلیتی سازمان یافته است؛ مانند مسألهٔ سرمایه داری، بردگی، الغای مالکیت، استبداد، دفاع از شخص خاص و نهاد مخصوص و... اگر خطیب بدون مقدمه بگوید: سرمایه داری هیچ اشکالی ندارد و انسان می‌تواند صاحب چندین کارخانه شود، قطعاً جنجال شده و گوینده شکست می‌خورد و یا در بین مالکان و سرمایه داران سخن از الغای مالکیت و گرفتن ثروت‌های باد آورده خطابه را بی‌اثر می‌سازد و سخنور به انواع اتهامات متهم می‌شود. مثل آن سخنور نامی و متعهدی که بدون مقدمه در شهری گفته بود: اگر سرمایه‌داری خانه‌ای از طلا و نقره بسازد، ولی خمس مالش را

داده باشد اشکالی ندارد!؟ در حالی که فقر و کمبود مالی اکثر آن جامعه را فرا گرفته بود. یا در بین جمعی که حجاب اسلامی را رعایت نمی‌کنند انسان بدون مقدمه بگوید: حجاب از ضروریات اسلام است و منکر حجاب را باید اعدام کرد! این سخن‌رانی بی‌اثر است. سخن‌رانی روش پیامبران است باید تمام حدود و ضوابط در امر به معروف و نهی از منکر مراعات گردد وگرنه سرکنگبین صفرا می‌افزاید و از روغن بادام، خشکی می‌زاید.

ج) طرح مسألهٔ تکراری

یکی از مواردی که مقدمه ضرورت دارد در جایی است که موضوع بحث در عین اهمیت، تکراری باشد؛ یعنی سخن‌گویان در آن زمینه فراوان حرف زده باشند؛ مانند مسألهٔ انقلاب اسلامی و بحث ولایت فقیه. در این صورت باید با مقدمهٔ تازه‌ای اهمیت موضوع خاطر نشان شود به‌طوری که ارزش حیاتی آن با وجود تکراری بودن آن، در ذهن شنوندگان تجسم پیدا کند، و اشتیاق و علاقه آنها برانگیخته شود؛ مثلاً بگوید: «بحث ما در خوشبختی و بدبختی است، این کلمات زیاد مورد بحث و گفتگو واقع شده است و مردم آماده شنیدن این‌گونه مباحث نیستند، ولی هنوز این مطلب حیاتی در پردهٔ ابهام و اجمال باقی مانده است کسی نتوانسته معیارهای خوشبختی و بدبختی را ـ آن‌چنان که شایسته است ـ مشخص نماید، از این رو ناگزیر باید مجدداً و با نگاه دیگر مورد تحلیل واقع گردد»، و یا بدین شکل تمهید نماید:

«قدیمی‌ترین بحثی که در بین فلاسفه طرح شده است مسألهٔ سعادت و شقاوت است. گمشدهٔ هر انسانی شناخت خوشبختی و بدبختی است. فلسفه‌ها، مکتب‌ها و حکومت‌ها، همه مدعی آفرینش سعادت برای انسان و رفع عوامل بدبختی از زندگی او هستند. آری باید عوامل بدبختی و خوشبختی را شناخت؟ آیا خوشبختی و بدبختی مربوط به جنبهٔ مادی انسان است و اگر تأمین شد دیگر انسان سعادتمند شده یا خیر، مهم‌ترین سعادت و بدبختی مربوط به جنبهٔ معنوی و روحی انسان است؟ آیا سعادت و شقاوت انسان در رحم مادر پی ریزی می‌شود و جبر است یا انسان سازندهٔ اصلی خویشتن است؟ این جملات بدون شک نظر شنوندگان را به این بحث جلب خواهد کرد. امیر مؤمنان(ع) در بسیاری از خطبه‌ها از زیباترین مقدمات استفاده کرده است، که هر کدام فلسفه و جهتی دارد. در این جا به چند

نمونه اشاره می‌کنیم:

نمونه یکم ـ رفع ابهام و توهم: یکی از یاران حضرت علی‌ﷺ به نام همام اصرار می‌کند که، «**صف لي المتقين حتى كأني أَنظر إليهم**». امامﷺ طفره می‌رود تا بر اثر پافشاری‌ها، خطبهٔ معروف متقین را با این مقدمه آغاز می‌نماید:

> **إن الله تبارك و تعالى خلق الخلق حين خلقهم غنيا عن طاعتهم آمنا من معصيتهم؛ لأَنه لا تضره معصية من عصاه و لا تنفعه طاعة من أَطاعه؛ فقسم بينهم معايشهم و وضعهم من الدنيا مواضعهم، فالمتقون فيها هم أَهل الفضائل.**[1]

این مقدمه از این جهت لازم است که پس از بیان صفات ملکوتی متقین و عنایات خاص الهی در مورد آنان، انسان تصور نکند، که خداوند به وجود متقین نیاز دارد و یا از وجود گناه‌کاران زیانی به ذات اقدسش می‌رسد و یا اوضاع اقتصادی و جغرافیایی در ایجاد انسان‌های با تقوا و فاسق نقش اساسی دارد. برای رفع این شبهات طرح مقدمه ضرورت دارد. هدف دیگر آن که، کسب تقوا امری اختیاری است؛ هر کس بخواهد می‌تواند صفات متقین را در خود به وجود آورد، زیرا انسان‌ها از نظر موقعیت‌های مادی و روحی در شرایط مساوی قرار دارند، عوامل زندگی و ثروت‌های مادی به‌گونهٔ طبیعی در اختیار همگان می‌باشد، این‌گونه نیست که پروردگار از نظر شرایط روحی و مادی، انسان متقی را در وضعیتی قرار دهد که ناگزیر راه تقوا را پیش بکشند، ولی طغیانگران در شرایط مخصوصی از نظر مادی و معنوی قرار گرفته باشند که جز عصیان چارهٔ دیگری نداشته باشند!؟

هرگز چنین نیست. متقین براساس آزادی و عمل و حسن انتخاب، تقوا را برگزیدند و افراد بی‌تقوا با ارادهٔ خود راه لاابالی‌گری را. آنان برای نیل به سعادت ابدی از لذایذ نامشروع چشم پوشیدند، ولی فاسدان نخواستند از بلهوسی دست بردارند. به علاوه این مقدمه بهترین عامل تشویق و تحریض به تقواست، زیرا ذات اقدس متعال هیچ‌گونه نیازی به تقوای ما ندارد، همان‌گونه که خوف و زیانی از معصیت ما به ساحت مقدسش نمی‌رسد. هر چه هست به سود و زیان خود انسان پایان می‌پذیرد.

بی‌شک این مقدمه با توجه به اصرار همام و امتناع امام ضرورت پیدا می‌کند؛ به علاوه

---

۱. نهج البلاغه، تحقیق صبحی صالح، خ ۱۶۳، ص ۳۰۳.

شنوندگان را سخت تشنهٔ شنیدن این صفات و عمل به آن می‌کند. یا در قرآن کریم پس از داستان کعبه و دعوت مردم به حج می‌فرماید:

﴿و من کفر فإن الله غنی عن العالمین﴾.[۱]

خداوند از تمام جهان و جهانیان بی‌نیاز است حج برای کمال و سعادت خود انسان است. این نوع تبلیغ آثار مثبتی دارد و از سوی دیگر، چون در بیان صفات متقین سخن از موضوع خاصی نیست، از این رو ممکن نیست مقدمه‌ای مطرح شود که روشنگر آن باشد و در آن کلی‌گویی شده است. به‌طور کلی تقوا با اطاعت و خودداری از عصیان الهی، ملازم است از این رو مقدمه‌ای کلی و فراگیر می‌طلبد در عین این که سخن از طاعت و گناه نیز مطرح و از شبهات جلوگیری می‌شود.

نمونه دوم ـ خطبه جهاد: مقدمه‌ای که در خطبهٔ جهاد آمده در طرح مسألهٔ جنگ و تشویق سربازان به شرکت در نبرد مسلحانه و توبیخ تعلل و ندانم کاری‌ها، مفاسد خودداری از آن و منافع مادی و معنوی جهاد بهترین مقدمه است:

أَلا و إن الجهاد باب من أَبواب الجنة، فتحه الله لخاصة أَولیائه. فهو درع الله الحصینة و جنته الوثیقة، فمن ترکه رغبةً عنه أَلبسه الله ثوب الذل و شملة البلاء و دیث بالصغار و القمائة و ضرب علی قلبه بالإسهاب و أُدیل الحق منه بتضییع الجهاد وسیم الخسف و منع النصف.[۲]

در این مقدمه، تناسب مقدمه با ذی المقدمه رعایت شد و جواب بسیاری از سؤال‌ها و شبهات و تبلیغات منافقان و جاسوسان داده شد که چرا دیگران در جهاد شرکت نمی‌کنند؟ چرا جنگ تمام نمی‌شود و یا از پیروزی خبری نیست؟ جواب این خون‌ها را چه کسی می‌دهد؟ اصولاً اگر ما از جنگ دست بکشیم چه ضرری دارد؟ همهٔ این‌ها در مقدمه، تحلیل شده و ذهن رزمندگان را برای شنیدن مطلب آماده ساخته است. به خصوص که مطالب مقدمه از مقبولات و مشهورات ترکیب یافته تا جای شبهه باقی نماند. این نوع مطالب فطری و بدیهی در فرهنگ اسلامی زمینه را مساعد کرد تا حضرت علی‌علیه‌السلام آنها را مخَاطب سازد و

---

۱. آل عمران (۳) آیهٔ ۹۷.

۲. نهج‌البلاغه، تحقیق صبحی صالح، خ ۲۷، ح ۶۹.

سرزنش کند:

أَلا و إنی قد دعوتکم إلی قتال هؤلاء القوم لیلا و نهارا، و سرّا و إعلانا.

جالب آن که موضوع سخن از نکته‌ای آغاز می‌شود که درد اصلی مسلمین است، زیرا نقطهٔ ضعف لشکریان حضرت‌علیه‌السلام نماز نیست، بلکه سستی در امر جهاد است. آنها دزد و غارتگر نیستند تنها از جنگ خودداری می‌کنند. از جانب دیگر مسألهٔ جهاد خیلی تکرار شده است. فرماندهان جنگ سخنان زیادی گفته‌اند از تکرار آن ناراحتند. امام علی‌علیه‌السلام با تمهید این مقدمات و بیان اهمیت حیاتی جنگ و پیکار و زیان‌های مهم مادی و معنوی ترک جهاد، ذهنیت شنوندگان رابرای استماع سخنان بعدی فراهم و مجدداً برای تحرکات نظامی آنان را آماده می‌سازد.

موارد غیر ضروری برای ذکر مقدمه

۱. مستمع بی‌صبرانه، منتظر اصل مطلب است

اگر سخنور از طرف مقامی مأمور ابلاغ خبر یا پیام بسیار مهمی باشد در این صورت، شنوندگان با بی‌صبری کامل در انتظار شنیدن آن خبر هستند. اگر سخن‌گو پشت میکروفون قرار بگیرد و بخواهد قبل از طرح آن گزارش یا پیام، مقدمه‌ای مطرح سازد؛ بی‌گمان مستمع زبان حالش این است که مقدمه چینی لازم نیست، اصل موضوع را برای ما بیان کن. البته دو ـ سه کلمه مانعی ندارد، ولی مقدمه به کلی باید حذف شود، زیرا هیچ‌گونه آمادگی برای شنیدن آن وجود ندارد. در مکالمات روزمره نیز، موضوع بر این منوال است. گاهی مقدمه چینی لازم است و گاهی باید مقدمه حذف شود.

۲. نداشتن وقت کافی

هنگامی که شنونده، حوصلهٔ مقدمه چینی ندارد باید اصل مطلب بدون مقدمه بیان گردد به‌خصوص هنگام ملاقات و یا برخورد با مسئولان بلند پایهٔ علمی، سیاسی و... که درآمد باعث اتلاف وقت است و یا اگر گوینده دچار تنگی وقت باشد اصل مطلب را هم ناچار است به اختصار بازگو سازد؛ در چنین موقعیت‌هایی بلاغت اقتضا دارد که مقدمه از سخن‌رانی برداشته شود.

۳. ضیافت‌های عمومی

اگر محفل، برای سخن‌رانی تشکیل نشده باشد، بلکه به منظور ضیافت منعقد شده است؛ ضیافت در ماه محرم نیست، بلکه ولیمهٔ حج یا عروسی، منزل نو و امثال آنهاست، در این وضعیت ذهن اکثر حضار برای سخن‌رانی آمادگی ندارد؛ از این رو حذف مقدمه لازم است، چون سخن باید به اختصار بازگو گردد.

یک‌سانی بود یا نبود مقدمه

سخنور در موقعیت‌هایی نیز قرار می‌گیرد که مقدمه ضرورتی ندارد؛ یعنی بود و نبود آن یک‌سان است؛ مثلاً اگر موضوع سخن از واقعیت‌های محسوس و ملموس باشد و انسان بخواهد از آثار و نتایج یا آفات آن واقعیت عینی صحبت کند، طرح مقدمات ضرورتی ندارد. اکنون اگر انسان بخواهد دست آوردها و دیگر مقدمات انقلاب را تحلیل کند، یا از آفات آن سخن بگوید، تا باعث هشیاری و بیداری جامعه گردد، بی‌گمان، مطالبی چون انقلاب چیست؟ چگونه یک جامعه انقلاب می‌کند؟ فایده و ثمری ندارد. این بحث چون مسألهٔ غامض «قضا و قدر» نیست که مستمعان نتوانند بدون مقدمه آن را دریابند یا از نوع آرمان‌ها و آرزوهایی چون حکومت جهانی اسلام، تحقق عدل مطلق در جهان، مدینهٔ فاضلهٔ افلاطون و غیره نیست که جامعه، لمس نکرده باشند. هم‌چنین از سنخ مسائل تکراری نیست که لازم باشد با مقدمه‌ای اشتیاق شنوندگان برانگیخته شود. البته سخن از ابعاد انقلاب، به مقدمات نیازمند است؛ مثلاً می‌توانیم دربارهٔ عوامل انقلاب بدین صورت مقدمه‌چینی کنیم:

هر حادثهٔ طبیعی و یا اجتماعی خلق الساعه و ناگهانی نیست، بلکه علل و عواملی دست به دست هم می‌دهد تا در مقطع خاصی آن حادثه را بیافرینند؛ مثلاً آتش فشانی که در نقطه‌ای از زمین به وجود می‌آید، معلول تجمع مواد مذاب زمین در آن نقطه و فشار گازهای زیر زمینی است. انقلاب‌هایی هم که در جوامع به وقوع می‌پیوندد، اسباب و عللی دارد: گاهی انگیزهٔ حرکت، محرومیت اقتصادی، گاهی، عدالت خواهی و آزادی‌طلبی و زمانی عامل دینی و مذهبی است و گاهی یک انقلاب در سایهٔ تبلیغات و تحریکات استعمارگران انجام می‌شود،

ولی انقلاب ما اسلامی است که بن مایه‌های معنوی و مردمی دارد، گرچه انگیزه‌های دیگر نیز بی‌اثر نبود.

ویژگی‌های صوری مقدمه

دربارهٔ خصوصیات ظاهری مقدمه، مراعات چند نکته ضروری است:

۱. صلابت لفظ و معنا

مقدمهٔ سخن‌رانی، باید با فکر و ذوق شنوندگان دمساز و هم آهنگ باشد. دارای معانی بلند و تازه و سرشار از لطافت و صلابت تعبیر، باشد. سخنور باید بداند که طبع انسان، سرکش و عنود است و اگر درآمد سخن با میل و فرهنگ شنوندگان مطابق نباشد، رغبتی به سخن‌رانی و گوش دادن به آن نخواهند داشت، ولی اگر انسان با چند جملهٔ زیبا و معانی دلکش، طبع مستمعان را جلب کند تا پایان سخن می‌تواند فکر و روح چشم و گوش و عقل و هوش آنان را مسخر خود سازد و بی‌شک برای نیل بدین هدف، باید مقدمه از نظر لفظ و معنا به ابتکار و تازگی‌ها آراسته و از ابتذال معنا و لفظ، پیراسته باشد. البته مقدمه لازم نیست از سنخ نثر باشد، با شعر نیز می‌توان سخن را آغاز کرد.

۲. رعایت اصل تناسب زمانی

مقدمه باید از لحاظ ایجاز و تفصیل با ذی المقدمه متناسب باشد تا زمینه‌های ذهنی مستمعان را برای شنیدن اصل خطبه فراهم سازد؛ مثلاً اگر خطیب، بنا دارد بیست دقیقه صحبت کند مقدمه‌اش نباید بیش از سه دقیقه باشد. نکتهٔ مهمی که در این جا شایان توجه است این که، مقدمه باید از نقطهٔ حساس و روشن ذی المقدمه گرفته شده باشد تا اصل تناسب در معنا و موجبات روشنگری را فراهم سازد، ولی برخی معتقدند مقدمه، اسلوب و شکل خاصی ندارد؛ خطیب آزاد است و می‌تواند از قریحه و ذوق خود استفاده کند و اوضاع و احوال جامعه و زمان را در نظر بگیرد.

۳. پیراستگی از تذلل

در مقدمه نباید سخنور با افراط در تواضع، به تذلل دچار شود و به جای «حسن مطلع» از ناتوانی و عدم لیاقت خود سخن بگوید، بلکه با اطمینان و اعتماد به نفس سخن خود را

آغاز نماید، چنان‌که از روی کبر و بلند پروازی هم نباید سخن بگوید. پروفسور بردن استاد کرسی سخنوری در دانشگاه نیویورک دربارهٔ «سخنوری از نظر شنوندگان» چنین می‌گوید:

«باید با جملهٔ اول، آتش شوق را در دل مستمعان افروخت. در زبان انگلیسی اصطلاحی است که از قدیم گفته‌اند: کاری را که خوب شروع کنید مثل آن است که نیمی از آن را به پایان رسانیده‌اید».[۱]

امام امت در سخن‌رانی بیست و پنج دقیقه‌ای خود که راجع به «کاپیتولاسیون» ایراد نمود، جملاتی را به عنوان مقدمهٔ سخن، انتخاب کرد که کوتاه، مهیج و محرک بود: «بسم الله الرحمن الرحیم ـ قلب من در فشار است، غذای من کم شده است، خواب من کم شده، مصایبی بر اسلام و مسلمین در این ایام وارد شده...» که هر یک از این جملات مهیج، گریهٔ شدید هزاران نفر را به دنبال داشت و عاشورایی بر پا ساخت.

انواع مقدمه

در تکمیل این بحث به‌طور مختصر به انواع مقدمه‌ها اشاره می‌شود. البته باید توجه داشت که مقدمه، شکل و اسلوب مخصوصی ندارد تا خطیب، خود را در چارچوب آن محدود سازد، بلکه سخنور آزاد است تا از کمیت و کیفیت مجلس بهره گرفته و به تناسب موضوع سخن و ذوق و سلیقهٔ خود مقدمه‌ای را بیافریند، ولی آن‌چه از دیدگاه‌های خطبای سلف و معاصران متداول بوده و هست عبارت است از:

۱. حمد و ستایش خدا و...

حمد و ستایش ذات اقدس متعال و درود بی‌کران بر محمد مصطفی و دودمان پاک آن بزرگوار، از مقدس‌ترین اشکال مقدمه به شمار می‌رود. این‌گونه در آمد سازی از آغاز تولد اسلام تا دوران خلافت آل عباس، شایع و رایج بود و سخنوران نامدارِ اسلام به قدری با آن مأنوس و مألوف شده بودند که به صورت قانونِ مقدس و مطاعی در آمده بود و به ندرت، امکان داشت خطیبی از این شیوه دست بر دارد، زیرا مورد طعن و نفرت مردم مسلمان واقع می‌شد. می‌گویند: اولین خطیبی که خطبه‌اش را بدون حمد و ثنای الهی آغاز کرد،

---

۱. آداب سخن، ص ۵۰.

حجاج بن یوسف ثقفی بود. جاحظ می‌نویسد:

إن الخطباء السلف الطیب و أَهل البیان من التابعین بإحسان ما زالوا یسمون الخطبة التي لم تبدأ بالتحمید و لم تستفتح بالتمجید «البتراء» و یسمون التي لم‌توشح بالقرآن و تزین بالصلاة علی النبي «الشوهاء»؛[1]

سخنوران پاک نهاد پیشین و اهل بیان از تابعین، خطبه‌ای را که به سپاس و تمجید خداوند مزین نبود، «ابتر» می‌نامیدند و اگر به آیه‌ای از قرآن و صلوات بر رسول خدا موشح و آراسته نمی‌شد «نامیمون» می‌دانستند.

این سیره تنها به نمازهای جمعه و عید فطر و قربان اختصاص نداشت، بلکه در تمام اقسام خطابه پسندیده تلقی می‌شد و اصولاً اصالت و اتقان خطبه در صورتی بود که به نام خدا و رسول آغاز گردد. اغلب خطابه‌های نهج‌البلاغه و پیامبر و ائمه معصومین علیهم‌السلام و دودمان پاک آل علی بدین منوال است و جالب آن که سعی می‌کردند حمد و ثنای الهی را به نحوی با موضوع سخن مرتبط سازند تا مقدمه از ذی المقدمه بیگانه نباشد و در زبان فارسی هم، کم و بیش رعایت می‌شد، ولی یافتن و ساختن این‌گونه مقدمات به تناسب موضوع سخن‌رانی بسیار مشکل است.

۲. زمینه سازی برای طرح موضوع

دومین نوع مقدمه، زمینه سازی برای موضوع می‌باشد به‌گونه‌ای که باعث بر افروختگی اشتیاق شنوندگان شود و عواطف آنان را برای پذیرفتن موضوع سخن و آثار آن آماده سازد و اذهان را برای شنیدن و چشیدن مطالب خطابه مهیا کند.

۳. براعت استهلال

سومین نوع، استهلال به سخن حکمت‌آمیز و یا مثلی از مثال‌های رایج و یا بیتی از ابیات زیبا و بدیع است؛ به‌طوری که اشاره‌ای لطیف به موضوع داشته باشد. در بحران نهضت و بحبوحهٔ مبارزات اسلامی مراجع تقلید و روحانیت آگاه، مرجع تقلیدی به مشهد مقدس مشرف گردید و در میان استقبال گرم مردم خراسان، به منزل آیة الله میلانی رحمه‌الله نزول اجلال نمودند. ناگهان سخنور توانایی برای گفتن خیر مقدم به پا خاست و با شعری سخن خود را

---

۱. جمهرة خطب العرب، ج۲، ص۲۵۰.

آغاز نمود:

جاء الجیب الذي أَهـواء مـن سـفر   والشمس قد أَثرت في وجـهه أَثـراً

عجبت للشمس مـن تـقبیل وجـنته   والشمس لا ینبغي أن تدرك القمرا[1]

با توجه به آفتاب و گرد و غباری که بر چهرهٔ آن عالم بزرگوار نشسته بود این آغاز، بسیار لطیف واقع شد و پس از این دو بیت عربی، اشعار معروف سعدی را مطرح نمود که بر رونق خطبه‌اش افزود. این غزل سعدی مشتمل بر ابیات مختلفی است و آن‌چه مناسب با شأن یک مرجع تقلید بود بیان کرد نه تمام ابیات را، که از شأن مراجع فراتر و مناسب با شأن حضرت علی علیه السلام است:

بخت باز آید از آن در که یکی چون تو درآید

روی مـیمون تـو دیـدن در دولت بگشـاید

۴. شکل تفنید به مقتضای حال

نوع چهارم، شکل تفنید به مقتضای حال و مقام و ظروف مخصوص است. سخنور ناگزیر می‌شود سخن خود را با نقد گفتار مخالف آغاز کند؛ مثلاً سخنوری که می‌خواهد دربارهٔ اصالتِ دین صحبت کند، سخن خود را این‌گونه آغاز می‌نماید:

سخن ما دربارهٔ اصالت دین و مذهب است. بعضی می‌گویند: دین مولود جهل و ترس و یا ساخته و پرداختهٔ نظام سرمایه‌داری است در صورتی که مذهب، پدیده‌ای فطری و طبیعی است و با تاریخ پیدایش انسان مسؤول هم‌گام و همواره بر ضد نظام سرمایه‌داری قیام کرده است و پیوسته پیامبران با مترفین و زورگویان مواجه شده‌اند.

۵. بیان اهمیّت موضوع خطابه

گاهی مقدمه، بیان اجمالی از اهمیت موضوع خطبه و هدف از طرح آن است. این نوع مقدمه، در مقامی است که شنوندگان سابقهٔ ذهنی و اطلاعی از موضوع خطبه ندارند و یا اهمیت و ضرورت طرح این مسأله برای آنان روشن نیست؛ در این حال، خطیب ناگزیر می‌شود در مقدمه، اهمیت موضوع را یادآور شود و اجمالی از نقش این گفتار را خاطر نشان

---

۱. طبق نقل مرحوم مجلسی اشعار فوق از حضرت خدیجهٔ کبری ـ سلام الله علیها ـ است که به هنگام بازگشت پیامبر صلی الله علیه و آله از مسافرت سروده است.

سازد تا شنوندگان را برای توجه بیشتر آماده نماید، به خصوص اگر موضوع سخن مسألهٔ معروف و سابقه داری باشد که در این صورت، سخنور باید در آغاز سخن تذکر دهد که تاکنون این موضوع غامض ـ آن‌چنان که باید ـ بررسی و تحلیل و ضرورت آن برای شنوندگان روشن نشده است. از این رو، این بحث را آغاز و نقش فردی و اجتماعی آن را بیان می‌نماییم.

۶. آغاز مقدمه با شعر

چه شعر به سبک قدیم باشد یا جدید و یا حالت توصیفی و دکلمه‌ای داشته باشد. اکنون موضوع مقدمه پایان یافت.

رکن دوم: عرض یا طرح موضوع سخن

دومین بُعد از ابعاد خطابه از نظر ارسطو «عرض»، یعنی طرح موضوع سخن است، چون ممکن است خطیب، مقدمه را از خطابه خود حذف کند، ولی هرگز نمی‌تواند از طرح موضوع سخن‌رانی بی‌نیاز باشد، زیرا حقیقت خطابه عبارت است از: بیان موضوع و تفسیر و اثبات مدعا و تحریک مستمعان در جهت آن. و برای بهتر مطرح شدن موضوع سخن، ضوابطی در کار است که باید رعایت شود:

یکم ـ وحدت موضوع

شرط نخستین عرضهٔ خوب، وحدت و انسجام موضوع است. گوینده از پراکنده‌گویی باید سخت بپرهیزد و خطابهٔ خود را به یک موضوع مشخص اختصاص دهد. پس از حمد و ستایش حق تعالی از مقدمه گرفته تا اقامهٔ دلیل، بیان تاریخ، ذکر اشعار و پیام و خاتمه سخن‌رانی، همگی باید حول یک محور بچرخد و برای تفسیر و تحکیم آن موضوع باشد. عیب بزرگ سخن‌رانی آن است که سخنور در یک سخن‌رانی از چند موضوع سخن بگوید که در نتیجه تمام آنها خام و ناقص بماند، البته ممکن است خطیب، به قدری جاذب و شیرین‌کلام باشد که شنوندگان را مجذوب کند، ولی شنونده چیزی به دست نمی‌آورد و خطیب هم به مقصد اصلی، که اقناع و تحریک است، دست نمی‌یابد. اگر خطیب حاذق،

دربارهٔ یک موضوع سخن بگوید جذابیت بیشتر می‌شود و محتوای سخن‌رانی، در اذهان شنوندگان بهتر تثبیت می‌گردد، زیرا سخنور مجبور است دربارهٔ آن موضوع مشخص بسط کلام داده و از هر جهت روشنگری نماید. آیهٔ **﴿قل إنما أَعظکم بواحدة﴾**[۱] از روان شناسی تبلیغ پرده برمی‌دارد، چه طبع بشر از پذیرش چند موعظهٔ متوالی سر باز می‌زند، ولی اگر یک موضوع جزئی از تمام جهات تشریح و از دیدگاه‌های مختلف تأیید شود تأثیر بهتری دارد. به گفتهٔ شاعر:

به نیم غمزه توانی که قتل عام کنی نعوذ بالله اگر غمزه را تمام کنی

پراکنده‌گویی، ناشی از عدم پختگی و مهارت و فقدان خالقیت ذهن انسان است به همین دلیل، مطالعهٔ موضوعی بهترین نوع مطالعه است که باعث خلاقیت و پختگی فکری می‌شود، ولی مطالعات پراکنده، ذهن را خراب می‌کند و قدرت ابتکار و تحلیل را از بین می‌برد.

دوم ـ ترتیب منطقی

شرط دوم، نظم و ترتیب در مواد و مطالب سخن‌رانی است؛ یعنی مطالب و مسائل سخن‌رانی به‌گونه‌ای منطقی، مرتب و منظم شود، آغاز و انجامش روی محاسبه باشد، جایگاه شعر و استدلال و تاریخ و آیات و روایات بر طبق نظم منطقی مشخص گردد؛ یعنی هر مطلبی مطلب دیگر را تداعی کند و در روشن ساختن آن دخیل باشد تا تمام مسائل مطروحه بتواند خطیب را به هدف نهایی خود برساند. تقسیم عنوان خطابه به صورت طبیعی و تدریجی باید صورت بگیرد؛ یعنی از امور ساده و روشن ـ که فهم آن‌ها متکی بر امور دیگر نیست ـ آغاز شود و تدریجاً به موضوعاتی برسد که دریافت آنها به مسائل قبلی بستگی دارد؛ مثلاً می‌توان گفت: آیا قضا و قدر ایجاب می‌کند که انسان خائن باشد یا خادم؟ آیا ارادهٔ انسان در ساختن سرنوشت خویش دخیل است، یا سهمی ندارد؟ باید دید قرآن چه می‌گوید:

﴿إن الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بأنفسهم﴾[۲]؛ **﴿ظهر الفساد فی البر و**

---

۱. سبأ (۳۴) آیهٔ ۴۶.

۲. رعد (۱۳) آیهٔ ۱۱.

البحر مما کسبت أَیدیهم﴾[۱]؛ ﴿فأَهلکناهم بذنوبهم﴾[۲]؛ ﴿وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلِفنّهم فی الأَرض﴾[۳]؛ ﴿کل نفس بما کسبت رهینه﴾.[۴]

از مجموع این آیات بر می‌آید که خداوند، سرنوشت انسان‌ها و جوامع را بر طبق قانون قرار داده است. گناهان زیاد، منشأ هلاکت است، ایمان و عمل صالح باعث حاکمیت و به دست آوردن قدرت می‌شود. فساد و تباهی ـ که علت بسیاری از بدبختی‌هاست ـ از ارادهٔ انسان‌ها مایه می‌گیرد و حیات و تفکرات شکل یافتهٔ درونی ملت، فرهنگ اجتماعی را می‌سازد. اگر جامعه بخواهد تحولی در نظام سیاسی و اجتماعی و اقتصادی به وجود آورد باید طرز تفکر و اندیشه‌ها و عقاید خویش را دگرگون سازد. انقلاب فرهنگی، انقلاب سیاسی و اجتماعی را به دنبال می‌آورد... و بدین ترتیب خطیب سخن را به پایان می‌رساند.

سرانجام بخش‌های سخن‌رانی و فصول مختلف آن باید نظام‌مند و کامل، مسلسل و زنجیروار در معرض افکار شنوندگان قرار بگیرد تا نتیجهٔ مطلوب و نهایی حاصل آید.

سوم ـ وضوح معنی و جملات

شرط سوم، روشن مطرح کردن موضوع است؛ یعنی در عین این که سخن‌رانی باید با فصاحت و بلاغت همراه باشد از تعقید و غموض نیز باید پیراسته شود تا مسائل به ذهن شنونده به سهولت انتقال پیدا کند. از نظر معنا هم موضوع در حدّ فهم و اندیشه مستمعان باشد نه فراتر، که در این صورت سخنور به مقصد نمی‌رسد.

رکن سوم: تدلیل یا اقامهٔ برهان

سومین بخش خطابه از منظر ارسطو اقامهٔ دلیل است. پس از طرح مدعا و پرورش آن، خطیب ناگزیر می‌شود برای اثبات مدعای خود، دلیل بیاورد. دلیل گاهی منطقی است و

---

۱. روم (۳۰) آیهٔ ۴۱.
۲. انعام (۶) آیهٔ ۶.
۳. نور (۲۴) آیهٔ ۵۵
۴. مدثر (۷۴) آیهٔ ۳۸.

گاهی خطابی. دلیل منطقی بر مقدمات یقینی و ثابت استوار است و دلیل خطابی بر مقدمات ظنی، که معمولاً از مشهورات و مقبولات استفاده می‌شود و یا گفتهٔ بزرگان مورد استناد واقع می‌گردد. تفاوت دلیل منطقی با خطابی این است که اولاً، دلایل منطقی، یقین آفرین است لیکن در دلیل خطابی جانب ظن و گمان غلبه دارد، اگر چه ممکن است برای مستمعان، یقین ایجاد کند. دیگر آن که دلیل منطقی باید در قالب اشکال چهارگانه ریخته شود، ولی دلایل خطابی، شکل خاصی ندارد ممکن است پیش از مدعا مطرح و پس از ذکر دلیل، اصل مدعا گفته شود، ولی چون بیشتر مردم، تابع دلیل منطقی نیستند و خطابه جنبهٔ عمومی دارد باید از احساس افراد استفاده کرد و تخیلات آنان را برانگیزاند، زیرا مردم تابع شور و احساساتند نه دلایل عمیق و منطقی، گرچه شور و احساسات آنها ممکن است منطقی باشد، ولی برانگیختن احساسات و شورانگیزی با دلایل خطابی امکان‌پذیر است و به قول یکی از دانشمندان: «تسلسل افکار نزد جمعیت همانند تسلسل ادله در ذهن مرد اسکیموست؛ زیرا به تجربه دریافته که برف ـ که جسمی شفاف است ـ در دهان گداخته می‌شود، آن‌گاه از این دریافت، چنین استنباط کرده که شیشه نیز چون جسمی شفاف است باید گداخته شود. یا به مانند استنتاج آن مرد وحشی است که تصور می‌کند خوردن قلب دشمن شجاع، شجاعت او را به قلب خورندهٔ آن منتقل می‌سازد. یا کارگری که کارفرمایش حق او را پایمال کرده معتقد است که همگی کارفرمایان حقوق کارگران را پایمال می‌کنند».[1]

ولی خطیب موفق، کسی است که سخن خود را متوجه احساسات جمعیت کند و از این رهگذر شور و هیجان در آنان ایجاد نماید، چون اقلیتی هستند که تابع عقل و منطقند و اکثر مردم را از طریق مشاعر و عواطف باید برانگیخت. در هر صورت، شکل دلیل باید خطابی باشد، ولی اصل مدعا باید مطابق با استدلال باشد؛ یعنی برای شخص خطیب، یقینی باشد؛ مثلاً می‌توان خدا را با دلایل خطابی اثبات کرد و عواطف مردم را برانگیخت. گرچه اصل وجود خدا با برهان ضرورت وجود **«الشيء مالم يجب لم يوجد»** نیز سازگار است لیکن تودهٔ عوام، برهان صدیقین را درک نمی‌کنند. اگر گوینده از این رهگذر بخواهد شنوندگان را متوجه خدا بکند شکست خواهد خورد.

---

۱. روح الاجتماع، ص ۷۸.

رکن چهارم: خاتمه

چهارمین رکن و بخش از پیکرهٔ سخن‌رانی از نظر ارسطو خاتمه است. بسیاری از استادان سخن، حسن مقطع را از حسن مطلع مهم‌تر دانسته‌اند از این رو مطالبی که سخن‌رانی را پایان می‌بخشد باید جذّاب و لطیف باشد به‌طوری که حلاوت و طراوت خطابه را در ذایقه مستمعان، نگه دارد و افسوس و حسرت تمام شدن آن را در دل‌های شنوندگان بگذارد. بی‌تردید فرجام خوب از آغاز نیکو به مراتب مهم‌تر و ضروری‌تر می‌باشد. به سان سخن‌رانی‌های عمیق و پرباری که با انجام و پایان نادرست شکوه خود را از دست داده و به کلّی بی‌اثر و ثمر شده‌اند و بر عکس خطابه‌هایی که با مقدّمهٔ ناهنجار و ناپسندی شروع شده‌اند به یُمن حسن خاتمه، زیبایی و جلال خود را در اذهان حفظ کرده‌اند. به همین جهت فرود سخن باید شوق‌انگیز و آرمان‌ساز باشد تا شنوندگان را بر سر ذوق آورد.

تناسب خاتمه با اهداف

سخنوران باید ختام سخن را با اهداف خویش منطبق سازند، اگر هدف ترغیب است در خاتمهٔ سخن باید با تحریک احساسات ایجاد میل و رغبت نمود. اگر مقصد اصلی اقناع باشد باید دلیل خطابی را به‌طور اختصار با استفاده از عبارات دل‌پذیر و سبک نوی تکرار کرد. در صورتی که محور، تعلیم و تربیت باشد باید لبّ مطلب، به تعبیر بهتر و یا از زبان بزرگان بازگو گردد، ولی نباید تکرار محسوب گردد که ملالت به بار می‌آورد.

سخن گرچه دل‌بند و شیرین بود   سزاوار تصدیق و تحسین بود
چو یک بار گفتی مگو باز پس   که حلوا چو یک بار خوردن بس

در مباحث آتی به گونه‌ای مبسوط از خاتمه سخن خواهیم گفت.

رکن پنجم: تفنید و ابزارهای آن

منطقی‌های جدید تفنید را بر پیکرهٔ خطبه اضافه کرده‌اند و معتقدند که سخنور قبل از ختم سخن باید از تفنید استفاده کند. «تفنید» عبارت است از: مناقشهٔ آرا و عقاید مختلف

برای ابطال مدعا و دلایل طرف مقابل. تفنید می‌تواند متوجه عقاید رایج باشد و یا به یک جریان فرهنگی و استعماری شایع مرتبط شود و یا بر ضد عقیده‌ای انحرافی که طرفداران اندکی دارد و یا علیه تفکری که به صورت شعر و مثل در افواه عمومی جاری باشد، صورت بگیرد؛ مانند «خواهی نشوی رسوا همرنگ جماعت شو».

خطیب، باید از این‌گونه اشعار انحرافی انتقاد کند و به مردم بفهماند که انسان در همه جا نباید همرنگ و همراه جماعت باشد و تحت تأثیر محیط اجتماعی قرار بگیرد. امثال و اشعار تأثیر فوق العاده در اذهان می‌گذارد و از رسالت‌های خطیب پاک سازی افکار جامعه از این‌گونه مثل‌ها و اشعار گمراه کننده است؛ مانند

در دل دوست به هر حیله رهی باید کرد   طاعت از دست نیاید گنهی باید کرد

هرگز صحیح نیست که انسان با حیله و تزویر در دل کسی راه پیدا کند و اگر طاعتی از دست او نیاید مرتکب گناه شود، بلکه باید با صداقت و پاکی در جامعه زندگی نمود.

خوش‌بختانه اشعار انحرافی متداول در جامعه بسیار اندک است، ولی ضرر دارد و در مقابل اشعار صحیح و روشنگرانه فراوان است.

اشعار و مثل‌های انحرافی، مانند «جابه‌جا کنعبد جابه‌جا کنستعین» و یا «چراغی که به خانه رواست بر مسجد حرام است» و «ما را که با او در یک قبر نمی‌گذارند» و یا «مشت و درفش» و «المأمور معذور» و «موسی به دین خود و عیسی به دین خود» و «می بخور، منبر بسوزان، مردم آزاری نکن» و... .

یکی از ابزارهای تفنید تحلیل یک شعار، مثل، شعر و داستان است. گوینده به تناسب سخن‌رانی پس از طرح آنها به تحلیل می‌پردازد و می‌گوید: طبق گفتهٔ این شاعر اگر انسان مسلمان مثلاً بخواهد در جامعهٔ اروپایی زندگی کند، باید به صورت اروپایی درآید؛ یعنی تمام مقدسات و عقاید و اصالت‌های خود را نادیده بگیرد، آیا چنین عملی معقول و منطقی است؟ آیا این عمل حرکتی منافقانه نیست؟ آیا چنین کاری از بی‌شخصیتی انسان حکایت نمی‌کند؟

هر فردی که با شرافت و اصالت و تقوا زندگی کند، محترم است. کجا سراغ دارید که ناپاکی، فضیلت و پاکی، رذیلت به شمار آید؟ بلکه رعایت ضوابط دینی و مکتبی در کشورهای

خارجی، تحسین برانگیز است نه رسوایی.

عده‌ای از اساتید خارجی به خواهران با حجاب ایرانی اظهار کرده بودند: ما به شما احترام فوق العاده قائلیم، چرا که در محیط خارج رنگ عوض نکرده‌اید و در این گرمای شدید پوشش اسلامی خود را حفظ می‌کنید. پیداست که تحمل گرمای طاقت فرسا و رعایت پوشش اسلامی از اصالت و ایمان شما مایه می‌گیرد، زیرا شما به یک سلسله اصول مکتبی باور دارید که چنین خود را در زیر پوشش قرار می‌دهید.

در قطب مخالف آنان مسلمان نماهایی هستند که در هر محیطی وارد می‌شوند رنگ آن محیط را می‌پذیرند و مانند بوقلمون به صد شکل و رنگ در می‌آیند. به فرمودهٔ حضرت علی‌علیه السلام مانند پشه‌ها در جهت باد حرکت می‌کنند: «**همج رعاع، أَتباع کل ناعق یمیلون مع کلّ ریح**».[1]

خطیب، در زمینهٔ عقاید باطل و یا جریانی سیاسی و اخلاقی ناگزیر است به نقد سخنان مخالفان بپردازد تا بدین وسیله آثاری که در اذهان شنوندگان باقی مانده است بر طرف سازد. حتی در پاره‌ای از موارد، سخنور پیش‌دستی می‌کند و اشکالاتی که حدس می‌زند در آینده مورد استفاده و استناد مخالفان قرار گیرد، طرح و نفی و به اصطلاح «دَفْع دَخْل مقدّر» می‌کند.[2] به عنوان مثال، در مورد حجاب اسلامی که سخن می‌گوید پس از طرح دلایل و لزوم حجاب، بگوید: پندار بعضی بر این است که «دل پاک باشد» کفایت می‌کند و اساساً زن باید حجاب باطن داشته باشد، زیرا زنان بسیاری هستند که در پوشش چادر و حجاب مرتکب زشتی‌ها می‌شوند؛ که ناطق می‌گوید: ما منکر این جریان نیستیم، ولی بی‌حجابی از منکرات علنی است و فساد اخلاق و از هم پاشیدگی نظام اجتماعی و خانوادگی را به بار می‌آورد. ممکن است زن بدحجابی پیدا شود که آلودگی نداشته باشد، ولی باید این را در نظر داشت آن کس، با عریانی خویش، جامعه را تباه می‌سازد، مرتکب گناهی بزرگ می‌شود.

---

۱. اینان مانند پشه هستند که همواره در جهت باد حرکت می‌کنند چرا؟ چون: «**لم یستضیئوا بنور العلم و لم‌یلجؤوا إلی رکن وثیق**». تا وقتی که انسان در اعتقادات خود آگاه و عالم نباشد و به رکن محکم دلیل و برهان متکی نگردد، مانند کشتی بی‌لنگری خواهد بود که باد به هر سوی که رفت کشتی او را می‌برد ـ نهج البلاغه، تحقیق صبحی صالح، حکمت ۱۴۷.

۲. ﴿**فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة لِیَتَفَقَّهُوا فی الدین و لینذروا قومهم إذا رجعوا إلیهم لعلهم یحذرون**﴾. رسالت فقیه پیش‌گیری و درمان است؛ انذار و هشدار فقیه و خطیب، مربوط به پیش‌گیری هاست.

اصولاً فلسفهٔ حجاب و پوشش اسلامی برای حفظ نظام جامعه است و کسی که در صدد بر هم زدن نظام خانوادگی و عفت عمومی باشد محکوم است. پوشیدن لباس‌های نازک در عروسی‌ها و مجالس خانوادگی ـ که اختلافی در بین نیست ـ و حفظ حجاب در خیابان و کوچه‌ها قابل توبیخ نیست، چراکه اسلام معتقد است بانوان در برابر نامحرمان باید پوشیده باشند نه در محافل ویژهٔ زنان و نزد محارم به خصوص شوهر. البته اگر در نزد محرم‌ها ـ به غیر از شوهر ـ به‌گونه‌ای بایستد و قرار بگیرد که باعث تحریک شهوات شود، کاری حرام صورت می‌دهد.

عده‌ای می‌گویند: اگر حجاب باطن کفایت می‌کند پس چرا بعضی از این خانم‌ها تنها نیمی از حجاب را پذیرفته‌اند؟ و بخش اعظمی از بدن خود را می‌پوشانند؟

چه مانعی دارد که همین مقدار حجاب ظاهری را نیز از خود دور نمایند و کاملاً عریان شوند و جوان‌ها نیز به تدریج عادت خواهند کرد!؟ و عده‌ای دیگر در پاسخ می‌گویند: برهنگی کامل درست نیست و به همین اندازه حجاب لازم است، ولی موها و بازوان لازم نیست مستور بمانند!

می‌پرسیم: کدام مقام، باید حدود حجاب را مشخص نماید؟ آیا هر کس طبق سلیقهٔ خود می‌تواند محدودهٔ حجاب را مشخص کند؟ یا مد سازها که لباس‌های متنوع می‌سازند باید حدود و اندازهٔ پوشش را تعیین نمایند؛ یعنی آنان که با طرح لباس‌های مدرن بر جاذبهٔ خانم‌ها می‌افزایند؟ وانگهی، مگر ممکن است زنی حجاب باطن داشته باشد، ولی در سلوک عملی و کردار ظاهری و نوع پوشش او تأثیر نگذارد؟ از قدیم گفته‌اند: «**الظاهر عنوان الباطن**؛ ظاهر از باطن حکایت کند». آیا زنی که خود را به هفت قلم آراسته و در تابستان لباس‌های آن چنانی پوشیده به حجاب باطن آراسته است!؟ آیا هدف او این نیست که خود را در معرض نمایش و چراگاه چشم‌های شهوت آلود بلهوسان قرار دهد؟ قطعاً جواب مثبت است.

اگر بپذیریم که بعضی از بانوان به بد حجابی عادت کرده‌اند و قصد و غرضی نیز در کار نباشد و به اصطلاح دارای حجاب باطن هستند، تکلیف چشم چرانان چه می‌شود؟ آیا بانوانی که حجاب شایسته‌ای ندارند و جامعه را نادیده می‌گیرند می‌توانند بگویند: گمراهی و فساد آنان ربطی به ما ندارد؟ و این امر مشکل هوس بازان و جوانان مجرد است نه بانوان. ما بر این

شیوه (برهنگی) عادت کرده‌ایم و آنان مجبور نیستند نگاه کنند؟! آیا اندام زن برای جوان جاذبه دارد یا خیر؟ آیا زنی که نیمه عریان حرکت کند و اندام خود را بیاراید و دل و دیده را برباید، در جامعه اثر منفی نمی‌گذارد؟ زن به منزلهٔ آهن رباست و باید پوشیده باشد و بی‌تفاوتی و به من چه گفتن‌ها، عذر بدتر از گناه است؛ به علاوه اگر این پندار صحیح باشد مردها نیز می‌توانند برهنه شوند و بگویند: بانوان و دوشیزگان نباید به نقاط حساس بدن ما نگاه کنند.

حکمت تشریع حجاب

سخنور با ذکر تاریخ، می‌تواند فلسفهٔ حجاب را بهتر روشن سازد. در تاریخ آمده است که در زمان پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله جوانی، زن بد حجابی را مشاهده کرد که موهایش از روسری بیرون آمدْ و به صورتش جلوه و زیبایی خاصی بخشیده است. جوان سخت مجذوب شد و ناخودآگاه او را تعقیب نمود. در همان حال که مفتون و به دنبال وی می‌رفت، در سر پیچ کوچه استخوان تیزی بر دیوار بود به صورت این جوان اصابت کرد و خون از صورتش جاری شد. با همین وضعیت خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب گردید و ماجرای خود را نقل کرد که آیهٔ حجاب نازل شد:

﴿و قل للمؤمنات یغضضن من أَبصارهن و یحفظن فروجهن و لا یبدین زینتهن إلّا لبعولتهن...﴾؛[1]

(ای پیامبر!) به زنان مؤمن بگو: چشم‌های خود را فرو پوشند و دامان (عفت) خویش را حفظ کنند و زینت‌های خود را جز برای شوهرانشان آشکار ننمایند.

بنابراین، بدحجابی اثرهای زیانباری در روحیهٔ جوانان خواهد گذاشت. گذشته از این، بعضی، الفاظی را آموخته‌اند و معانی را فراموش کرده‌اند.

حجاب در اصل به معنای سد و مانع است. انسان باید حجاب‌های باطن را بشکند، غرور، خودخواهی و هواپرستی، حجاب باطن است و نمی‌گذارد که انسان به خدا نایل شود و حق‌پذیر باشد. حجاب ظاهری چون مانع نگاه‌های نامحرمان و پوششی برای حفظ شخصیت

---

۱. نور (۲۴) آیهٔ ۳۰.

و ارزش زنان است پسندیده است و گرنه حجاب به خودی خود، نارواست. گاهی علم حجاب اکبر می‌شود و همان‌گونه که جهل و هواپرستی نیز حجاب اصغر محسوب می‌شود.

بنابراین، یکی از وسایل تفنید، تحلیل فکر باطل و شاخ و برگ دادن و چهرهٔ زشت آن را به شنوندگان ارائه دادن است تا به‌گونه سطحی و عامیانه تحت تأثیر یک شعار قرار نگیرند.

دومین راه تفنید، انکار است؛ بدین معنا که شخص در برابر مخالف و دعاوی او تسلیم نشود و در این مقاومت و تمرد، به دلیل استواری اتکا کند، نه به شعار و حماسه.

مصطفی کامل در مورد ادعای انگلستان مبنی بر دوستی با کشور مصر می‌گوید:

ماذا یرید منا الإنجلیز؟ أَیریدون أَن نسمّي سیئاتهم حسنات و نصفق لضیاع حقوقنا و استیلائهم علی بلادنا و تجریدهم إیانا من کل سلطة و نفوذ؛[1]

انگلیس از ما چه می‌خواهد؟ آیا می‌خواهد که ما اعمال خائنانه آنان را «خدمات نیکو» بنامیم و در ازای پایمال کردن حقوق و تسلط استعماری بر سرزمین‌های ما و کوتاه کردن دست ما از مقدرات و شؤون حیاتمان به نفع آنان کف بزنیم؟!

در این خطبه، خطیب، تمام جفاکاری‌ها و تجاوزات انگلیس را بر شمرده تا به یک نتیجهٔ کلی منتهی شده است و آن این که انگلیسی‌ها، دشمنان مصرند و بر خلاف آن چه وانمود ساخته‌اند، دوستان مصر نیستند.

از وسایل دیگر تفنید، موافقت است و آن بدین صورت است که سخنور با واقعیتی که بر زبان مخالف جاری شده موافقت خود را اعلام کند، با این حال با کیفیت وقوع و سازوکار حدوث قضیه، مخالفت نماید. به عنوان مثال، وکیل مدافع اعتراف می‌کند که موکلش همان‌گونه که دادستان ادعا کرده مرتکب قتل شده است، ولی در کیفیّت قضیه و نوع مجازات طرح شده به مخالفت بر می‌خیزد و هم‌زمان با آن که دادستان تقاضای حکم اعدام می‌کند، وکیل مدافع، تبرئه یا زندانی شدن وی را استدعا دارد و می‌گوید: قتل عمدی نبوده و خود مقتول، کاری کرده که به قتل خودش منجر شده است و یا موکل من به عنوان دفاع از خود دست به قتل او زده است. یا در مورد شعار آزادی زن، بگوید: ما با آزادی زن موافقیم، ولیکن بی‌حجابی را اسارت زن می‌دانیم. ما تساوی حقوق زن و مرد را قبول داریم، ولی این نوع

---

۱ . الخطابه، ص ۲۳۲.

تساوی را برای زن تحمیل ظلم فاحش و مضاعف می‌دانیم. تساوی در حقوق انسانی و احترام متقابل معقول است، اما تساوی در زایمان مسخره است.

از دیگر اسباب تفنید، استدراک است؛ یعنی خطیب در برابر اعتراضات خصم، اشکالات مشابهی بیاورد و به این وسیله از ارزش اعتراضات و اعتبار آن بکاهد و یا دلیل نقضی بیاورد؛ مثلاً اگر فردی بگوید: خدا نیست، به دلیل این که نظم و حسابی در کار نیست و این همه مصایب و ناملایمات، شاهد بر فقدان مبدأ حکیم است. خطیب در برابر این اعتراض می‌گوید: اگر خدایی در کار نیست، پس این همه نظم و محاسبه چیست و از کیست؟ مصایب، منشأ تکامل انسان است و در مقابل، گرفتاری هایی که مولود هوس بازی‌ها باشد منشأ انحطاط است. اگر مبدأ حکیمی در کار نباشد و سرنوشت بشر به دست طبیعت خشن و بی‌شعور باشد، زندگی برای آدم عاقل مفهومی ندارد و باید خودکشی نماید.

یکی دیگر از اسباب تفنید، استفاده از سخن خصم علیه خود اوست؛ مثلاً در برابر کسی که بگوید: هیچ چیز ثابت و مقدسی در عالم نیست، بگوییم: پس، خود این اصل نیز ثابت نیست و قابل تغییر است. آیا اصولاً دیالکتیک از اصول ثابت جهان است یا تغییر پیدا می‌کند؟ اگر بگوید: ثابت است، پس قانون تحول، استثناپذیر شد و اگر بگوید: اصول دیالکتیک نیز متغیر است، پس نمی‌تواند میزان و معیار برای تفسیر جهان باشد. این که می‌گویند: معیار شناخت حقایق، تجربه و آزمون است، می‌گوییم: آیا همین قضیه با تجربه به دست آمده است و یا قانونی عقلی می‌باشد؟ قانون عقلی اگر یک مورد نقض شد از کلیت افتاده و بی‌اعتبار می‌شود.

فرق خطابه با مقوله‌های دیگر

پیش از آغاز مراحل و اجزای سخن‌رانی لازم است تفاوت‌های خطابه از همانندها و نظایر آن مشخص شود تا مباحث مخلوط نشود و ابهام به وجود نیاید و نیز سعی می‌شود به مشترکات آن اشاره شود تا بصیرت بیشتری به وجود آید. اکنون بدین فرق‌ها می‌پردازیم:

فرق خطابه و سخن‌رانی علمی (محاضره)

خطابه گرچه نوعی محادثه و گفتگوست؛ لیکن فرق‌های بسیاری با هم دارند، زیرا خطابه فنی است که اختصاص به عموم دارد بر خلاف گفتگو که مخاطب و یا افراد خاصی را می‌طلبد. محادثه و گفتگو از آغاز پیدایش تاکنون تطورات و تحولاتی پیدا کرده است و از مکالمه و گفتار معمولی فراتر قرار گرفته که امروز به شکل نوعی فن تکامل یافته درآمده است به گونه‌ای که از محدودهٔ فردی به حوزهٔ اجتماعی و سیاسی وارد شده است؛ به عبارت دیگر، گاهی مخاطبان سخن، شمار اندکی هستند و زمانی عموم مردم مورد خطاب قرار دارند. در صورت نخست که برای اشخاص معدود سخن ایراد می‌گردد اگر برای تفهیم و مجرد تعبیر باشد در فرهنگ اسلامی به آن «حدیث» می‌گویند که اصطلاح جامع‌تر آن «درایة الحدیث» است، ولی اگر گفتار برای برانگیختن مردم در جهت مصلحتی صورت بگیرد که طبیعتاً این نوع کلام از روی دل‌سوزی و مهربانی است این نوع سخن را وصیت و سفارش می‌گویند. سخن با عموم مردم اگر برای تشریح حقیقتی علمی و یا بیان نظریه‌ای اجتماعی و اقتصادی ایراد شود، در اصطلاح، سخن‌رانی و یا محاضره نام دارد. اگر این سخن‌رانی به انگیزهٔ

برانگیختن شعور و بیرون آوردن گنجینه‌های عقول و احیای استعدادهای نهفته انجام گیرد و با حماسه آفرینی و تحریک عواطف و استمالت و دل‌جویی مخاطبان توأم باشد در این صورت خطابه می‌گویند.

بنابراین محاضره در چند چیز از خطابه جدا می‌شود و در چند امر نیز متحد و مشترکند:

یکم ـ محاضره نوعی سخن‌رانی علمی است و هدفش تبیین حقیقتی علمی و یا بیان نظریه‌ای فلسفی، علمی و اجتماعی است؛ مانند نظریهٔ داروین، تئوری مارکسیسم، نظریهٔ نسبیت انیشتین و یا حرکت جوهری ملاصدرا، که هر کدام دارای اصول و قواعدی است و سخنور در ذکر این نظریات، مبانی آن را برای افراد خاصی تشریح و روشن کند.

شبهات و ابهامات را از چهرهٔ نظریه‌ای علمی بر طرف نماید و آن را شفاف سازد که چنین سخنی مبتنی بر دلایل عقلانی خواهد بود نه تخیلات، و مخاطب عقل‌هاست نه عواطف و هدف آن آموزش نظریه است نه تحریک عواطف و تأثیر در نفوس و دل‌جویی از شنوندگان. این نوع سخن‌رانی مخصوص نظریه پردازان و فرهیختگانی چون ملاصدرا، علامه طباطبائی، استاد مطهری، دکتر حسابی، انیشتین و... است. در سمینارهای علمی این‌گونه سخن گفته می‌شود و یا اگر کسی «حرکت جوهری» صدرایی را بخواهد تبیین نماید باید از این شیوه استفاده کند. اگر عالمان دینی هم در خطبه‌ها گاهی به تشریح نظریه‌های علمی و فلسفی می‌پردازند در حقیقت استفادهٔ ابزاری از علم و حکمت برای تثبیت یک حقیقت دینی می‌کنند و به صورت طفیلی به آن اشاره دارند و در هر حال، متن خطابه نمی‌تواند نظریهٔ علمی محض باشد، چرا که برای جمهور مردم بی‌فایده است، به علاوه اصول خطابه در این نوع سخن‌رانی رعایت نمی‌شود، بلکه از برهان علمی و منطقی به جای مقبولات و مظنونات و مشهورات استفاده می‌شود.

دوم ـ در سخنوری هدف اصلی ایجاد رغبت در اموری است که می‌تواند سعادت اخروی و دنیوی مردم را تأمین نماید. خطیب از طریق دلایل اقناعی با توجه به عواطف و احساسات و میزان درک و شعور غالب شنوندگان سخن می‌گوید و با دل‌جویی و مرهم‌گذاری بر دردهای آنان، اندیشه و دل‌ها را به سوی معنویت می‌کشاند، لیکن در محاضره از خوش بختی و بدبختی و پند و موعظه و تحریک عواطف سخن به میان آورده نمی‌شود. گرچه برخی از

فیلسوف نمایان و متخصصان علوم طبیعی گاهی به سخن‌رانی‌های خود شکل دینی می‌دهند، ولی نمی‌توانند کار خطیب دینی را انجام دهند. در حقیقت پند اندرز و تحریکات آنها در سخن‌رانی جنبهٔ فرعی دارد نه اصلی. البته در موارد بسیار نادری ممکن است محاضره و خطابه با هم جمع شوند از این رو مسؤولیت سخنوران دینی مضاعف می‌شود، زیرا گذشته از معلومات دینی باید از علوم روز نیز تا حدودی بهره‌مند باشند تا در چنین موقعیتی بتوانند انجام وظیفه نمایند؛ مثلاً مغز و چشم و دیگر اعضا و آفریده‌های خدا را تشریح کنند و توضیح دهند. از آیات الهی و شاهکارهای قدرت حق حرف بزنند تا مستمعان را متوجه قدرت و حکمت الهی نمایند.

سوم ـ موضوعات خطابه معمولاً در بین مردم روشن است؛ مانند صداقت، امانت، عبادت، ترک گناه، خیانت در امانت، وفای به عهد، رعایت حدود و حقوق مردم، حرمت ربا و ریا، ضرورت امر به معروف و نهی از منکر و شرکت در انتخابات و تظاهرات. با وجود این که مردم اینها را می‌دانند، ولی خطیب آن را چنان با موازین خطابه آرایش می‌دهد و به مواعظ نیکو مجهز می‌سازد که همگان را برای انجام دادن و یا ترک آن بر می‌انگیزاند که گویی مردم از این امور غافل و بی‌خبر بوده‌اند، ولی در سخن‌رانی‌های علمی، مخاطبان از نظریهٔ علمی خبری ندارند و راغب هستند بفهمند.

فرق سخن‌رانی و مکالمه

سخن‌رانی با مکالمهٔ روزمره تفاوت جوهری دارد که برای بصیرت بیشتر شمه‌ای از آن را بیان می‌کنیم:

الف) سخن‌رانی در عین این که نوعی هنر آفرینی است؛ موازینی دارد که سخنور باید در سخن گفتن ضوابط را بداند و ماهرانه به کار بندد. به همین دلیل سخن‌رانی قواعدی دارد که باید آنها را آموخت و تمرین و ممارست فراوان کرد تا آن ضوابط در مقام عمل پیاده شود. ولی گفتگوهای معمولی نه تمرین لازم دارد و نه دارای قواعد خاصی است. انسان برای رفع حوایج معمولی، نیازمند به گفتگوست، لیکن ادیبانه سخن گفتن در مکالمهٔ روزمره غیر طبیعی و نامأنوس است. ولی آهنگ سخن‌رانی، دارای فراز و نشیب است و با حرکات دست و سر و

ابرو نیز باید هنر آفرینی شود؛ عکس گفتگوهای معمولی که فراز و نشیب دادن مضحک است.

ب) سخنوری، تصرف در عقل و عواطف به منظور اقناع و تحریک شنوندگان است، ولی در گفتار معمولی چنین اهدافی ملحوظ نیست و به ندرت اتفاق می‌افتد که چنین هدفی در کار باشد. گفتگو کنندگان هیچ کدام در صدد تصرف در عقل و عاطفهٔ طرف مقابل نیستند؛ بلکه مکالمه برای تفهیم مقاصد و رفع حوایج انجام می‌شود.

ج) مکالمات معمولی هر چه ساده‌تر انجام گیرد و از الفاظ عامیانه و متداول استفاده شود مطلوب‌تر است و به زبان قلم و یا ادبی صحبت کردن، غیر معمولی و ناپسند محسوب می‌شود. چه بسا ممکن است شخص مورد طعن و توبیخ و حتی تمسخر قرار گیرد، که «چرا مثل آدم صحبت نمی‌کند». سخنوران نامی در مکالمات روزمره خود به قدری طبیعی و ساده حرف می‌زنند که انسان فکر نمی‌کند که بتوانند سخن‌رانی خوبی تحویل دهند، زیرا دقیقاً عکس سخن‌رانی است. خطابه باید سرشار از صلابت الفاظ و زیبایی جملات باشد و حتی المقدور از عبارات ساده و مبتذل بر کنار گردد، به حدی که از دایرهٔ بیان به زبان قلم وارد نشود که لفظ قلم با بیان نیز فرق دارد.

د) در گفتار روزمره، آرام و یک‌نواخت بودن مطلوب و داد و فریاد نادرست است و اصولاً قیل و قال در مکالمه، نامعقول و قبیح به شمار می‌رود؛ البته خطابه باید پرطنین و دارای فراز و نشیب و زیر و بم باشد که در غیر این صورت، ملالت و خستگی شنوندگان را به بار می‌آورد.

هـ) اسلوب خطابه بر پایهٔ اطناب و تطویل استوار است، ولی در گفتگوی معمولی، ایجاز و اختصار مطلوب است و پرگویی از معایب گوینده به شمار می‌رود. پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله فرمود:

کثرة الکلام تدل علی قلة العقل؛[1]

پر حرفی دلیل بر کمبود عقل است.

علاوه بر آن که زیاده‌گویی اطرافیان را خسته می‌کند و مخاطبان را می‌گریزاند.

و) سخن‌رانی، مراحلی دارد که سخنور پیش از طرح سخن، ناگزیر است این مراحل را طی

---

۱. در واقع مضمون حدیث است. اصل حدیث: «إِذَا تَمَّ الْعَقْلُ نَقَصَ الْکَلَامُ؛ چون عقل کمال یابد، سخن گفتن کم می‌شود». بحارالانوار، ج ۱، ص ۲۹۰؛ نهج البلاغه، حکمت ۷۱.

کند؛ مانند سخن آفرینی، سخن پیوندی و سخن سرایی که هر یک از این مراحل نیز شرایطی دارند، ولی در مکالمه، هیچ یک از این مراحل وجود ندارد.

ز) در مکالمات، هر دو طرف گوینده و شنونده‌اند و اگر یکی از طرفین فرصت سخن را از دیگری بستاند حمل بر خودخواهی و سبک سری او خواهد شد، ولی در سخن‌رانی، گوینده تنها متکلم وحده است و دیگران شنونده هستند.

ح) برای سخن‌رانی، زمان معین، مطلوب و ضروری است. معمولاً نیم ساعت سخن‌رانی کفایت می‌کند؛ مگر ضرورتی ایجاب کند.

اما در مکالمات روزمره مدت خاصی مطرح نیست؛ گاهی ممکن است دو نفر با هم ساعت‌ها صحبت کنند و خسته نشوند.

مشترکات مکالمه و سخن‌رانی

۱. در مکالمه و خطابه متداول نیست که ارکان جمله و متعلقات به ترتیبی که دستور ذکر می‌شود، بیایند؛ مثلاً متعلقات فعل حتماً پیش از فعل بیاید.

۲. هر دو برای تفهیم و تفهم به کار گرفته می‌شوند.

۳. به صورت محاوره‌ای سخن گفته می‌شود؛ مانند «میشه»، «میگه» و...

سخن‌رانی رادیویی

سخن گفتن از رادیو نیز سخن‌رانی اصطلاحی نیست، چرا که در سخنوری حضور مستمع و رویارویی سخنور با آنان شرط است، زیرا اگر خطیب تحت تأثیر روحیهٔ مستمعان قرار نگیرد و به شایستگی و مهارت کافی نمی‌تواند سخن سرایی نماید؛ بدین جهت رادیوهای دنیا برنامهٔ گفتگو را بر نطق‌های خطابی ترجیح می‌دهند. بنابراین کسانی که در جستجوی برنامهٔ جالبی، پیچ رادیو را می‌چرخانند هرگز به خاطر سخن‌رانی‌های خشک، از برنامه‌های تفریحی و گفتگوهای جمعی و موسیقی صرف نظر نمی‌کند؛ مگر آن که گفتار ناطق گرم‌تر و گیرنده‌تر باشد. به ویژه اگر خطیب دربارهٔ حادثهٔ مهمی صحبت کند؛ مانند خطبه‌های حساس که زمامداران سیاسی و الهی و رهبران معروف جهان گه گاهی دربارهٔ موضوعات برجسته در

نمازهای جمعه و یا سمینارهای بین المللی، ایراد می‌نمایند.

در صدا و سیما سبک ساده‌گویی و مکالمات عادی و گفتگوهای دو یا سه نفری با زبان مأنوس و رعایت موازین گفتگو در مسائل اجتماعی و اخبار سیاسی و تجزیه و تحلیل حوادث، نافذتر و گیراتر است. در این گفتگوها نیازی به آرایش کلام و اجرای صنایع بدیعی و بیانی نیست. گویندگی هنر است و گفتگو نیز هنری دیگر. در گفتار خطابی، قواعدی هست که در مکالمات رادیویی نیست، گر چه ابزار کار هر دو الفاظ و کلمات است، ولی هر کدام قواعد خاصی دارد که اگر مراعات شود می‌تواند جذاب و پر مشتری باشد.

رابطهٔ شاعر و سخنور

اکنون که قلمرو مکالمه و سخنوری مشخص گردید، مناسب است ویژگی‌های شعر و سخن‌رانی نیز معلوم شود:

شاعر و سخنور، در جهات بسیاری اشتراک دارند: خطیب و شاعر در شدت و قوت احساسات و هم در حدت و تیزی تصور و تخیل و نیز در قدرت تصویر و تعبیر و آرایش معانی با عبارات جالب و شیرین، هم‌گام و مشترکند و هر دو تحت تأثیر عوامل خارجی و حالات و کیفیات روحی واقع می‌گردند و سپس همین احساس با شعر یا سخن‌رانی تعبیر و منتقل می‌شود و بدین وسیله شنوندگان را در عواطف و احساسات با خود همراه و دمساز می‌نمایند. با این تفاوت که ابزار خطیب در تعبیر و تبیین، «زبان» ولی ابزار شاعر، «قلم» است.

همان‌گونه که هر دو در تأثیر و جلب توجه و جذب عواطف و بهره‌گیری از نیروی خیال و عاطفهٔ عمومی با هم وحدت دارند و نیز در آهنگ سخن و تصرف در نفوس شنوندگان بدین وسیله، همراه و سهیمند، نقطهٔ افتراق آن دو در این است که، شاعر برای رسیدن بدین هدف به اوزان و قافیه تکیه می‌کند، ولی خطیب به توازن جملات و شیوهٔ القای خطبه متکی است و به جهت این تقارن، اغلب شعرا سخنور و اکثر سخنوران شاعر هستند.

جاحظ در کتاب البیان و التبیین بسیاری از ادیبان را نام برده است که سخنور و شاعر بوده‌اند. نصربن سیار، بشاربن برد، سهل بن هارون، طرماح بن حکیم و کمیت بن زید اسدی

شاعر معروف اهل‌بیت علیهم السلام از این طبقه محسوب می‌شوند.

محمّد بن سهل می‌گوید: روزی بر کمیت بن زید، این شعر را که در مرثیهٔ طرماح گفته شده است، قرائت کردم:

إذا قبضت نفس الطرماح أَخلقت — عربي المجد و استرخى عنان القصائد؛

هنگامی که جان طرماح گرفته شد، دست‌گیرهٔ مجد و شرافت پاره شد و زمام قصاید شعری از کف رفت.

هنگامی که کمیت این شعر را شنید گفت: «آری چنین است» و افزود: «**بل و عنان الروایه و الخطابة أیضاً**؛ بلکه زمام حدیث و خطابه نیز از دست رفت».[1]

در میان اروپاییان نیز خطبای شاعر و شاعران سخنور بودند و هستند. چنان که لامارتین شاعر معروف عشق و جمال، گاهی با اشعارش قلوب را به ارتعاش می‌انداخت و زمانی با سخن‌رانی‌های پر شور خود، تریبون‌های خطابه را می‌لرزاند.

تفاوت‌های شاعر و خطیب

آن‌چه تاکنون گفتیم موارد اتفاق خطیب و شاعر بود، ولی باید در نظر داشت که این دو در بسیاری از موارد با یکدیگر تفاوت دارند، که به‌طور اجمال می‌آوریم:

۱. الوان و فنون تخیل در اشعار بیشتر و آفاق خیال در نزد شاعران وسیع‌تر و گسترده‌تر است، لیکن سخنور از قدرت خیال باید به شکل محدودی سود جوید و تخیل شنونده را نیز به‌گونهٔ محدود به کار گیرد.

۲. اسلوب شعری در سطح عالی و محدودی نقش می‌پذیرد، ولی اسلوب خطابه محدود نیست و در یک سخن‌رانی گاهی از چندین اسلوب استفاده می‌شود.

۳.سخنوران در سخن‌رانی اغلب در مقام ارتجال و شبه ارتجال هستند و خطابه را با الهام از شنوندگان و اوضاع و احوال آنان می‌سازند؛ در حالی که شاعر در بیشتر موارد، قصیده را قبل از حضور جمعیت در خلوتگاه دل و تحت تأثیر تخیلات باطنی و الهامات درونی خود می‌سازد و انشا می‌کند و کمتر اتفاق می‌افتد که در حضور جمع اشعاری بر آن بیفزاید و در

---

۱ . جمهرة خطب العرب، ج ۲، ص ۲۳۱.

پرتو الهام از جلسه، بالبداهه اشعاری بسراید. البته، پس از پایان جلسه ممکن است خلوت کند و اشعاری بسراید.

۴. خطیب در مقام اقناع شنوندگان و تحریک احساسات، از دلایل مناسب با موضوع و ذائقهٔ تودهٔ مردم استفاده می‌کند و به اقتضای حال و مقام و طرز افکار شنوندگان، سخن می‌گوید، ولی شاعر خود را به چنین ضوابطی مقید نمی‌سازد، بلکه حالات روحی شاعر، که متأثر از اوضاع و احوال است، آفریننده اشعار است.

۵. قصیده از آغاز تا انجام از وحدت سیاق برخوردار است، ولی سخن‌رانی در اغلب موارد، دارای سیاقی مختلف و سبکی متفاوت می‌باشد و بر سیاق واحد سخن گفتن، خسته کننده است.

۶. در اشعار از جدیدترین واژه‌های ادبی استفاده کردن مطلوب است، ولی در خطابه باید از الفاظ زیبا و مأنوس و قابل فهم و درک شنوندگان استفاده شود.

فرق خطابه با نویسندگی

مقدمه

کارهای هنری طبق معمول در سه مرحلهٔ ایجاد و آفرینش، تنظیم و تنسیق، و تعبیر انجام می‌پذیرد:

ایجاد تفکر و مطالعه برای استنباط معانی، تنسیق، تنظیم و ترتیب معانی و تعبیر، ابراز و عرض معانی در اسلوبی زیبنده و متناسب با آن معانی و ملایم و سازگار با حال سخنور و شنوندگان است. زیبندگی و تناسب اسلوب با معانی، از آن جهت ضرورت دارد که موضوعات از نظر ماهیت و طبیعت با هم متفاوتند؛ مثلاً در خطبهٔ رزمی از کلمات قوی و پر طنین و تعبیرات شور آفرین و خیال‌انگیز، باید استفاده کرد و در خطابهٔ قضایی از اسلوب منطقی و مستدل و سنجیده. همان‌گونه که در سخن‌رانی تأبین (فاتحه) اسلوب تأثر و حزن متناسب است؛ بدین معنا که لحن سخن و آهنگ کلمات باید غمبار و تأثرانگیز باشد.

اما مسألهٔ سازش اسلوب با حال شنوندگان از آن جهت ضروری است که سخنور به گاه ایراد سخن در حضور خواص و طبقهٔ فرهیخته، باید اسلوب بیان را در سطحی عمیق و بلند

قرار دهد، ولی در برابر مردم عادی از تعبیرات ساده استفاده کند و در مقام سخن‌رانی برای جمعیتی که خواهان اطالهٔ کلام و گسترش دامنهٔ سخن هستند، از راه طناب وارد شود و در برابر جمعیت عجول و یا ملول، ایجاز را به کار گیرد و بر همین قاعده و قیاس پیش رود.

اما رعایت تناسب اسلوب با حال سخنور، از آن روی لازم است که روحیهٔ خطیب در همه حال، بر یک منوال نیست. گاهی شادمان است و زمانی اندوهگین؛ لحظه‌ای خشنود و برهه‌ای خشمگین و غضبناک، در مقطعی از زمان در حال انتقام جویی و زمانی در مقام مهرگستری است. بدون تردید هر کدام از این حالت‌ها اسلوب ویژه‌ای می‌طلبد.

فن خطابه و نویسندگی در دو مرحلهٔ ایجاد و تنسیق مشترکند، ولی در مرحلهٔ سوم با یکدیگر اختلاف دارند، زیرا سخن‌پردازی خطیب به سلیقهٔ شخصی و انگیزهٔ طبیعی وی بستگی دارد تا بتواند مطابق مقتضای حال و مقام، گاهی جمله‌های کوتاه و زمانی جملات بلند به کار برد و در بعضی از موارد، سخن را تکرار و تفصیل دهد. در مواقعی، به اشاره و ایما بسنده نماید و در مقامی از کلمات لطیف و مهیج مدد جوید و در موقعیتی شنوندگان را به آفاق بلند و پهناور خیال بکشاند و یا با ذکر نکات مهیج و دل‌پذیر ایشان را تحت تأثیر قرار دهد و با اشارت و حرکات فیزیکی و زیر و بم آهنگ ـ که با طبع معانی هم آهنگ باشد ـ جذبه و نشاطی در محفل ایجاد نماید، لیکن در تمام این حالات، روانی بیان و روشنی کلام باید ملحوظ و محفوظ بماند، اما نویسنده در تعبیرات خود می‌باید از دقت کافی و اتقان کامل برخوردار باشد تا اعجاب و تحسین خواننده را برانگیزاند و در بعضی از موارد، چاشنی تعقید و صعوبت با آن درآمیزد، چون خوانندگان فرصت کافی برای حل دشواری‌ها و گشودن رازها در اختیار دارند و می‌توانند یک بند (پاراگراف) و تعبیر را چندین بار مرور نمایند، ولی شنوندگان ناگزیرند ذهن خود را با حرکت‌های سریع برای گفتار مهم و پیاپی خطیب هم‌گام و همراه سازند. و مجال توقف برای تعمق و فرصت مرور و مراجعه ندارند و اگر به‌طور مجزا بخواهند در یک جمله توقف کنند پیوند ذهنشان از گفتار سخنور به کلی گسسته خواهد شد، به همین جهت در بسیاری از موارد، تعبیرات خطابی باید در سطح پایین‌تری از تعبیرات کتابی قرار گیرد. و به وسیلهٔ امتیازات دیگر

همچون فصاحت در الفاظ و بلاغت در معانی و گرمی آهنگ و جوهرهٔ صدا و حرکات فیزیکی جبران گردد.

به همین جهت شنیدن بعضی از سخن‌رانی‌ها به مراتب نافذتر و مؤثرتر از خواندن آن سخن‌رانی یا گوش دادن از نوار است، چون کلمات به مانند رنگی در فرچهٔ نقاش و گوهری در سر انگشت گوهر تراش و صخره‌ای در کارگاه پیکرنگار، سرمایهٔ هنر و پدید آورندهٔ قدرت فنی هنرمندان هستند که برای ارائهٔ عظمت مفاهیم به کار می‌روند؛ مثلاً بعضی از کلمات و الفاظ از شکوه و فخامت خاصی برخوردار است؛ مانند اصالت، عدالت اجتماعی، معراج روحی، قطب عالم امکان، معمای هستی، حیات معقول، ملکوت اعلی و... .

برخی از عبارات، طنطنه و هیمنهٔ مخصوصی دارد که می‌تواند از غریو رعد و غرش طوفان و هجوم سپاه حکایت نماید و بخشی از الفاظ چنان ملایم و نرم می‌باشند که برای تصویر رحمت‌ها و نوید نعمت‌ها و نسیم روح بخش موفقیت‌ها و سرانجام برای عاشقان رازها و نیازها به کار آید.

بعضی از کلمات، شورانگیز و حماسه خیزند که برای تحریک روح سلحشوری و رزم‌آوری استفاده می‌شوند و برخی گزنده و زننده‌اند که از خشم و کینه باز می‌گویند. جاحظ دربارهٔ آیهٔ شریفهٔ ﴿**و قیل یا أَرض ابلعی مائَكِ و یا سَماء أَقلعی و غیض الماء و قضی الأمر و استوت علی الجودی و قیل بعداً للقوم الظالمین**﴾ که باعث انصراف ابن ابی العوجاء و هوادارانش از مقابله با قرآن شد، می‌گوید:

این آیه از زیبایی و رونق و فصاحت و جمال ادب و شکوهمندی خاصی برخوردار است که بشر را یارای آفریدن چنین سخنی نیست و فصیح‌ترین ادبا نمی‌توانند سخنی بدین پایه بیاورند در صورتی که الفاظ و مفردات آن، زبانزد همگان و در عرف و اصطلاح همهٔ متکلمان و ادیبان هست، ولی قوت ترکیب و سبک عجیب آن، چنین اعجازی باهر و عظمتی قاهر، در آن پدید آورده است.

در هر صورت خطابه و نگارش را مشترکاتی است و امتیازاتی. بسا نویسندهٔ چیره دستی که از بیان مقاصد خود به‌طور شفاهی ناتوان و سخن‌ران برجسته‌ای که از نگارش یک نامه و مقالهٔ دل‌پسند، عاجز است.

انشای نگارشی و خطابی

واژهٔ «انشا» در لغت معانی مختلفی دارد: پرورش، آغاز، وضع و خلق. وقتی گوینده و یا نویسنده آن چه در ضمیر درونی و نهان‌خانهٔ دل او هست، برصفحهٔ کاغذ می‌آورد و یا به کمک زبان عرضه می‌نماید انشا و خلق کرده است؛ منتها:

الف) در انشای نگارشی، برای اثبات مدعا می‌توان به استدلال و تفسیر و توضیح زیادی پرداخت، ولی در انشای خطابی ذکر دلایل بی‌شمار، خسته کننده و ملالت آور است.

ب) در انشای خطابی، رعایت حال شنوندگان واجب است که در غیر این صورت سخن‌گفتن ثمری و اثری نخواهد داشت، زیرا شنوندگان یا مجلس را ترک می‌کنند و یا جنجال برپا می‌سازد و اگر راهی برای اخلال نداشته باشند گوش فرا نخواهند داد، ولی در انشای نگارشی می‌توان بر ضد بی‌تفاوتی و حرکات جمعیت مطالبی نگاشت و اثر گذاشت.

ج) در انشای خطابی، موقعیت زمانی را باید غنیمت شمرد و دقایقی را که برای سخن‌رانی معین شده مراعات نمود و نباید سخنور بر آن چیزی بیفزاید، زیرا جلسه با برنامهٔ خاص و زمان مشخصی تشکیل شده است و با افزایش و تمدید وقت سخن‌رانی به حقوق دیگران تجاوز می‌گردد؛ در حالی که هنگام نوشتن، آن چه بتوانیم و قلم یاری کند و لازم تشخیص دهیم، می‌نگاریم.

د) در انشای خطابی انسان وضع ظاهری را باید مرتب و تمیز کند و با لباس منظم در جمع ظاهر شود، ولی در حال نویسندگی آزادی کامل داریم و مقید به رعایت آداب و اصول اجتماعی نیستیم.

فرق تدریس رایج و خطابه

الف) هدف سخنوری و تدریس رایج، هر دو آموزش و اقناع و تفهیم است و برای حصول بدین غایت از تشبیه و تمثیل و هم‌چنین عبارات واضح و روشن و نظم و ترتیب در گفتار بهره می‌جویند. البته خطابه، اقناع آمیخته با ترغیب و تحریک عواطف مستمع است، ولی هدف در تدریس تنها تفهیم و اقناع می‌باشد.

ب) تدریس همواره موضوع خاصی دارد و متن و کتاب و جزوه‌ای محور قرار می‌گیرد، ولی خطابه موضوع و متن خاصی ندارد، چون غرض واداشتن و دعوت مردم به التزام عملی و گرایش اعتقادی است؛ در صورتی که هدف مدرس روشن شدن متن درس و آن‌گاه تطبیق گفته‌ها با عبارات متن و کتاب است.

ج) در تدریس باید اصطلاحات درس تشریح و روشن شود، آن‌گاه به مدعا و دلیل پرداخته شود؛ اما سخن‌رانی باید از هر نوع اصطلاح بافی پیراسته باشد؛ مگر این که آن اصطلاح متداول باشد و یا سوژه قرار بگیرد و بدان مناسبت سخن ادامه یابد؛ مثلاً «ارهاص»[1] که به معنای پیش درآمد یک سلسله حوادث قبل از ظهور واقعهٔ بسیار مهم و سرنوشت ساز است؛ مانند وقایعی که پیش از بعثت پیامبر اکرمﷺ و یا هنگام ولادت آن حضرت هم‌چون شکست سپاه ابرهه، ریزش پایه‌های کاخ انوشیروان در مدائن، خاموش شدن آتشکدهٔ فارس پس از هزار سال افروختگی و... رخ داد و هم‌چنین موضوعاتی که از تشریح آنها گریزی نیست؛ مانند قضا و قدر، جبر و تفویض، توحید ذات و صفات و افعال و... .

د) مدرسان در تدریس کتاب‌های علمی به برهان عقلی و یا مشهورات حقیقی و دلیل استقرا تکیه می‌کنند، لیکن سخنوران به دلایل خطابی، که از مشهورات ظاهری، مقبولات و مظنونات تشکیل می‌شود، متکی‌اند و استفاده از براهین منطقی در خطابه مقبولیت ندارد. گو این که مستمعان نیز بهرهٔ کافی نخواهند برد.

هـ) در تدریس رعایت موازین فصاحت و بلاغت شرط نیست گرچه استخدام لغات روشن و اجتناب از کلمات مشکل و نامأنوس و خوش‌گویی زیبنده است، ولی خطیب باید از فصاحت و بلاغت بهره جوید و کلمات را آهنگین ادا نماید و جزر و مدی در صوت ایجاد کند به همین دلیل بسیاری از مدرسان، خطیبان شایسته‌ای و برخی از سخنوران نیز مدرس خوبی نیستند، ولی اکثر خطبای موفق اگر در مسند تدریس می‌نشستند، مطهری وار، امام‌گونه و بهشتی آسا، حماسه خلق می‌کردند، چرا که تدریس به روش سخن‌رانی نیز از شیوه‌های مطلوب به شمار می‌رود.

و) مدرس و سخن‌ران هر دو باید بر موضوعی که می‌خواهند مطرح کنند مسلط باشند و

---

۱ . پیش بینی‌های غیبی و حوادثی که قبل از ظهور یک حادثهٔ مهم‌تر به وجود می‌آید.

در شیوهٔ عرضهٔ آن بیندیشند. با وجود این تدریس برای عدهٔ خاصی است؛ ولی در خطابه مخاطب عموم مردمند.

ز) متن خطابه باید از تنوع اسلوب، مطالب و اشعار نغز، موعظهٔ نیکو، توبیخ و تمجید مؤثر و بیدارگر برخوردار باشد، اما در تدریس فقط متن درسی را باید روشن کرد، نه مدحی دارد و نه قدحی، نه شعری ونه نثر منظمی.

خطیب برای تثبیت مدعا از ارائهٔ الگوها و انسان‌های فضیلت مآب و رذیلت پیشه بهره می‌جوید، ولی در تدریس چنین چیزهایی منتفی است.

ط) در تدریس تداعی معانی، خاطره‌پردازی و حتی موضوعات مناسب ولی خارج از درس و بیرون از استعداد شاگردان در آن مقطع، مطلوب نیست، چراکه باعث کندی در پیشرفت‌های درسی و تضییع عمر شاگردان می‌شود، ولی در خطابه تداعی معانی و تسلسل افکار و نقل خاطرات مطلوب می‌باشد.

ی) در تدریس شورانگیزی نامعقول است، ولی در خطابه شور آفرینی از ارکان آن فن محسوب می‌شود.

ک) مدرس کلیات بحث را تشریح می‌کند و جزئیات را به محصلین وامی‌گذارد و یا طی خواندن عبارت توضیح می‌دهد، ولی خطیب تمام جزئیات را باید بازگو نماید و کلیهٔ نمونه‌ها را ذکر کند، چراکه عبارت خوانی در سخن‌رانی وجود ندارد.

چرا از کرسی خطابه می‌هراسیم؟

بهترین سخن‌رانان و عاقل‌ترین خطیبان همواره از منبر و میز خطابه هراس دارند. تنها جاهلانند که هراسی به دل راه نمی‌دهند، بلکه بر فراز منبر و یا پشت میز خطابه قرار می‌گیرند و لا طائلاتی می‌بافند. اینان خطابه را وسیله‌ای برای کسب شهرت، وجاهت، تجارت و یا سرگرمی قرار داده‌اند. علم و دانشی ندارند تا ابهت دانشمندان مجلس، آنها را بگیرد و آنان را از طرح مسائل مبتذل و تکراری باز دارد. رسالتی برای سخنوری قائل نیستند تا در پیشگاه خلق و خالق از سخن گفتن بدون مطالعه و محاسبه شرمنده شوند. آنان مانند مدیحه سرایانی هستند که شغل بی‌رنجی را برای به دست آوردن گنج، انتخاب کرده‌اند.

یکی از اساتید فن خطابه در دنیای غرب، پروفسور لوماس می‌گوید: در سخن‌رانی‌های کسانی که از تریبون و کرسی خطابه وحشت داشته‌اند و هم‌چنین آنان که هیچ ترسی نداشته‌اند به دقت مطالعه کرده‌ام؛ با صراحت می‌گویم بهترین نطق‌ها را گروه اول و بدترین سخن‌رانی‌ها را دستهٔ دوم ایراد کرده‌اند و علّت این موضوع آن است که، دستهٔ دوم چون بیش از حد مغرور و به خود اعتماد دارند برای اصلاح و تکمیل اطلاعات خود همت نمی‌گمارند، ولی گروه اول به جهت واهمه و عدم اعتماد به معلومات موجود خویش، تلاش بیشتری می‌کنند، ضوابط سخنوری را بهتر به کار می‌گیرند، از این رو بهترین نطق‌ها را ایراد می‌کنند. ناطقان در عین این که عموماً از کرسی خطابه واهمه دارند که مبادا سخنشان مقبول واقع نشود و شکست بخورد باید به خود بباورند که همین حالات عصبی، که مایهٔ اضطراب شده، موجبات موفقیت را نیز فراهم خواهد کرد.

بنابراین، اعتماد به نفس با ترس معقول از سخن‌رانی منافاتی ندارد. تنها ترس نامعقول، که جنبهٔ وسواس و عصبی به خود بگیرد از آفات سخنوری شمرده می‌شود.

در هر حال، اگر سخنور به خود اعتماد نداشته باشد مطالب را به‌طور منظم و مطابق اسلوب نمی‌تواند بیان نماید و در صورتی که بیش از حد اعتماد داشته باشد و نیز غرور دامن‌گیرش شود نمی‌تواند در سخنوری موفق شود.

راه تسلط و اعتماد به نفس

پیش از آغاز مراحل سخنوری، لازم است طریق اعتماد به نفس را در خطابه بیان نماییم، زیرا اضطراب و عدم اعتماد نفس از آفات خطابه محسوب می‌گردد در این موضوع صرفاً به تجربه‌های اساتید فن خطابه و سخنوران نامی، اکتفا می‌کنیم:

پروفسور ریگر، استاد سخنوری و جمع دیگری از اساتید سخن برای پرورش حس اعتماد به نفس، نکته هایی را توصیه کرده‌اند که با حذف مکررات در این بحث می‌آوریم تا بصیرت بیشتر را فراهم آورد و در ضمن، حد و مرز اعتماد به نفس نیز روشن شود.

نکاتی در اعتماد به نفس

۱. نطق را کلمه به کلمه حفظ نکنید، زیرا وقتی متن سخن‌رانی را حفظ کرده باشید اوّلاً، هوشمندان می‌فهمند، زیرا میان سخن‌رانی که مانند نوار ضبط و حفظ کرده باشید و مطلبی که به‌گونهٔ طبیعی بیان دارید خیلی فرق است. سخن‌ران توانا خودش حرف می‌زند نه این که نطقش با مستمع سخن بگوید و یا نطقی را از حفظ برای دیگران بخواند. به همین دلیل نباید انسان از روی نوشته سخن‌رانی نماید. باید به‌گونهٔ طبیعی و مانند مکالمهٔ معمولی از حفظ سخن بگوید. نطقی که از روی کاغذ خوانده شود روح ندارد و رابطهٔ گوینده را با شنونده به کلی قطع می‌کند. چنین نطقی سخن‌رانی نیست، بلکه مقاله خوانی است که نمی‌تواند اثر مطلوب بگذارد، بلکه شنونده در انتظار است که خواننده به آخر صفحه برسد و مسأله پایان یابد.

انسان اگر بخواهد متن سخن‌رانی را با جزئیات حفظ و بازگو کند نمی‌تواند با جرأت و

قاطعیت حرف بزند، بلکه گرفتار اضطراب و تردید خواهد شد.

۲. هرگز به ترس خود اقرار نکنید و عذر و پوزش نخواهید و نگویید: من اهل سخن نیستم و نمی‌توانم حرف بزنم، زیرا اگر مستمعین طالب شنیدن سخن گوینده نبودند از شما دعوت به عمل نمی‌آوردند. به علاوه این‌گونه کلمات اعتماد شنوندگان را از گوینده سلب می‌کند. طبق جدولی که یکی از اساتید غربی طی سالیان متمادی تهیه کرده، ۹۸ عبارت را، که به عنوان عذرخواهی در آغاز سخن گفته شده، کلاً زاید و غیر لازم تلقی نموده است و اصولاً توجه دادن شنوندگان به امری غیر ضروری باعث خستگی آنها می‌شود و اگر عذر خواهی کنید که برای سخن گفتن آماده نبودید باز هم ملال آور خواهد بود. بنابراین باید پس از آمادگی با قوت قلب دل به دریا زده و از احدی پوزش نطلبید.

۳. طرح نطق خود را از پیش تهیه نمایید و مقدمه و ذی المقدمه و نتیجه را فهرست وار و به ترتیب منطقی در آورده و در حافظه بایگانی کنید. این موضوع در فرو نشاندن اضطراب و تقویت اعتماد حقیقی مؤثر است.

۴. یادداشت‌های مختصری را به عنوان سر فصل‌های سخن‌رانی در برگه‌های کوچک نوشته و در دست بگیرید و سعی کنید مستمع حتی الامکان توجه پیدا نکند. البته تقویت حافظه و ترک این عمل نیز بهتر است.

۵. تسلط بر موضوع سخن نیز اضطراب را از بین می‌برد و اعتماد به نفس به وجود می‌آورد. از قدیم گفته‌اند: دانایی توانایی است:

توانا بود هر که دانا بود   به دانش دل پیر برنا بود

وقتی انسان با مطالعهٔ همه جانبه و عمیق بر موضوعی سلطه پیدا کرد بهتر می‌تواند در ادای آن به خود اعتماد پیدا کند. آری باید انسان در سخن فرو رود تا به‌کمک الفاظ آن معانی را بازگو نماید. نطق خود را به قدری تمرین کنید تا ملکه شود. جنبهٔ نظری را تکمیل کنید و به شواهد محکم و الفاظ خوب آن را مجهز سازید و تمرین هم بکنید.

۶. هر جا فرصتی برای سخن‌رانی پیدا کردید استفاده کنید، زیرا کثرت تمرین و ممارست حس اعتماد را پرورش می‌دهد.

۷. با شور و اشتیاق سخن ایراد کنید نه با کسالت و کراهت. یکی از نویسندگان غربی

می‌گوید: چیزی مؤثرتر از شوق نیست. شور و هیجان سنگ سخت را به جنبش می‌آورد و حیوان را مفتون و افسون می‌سازد. حقیقت هرگز پیروز نشود جز به نیروی شوق. از این رو سخنور باید با شوق و ذوق سخن‌رانی کند تا شنوندگان را به نشاط آورد که نشاط مستمعان در خطیب اثر متقابل می‌گذارد و تسلط وی را بر مجلس تشدید می‌سازد.

۸. با حرکات فیزیکی دست و سر و چشم و ابرو از حالات عصبی خود استفاده کنید، زیرا اگر این حرکات طبیعی باشد می‌تواند در نقاط مهم نطق یاری رساند و ترس را بر طرف سازد.

۹. تلفظ صحیح لغات و کلماتی را که می‌خواهید به کار بگیرید با رجوع به فرهنگ‌ها بیاموزید تا در مقام تکلم دچار تردید و اضطراب نشوید. گذشته از این که تلفظ غلط، عظمت ناطق را از بین می‌برد و باعث خندهٔ شنوندگان می‌شود، اضطراب ناطق را نیز به بار می‌آورد و سلسلهٔ افکارش را به هم می‌ریزد.

۱۰. تلقین به نفس، از عوامل مؤثر در ایجاد اعتماد به نفس است، زیرا وقتی سخنور، با مطالعه به سخن پرداخت و ابتکار عمل را به دست گرفت، دیگر اضطراب و تشویش معنایی ندارد. استوارت چیس می‌گوید:

«همین که برای سخن‌رانی با اعضای انجمن دبیران و آموزگاران مدارس رو به رو شدم دیدم تا چشم کار می‌کند جمعیت نشسته و گوش‌ها به سوی من معطوف است. گروهی عظیم و وضعیتی عجیب بود. سرها بلند و گردن‌ها کشیده همه در انتظار سخن‌رانی من بودند، سیاهی جمعیت به افق می‌رسید راه برگشت برای من نبود، خود را ضبط کردم و نفسی عمیق کشیدم و با خود گفتم چنین فرصت گران‌بها برای هر کسی فراهم نمی‌شود و این پیش آمد بسیار مغتنم است باید استفاده کنم و از این کار لذت ببرم و خوب حرف بزنم، در نتیجه موفق شدم».[۱]

۱۱. نگاه را از مستمعین نباید برداشت هر لحظه و هر ثانیه باید به چشم‌های یکایک شنوندگان نگاه کرد. هرگز به کف اتاق یا سقف و دیوار نباید خیره شد. افسردگی خود را نباید نشان داد، زیرا ناراحتی سخنور مایهٔ ناراحتی دیگران و نشاط او باعث نشاط

۱. پاشا صالح، آداب سخن، ص ۸۰.

مستمعان است.

اگر خطیب قیام کند و یا در لبهٔ پرتگاه میز خطابه قرار گیرد مستمع خیال می‌کند که او نیز این عمل را انجام می‌دهد. موقعی که موزیک می‌زنند و سرودی می‌خوانند شنوندگان بدون توجه به آهنگ آن همراهی می‌نمایند. خطیب باید موزیکال نیرومندی باشد که مستمع را به حرکت در آورد.

۱۲. تسلط بر مقدمهٔ خطبه و حمد و سپاس ـ که بین گویندگان اسلامی معمول است ـ حس اعتماد را تقویت می‌کند و گوینده را تا حدی از اضطراب می‌رهاند و طریق سخن گفتن را هموار و آسان می‌سازد.

البته پیش در آمد خطبه باید مناسب با موضوع و مختصر باشد. اطالهٔ کلام در مقدمه بسا ممکن است کارهای ضروری و عقب مانده را به خاطر شنوندگان بیاورد در نتیجه آنان مجلس را ترک نمایند.

۱۳. حضرت علی‌ علیه‌السلام می‌فرماید: «اگر از چیزی ترسیدی خود را به درون آن بینداز». انسان اگر خود را به دریا نیفکند، شناگر ماهری نخواهد شد. کسی که از دریا می‌ترسد باید خود را در آن بیفکند تا ترسش بر طرف شود. باید بدانید اکثر سخن‌رانان معروف در بدو امر در سخن‌رانی شکست خورده و عرق خجلت ریخته‌اند، لیکن مأیوس نشده‌اند و با روحی مصمم و ارادهٔ قاطع ادامه داده و پیش برده‌اند.

۱۴. عوامل ترس را بررسی کرده و بر طرف سازید. ترس و اضطراب شما یا به دلیل نگرانی از عدم تناسب موضوع با مجلس سخن‌رانی است که در این صورت از طریق مشورت با عقلا موضوع مناسبی را برگزینید و اگر ناشی از عدم اعتماد به صحت محتوای سخن‌رانی است از منابع مورد اعتماد مطالب را تهیه کنید و یا به متفکرین ارائه دهید و اگر اضطراب ناشی از عدم تسلط بر گفتار باشد تمرین کنید تا تسلط کامل پیدا نمایید. به هر حال باید منشأ ترس را شناخت و در نطفه خنثی ساخت. از طرح مطالب مشکوک و غیر یقینی نیز باید اجتناب شود، زیرا همین امر اضطراب تولید می‌کند. از طرح موضوعاتی که سخنور نمی‌داند آیا در حدود فهم شنوندگان است و یا فراتر از فهم آنهاست، نیز باید پرهیز نمود.

۱۵. حتی المقدور از تقلید بپرهیزید، زیرا شنوندگان تصور خواهند کرد که صورت

سخن‌رانی هم از مقلّد شماست و گوینده از خودش مایهٔ علمی ندارد.

۱۶. موضوعاتی را انتخاب کنید که با درد روز و نیاز فطری و روحی جامعه منطبق باشد. چنین سخنانی خریدار پیدا می‌کند و به سخنور در طرح این‌گونه موضوعات قاطعیت می‌بخشد. بکوشید از موضوعات روز استفاده کنید، دردهای مردم را مطرح سازید و به فکر درمان باشید. رعایت این نکات می‌تواند دلهرهٔ سخنور را بر طرف سازد.

بخش چهارم:

مراحل سخنوری

مراحل سخنوری

مقدمه

سخنوری مراحلی دارد که باید به تدریج پیموده شود. کسانی که می‌خواهند سخنوری را بیاموزند در نخستین گام، باید مدتی به سخن‌رانی‌های دیگران با دقت گوش فرا دهند و نقطه‌های مثبت و منفی آنان را بررسی نمایند، زیرا این‌گونه استماع، نوعی آموزش و پرورش است.

تا نیاموزد نگوید صد یکی ور بگوید حشو گوید بی‌شکی

به عبارت دیگر، گوینده باید نخست بداند چه بگوید؟ و به چه ترتیب بگوید؟ و چگونه بگوید؟ مرحلهٔ اول را «سخن آفرینی» و دومین مرحله را «سخن پیوندی» و مرحلهٔ سوم را «سخن‌رانی» و یا «سخن سرایی» گویند.

گوش فرا دادن به سخن‌رانی‌های دل نشین، در آموختن این مراحل نقش مهمی دارد.

سخن آفرینی

آفرینش سخن، یعنی خلق یک نوع مطالب و از «نیستی» به «هستی» آوردن یک سلسله موضوعات بدیع، که قبل از آن بدان صورت و کیفیت ساخته و پرداخته نشده است. سخن آفرینی بر چهار پایه استوار است:

هدف، طرح، ماده و آفرینندهٔ سخن. این علل چهارگانه، منشأ آفرینش کلیهٔ مصنوعات و مخلوقات جهان است.

اگر شما بخواهید خانه‌ای بسازید، لباسی بدوزید، کتابی تألیف کنید و یا شعری بسرایید این عوامل چهارگانه در ایجاد آنها ضرورت خواهد داشت.

سخنوری، آفرینش سخنان مثبت و سازنده و خلق مجموعه‌ای از الفاظ و عبارات است که به منزلهٔ قالب هایی برای معانی و مفاهیم بدیع و نو است.

بنابراین، قبل از خلق صورت سخن‌رانی، باید هدف و غایت گوینده، روشن و مشخص باشد. هر ناطقی از سخن‌رانی سه هدف و غرض را تعقیب می‌کند:

۱. اقناع و باوراندن، به‌گونه‌ای که شنوندگان مضامین سخن را باور کنند.

۲. دل ربایی و جلب توجه، تا مستمعین با تمام وجود بدان گوش فرا دهند. اگر سخن جاذب و نافذ نباشد نه اقناعی حاصل خواهد شد و نه تحریکی صورت می‌پذیرد.

۳. برانگیختن احساسات و شور افکندن در قلوب. شورانگیزی و تهییج عواطف برای این است که شنونده به سوی هدف گوینده کشیده شود.

بدون شک، هر یک از این اهداف، ابزارهای متناسبی را لازم دارد که خطیب باید آنها را تهیه کرده و به کار گیرد: مرحلهٔ اول، تهیهٔ معانی و انتخاب موضوعات و جمع آوری دلایل است. گزینش آیات و روایات و اشعار مناسب، دلایل خطابی و نقل تاریخ برای اثبات مدعا، تهیهٔ الفاظ و مطالب شورانگیز، انتقادهای سازنده، تشبیهاتی در بیان فجایع و مناظر رقت بار و یا نفرت‌انگیز، مواعظ و پندهای معقول و شورافکن، بیان فضایل بزرگان، مسائلی در طرح نقشه‌های شوم دشمنان، به منظور بیداری و تحریک مردم در ساختار سخن‌رانی ضرورت دارد.

خطیب در این مرحله باید بسیار دقیق باشد و در تهیهٔ گفتار، سلیقه و دقت به خرج دهد، زیرا یک حرف ناروا، گوینده را ساقط خواهد کرد. سخنانی که به دلیل و برهان متکی نباشد، خردمندان را قانع نمی‌سازد.

ژرژ هربرت (George Herbert) می‌گوید: «یا درست حرف بزن یا عاقلانه سکوت کن». فیثاغورث به گونهٔ دیگر اظهار می‌دارد: «یا خاموش باش یا حرفی بزن که از خاموشی بهتر باشد». سخن منتسکیو چنین است: «گاهی سکوت بیش از تمام حرف‌ها مقصود را بیان می‌کند».[۱]

---

۱. راز شگفتیهای سخن، ص ۲۵۶.

در بهارستان جامی آمده است که چهار کلمه را چهار شخصیت ساخته و پرداخته‌اند که گویی یک تیر است که از چهار کمان انداخته‌اند:

کسری: «هرگز پشیمان نشده‌ام از آن چه نگفته‌ام و بسا گفته که از پشیمانی آن در خاک و خون خفته‌ام».

قیصر: «قدرت من بر ناگفته بیش از آن است که بر گفته؛ یعنی آن چه نگفته‌ام بتوانم گفت و آن چه را گفته‌ام نتوانم نهفت».

خاقان چین: «بسیار باشد که پریشان گفتن سخت‌تر باشد از پریشانی نهفتن».

سعدی: «هر حرف از زبان من جسته است، دست تصرف مرا از خود بسته است».[۱]

سخن گفتن در نگاه امام علی علیه‌السلام

وَ إنَّ الْمُنافِقَ يَتَكَلَّمُ بِما أَتی عَلی لِسانِهِ لا يَدْري ماذا لَهُ وَ ماذا عَلَيْه؛ وَ إن الْمُؤمِنَ إذا أَرادَ أَن يَتَكَلَّمُ بِكَلامٍ تُدبِّرهُ في نَفسهِ؛ فإن كان خَيْراً أَبدأَه و إنْ كانَ شَرّاً وَاراهُ؛[۲]

منافق آن چه بر زبانش جاری شود بازگو می‌سازد. از سود و زیان کلامش غافل است. مؤمن هرگاه بخواهد سخن بگوید در آن می‌اندیشد اگر خوب باشد اظهار می‌کند و اگر در آن مفسده باشد بازگو نمی‌سازد.

إن كلام الحكماءَ إذا كان صَواباً كان دواءً، وَ إذا كان خطأً كان داءً؛[۳]

سخن حکیمان اگر صحیح باشد دواست و اگر نادرست باشد درد خواهد بود.

الكلام في وثاقك ما لم تَتَكَلَّم به فإذا تكلمت به صرت في وِثاقِه؛[۴]

سخن در گرو توست تا گاهی که نگفته باشی و اگر گفتی تو در گرو سخن خواهی بود.

فَرُبَّ كلمة سلبت نعمة و جلبت نقمة؛[۵]

چه بسا کلمه‌ای که نعمتی را سلب کند و عذابی را جلب.

در هر صورت اقناع با دلیل و حجت، تأمین می‌شود که عبارت است از: تمثیل، استقرا و

---

۱. پاشا صالح، آداب سخن.

۲. نهج البلاغه، خ ۱۷۶.

۳. همان، کلمات قصار، شمارهٔ ۲۶۵؛ میزان الحکمة، ج ۸، ص ۴۴۴.

۴و۵. قصار الحکم، ص ۳۸۱.

قیاس که آن را «عمود خطابه» می‌گویند. استشهاد و نقل تاریخ و تشبیهات نیز در قانع ساختن مستمعان نقش مهمی دارد. پس در تهیهٔ معانی و مطالب باید بسیار دقت کرد:

سخن‌دان پرورده پیر کهن ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ بیندیشد آن‌گاه گوید سخن

مزن بی‌تأمل به گفتار دم ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ نکو گوی، اگر دیر گویی چه غم

اجزای خطابه

خطابه دارای دو جزء است: عمود و اعوان.

عمود سخن: گفتاری است که بنیاد خطابه بر آن استوار است که در واقع زیر بنای اصلی سخن محسوب می‌گردد به‌گونه‌ای که بال و پر خطابه، هم‌چون سقفی بر آن ستون تکیه دارد. ستون خطابه، دلایل، شواهد و قراینی است که سخن‌گو برای «باوراندن» سخنان خویش می‌آورد که اگر اقامهٔ دلیل نباشد خیمهٔ سخن، بی‌ستون می‌ماند.[1] به عبارت دیگر، عمود حجتی است که به تنهایی بتواند در مخاطب ایجاد ظن غالب کند؛ در گام اول بفهماند در قدم بعدی او را قانع نماید. بوعلی سینا می‌گوید: عمود همان تثبیت است و تثبیت گفتاری است که به تنهایی بتواند در مستمع ایجاد تصدیق بنماید. باقید «ایجاد تصدیق» مرکب تام انشایی خارج می‌گردد و به قضیهٔ مرکب تام خبری اختصاص می‌یابد و شامل ظن و یقین هر دو می‌شود.

اعوان عبارت است از: گفتار و اعمالی که خارج از «عمود» قرار دارد، ولی سخنور را در اقناع شنوندگان، یاری می‌کند. عمود و اعوان هر دو در شکل‌گیری خطابه نقش اساسی دارند، زیرا عمود به تنهایی نمی‌تواند غرض خطابه را تأمین کند، بلکه ناگزیر باید از امور خارج از عمود نیز کمک بگیرد، چرا که هدف اصلی اقناع است. بنابراین هر چیزی زمینه‌ساز اقناع باشد، یا مقتضی نفس اقناع است و یا استعداد اقناع را فراهم می‌سازد. نفس اقناع یا عمود است و یا شهادت قولی و یا شهادت حالی، وانگهی اعوان بر دو قسم است: فنی و غیر فنی.

اعوان فنی را «استدراج» نیز می‌گویند؛ یعنی آن‌چه شنوندگان را به تدریج رام کرده و به دام بیندازد. الفاظ زیبا، لحن گیرا، قیافهٔ جذاب، حرکات مناسب دست و سر و اشارات چشم و ابرو، از اعوان خطابه محسوب می‌گردد.

---

۱ . الخطابه، ج ۴، ص ۳۵.

«استدراجات» نیز بر سه قسم است: یا به گوینده ارتباط دارد و یا به شنونده و یا منوط به نوع گفتار است.

اعوان غیر فنی را «شهادت» نیز گفته‌اند که آن هم به نوبهٔ خود بر دوگونه است: شهادت قولی و حالی. پس مجموع اجزای تشکیل دهندهٔ یک خطبه شش چیز است:

۱. عمود؛ ۲. استدراجات گوینده؛ ۳. استدراجات شنونده؛ ۴. استدراجات گفتار؛ ۵. شهادت قولی؛ ۶. شهادت عملی و یا حالی.

دلایل و عمود خطابه

عمود خطابه عبارت است از: مواد قضایایی که دلایل خطابه از آن تشکیل می‌گردد که در فن منطق، «تثبیت» نیز می‌گویند. عمود خطابه از قضایای زیر تشکیل می‌گردد؛ به عبارت دیگر، مواد قضایا در حجت‌های خطابی بر سه قسم است:

مطنونات، مقبولات، مشهورات و یا آمیزه‌ای از این قضایا.

مشهورات، با توجه به تأثیری که در شنوندگان دارد، در خطابه به‌کار می‌رود و مقصود از آن، مشهورات صوری و ظاهری است نه حقیقی، بلکه مشهوراتی است که مفید باشد. قضایایی که زبانزد خاص و عام است و همگان و یا اکثر مردم بر صحت آن شاهدند؛ مانند حسن عدالت و قبح دروغ، از این مقوله است.

برخی از مقبولات در بدو امر، مشهور به نظر می‌آید، ولی شهرت آن به تدریج زایل می‌گردد و مقبولیت آن باقی می‌ماند. مقبولات و مظنونات در عمود خطابه، اعتبار دارد. علت این که از دلایل منطقی در خطابه بهره نمی‌گیرند برای این است که اکثر مردم، تابع احساساتند، نه ادراکات. به همین جهت از «تخصیص» به «تعمیم» و از «جزئی» به «کلی» عبور می‌کنند. ارسطو، بدین حقیقت اعتراف دارد:

«بیان ادلهٔ علمی و یقینی برای توده‌های مردم بیهوده است و اقناع مردم با براهین عقلی، کاری است بس دشوار، زیرا با دقیق‌ترین و قطعی‌ترین علوم مردم را نمی‌توان بر امری تحریک کرد، چون علوم یقینی از عقل و فکر مایه می‌گیرد، نه از مشاعر و احساس»[1].

---

۱. همان، ج ۱، ص ۹۵.

شاهد تاریخی

گوستاولوبون، ماجرایی را در تأیید این موضوع بازگو ساخته که ذکر آن خالی از فایده نیست، وی می‌نویسد:

«هنگام محاصرهٔ پاریس به وسیلهٔ آلمانی‌ها، شمار زیادی از مردم را دیدم که یکی از فرماندهان عالی مقام ارتش را گرفته و کشان کشان به طرف مقر حکومت می‌آورند و فریاد می‌زنند که این خائن، نقشهٔ یکی از پایگاه‌های ارتش را در اختیار دشمن قرار داده است و باید اعدام شود. سیل جمعیت به کاخ رسید، اعضای حکومت بیرون ریختند و دیدند که بی‌گناهی در دست احساسات تند مردم اسیر است. یکی از آنها، که خطیب نامداری بود، در میان غریو مردم خواستار اعدام، گفت: مردم، بدانید دستگاه عدالت، این فرمانده خائن را بی‌رحمانه کیفر خواهد داد. بنابراین بهتر است شما به دستگاه قضایی فرصت دهید تا تحقیقی را که خود شروع کرده به پایان رساند و برای همین منظور مسؤولین امر، متهم را به زندان خواهند فرستاد».[1] در این هنگام، آتش احساسات خاموش شد و مردم ساکت و آرام شدند. در آن روز اگر خطیب به جای هم آهنگی و پاسخ مناسب به شور و احساسات مردم، دلایلی بر بی‌گناهی متهم اقامه می‌کرد بدون تردید، مردم خشمگین او را قطعه قطعه می‌کردند و به سخنان منطقی داوران توجه نمی‌کردند.

علاوه بر این، رسالت اصلی خطیب، تنها بیان وظایف مستمعین نیست، زیرا شنوندگان غالباً بر مسؤولیت‌های خویش آگاهند و کم و بیش نیز عمل می‌کنند؛ نقطهٔ ضعف آنها در سستی اراده و عدم گذر از منافع شخصی و دوری از مسؤولیت‌های سنگین و تکالیف مشقت‌آور فردی و اجتماعی است لذا خطیب باید عقل و عواطف را برانگیزاند و ارادهٔ آنان را شعله‌ور سازد تا احساسات آنان به جوش و خروش آیند و تمامی موانع را بشکنند و بگذرند. البته این هدف در صورتی تحقق می‌پذیرد که خطیب، خود نیز تحت تأثیر رسالت تبلیغی خود باشد تا بتواند شور و حرارت، عقیده و ایمان شنوندگان را برانگیزاند؛ مثلی است معروف که «اگر از من بخواهی گریه کنم نخست باید خود گریه کنی».

---

۱. روح الاجتماع، ص ۱۴۲.

البته همیشه نباید انتظار داشت که در تمام عرصه‌های تبلیغ اجتماعی، سخنور پیروز شود، زیرا گاهی درجهٔ عناد و میزان لجاجت و عصبیت‌ها به قدری بالاست که به سادگی نمی‌توان اجتماعی را قانع ساخت، به ویژه اگر بین آحاد مردم، رابطهٔ گروهی و ارگانیکی برقرار باشد که در این صورت، چون افراد گروه در تصمیم‌گیری، آزاد و مستقل نیستند، بلکه تابع تشکیلاتند؛ یعنی از کمیتهٔ مرکزی حزب و سازمان، الهام می‌گیرند و کاری به سخنان دیگران ندارند، آنان در جوّ خاصی از نظر فکری و احساسی قرار دارند. خطیب باید عوامل اقناع و فنون تسخیر احساس را به کار ببرد و به قدر استطاعت در به کار گرفتن قواعد خطابی بکوشد؛ مانند طبیبی که در تشخیص بیماری و درمان آن سعی خود را انجام می‌دهد چه آن دواها در مریض مؤثر افتد یا خنثی و بی‌اثر باشد.

نکتهٔ دیگر آن که، خطیب نباید التزام دقیق و تعهد بی‌اندازه به دلایل منطقی داشته باشد، چون اکثر مردم فرهنگ عمیقی ندارند و تابع عواطف و احساساتند. در عین حال نمی‌توان، استدلال منطقی را هم از خطابه به کلی حذف کرد، زیرا خطابه‌های اجتماعی و علمی نباید از استدلال تهی باشد، فقط در خطابه‌های رزمی دینی و اخلاقی، سخنور می‌تواند به احساس، بیش از عقل و برهان تکیه و تأکید کند و به برهان هم رنگ عاطفه و احساس دهد.[1]

این نشان می‌دهد که انتخاب یک روش و به کار گرفتن یک اسلوب در انواع خطابه‌ها غلط و نارواست، بلکه هر خطابه، روش مخصوصی را ایجاب می‌کند و ضوابط مخصوص و معین دارد. البته ممکن است در برخی از خطبه‌ها مانند خطبهٔ جمعه از اسلوب‌های مختلف بهره گرفت؛ ولی این امور نادرند.

روش اقامهٔ برهان و انتخاب دلایل گوناگون و مرتبط ساختن و تقدیم و تأخیر و چگونگی بیان و آرایش جملات از اهمیت حیاتی برخوردار است. هر چه دلایل خطابی، کمتر و محکم‌تر باشد بهتر است، لیکن نباید فراموش کرد که آراستن دلیل با الفاظ و عبارت‌های زیبا و شواهد عینی و علمی تاریخی از آوردن آن، بسیار مهم‌تر است. به قول حکیم نظامی:

کم گوی و گزیده گوی چون در — تا ز اندک تو جهان شود پر
یک دسته گل دماغ پرور — از خرمن صد گیاه بهتر

---

۱. در اقسام خطابه خواهد آمد.

وانگهی برای هر مدعایی نباید دلیل اقامه نمود، چون بعضی از مسائل از قضایای فطری و بدیهی است و در ارتکاز همهٔ مردم حضور دارد و احتیاجی به دلیل و برهان ندارد، که در غیر این صورت، بسا مدعایی که محتاج به دلیل است بی‌دلیل خواهد ماند و زمان سخن‌رانی به پایان خواهد رسید و اگر برای تبیین موضوعی، خطیب از بیان قیاس و تمثیل ناگزیر باشد بی‌شک تمثیل، مقدم بر قیاس خواهد بود.

دلیلی که خطیب در مرحلهٔ آفرینش تهیه می‌کند باید در حد استعداد گوینده و مناسب با درک شنونده و موضوع سخن باشد و این امری بدیهی است که برای هر مدعایی باید دلیل مناسب آن را آورد؛ همان‌گونه که برای هر شنونده هر نوع دلیل نمی‌تواند مؤثر افتد، بلکه باید دلایل در حدود استعدادها و به میزان ادراکات مستمع باشد، به علاوه هر جمعی امکان دارد زبان مخصوص و ذهنیت ویژه داشته باشد که خطیب باید بکوشد فرهنگ و زبان گروه‌ها و جمعیت‌ها را بشناسد و با همان واژه‌ها و اصطلاحات با آنها سخن بگوید؛ مثلاً در زمینهٔ «اثبات خداوند متعال» برای عامهٔ مردم از برهان «صدیقین» و یا «وجوب و امکان» نمی‌توان استفاده کرد، چون مردم با زبان دیگری آشنا هستند به علاوه از سطح افکار عمومی بالاتر است. در هر حال، قیاس خطابی باید روشن و مختصر باشد تا فهم آن محتاج به فکر و تأمل نباشد، چراکه اقامهٔ حجت در خطابه‌ها با برهان منطقی و استدلال علمی تفاوت دارد. سخنور در سخن گفتن باید کمتر خود را در چارچوب قواعد منطقی و علمی مقید و زندانی سازد، وی می‌تواند مقدمات استدلال را به اقتضای حال پس و پیش کند و شاخ و برگ تازه بدهد و متنوع سازد تا نشاط آور و فرح بخش باشد. در سخن‌رانی در صورت لزوم از مجادلهٔ احسن ـ که ذکرش رفت ـ نیز باید بهره بگیرد.

استفاده از محرکات اجتماعی

بارها گفته شد که خطیب به تسخیر عواطف به مراتب نیازمندتر از اقناع عقل است. از این رو باید از تشبیهات خیال‌انگیز و عبارات شور آفرین و هم‌چنین داستان‌ها و اشعار تحریک کننده استفاده نماید. از آن جایی که جامعه از روح و عاطفه مشترک برخوردار است و به همین جهت گوشه‌گیری و تنهایی را رها ساخته و زندگی اجتماعی را پذیرفته است

و به احساس واحدی دست پیدا کرده، در هر فردی در جامعه نوعی وجدان فرهنگی وجود دارد که اگر به گونهٔ انفرادی می‌زیست چنین احساسی به وی دست نمی‌داد. صحیح است که جامعه از عناصر مختلفی تشکیل یافته و دارای وحدت اعتباری است، باید دانست که جامعه، مانند اعضای یک پیکره روح مستقلی دارد هر چند اندام‌های جسمانی هر شخصی خصوصیات ویژه‌ای دارد، ولی همهٔ اعضا در خدمت روح قرار دارند و افراد جامعه نیز ممکن است هر یک خصلت‌های گوناگونی داشته باشند، ولی در جریانات سیاسی و اجتماعی و طوفان‌های معنوی، همگان هدف واحدی را تعقیب خواهند کرد و نمی‌توانند از پیکرهٔ جامعه قطع رابطه کنند.

اعوان خطابه

اعوان به گفتار و احوال خارج از عمود می‌گویند که به تأثیر دلایل خطابی کمک می‌کند. هر یک از دو جزء عمود و اعوان در شکل‌گیری خطابه نقش عمده دارند، زیرا عمود به تنهایی نمی‌تواند غرض از خطابه را برآورده نماید. در بسیاری از موارد، خطیب ناگزیر می‌شود از عمود و امور خارج از آن کمک بگیرد، زیرا هدف از خطابه اقناع است، بنابراین هر چیزی که مقتضی اقناع باشد یا مقتضی نفس اقناع است یا استعداد اقناع. مقتضی نفس اقناع یا عمود است یا شهادت، قول و یا حال. بنابراین اجزای خطابه را می‌توان به چهار قسم: عمود، شهادت قول، شهادت حال و مقتضی استعداد اقناع تقسیم کرد.[1]

اعوان به نوبهٔ خود بر دو قسم است: فنی و غیر فنی. نوع اول، استدراجات نامیده می‌شود که خود بر سه قسم است: استدراجات گوینده، شنونده و گفتار و اعوان غیر فنی نیز دوگونه است: شهادت حال، و گفتار.

اعوان فنی

۱. **استدراجات گوینده:** اعوان فنی در خصوص گوینده عبارت از ریزه کاری‌های فنی و حرفه‌ای است که سخنور ابراز می‌کند، تا بدین وسیله شنوندگان را برای قبول عقیدهٔ خود آماده سازد. این شگردها عبارتند از: ۱. مقدماتی که گوینده، قبل از آغاز خطابه باید تمهید کند؛ مثلاً اگر خطیب برای شنوندگان ناشناخته باشد باید به یک صورتی خود را معرفی کند

---

۱. خواجه نصیرالدین طوسی، اساس الاقتباس، ص ۵۴۴.

و این امر به دو طریق، امکان‌پذیر است: یا خود، معرف خویش باشد، یا دیگری او را معرفی نماید، زیرا معرفی شخصیت خطیب در مقبولیت سخنان او برای مستمعین مؤثر است. وانگهی بیشتر مردم در این اندیشه‌اند که چه کسی برای آنها حرف می‌زند و فکر نمی‌کنند که چه می‌گوید، با این که حکما گفته‌اند: **«انظر إلی ما قال و لا تنظر إلی من قال»**. ولی مردم غالباً به شخصیت گوینده بیش از گفتارش توجه دارند و این امر به دلیل روح تعبد و تقلیدی است که در نهاد اکثر افراد جامعه وجود دارد و بی‌شک غریزهٔ تقلید ایجاد «منابهه» و «محاکات» می‌کند؛ مثلاً می‌گویند: خطیبی مشهور است، پس حرف خوب هم می‌زند و از آن جایی که غالب مردم شیفتهٔ سخنان او هستند پس ما هم باید تقلید کنیم. البته این روحیه در جامعهٔ انقلابی ما رو به کاستی است از این رو سخنان خوب، خریداران فراوانی دارد.

اما اگر بنا باشد سخنور شخصاً خود را معرفی کند باید خیلی ظریف و متواضعانه بیان نماید، زیرا تعریف از خویش بسا باعث نفرت می‌شود. از مبالغه و گزافه‌گویی در معرفی سخت بپرهیزد و اگر سخنور از موفقیت خاصی برخوردار باشد نیاز به معرفی نیز ندارد، بلکه با یک سخن‌رانی جالب و عالی می‌تواند قلوب را به خود جلب نماید. و در صورتی که معروف باشد، نیازی به معرفی ندارد.

گویندهٔ توانایی نقل می‌کرد روزگاری از تبریز عبور می‌کردم. شب رفتم به مسجدی که چند امام جماعت مشغول نماز بودند. به یکی از آنها اقتدا کردم. پس از پایان نماز اجازه گرفتم سخن‌رانی کوتاهی انجام دهم. بر عرشهٔ منبر نشستم و به سخن‌رانی پرداختم. بلندگو نبود، ولی صدای من غرّا بود. ناگهان دیدم سایر ائمهٔ جماعات با مأمومین آمده و نشسته‌اند. به قدری جمعیت زیاد شد که بلندگو را روشن کردند، دو ساعت صحبت کردم، پس از ختم سخن، اطرافم را گرفتند و ده شب اعلام سخن‌رانی کردند. همچنین سخنور دیگری را ناظر بودم که جاذبهٔ زیادی نداشت، ولی شب اول خود را بدین‌گونه معرفی کرد که من، پس از اخذ دیپلم طلبه شدم و ده سال از محضر درس آیة الله بروجردی استفاده کردم. این چند جمله، سیل جمعیت را از فردا شب به مسجد سرازیر ساخت؛ چون روحانی دیپلم گرفته در آن زمان بسیار اندک بود و درس خارج نیز اجتهاد را تداعی می‌کرد.

۲. خطیب باید به کیفیتی که مورد تصدیق و خوشایند جامعه است حضور به هم رساند؛

به عبارت دیگر، سخنور در مقام «تعبیر» ضوابط و آدابی را باید مراعات کند.

وضع ظاهری

الف) لباس پاکیزه و آراسته بپوشد و معطر باشد. قیافهٔ نامتناسب، جامهٔ کثیف و نا مرتب، تمسخر و انزجار مستعمین را بر می‌انگیزاند.

ب) وضعیت چهره، طرز نگاه، حرکات فیزیکی و رفتار مناسب و پسندیده و مقبول جامعه، رعایت بهداشت دهان و دندان و سلامت جسم و جان می‌تواند بر جاذبهٔ سخنور بیفزاید.

ج) ظاهر حال و آهنگ کلامش نیز نشان انگیزه‌های قلبی او باشد؛ یعنی اگر موضوع اندوهباری را مطرح می‌سازد، که آهنگ اندوهناکی از خویش بروز دهد و خود نیز اندوهگین باشد و اگر می‌تواند باید خود نیز بگرید و یا خود را به گریه بزند (تباکی کند). اگر مجلس برای شادی منعقد شده باشد باید خود را شادمان و پر نشاط نشان داده و بر انبساط خاطر مستمعان بیفزاید و اگر در مقام نصیحت و موعظه است خود نیز تحت تأثیر قرار بگیرد. در مقام خشم و انتقاد قیافهٔ خشمگین پیدا کند، خندان و متبسم نباشد و سرانجام گفتارش مصدق کردارش باشد و اعمال او بیانگر اقوالش.

۲. **استدراجات شنوندگان**: در این زمینه، خطیب باید از شنوندگان دل‌جویی کند تا آنها را برای استماع سخنانش آماده سازد؛ مثلاً از روی محبت و رحمت و یا بر اساس شدت و حدت با آنان برخورد نماید. این امور می‌تواند در تسخیر عواطف و جلب توجه آنان مؤثر افتد. طرح لطیفه‌ها و بیان نقطه‌های قوت مستمعان و توصیف آنان به شجاعت، عدالت، ایثار، جهاد و فداکاری و تمجید از نیاکان و ایثارگران و قهرمانان آنان در جلب توجه مستمع دخیل است؛ به عبارت دیگر، شرط اساسی تأثیر سخن در حاضران ایجاد علاقه و تفاهم کامل با آنان است نه تحقیر و اهانت. پرحرفی و مغلق‌گویی نیز آنان را خسته و ملول خواهد کرد. سخنور باید با مستمع بجوشد و بخروشد و به آنان بفهماند که شریک غم و شادی و مدافع منافع و خیر خواه راستین آنان است. این نکته در خطبهٔ سیاسی و رزمی ضرورت بیشتری پیدا می‌کند به قول فردوسی:

درشتی ز کس نشنود نرم گوی ... سخن تا توانی به آزرم گوی

که تندیّ و تیزی نیاید بـه کـار به نرمی در آید ز سـوراخ مـار

۳. **استدراجات گفتار:** یکی از عواملی که در اقناع مؤثر است استدراج در کلام است؛ بدین ترتیب که لحن کلام و طنین سخن را به مناسبت‌های مختلف کوتاه و بلند کند و صنایع ادبی و قوانین بدیع را به کار اندازد؛ گاهی کلمات را پشت سر هم به کار ببرد و گاهی کلمه به کلمه، و زمانی با جمله‌های احساسی و خیال‌انگیز، اوج بگیرد و سپس بـه حـالت نـخستین بـرگردد. صدای خوب، بیان شیرین، رعایت زیر و بم کلام و تعبیرات هم آهنگ با مفاهیم، می‌تواند در جذب شنوندگان مؤثر باشد؛ مثلاً موقع نوید دادن با صدای پر آب و تاب مژده را نقل کند که شنونده را به وجد آورد و هنگام خبر دادن از مرگ کسی با صدای حزین و غمگینانه، سخن خود را ادا نماید و موقع وعید با صدای محکم و خشن. گر چه آهنگ موهبتی است الهی، ولی تمرین مکرر اثر معجزه آسایی دارد.

اعوان غیر فنی

اعـوان غـیر فـنی را کـه شـهادت عـملی و قـولی نـیز مـی‌گویند هـر کـدام بـه چـند طـریق انجام می‌گیرد:

شهادت قولی یا با بهره گیری از کلام کسانی است که به گونهٔ قطع و یقین مورد قبول و تأیید افکار عمومی است؛ مانند کلمات انبیاو ائمهٔ اطهار علیهم‌السلام و از همه مهم‌تر کلام و کتاب خـدا. یا بهره گیری از سخنان اشخاصی است که از روی حدس و گمان مقبولیت دارند؛ مانند شعرا، فلاسفه و علمای بزرگ. اگر شهادت قولی را در مقدمات سخن‌رانی یک سخنور به کار گیرد از عمود خطابه محسوب می‌شود و در این صورت جزء مقبولات است.

«شهادت حالی» نیز مانند شهادت کلامی در اصل «اقناع» دخالت دارد. این نوع شهادت یا به حسب حال گوینده است و یا مربوط به گفتار او. شهادت حالی در مورد خود گوینده به صفات او بر می‌گردد؛ مانند علم، فضیلت، صداقت، معرفت، تقوا، شجاعت در گفتار، تیزهوشی و سیاست‌مداری.

معروفیت خطیب اگر با محبوبیت و موقعیت اجتماعی او در آمیزد تأثیری شگـرف در شنوندگان خواهد گذاشت و هر چه شهرت و احترام خطیب بیشتر باشد، سخنانش نیز نافذتر

و مؤثرتر می‌شود. همان‌گونه که گفته شد خطوط چهرهٔ سخنور و زیر و بم صدایش نیز اثر چشم‌گیری دارد. لازم است به هنگام بیان پیام شادی، علایم سرور و نشاط در چهره‌اش پدیدار گرد، ولی هنگامی که از خبر ناگواری سخن می‌گوید چهرهٔ غم انگیزی به خود بگیرد و اگر از خبری وحشتناک و عذاب خدا حرف می‌زند آثار خوف و هراس از سیمایش نمایان گردد، زیرا تأثیر سخن در صورتی است که گوینده به آنچه می‌گوید معتقد باشد.

اگر بیانش از شور و حماسه تهی باشد تأثیر چندانی نخواهد گذاشت که، سخن کز دل بر آید لا جرم بر دل نشیند. نشانه‌های ایمان و اعتقاد خطیب از خطوط چهره و آهنگ پرسوز و گدازش و از همه بیشتر، در عملش نمایان می‌گردد و مخصوصاً مردم به این جنبه بیشتر توجه دارند.

شهادت در گفتار، مانند سوگند سخنور برای صدق گفتارش و پیمان بستن و یا دعوت به مبارزه و رقابت است. پیامبر به زبان قرآن فرمود:

اگر قرآن را مولود مغز بشر می‌دانید مانند آن را بیاورید و هرگز نمی‌توانید مثل قرآن را بیاورید که در این صورت از آتشی که آتش‌گیرهٔ آن انسان و سنگ است خود راحفظ کنید و به مصاف کلام خدا نیایید.

خطیب در صورت اطمینان اعلام آمادگی برای مناظره کند و مبارزطلبی سخنور این اندیشه را در شنونده ایجاد می‌کند که اگر اعتماد و اطمینان نداشت این‌گونه با صراحت و صداقت تحدی نمی‌کرد.

شورانگیزی

از موازین مهم سخنوری شورآفرینی و تهییج عواطف و احساسات است. اگر سخنور نتواند عواطف را تحریک نماید در سخنوری توفیق کاملی پیدا نخواهد کرد. شورانگیزی ابزارها و عوامل معقول و مشروعی می‌طلبد وگرنه هر گوینده‌ای ممکن است با شانتاژهای سیاسی و تهمت‌زنی‌ها عناصر ساده دل و خوش باور را بر ضد جریانی بر انگیزاند و این عمل ضد ارزشی را به انجام برساند.

تحریک احساسات بدین جهت ضرورت دارد که تودهٔ مردم را از طریق دلایل عقلی نمی‌توان بر امری برانگیخت، بلکه ابزارهای شورافکن لازم است تا دریای راکد عواطف و احساس مردم را به موج اندازد و آنان را به مقصدی که خطیب در نظر دارد تحریک و ترغیب نماید.

ارسطو بخش مهمی از کتاب خطابهٔ خویش را به تشریح انفعالات نفسانی اختصاص داد، ولی این قسمت به فن خطابه ارتباط چندانی پیدا نمی‌کند و باید در روان‌شناسی گنجانیده شود.

نقش شورآفرینی در حیات انسان

شورانگیزی وسیلهٔ بسیار کارآمد و مؤثری است که گویندگان از این طریق بر دل‌های شنوندگان سیطرهٔ افکنده و آنان را به کارهای بزرگ و گام‌های برجسته واداشته‌اند: مساجد باشکوه، زیارتگاه‌ها، کلیساهای بزرگ و دیگر معابد مذهبی دنیا، همگی مولود عواطف بر افروخته و احساسات برانگیخته شده ملت‌هاست. این سخنوران متعهد و نیرومندند که مردم

را به شرکت در کارهای عام المنفعه، مانند ساختن بیمارستان‌ها، درمانگاه‌ها، دارالایتام‌ها و دیگر مؤسسات خیریه ترغیب می‌نمایند و افراد اجتماع را به وقف املاک و انفاق اموال دعوت و تحریک کرده و می‌کنند. مرحوم فلسفی معتقد بود که منبری‌ها، مرجعیت و تقلید را قبل از انقلاب در جامعه تثبیت نمودند وگرنه، اکثر مردم از ضرورت تقلید در فروع دین بی‌خبر بودند. قشر سخنورانند که نام و یاد پیامبران را در قلوب مردم ماندگار ساخته‌اند تا آن جا که در عید کریسمس سر تا سر اروپا و آمریکا غرق جشن و سرور می‌شود. آنان به یُمن تکیه بر کانون‌های شور و حماسهٔ ملت‌ها و از طریق تکیه بر احساس مذهبی، مردم را به حرکت درانداخته و این احساس‌ها و حرکت‌های بزرگ را بر پا نمودند، چرا که دین، مجموعه‌ای از عواطف، عشق‌ها و کینه‌هاست. امام صادق‌(ع) فرمود:

هل الإيمان إلا الحب و البغض؛[1]

مگر دین و ایمان جز عشق و محبت و کینه و نفرت چیز دیگری است.

انسان کانون حب و بغض

در نهاد انسان‌ها، بنیادهای شور و شعور و احساس و عاطفه، ریشه‌های مهر و کین و امهات فضایل و رذایل و جاذبه و دافعه وجود دارد: افسردگی، دلتنگی، نومیدی، خشم، رشک، اضطراب، بدبینی، غیبت و بدگویی، کج اندیشی، انتقام جویی و کینه توزی از موالید کین است. چنان‌چه شادمانی، امید، حق‌شناسی، از محبت و مهر ذاتی انسان مایه می‌گیرد. سخنور هرگاه بخواهد شنوندگان را بر یک چیزی برانگیزاند و یا از آن باز دارد باید مهر و کین افراد را در مورد شخص و یا کاری، به صورت مثبت یا منفی تحریک کند، زیرا تا فعل و انفعالات روانی ایجاد نشود هیجان حاصل نخواهد شد. اگر بخواهیم شخصی را از عملی ممانعت کنیم باید عوامل نفرت آوری را برای آن ذکر کرد به‌گونه‌ای که چهرهٔ آن عمل را در نظر مخاطب زشت و کریه سازد.

تحریک عواطف مخاطبان گاهی با صراحت کلام انجام می‌شود و گاهی به صورت ضمنی که سخنور در این حال، کلماتی بر زبان می‌راند که شنونده، ناخودآگاه برافروخته می‌شود.

---

۱. اصول کافی، ج ۳، ص ۱۹۰.

ابزارها و شرایط شورآفرینی

در شورانگیزی قواعد و اصول معینی وجود ندارد، ولی شروط و ضوابطی هست که ذیلاً می‌آوریم:

یکم ـ حرارت عاطفی. گوینده باید از حرارت عاطفی و احساسی کافی بهره‌مند باشد. سخنوری که در دل حرارتی، و شور و سوزی در سر ندارد نمی‌تواند شورانگیزی کند.

ذات نایافته از هستی بخش — کی تواند که شود هستی بخش
خشک ابری که بود زاب تهی — کی شود بر صفت آب دهی

حکما از قدیم گفته‌اند: «فاقد شیء معطی شیء نمی‌شود». اگر خطیب خود فاقد شور و حرارت باشد در عین حال بخواهد حرارتی در قلوب مستمعان بیفکند بی‌شک بازیگری بیش نخواهد بود، چرا که شور آفرینی باید طبیعی و از روی سوز درونی باشد نه ساختگی و مصنوعی؛ تا سوزی در کانون دل گوینده نباشد و به موضوعی که می‌خواهد شورانگیزی نماید ایمان و عشق نداشته باشد، بلکه هویت فرهنگی پیدا نکرده است؛ نمی‌تواند شور ایجاد نماید «افسرده دل افسرده کند انجمنی را». آن که به چیزی عقیده و عشق کافی دارد می‌تواند قلوب دیگران را به تپش اندازد.

دوم ـ وجاهت اجتماعی و شهرت معنوی و علمی. سخنوری که به معنویت مشهور است و از دانش و اطلاعات وسیع بهره‌مند، به یمن صداقت و صمیمیت و محبوبیت و نفوذی که دارد با اندک کلماتی می‌تواند مخاطبان را تحت تأثیر قرار دهد. بی‌گمان چنین سخن‌رانی از سر دل‌سوزی و از صمیم جان، شورانگیزی می‌کند، نه چون در مسند وعظ و خطابه نشسته است و شغلش ایجاب می‌کند شور بیافریند. چنین سخنی طبعاً تأثیر فوری و بی‌نظیر خواهد داشت.

سوم ـ نکته سنجی و موقع‌شناسی. سخنور به برکت مطالعه، دقت و فراست باید بداند که در چه زمان و در کجای سخن‌رانی لازم است احساسات را برافروزد و درجهٔ حرارت را تا چه حدی بالا ببرد. آن چه مسلم است شورانگیزی در آغاز سخن‌رانی و بدون مقدمه چینی و بیان موضوع، مقدور و معقول نیست؛ مگر آن که زمینه و زمانه به‌طور طبیعی و از پیش، دل‌ها را مستعد ساخته باشد که در این صورت، جرقه‌ای کافی است تا آتش احساسات را

شعله‌ور گرداند.

سخن‌رانی ۲۵ دقیقه‌ای امام راحل در جریان کاپیتولاسیون و پانزده خرداد که دریای خشم و عواطف را به خروش افکند، از این مقوله به شمار می‌رود. مرحوم امام پس از بسم الله به شور آفرینی می‌پردازد و می‌فرماید: «قلب من در فشار است. خوابم کم شده، غذایم کم شده ...». در آن زمان نگارنده حضور داشتم و شاهد گریه و هیجان حضار و تمام قشرهای ملت بودم.

چهارم ـ آرام تدریجی و مناسب. طبیعت شورانگیزی تدریج و آرامش را می‌طلبد، زیرا حرارت ناگهانی و خشمگینانهٔ سخنور برای شنوندگانی که هنوز در جریان قرار نگرفته و آمادگی برای برافروختگی پیدا نکرده اثر معکوس خواهد گذاشت و به جای به وجود آوردن احساسات، شنونده را به تعجب و خنده وا می‌دارد. در کوره‌ای که مواد سوختنی نریخته‌اند کبریت کشیدن بی‌ثمر است. چنان‌چه در زمستان سرد بدون کشیدن ساسات و روشن گذاشتن ماشین، بر پدال گاز فشار دادن و اتومبیل را به راه انداختن جز خرابی و استهلاک ثمری ندارد. فریاد مستانهٔ آدمی در جمع هوشیاران ناپسند است. وانگهی درجهٔ حرارت و شورافکنی باید در خور موضوع باشد و مسأله، شایستگی چنین برافروختگی را داشته باشد و اگر ناطق در هر امر پیش پا افتاده‌ای بخواهد به شورانگیزی بپردازد و بیش از اندازه، حرارت مصرف کند سخنوری نا آرام، عصبی مزاج و احساساتی معرفی خواهد شد و به تدریج شنوندگان بدو اعتماد نخواهند کرد و در برابر شورافکنی‌های او بی‌تفاوت خواهند شد. یادم نمی‌رود سخنوری در بین مردم فریاد می‌کشید که، چرا نام قبرستان تهران را بهشت زهرا گذاشته‌اند، این امر اهانت به فاطمهٔ زهراست. این نقشهٔ آمریکا و صهیونیست‌هاست. ای مراجع تقلید! قیام کنید و ای مردم! به پا خیزید، دین از بین رفت. این شورانگیزی به قدری مستهجن و مسخره بود که حتی عوام هم ترتیب اثر ندادند تا چه رسد به خواص.

پنجم ـ اعتدال و عقلانیت. کلماتی که در شور آفرینی به کار می‌رود گذشته از خیال آفرینی و آرمان سازی و شوق انگیزی و حماسه باید معقول و معتدل باشد. از حد اعتدال فراتر نرود. از پریشان‌گویی، نویدهای کاذب و الفاظ مبتذل باید پرهیز شود. برای مسائل شخصی و نزاع‌های طایفگی و فامیلی شور آفرینی بسیار زشت است. باید در جهت خوش‌بختی جامعه

و دفاع از محرومان و علیه مستکبران و مظاهر تزویر و بدعت، شورانگیزی کرد. در بسیاری از موارد باید به میزان لازم، تشویق و ترغیب نمود و از امیدهای دروغین و شعارهای افراطی پرهیز کرد.

ششم ـ رعایت مقتضای حال و مقام. مراعات مقتضای حال مخاطبان در شور آفرینی ضروری است. نوع شورانگیزی در تودهٔ مردم با شورانگیزی برای خواص و طبقهٔ فرهیخته، فرق دارد: پیران را از طریق مخصوصی و جوانان را از راه دیگر باید برانگیخت. برای بانوان شور آفرینی ضوابط ویژه‌ای نیز دارد، ولی گاهی جلسه از طبقات مختلف تشکیل شده که در این صورت برای شورانگیزی باید از احساسات مشترک آنها بهره جست. مناسبات زمان، مکان و فرهنگ حاکم، شرایط سنی و علمی شنوندگان در انتخاب شیوه‌های تهییج باید در نظر گرفته شود.

هفتم ـ مناسبات گوینده و شنونده. سخنور باید تناسب سنی، علمی و موقعیت اجتماعی خود را با شنوندگان بسنجد تا سنجیده به شورانگیزی بپردازد. جوانی کردن پیران و قیافهٔ پیران گرفتن جوانان، بسیار نامطلوب است؛ مثل این که خطیب هجده ساله به شنوندگان کهن‌سال بگوید: چرا نصیحت‌ها را عمل نمی‌کنید و آدم نمی‌شوید. پایتان لب گور است، دست از حرص و طمع بردارید! من شما را نصیحت می‌کنم. گوش فرا دهید.

هشتم ـ در خط مستقیم حرکت کند. خطیب در طول سخن‌رانی باید از پراکنده‌گویی پرهیز نماید، ولی در شورانگیزی بیش از سایر قسمت‌ها در خط مستقیم حرکت کردن ضرورت دارد. در حین شورآفرینی نباید به شاخ و برگ‌ها بپردازد و کلامش را به غرض ورزی آلوده سازد، بلکه سود شنوندگان را بر همه چیز ترجیح دهد که رضای خدا در خوشنودی مؤمنان است. گفتار ضد و نقیض و پرداختن به حواشی به جای متن، احساسات مستمع را فرو می‌نشاند.

کیفیت و ابزارهای شورانگیزی

شورآفرینی زادهٔ عواطف و احساسات است. سخنوران به جای دلیل و برهان به تحریک عواطف نفسانی می‌پردازند و با تکیه بر عوامل عاطفی، شوری بر می‌انگیزند و بدین سان

مقصد خود را به کرسی می‌نشانند، ولی باید کیفیت استفاده از ابزارهای شورانگیزی را آموخت و قبل از آن عوامل زمینه ساز را شناخت:

۱. **مشارکت وجدانی و روانی.** با شنوندگان می‌تواند زمینه را برای شورآفرینی فراهم سازد. هنگامی که خطیب احساس خود را با جمع پیوند دهد و با آنان همدل شود و در خوشی و ناخوشی، خود را سهیم بداند باکوچک‌ترین سخنی می‌تواند آنان را بر انگیزاند. سخن‌رانی پانزدهم خرداد امام راحل و خطابهٔ معظم له در موضوع کاپیتولاسیون، شاهد گویایی بر پیوند مشترک امام راحل با مخاطبانش است.

۲.**نفوذ شخصیتی.** دومین عاملی که زمینهٔ شورانگیزی را فراهم می‌آورد، سیطرهٔ شخصیتی خطیب است و آن هم بر دوگونه است:

الف) نفوذ طبیعی و ظاهری؛ مانند داشتن اندام زیبا و پر هیبت و چشمان گیرا و جذاب.

چشم گیرنده‌تر از چنگل شاهین قضا   ابرو پیوسته‌تر از بخت من بی‌سروپا

ب) وجاهت اجتماعی و شهرت به علم و تقوا و معنویت.

عوامل و ابزارها

عامل یکم ـ تحریک روح لذت‌طلبی و راه‌های گریز از رنج‌ها و ناملایمات. برای ایجاد شورانگیزی، تحریک روح لذت‌طلبی و راه‌های گریز از رنج‌ها و ناملایمات است. آنان که دارای روحیهٔ لذت‌جویی و فرار از مرارت‌ها و تلخی‌ها هستند، راه‌های رسیدن به کامیابی و طریق گریز از ناراحتی‌ها را می‌طلبند. از این رو شورانگیزی مطلوب و مؤثر است.

عامل دوم ـ تحریک احساسات مشترک گروهی. در تحریک احساسات مشترک گروهی چونان غریزهٔ جنگ جویی، غریزهٔ خشم بر ضد ستمگری، پیکار با مفاسد اجتماعی، حمایت از مظلومان و محرومان، زمینهٔ مساعدی وجود دارد تا خطیب، احساسات جمعی و مشترک شنوندگان را مخاطب سازد و آنان را برای چاره جویی و قیام به این وظایف، وادار سازد. در تحریک احساسات مشترک، چهار چیز مؤثر است: الف) تنوع در اسلوب؛ ب) تنوع در آهنگ و زیر و بم صدا؛ ج) آوردن مثال و تشبیه؛ د) تکرار معانی در قالب‌های تازه و غیر تکراری.

چگونگی برانگیختن احساس حب و بغض

گاهی خطیب در طول زندگی تبلیغی نیاز پیدا می‌کند که در مورد فردی در دل مردم ایجاد عاطفه و محبت کند و در بارهٔ افرادی احساس کینه و نفرت را بر انگیزد. شیوه‌های ایجاد محبت و تهییج عواطف نسبت به یک شخص عبارت است از: الف) سجایای اخلاقی، امتیازات فکری و علمی، تقوا، پاکی،شجاعت، ایثار و آگاهی و بصیرت او را بیان کند تا دل‌ها متوجه او شود. ب) تواضع و علاقهٔ او را به مردم به خصوص محرومان و جوانان کشور تشریح نماید تا بفهمند چه گوهری را از دست داده‌اند. ج) برکات علمی و معنوی او گوشزد شود. آن‌گاه مردم را به پیروی از او و عشق‌ورزی به او ترغیب نماید؛ مانند حضرت امامﷺ.

گاهی لازم می‌شود چهرهٔ کریه و پلید شخص ریاکار و حقه‌باز مطرح شود و با بیان خصلت‌های زشت و کارهای شوم و سوابق سوء، بذر کینه و نفرت در قلوب مستمعان پراکنده شود؛ البته در قالب عبارات مؤدبانه و رعایت انصاف. در این بخش از فحاشی و لعن و سب اکیداً باید خود داری کرد که فرمانروای سخن فرمود:

إنّی أَکره أَن تکونوا سبّابین؛[1]

من ناراحت می‌شوم از این که شما (به معاویه و پیروانش) دشنام دهید.

بهتر است خطیب حالات آنها را بیان کند و کارهای آنان را شفاف سازد، اثر چنین کاری بیشتر و به عدل و حقیقت نزدیک‌تر است.

در جلب کمک‌های مردمی

خطیب در جلب اعانات برای آسیب دیدگان زلزله و طوفان باید نخست مصیبت و آلام را به‌گونه‌ای ترسیم نماید که مخاطبان احساس رقت کنند و بی‌اختیار اشک بریزند. در قدم دوم به مخاطبان گوشزد سازد اگر چنین حادثهٔ ناگهانی شبان‌گاه برای ما و شما رخ می‌داد و سیل و زلزله و آتش سوزی تمام زندگی ما را بر باد می‌داد چه انتظاری از جامعه داشتیم. در گام سوم بگوید: ما انسانیم و مسلمان. همهٔ انسان‌ها اعضای یک پیکرند.

---

۱. نهج البلاغه، خ ۲۰۶.

چو عضوی به درد آورد روزگار — دگـــر عــضوها را نـماند قـرار
تـو کـز مـحنت دیگـران بـی‌غـمی — نشـاید کـه نـامت نـهند آدمـی

آن‌گاه تذکر دهد که، هر کس قساوت قلب داشته باشد و از این‌گونه مناظر غمبار منفعل نشود از آدمیت به دور است. رحم و عطوفت از کمالات آدمی است. کسی که فاقد رحـم و عطوفت است انسان نیست. در طی سخن‌رانی آهنگ حزین، چهرهٔ غـمگین هـمراه بـا اظـهار تأثرات قلبی، می‌تواند کارساز گردد. سخن را از صمیم دل و عمق جان، بااخلاص بگوید و با مثال‌ها و شواهد عینی همراه سازد تا مستمعان به جنبش در آیند و متأثر شوند و خـود در انجام دادن کمک‌ها پیش قدم شود و به قول معروف: اولین چراغ را خود روشن کند، آن‌گاه کمک دهندگان را بستاید، برای گذشتگان آنها درود و رحمت بفرستد، مردم را به فاتحه فرا خواند و دعای مناسبی برای ازدیـاد بـرکت در مـال و دارایـی یـاری دهـندگان و رفـع آلام و ناراحتی از زندگی آنها بـیان نـماید. بـرای تـرغیب، آیـات قـرآنـی و احـادیث را بـیان کـند و انفاق‌های ائمه علیهم‌السلام حتی به دشمنان را یاد آور شود.

در تحکیم مبادی عقیدتی

بدین منظور می‌تواند با ترسیم عذاب‌های غلیظ و شدید و صحنه‌های هولناک قیامت و کشیده شدن مـتمردان و عـاصیان بـه سـوی دوزخ هـول و هـراس ایـجاد کـند و احسـاس را برانگیزاند، چنان‌که تجسم نعمت‌های متنوع و بی‌پایان الهی نیز مؤمنان را راغب می‌گرداند و آنان را به رحمت الهی امیدوار می‌سازد و روح اشتیاق به خدمات بیشتر را در آنـها تشـدید می‌سازد. گاهی لازم است غیرت دینی و عِرق مذهبی به همراه غیرت ملی برانگیخته شود تا جامعه بر آشوبد و به نهضت روی آورد؛ مثلاً با بیان مفاسد اجتماعی و خطرهای انـحراف جوانان و علل و عوامل این نـوع نـابه‌سامانی‌ها و ضـرورت جـلوگیری از کـانون‌های اصـلی مفاسد، مردم را به چاره جویی وا می‌دارد.

زنده کردن روح امیدواری و از میان بردن عوامل یأس و افسردگی و احیای شـخصیت و تجدید هویت، مخاطبان را به نشاط و تلاش وا می‌دارد.

توجه دادن مستمعان به عزت و آزادگی و سیادت از طریق باورهای علمی، دینی و تاریخی

و آن‌گاه تحقیر اعمالی که باعث ذلت و اسارت می‌شود، موجب می‌شود مردم بر ترک اعمال ناپسند تحریض گردند؛ به ویژه بهره‌گیری از اعترافات آنان مبتنی بر ترک و فعل، بسیار اثربخش است. شراب‌خواری علت توبه خود را چنین بیان کرد: یک روز از مستی به هوش آمدم، دریافتم که خیلی خر شده‌ام. آیا این از خری نیست که آدمی عرق بخورد، از گلو تا معده خود را بسوزاند و بعد از بروز مستی، درجهٔ حماقت او به قدری بالا رود که حاضر شود بچه‌ها از وی سواری بگیرند و قولاً و عملاً به همه سواری بدهد.

ذکر الگوهای محبوب و مطرود، در جذب مستمع به ارزش‌ها و دوری از اعمال ضد ارزشی نیز اثر بخش خواهد بود.

شورانگیزی در قرآن

قرآن مجید، قطع نظر از ایجاز و اعجاز در کلام، آهنگ آن به خطابه از همه چیز شبیه‌تر است. به همین جهت در سراسر قرآن، اقناع و ترغیب و شورانگیزی به چشم می‌خورد. فصاحت و بلاغت، پند و اندرز، نقل وقایع، بیان حوادث طبیعی و اجتماعی، کاملاً مشهود است و به همین دلیل حلاوت و جاذبهٔ مخصوصی دارد و تا اعماق جان‌ها نفوذ می‌کند[1] و بر قلوب، سیطره می‌یابد و عقل و احساس انسان را خاضع می‌سازد، به قول شبلی شمیل، دانشمند مسیحی:

دع من محمد في صدى قرآنه ... ما قد نحاه للمحة الغايات
ببلاغة القرآن قد خلب النهى ... و بسيفه، أَحمى عن الهامات
إنـي و إن أَكُ قد كفرت بدينه ... هل أَكفرن بمحكم الآيات[2]

ما برای آشنایی با انواع شورآفرینی در قرآن به چند نمونه اکتفا می‌کنیم:

اول ـ نهی از غیبت

غیبت، یکی از شایع‌ترین معاصی و شیرین‌ترین گناهان است. بلایی است ایمان‌سوز که دامن‌گیر عالمان و جاهلان، ثروتمندان و فقیران، خردسالان و بزرگ‌سالان گردیده است و

---

۱ . ولید بن مغیره، پس از استماع آیات معجزه آسای قرآن چنین اظهار نظر کرد: «**إن عليه لحلاوة و إن به لطلاوة و إن أعلاه لمثمر و إنه يعلو لا يعلى عليه**».

۲ . تفسیر المنار، ج ۱، ص ۲۶.

نصیحت و موعظه تأثیری ندارد و خودداری از آن کاری بس دشوار می‌باشد. کلمات بشر هر چند با سوز و گداز باشد، در این میدان کارآیی ندارد، بلکه لحنی تکان دهنده و فوق بشری و نافذ لازم است تا جامعه و مخاطبان را از این منجلاب و اعتیاد رها سازد. قرآن کریم، در طی یک آیهٔ حکیمانه، عالی‌ترین شیوهٔ شورانگیزی و روش باز دارندگی را به کار گرفته است که اگر در این آیه تدبر و تفکر شود و انسان به عمق قضیه برسد و به‌طور شایسته‌ای بهره بگیرد، بی‌شک شعاع تأثیر و نفوذش هم‌چنان بر دل‌ها برقرار خواهد ماند.

یا أَیها الذین آمنوا اجتنبوا کثیراً من الظن إن بعض الظن إثم؛[1]

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از بسیاری از ظن و گمان‌ها بپرهیزید که همانا، بعضی از آنها گناه و معصیت است.

مخاطبان، مؤمنانی هستند که با زبان قرآن مأنوسند. توصیف آنان به ایمان از ناحیهٔ خدای منان عشق و شوری در قلوب می‌افکند و توجه آنان را جلب می‌کند. طرف خطاب «ناس» یا «اهل کتاب» «یهود و نصارا» و مشرکان نیست، بلکه فقط به مؤمنان به اسلام خطاب شده است. دستور، ملی است نه حکم بین المللی، آیه مدنی است نه مکی، در مورد جامعهٔ متشکل است نه جمعیت پریشان و پراکنده، زیرا اجتماعی که پیوندهایش گسسته باشد و ارتباط برادری و انسانی در آن بر اساس مکتب نباشد، طبعاً غیبتی نیز صورت نمی‌گیرد. هر کس سرگرم کار خویش است و یکدیگر را نمی‌شناسند و اجنبی هستند؛ مانند غربی‌ها که نبود غیبت در میان آنان به دلیل رشد فرهنگی آنان نیست، بلکه برای فقدان رابطه و عاطفه است.

از نظر قرآن باید غیبت را از سرچشمه خشکانید و هر گناه باید ریشه یابی شود. در تحلیل نهایی، بدگویی‌ها از بدبینی‌ها مایه می‌گیرد؛ به عبارت دیگر، غیبت معلول سوءظن و بدگمانی است و بدون شک، سوء ظن به برادر و یا خواهر مسلمان، تولید ناراحتی می‌کند و باعث تحریک حسد و یا غضب می‌شود. از این روی می‌فرماید: «از بسیاری از ظن و گمان‌ها بپرهیزید».

البته مقصود، بدگمانی و یا بدبینی است، زیرا حسن ظن گناه نیست. انسان به جهت

---

۱. حجرات (۴۹) آیهٔ ۱۲.

بدبینی‌ها گرفتار گناه و عذاب می‌شود. البته، خوش بینی‌های غیر طبیعی و افراطی نیز نادرست است؛ چون در صورت تخلف به بدبینی افراطی تبدیل می‌گردد و حسن ظن در حد معمول نیکوست که اگر احیاناً خلاف انتظاری از طرف دید، از جا کنده نمی‌شود.

قرآن کریم چنین ادامه می‌دهد: ﴿إنّ بعض الظن إثم﴾ تحقیقاً بدانید که بعضی از گمان‌ها اثم و گناه کیفردار است؛ یعنی غیبت کردن علاوه بر این که اختلاف‌ها و تضادهای داخلی جامعه را تشدید می‌کند، کیفر دنیوی نیز دارد. در حکومت عدل اسلامی، بدبینی مشروعیّت ندارد، همان‌گونه که خوش بینی افراطی و ساده‌اندیشی مقبول نیست.

﴿وَ لا تَجَسَّسُوا﴾. تجسس به صورت اصل اولیه حرام و ضد ارزش است خاصه در زمینه‌های اخلاقی و رفتار فردی و اجتماعی، زیرا افشای انحراف اخلاقی انسانی که خودش در اخفای آن می‌کوشد و ممکن است در نهایت توبه نماید بسیار زشت است؛ به علاوه تجسس برای خود جاسوس نیز جز بدبین شدن به دوستان و سلب اعتماد از همگان و رفع ابهت گناهان سودی ندارد و به تدریج، این حالت تشدید می‌گردد و زندگی برای تجسس کننده مشکل خواهد شد. وانگهی تجسس ناروا، یکی از عوامل سقوط انسان در وادی غیبت و بدگویی است، زیرا پس از صرف عمر عزیز و تجسس فراوان، انسان سرانجام عیب مستور شخص را به دست می‌آورد و بدین کشف بزرگ دست می‌یابد!؟ چگونه کشفیات خود را برای دیگران بازگو نسازد!؟

﴿وَ لا يَغتَب بَعضُكُم بَعضاً﴾ قرآن کریم پس از نهی از بدگمانی و تجسس، که زمینه ساز غیبت است، به اصل مطلب می‌پردازد و می‌فرماید: به مقتضای ایمان و نهی صریح قرآن، پشت سر یکدیگر غیبت و بدگویی نکنید.

آیهٔ قرآن کریم از نظر موازین خطابی برای نهی از غیبت، پس از مقدمه چینی، دو عامل اصلی غیبت را مطرح می‌سازد: یکی بدبینی و دیگری تجسس؛ آن‌گاه به اصل مطلب می‌پردازد و مدعا را از نظر تحلیل عقلی روشن می‌کند و با تشبیه جالب، اما نفرت انگیزی، وقاحت و زشتی این عمل را در عقل و دل بر می‌انگیزاند:

﴿أَيُحِبُّ أَحدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيْهِ مَيْتَةً فَكَرِهْتُمُوه﴾؛

آیا کسی از شما دوست دارد گوشت برادر مردهٔ خود را بخورد؟ پس اکراه دارید.

در این تشبیه، غیبت کننده به صورت گرگ درنده‌ای معرّفی شده است که برخلاف شرف و انسانیت گوشت برادر و هم کیش خود را می‌خورد و از آن جایی که انذار باید بر اساس بیم و امید باشد، به همین جهت مجدداً از عاطفه استفاده می‌کند:

﴿إنّ الله توّاب رحیم﴾؛

تحقیقاً خداوند متعال بسیار توبه‌پذیر و مهربان است.

در طی آیه، از فطرت انسانی نیز استفاده می‌کند و کلمهٔ «مرده» را بدین جهت گوشزد می‌کند که این عمل، برخلاف مردانگی و جوانمردی است که انسان در غیاب، از دیگری بدگویی کند و در صورتی که طرف نمی‌تواند از خود دفاع نماید، این عمل به منزلهٔ غیبت از مردگان است و شنوندهٔ عاقل نباید آن را بپذیرد. غیبت کننده حیوان خطرناکی است که کارش خوردن مردار می‌باشد و بدگویی در غیاب مردم، کار افراد بی‌کار و بی‌شخصیت است که اگر حضور برادر غایب خود را احساس کند، سراسیمه می‌شود و سخن خود را توجیه می‌کند و این عین نفاق و نامردی است.

دوم ـ جهاد و حمایت از مستضعفین

﴿و ما لکم لا تقاتلون فی سبیل الله و المستضعفین منَ الرّجال و النّساء و الولدان الذّین قالوا ربّنا أَخرجنا مِن هذه القریةِ الظّالمِ أَهلُها واجعل لنا من لدنکَ ولیّاً واجعَل لنا من لدنک نصیراً﴾؛[1]

چه شده است شما را که در راه خدا و نجات مستضعفان از مردان و زنان و کودکانی که فریاد می‌زنند: بارالها! ما را از این دهکده‌ای که اهل آن ظالم و ستمکارند خارج نما و از نزد خویش برای ما سرپرست و مددکاری قرار ده به قتال و جهاد نمی‌پردازند!

اوّلاً، این آیه، ضرورت پیکار در راه حق را خاطر نشان می‌سازد و با تعجب سؤال می‌کند: چه عاملی باعث رکود و تعطیلی جهاد شما در راه خدا شده است در صورتی که فلسفهٔ حیات مؤمن، جهاد فی سبیل الله ـ البته به شکل‌های مختلف ـ است؟

ثانیاً، وضع رقت‌انگیز محرومان بی‌پناه را مجسم می‌سازد، که چگونه در زیر شکنجه‌های

---

۱ . نساء (۴) آیهٔ ۷۵.

عوامل استکبار، مستأصل شده و فریاد رسی ندارند و همواره از خداوند تقاضای رهبر و یاور می‌کنند و خداوند هم مؤمنان را به یاری آنان بر می‌انگیزاند. ذات باری تعالی با حسن خطاب و عتاب، مؤمنان را به سوی حمایت مظلومان تحریک نموده و سکوت آنها را تقبیح می‌نماید و به دست مؤمنان، مشرکان و مستکبران را در دنیا عذاب می‌کند، ولی اگر قیامی صورت نگیرد، سرنوشت مستضعفان تغییر نخواهد کرد.

هشدار و اخطار

﴿أَلم یأْنِ للّذینِ آمنوا أَن تخشعَ قلوبهم لذکر الله...﴾؛[1]

آیا هنوز موقع آن نرسیده که مؤمنان گنه‌کار متنبّه و بیدار شوند و با یاد خدا قلب و ارادهٔ آنان در برابر اوامر و نواهی خداوندی خاشع شود (و در نتیجه از معاصی دست بکشند و مطیع حق‌تعالی بشوند).

یعنی دیگر دیر شده و فرصت‌ها سپری گشته است، از همین لحظه باید آغاز کرد. در تاریخ دارد که این آیه، فضیل عیاض را تکان داد؛ به‌طوری که از دزدی دست برداشت و زاهد زمان خویش شد. به قول شاعر:

کار امروز به فردا مفکن سالک   چه بسا کس که از امروز به فردا نرسد

دعوت به وسعت رزق حق

﴿و فی السماء رزقکم و ما توعدون * فوربّ السّماء و الأرض إنّه لحقّ مثلَ ما أنّکم تنطقون﴾؛[2]

روزی شما در آسمان است و آن چه وعده داده شده‌اید. پس سوگند به پروردگار آسمان و زمین! که آن، حق و درست است همانند آن‌چه شما بدان سخن می‌گویید.

این آیه را وقتی امیر کاروان مسلمان‌ها برای رئیس سارقان خواند، چنان منقلب شد که از روی شتر بر زمین افتاد؛ در حالی که با خود می‌گفت: «مگر ما بندگان، حرف خدا را قبول

---

۱ . حدید (۵۷) آیهٔ ۱۶.

۲ . ذاریات (۵۱) آیهٔ ۲۲ و ۲۳.

نمی‌کنیم که پروردگار ناگزیر قسم یاد می‌کند و با «لام» و «نون» این حقیقت را تأکید و تثبیت می‌نماید و می‌فرماید: در آسمان مشیت الهی روزی شما محفوظ است!

دعوت به توبه

﴿قل یا عبادی الّذین أَسرفوا علی أَنفسهم لا تقنطوا من رحمة الله إنّ اللهَ یغفر الذنوب جمیعاً...﴾؛[1]

بگو ای بندگان من! کسانی که بر ضد خود (در گناه) اسراف کردند، از رحمت خداوند ناامید و مأیوس نباشند همانا خداوند همهٔ گناهان را می‌آمرزد.

این آیه با تحریک عواطف و ایجاد امید در قلب انسان ناامید، او را به توبه فرا می‌خواند و یأس و حرمان را از وی برطرف می‌سازد. نمونه‌های فراوانی در قرآن هست که شور و شعور و عواطف و احساسات را در شنونده بر می‌انگیزاند و به سخنوران رهنمود می‌دهد که برای دگرگون ساختن دل‌ها و تفکرها و اندیشه‌ها، شورانگیزی ضرورت دارد.

---

۱ . زمر (۳۹) آیهٔ ۵۳.

چگونگی تنسیق و ترتیب سخن‌رانی

آفرینش سخن‌رانی مبتنی بر چهار عامل است: هدف، طرح، مواد لازم و شخصیت سخنور. از قدیم معروف است که برای ساختن هر چیزی به چهار علت نیازمندیم:

۱. علت غایی، یعنی هدفی که سازنده در نظر دارد؛

۲. علت صوری، یعنی همان طرح هندسی و در صورت ذهنی آن شیئی که باید در خارج تحقق یابد؛

۳. علت مادی، یعنی مواد و مصالح سازنده آن؛

۴. علت فاعلی. همان چیزی است که می‌خواهد به کمک این علل، شیئی را به وجود آورد. بنابراین، خانه سازی، دوختن پارچه، گذرانیدن دوران تحصیلی، نوشتن مقاله، تدوین کتاب، ساختن یک قصیده و اختراع هواپیما باتمام تفاوت‌های جوهریی که دارند نوعی خلق و ایجاد است. کلیهٔ مصنوعات و مخلوقات بشری از سنخ آفرینش است و شاید کلام خدا در وصف خالقیت خود: ﴿**فتبارك الله أحسن الخالقين**﴾ اشاره بدین نوع آفرینش و خلقت باشد. سخنور نیز آفریننده نطق و بیان است و برای ساختن خطبه به علل چهارگانه نیاز دارد. نخستین مبدأ حرکت، هدف و علت غایی از سخن‌رانی است و خطیب از طرح سخن‌رانی سه غرض و مقصد را تعقیب می‌کند: الف) اقناع و ایجاد باور در شنوندگان؛ ب) جلب توجه و علاقهٔ مستمعان، تا به گفتارش توجه نمایند؛ ج) برانگیختن عواطف و احساسات شنوندگان تا مضامین خطبه را عمل کنند و بدون تردید رسیدن بدین اهداف، ضوابط و ابزارهای خاصی را می‌طلبد که خطیب از پیش باید آنها را فراهم آورد.

اقناع عقل به دلیل و برهان حاصل می‌آید. جلب توجه مستمعان به آداب و احوالی است که خطیب از خود نشان می‌دهد. تصرف در عواطف و برانگیختن آنها به استفاده از عوامل شورانگیزی بستگی دارد. رسیدن بدین مقاصد، تحصیل، مطالعهٔ بسیار، حافظهٔ سرشار و تمرین‌های مشقت بار لازم دارد.

خودسازی و تهذیب نفس، صداقت و امانت و فصاحت و بلاغت خطیب نیز از شرایط اثرگذاری است. کسی که می‌خواهد بر مسند تبلیغ گفتاری تکیه زند و از این روش متعالی به پرورش فکر و ذهن مخاطبانش بپردازد باید به نکات زیر توجه نماید:

۱. خود باید شنوندهٔ خوبی باشد. ماه‌ها و سال‌ها در مجالس سخن‌رانی شرکت کند و به شیوهٔ رفتار و سبک گفتار سخنوران نامی آشنا شود. از مجموعهٔ گفتارها و شیوه‌های آنها بهترین را برگزیند و یادداشت بردارد.

۲. کار سخن‌رانی را از خواندن اشعار و کتاب‌های ادبی آغاز نماید. با صدای بلند به شکل سخن‌رانی کلمات را ادا نماید و جزر و مد صوتی را رعایت کند؛ به‌گونه‌ای نثر و نظم را بخواند که معانی آنها از لحن قرائت روشن شود.

۳. پس از تمرین‌های لازم به محاوره و بحث و گفتگو بپردازد و نظر خود را با صلاحیت و ارائهٔ دلایل برای طرف مقابل روشن نماید. نظریهٔ دیگران را هم بهتر از خود آنها توضیح دهد و آن را نقد کند.

۴. نطق‌های ده دقیقه‌ای و پنج دقیقه‌ای مهیا سازد و در هر مجلس و محفلی که مقتضی دید، ایراد نماید.

۵. سخن‌رانی‌های چند دقیقه‌ای را در برابر آیینه، تمرین کند و حرکات دست و سر و چشم و ابروی خود را به صورت معقول با محتوای سخن هم آهنگ سازد.

اصول و روش تنظیم سخن‌رانی

آفریدن سخن‌رانی از به‌کار بردن نیروی تفکر در معلومات ذهنی و مطالعهٔ کتاب‌ها و منابع متنوع برای استنباط مطالب و به دست آوردن ابزارهای اقناع و ترغیب حاصل می‌آید. خطیب باید در کتاب‌ها مطالعه و غور کند تا وسایل و مطالب شورانگیز را به مناسبت

مباحثی که می‌خواهد در آینده از آن سخن بگوید کشف و ضبط کند، چراکه در هر موضوعی مقبولات، مشهورات و مسلمات و دلایلی وجود دارد که سخنور باید آنها را بیابد و یادداشت نماید. مسائلی که در اسکات و یا اقناع و ترغیب می‌تواند مؤثر باشد گردآورد. اشعار زیبا، قضایای علمی، تاریخی، آیات مناسب و احادیث کوتاه و فصیح را به‌گونهٔ موضوعی تنظیم و تدوین نماید. به قول بوعلی سینا تصدیق‌های صناعی که در سامان دادن سخن نقش اساسی دارند، بر سه قسم است:

الف) عمود و ادلهٔ خطابی؛

ب) احوال و آداب گوینده که به هنگام ایراد خطابه مؤثر است؛ از قبیل داشتن فضل و تواضع و متانت و صداقت و صراحت لهجه، برخورداری از چهرهٔ معصومانه و جدی، رعایت آداب و سنن ملی و قومی و فرهنگ اجتماعی؛

ج) استدراج شنوندگان،[۱] که از اعوان سخنوری محسوب می‌شود و هر کدام در جایگاه خود تشریح خواهد شد.

سخنور در هر موضوعی که می‌خواهد ایراد سخن کند ناگزیر باید تمام مواد سخن‌رانی را از پیش آماده ساخته باشد وگرنه تنها با بیان و آهنگ گیرا، اقناع مستمع ممکن نیست؛ نخست باید عناصر اولیه را به تناسب سخن‌رانی در صفحهٔ ذهن و یا صحیفهٔ کاغذ نگاشت و آماده ساخت. ممکن است سخن‌ران از مطالعات قبلی بهره جوید و متن آن را در حوزهٔ ذهنش بسازد و تنظیم نماید.

منابع و مآخذ

سخنور برای گردآوری ادله باید منابع و مصادر اصلی آن را بشناسد و مراجعه نماید. یکی از آن مصادر رجوع به فرهنگ‌ها و قاموس هاست تا موضوع سخن را از نظر لفظ و معنا تعریف نماید.

بدون تعریف «فتنه و موارد کاربرد آن» در لغت عرب و اصطلاحات اسلامی، نمی‌توان در آن زمینه به صورت معقول سخن را ایراد کرد و یا دربارهٔ «سرنوشت انسان» بدون مراجعه به

---

۱. الخطابه و اصولها، ص ۲۹.

مآخذ و منابع و ارائهٔ تعریف‌های جامع دربارهٔ انسان و سرنوشت نمی‌توان سخن گفت.

البته تعریف در خطابه به شیوهٔ تعریف منطقی نیست که به کمک جنس، فصل، عرض خاص، عام و جنس قریب و بعید حاصل می‌شود، بلکه به شیوهٔ خاصی است که بیان می‌شود:

۱. تعریف به صفات

تعریف یک شیء ممکن است دلیل خطابی و یا مقدمه‌ای بر آن باشد؛ مانند تعریف به صفات و خواص یک شیء و یا انسانی باشد که بدین صفات آراسته شده است. خطبهٔ همام و تقاضای وی دربارهٔ توصیف متقین از این قبیل است:

فَالمُتَّقُونَ فيهٰا هُمْ أَهلُ الفَضائِلِ، مَنْطِقُهُمُ الصَّوابُ، وَ مَلْبسَهُمُ الاِقْتِصٰادَ، وَ مَشْيُهُمُ التَّواضُعُ، غَضُّوا أَبْصارَهُم عَمَّا حرَّمَ الله عَلَيْهِمْ وَ وَقَفُوا أسْماعَهُم عَلَى الْعِلْمِ النّٰافِعِ لَهُمْ نُزِّلَتْ أَنْفُسُهُمْ مِنْهُمْ فِی الْبَلاءِ كالَّتِي نُزِّلَتْ فِي الرَّخاءِ. وَ لَوْلا الْأَجَلُ الَّـذي كَتَبَ اللهُ عَلَيْهِم لَمْ تَسْتَقِرَّ أَرَوٰاحُهُمْ فِي أَجْسادِهِمْ طَرْفَةَ عَيْنٍ شَوْقاً إِلَى الثَّوابِ، وَ خَوفاً مِنَ الْعِقَابِ.[1]

۲. تعریف به استعاره و تشبیه

ابن شبیبه دربارهٔ یکی از خلفا چنین می‌گوید:

«به هوش باشید که خلیفه به چهار چیز شباهت دارد: به شیر ژیان، دریای مواج، ماه تابان و بهار سبز و خرم. شیر است در شکوه و صلابت و برندگی؛ بحر مواج است در جود و سخاوت؛ ماه تابان است، چراکه شعاع نور او به همه جا رسیده است و بهار سبز و خرم است در زیبایی و حسن منظر».[2]

۳. تعریف به انواع اقسام

امام علی‌ؑ می‌فرماید: «**الرزق رزقان: رزق تطلبه و رزق یطلبك...**».

---

۱. نهج البلاغه، خطبهٔ ۱۹۳ (متقین).

۲. الخطابه و ابن زهره، ص ۳۱.

اگر با تعریف موضوع، هدف سخنور تأمین و موضوع روشن شود و شبهات از بین برود و تحریص و اقناع نیز تأمین شود، همان کفایت می‌کند. ولی اگر نتوان تنها از تعریف خواص و آثار موضوع را استنباط کرد و به عنوان دلیل از آن بهره جست، باید از سایر بخش‌های سخن‌رانی بهره برد و یا به تعریف‌های دیگر مانند آن‌چه در ذیل می‌آید روی آورد:

یکم ـ تعریف به خواص برجسته. مثلاً کسی که می‌خواهد راجع به عدالت سخن بگوید طبعاً صفات و خواص سودمند آن را بیان می‌کند و تعریف به صفات کلی نمی‌تواند خطیب را به مقصد برساند.

هر کجا عدل است آن جا جای امن است و صلاح
ونـدر آن جـا مـفسدین را فـرصت افسـاد نـیست

آسایش و امنیت در پرتو عدالت تأمین می‌گردد و هر صاحب حقی به حقش می‌رسد، در کشوری که عدل حکومت می‌کند دزدی و جنایت رخت بر می‌بندد.

تعریف به خواص و آثار فردی و اجتمای می‌تواند اقناع و ترغیب ایجاد نماید در صورتی که با مقدمه و اعوان خطابه درآمیزد، اعجاز خواهد کرد.

گاهی تعریف دایر مدار مدح و ذم است. بیان صفات برجسته و یا خصلت‌های منفی یک انسان و یا اعمال و اوصاف گروهی، می‌تواند در شنوندگان رغبت و یا نفرت ایجاد نماید. بی‌جهت نیست که امام سخنوران، امیر مؤمنان علی؈ به اصحابش می‌فرمود: «من دوست ندارم شما فحاش و بدگو باشید، بلکه اگر به جای فحش و ناسزاگویی حالات و اوصاف و کردار آنها را تشریح کنید و گفته‌های آنها را برای مردم بازگویید تحقیقاً این شیوه به حق نزدیک‌تر و از نظر گفتار درست‌تر است». در این جا گوینده به‌گونه‌ای معقول ایجاد نفرت کرده است.

اگر موضوعی اصالتاً غامض و پیچیده باشد؛ مانند حرکت جوهری، مناط علّیت، قضا و قدر و تجرد روح، باید با تعریف‌های روشنگرانه و توصیفی دل‌ها را جذب و معضلات را حل و فصل نماید.

دوم ـ تجزیه و تحلیل. در این شیوه در گام اول، تنها، مصادیق و جزئیات مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد تا زمینه برای اعلام حکم کلی آماده شود. در وصف دنیا و شناخت کلی از

دنیا می‌توان از نهج البلاغه شاهد آورد. امام علیؑ می‌فرماید: «**دار بالبلاء محفوظة و بالغدر معروفة لا یسلم نزالها...**».

سوم ـ انتقال از عام به خاص. این روش در برابر تجزیه و تحلیل قرار دارد. خطیب در مقدمهٔ سخن، کلی‌گویی می‌کند، آن‌گاه به موضوع خاصی می‌پردازد؛ مثلاً یکی از مسلمیات این عالم حقوق موجودات می‌باشد. در نظام آفرینش تمام موجودات حق و حقوقی دارند و مطابق ناموس خلقت و قوانین طبیعت هر یک به حق خود می‌رسند و پایهٔ جهان بر اساس حق استوار است و تنها انسان است که نظام حقوقی هم نوعان و سایر موجودات را به هم می‌ریزد و به همین جهت نیاز به ارشاد و هدایت دارد؛ مثلاً یکی از حقوق مسلم این جهان، حقی است که مادر بر اولاد دارد.

چهارم ـ علّت و معلول. مقصود از علّت و معلول، مفهوم فلسفی آن نیست، بلکه هدف بیان علّت‌ها و حکمت‌هاست. دلیل و علّت در واقع روح استدلال خطابی است. علّت یا علل گرایش به مادی گری، علل شیوع اعتیاد و علت بالا رفتن آمار طلاق و امثال آن، از سنخ دلیل خطابی است. وکیل مدافع در خطابهٔ قضایی، اسباب قتل را تشریح می‌کند تا در مجازات موکل خود تخفیف ایجاد نماید؛ مثلاً می‌گوید: حملهٔ مقتول به قاتل دفاع قاتل را ایجاب می‌کرد که سرانجام منجر به فاجعه شد. توجه به معلول بدون بررسی علّت‌ها نمی‌تواند انگیزه ایجاد نماید.

پنجم ـ مقابله و مقایسه. یکی از دلایل خطابی، تقابل و مقایسهٔ دو اندیشه است؛ مثلاً آیین مسیح را با اسلام مقایسه می‌کنیم تا حق و باطل روشن شود: آیین کلیسا دربارهٔ توحید و اقانیم سه گانه چنین گفته است: اب، ابن و روح القدس سه معبودند که در عرض هم قرار دارند، اما اسلام به معبود یگانه معتقد است و شعار لا اله الا الله، یعنی هیچ معبودی قابل احترام و ستایش و پرستش جز الله نیست را سر می‌دهد و دیگر معبودها را به رسمیت نمی‌شناسد. بشر بر اثر انحراف، خود را گرفتار این‌گونه معبودها ساخته است. دیروز بر اثر جهالت و نادانی بت‌های بی جان را معبود می‌دانست و امروز جمعی علم را معبود قرار داده‌اند و گروهی ثروت را و عده‌ای قدرت و مقام را و بعضی انسان‌های ساحر و کاهن را. البته تقدیس گاو نیز قابل توجه است!

ششم ـ تشبیه و تمثیل. در تشبیه و تمثیل، مشبه به و ممثل از مسلمیات مخاطب و گوینده محسوب می‌شود. از این جهت، خطیب برای اقناع و ترغیب از این دو منبع نیز استفاده می‌کند. سخنور، مقبولیت امر قدیم را دستاویزی قرار می‌دهد تا امر جدید را مطلوب جلوه دهد. در مقبول بودن امر قدیم، مثلاً خطاب به ملت می‌گوید: ای امت شریف و آزاده! به ملت‌های گذشته و نیاکانتان بنگرید که چگونه از وطن و استقلال مملکت خویش تا آخرین نفس دفاع کردند و در این راه خون‌های مقدسی را اهدا نمودند تا از قید و بند استعمار آزاد شدند. دفاع از ناموس وطن، از دفاع از پدر و مادر و ناموس انسان نیز مهم‌تر و عزیزتر است. شما فرزندان راستین و خلف صالح این جامعه هستید پس برای دفاع حرکت کنید!

یا دنیا طلب به انسانی تشبیه شود که در بیابان قرار گیرد و شیری به وی حمله کند و او از ترس به وسط چاهی برود به ریشهٔ درختی بیاویزد هنگامی که به عمق چاه می‌نگرد اژدهایی را ببیند که دهن باز کرده است، و ریشهٔ درخت تنومند را نیز موریانه می‌خورد، در همان حال کندوی عسلی است که زنبورها تردد می‌کنند و وی از آن همه خطر غفلت می‌ورزد و از آن عسل می‌خورد و نیشی را نیز دریافت می‌کند. بالای چاه نیز شیر درنده هم‌چنان در انتظار قبض روح او نشسته است و هر لحظه که بر او می‌گذرد موریانه هر یک از رشته‌ها را قطع می‌کند. این است وضعیت کسانی که در دنیا غافل زندگی می‌کنند.

مصادر و منابع عرضی

منابع عرضی به مصادری گفته می‌شود که دلیل‌های آن خارج از ذات موضوع گرفته شود؛ به عبارت دیگر، گاهی اتفاق می‌افتد که مخاطب خصوصیات ذات مقدمه را درست درک نمی‌کند و مزایا و ثمرات آن را قبول ندارد بدین جهت از طریق دلایل برخاسته از ذات موضوع قانع نمی‌شود از این رو، خطیب به ادلهٔ خارج از ذات موضوع روی می‌آورد، زیرا آن دلیل از نظر مستمع مقبول و مطلوب است و سخنور مطالب خود را با آن تأیید می‌کند. مهم‌ترین مصادر خارج از ذات موضوع عبارتند از:

۱. **مذهب و شریعت:** نقش دین و سیطرهٔ آن در نفوس مؤمنان، حتی در جوامع غیر دینی به

به خصوص در قلوب عموم مردم، قابل تردید نیست. دین و ایمان مایهٔ آرامش و آسایش ضمیر است. باورهای دینی است که در برابر مصایب و آلام صبر و تحمل فوق‌العاده به انسان می‌بخشد. به یمن اعتقاد دینی است که قوت قلب و بصیرت و بیداری ضمیر در انسان ایجاد می‌شود به اندازه‌ای که دین باوران در برابر مقتضیات دینی خضوع می‌کنند و التزام عملی پیدا کرده در مقابل هیچ عاملی سر فرود نمی‌آورند از این رو خطیب در جامعهٔ دینی به خصوص خطبای عرب خطابه را به قرآن و حدیث نبوی متکی می‌ساختند.

۲. عادات و آداب ملی: هر قوم و ملتی فرهنگ و سننی دارد که هم چون دین بر دل‌های آنها سیطره انداخته است. عادات و آداب ملی به صورت طبیعت ثانوی در اعماق جان مردم رسوخ می‌کند و به سادگی نمی‌توان آنها را برانداخت. عادات و سنن در نظام‌های قبیلگی و عشایری، سرنوشت آن قوم را رقم می‌زند و بر تفکر و عقل آنان غالب است. گرایش‌های دینی، بت پرستی و گاو پرستی، زبان ملی و قومی، مسألهٔ نژاد، همگی مولود عادت و آداب است.

گوستاولوبون معتقد است: «اگر قدرتی پیدا شود یک جامعه و ملتی را به گونه‌ای بسازد که از عادات و آداب کهن فرار کنند چنین رهبری توانسته است پیروزی ناگهانی به دست آورد، چرا که عادات و آداب است که شبانه روز نوع گفتار و رفتار ما را تعیین می‌کند؛ حتی فکر ما را به آن‌چه ایجاب می‌کند وادار می‌سازد».[۱]

وقتی عادات ملی و آداب و سنن اجتماعی چنین جاذبه و قدرتی دارد، چرا خطیب از این منبع استفاده نکند. پیامبر اکرم وقتی ظهور کرد جهت و متعلق عادات و آداب را تغییر داد: شجاعت را در مبارزهٔ با ستمگران و طاغیان قرار داد نه غارت کاروان‌ها و غیرت را در جهت مبارزه با بی‌عفتی نه در زنده به گور کردن دختران. و رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله عواملی که دختران را به فساد می‌کشید ترسیم نمود.

به هنگام جنگ و جهاد از شهادت در راه خدا و وطن سخن گفتن مطلوب است. کسی که ایمان به خدا در وی تضعیف شده از طریق وطن پرستی و غیرت ملی می‌شود او را تحریک کرد.

۳. فرهنگ پیشنیان و نیاکان: یکی از منابعی که می‌شود برای اقناع و ترغیب از آن استمداد

---

۱. الخطابه، ص ۴۲.

جست، مسألهٔ نیاکان و پیشینیان محبوب و مقدس در میان آحاد ملت هاست. مشرکان در مخالفت با مرام و دعوت پیامبر چون منطقی نداشتند به پیروی آبا و اجداد تمسک می‌جستند. شعار آنها این بود: ﴿**بل نتّبع ما أَلفینا علیه آبائنا**﴾[۱]. ما بر شیوهٔ آبا و اجدادمان عادت کرده و انس گرفته‌ایم. قرآن کریم به صورت کوبنده می‌فرماید:

﴿**أَنتم و آبائکم فی ضلال مبین**﴾؛[۲]

شما و پدرانتان در گمراهی آشکار هستید.

گوستاولوبون می‌نویسد: «ترقی علوم طبیعی از زمانی شروع شد که بشر به علم ترکیب و تکوین کاینات در گذشته‌های بسیار دور ـ که از ترکیب گازها در ساختار ستارگان آغاز گردید ـ دست یافت و به زودی علم تاریخ نیز پیش می‌رود. از آن زمان که مردم به افکار، فرهنگ و عادات و آداب آنها پی ببرند نه مانند بعضی از سیاست مداران که فکر می‌کنند می‌شود یک امت را از گذشته‌اش به کلی برید و یک جامعه تازه و گسسته از پیشینیان بسازد» در صورتی که امت پیکره‌ای به هم پیوسته است مانند سایر اشیا و اجسام که هر کدام وارث خصوصیات گذشته است. انسان هم ساخته و پرداختهٔ اصلاب و ارحام، خصوصیات روحی و وارث اخلاق گذشتگان خویش می‌باشد. اگر خطیب بتواند از نقاط مثبت اجداد و نیاکان، شواهدی اقامه نماید بی‌شک در دل‌ها تأثیر خواهد گذاشت.

یکی از ورزشکاران باستانی در سخن‌رانی کوتاهی گفت: فلان سردار باستانی‌کار، روزی فهمید که یکی از ورزشکاران به پدرش بی‌احترامی کرده است. وقتی در گود زورخانه حضور یافت اظهار داشت من شنیده‌ام یکی از بچه‌ها به پدرش بی‌احترامی کرده است. باید بداند که این عمل با اخلاق باستانی‌کارها سازش ندارد.

۴. گفتار امامان و حکیمان معروف: خطیب برای اقناع و ترغیب می‌تواند از گفتار امامان پیامبران و حکیمان ـ که در قلوب مردم هیبت و احترام خاصی دارند ـ دلیل و شاهدی اقامه نماید؛ مثلاً دربارهٔ وحدت، بعد از سخنان معقول و دلایل خطابی، حدیث پیامبر اکرم ﷺ منبع معتبر و محرکی است چنان‌چه آیات قرآن نیز می‌تواند به دلیل مقبولیت عمومی سازنده

---

۱. بقره (۲) آیهٔ ۱۷۰.

۲. انبیاء (۲۱) آیهٔ ۵۴.

و خلاق باشد.

دربارهٔ معاد و قیامت و طرق سعادت و امثال آن نیز شواهد و بینات قرآنی و کلام معصومین بسیار مؤثر واقع می‌شود. سخنان حکیمان معروف و مقبول و شاعران محبوب نیز در تثبیت مطالب خطیب و تهییج احساسات نقش مهمی دارد. کلمات قهرمانان جنگ، پزشکان معروف، متخصصان فقه و فقاهت و حکمت و عرفان ـ هر کدام در حوزهٔ تخصصی خود ـ بسیار مفید و مؤثر خواهد بود.

۵. **تعهدات و گواهی‌ها:** از مصادیق و منابع عرضی دلیل خطابی استناد خطیب به تعهدات و شهادت‌هاست در خطبه قضاییه از گواهی شهود و تعهدات بیشتر استفاده می‌شود.

بوعلی سینا می‌گوید: تعهدات اجتماعی برای متعاهدین هم‌چون شریعتی است. هر دوی آنها به عهد و پیمان پای بندند. عرضهٔ تعهدها بر طرفین به منزلهٔ فصل‌الخطاب است که هر دو طرف را از نظر اخلاقی به تسلیم و قبولِ وامی‌دارد.

۶. **قوانین مدنی و اسلامی:** به قانون نیز در خطبهٔ قضایی بیش از سایر خطبه‌ها استناد می‌شود، گرچه در خطابهٔ سیاسی نیز تکیه بر قوانین ضروری است. سخنور باید برای ساختن سخن‌رانی تمام این مطالب را تهیه و آماده کند. سرانجام خطیب باید تمام مواد استدلال و عمود و اعوان سخنوری را از پیش مهیا سازد و آن‌گاه به تنظیم و تنسیق آنها بپردازد.

کیفیت سخن پیوندی

سخنور پس از مرحلهٔ آفرینش سخن و گردآوری مواد لازم و ابزارهای شورانگیزی و تهیهٔ دلایل عقلی و نقلی مفاهیم و معلومات فراوان، باید از میان معلومات اندوخته شده مطالب و موادی را برای ساختن پیکرهٔ سخن‌رانی بگزینند. اکنون به اصول سخن پیوندی اشاره می‌کنیم تا مراحل و ترتیب قرار گرفتن هر مطلبی در جایگاه خود روشن شود:

اصل ۱. طرح و نقشهٔ سخن‌رانی. مهندس قبل از ساختن ساختمان نخست طرح و نقشهٔ هندسی را فراهم می‌سازد. در طرح هندسیِ سخن‌رانی، توجه به عنصر مکان، زمان، هدف، شنونده و مقصد ناطق بسیار حیاتی است. در هر زمینی و هر زمانی، هر نقشه‌ای را نمی‌شود ترسیم کرد. در عرصهٔ سخنوری نیز موضوع سخن، مستمعان، نیاز زمان، موقعیت مکان، شرایط اجتماعی و معلومات و شخصیت سخنوران در طرح سخن‌رانی جنبهٔ حیاتی دارد. گاهی یک موضوع در میان مستمعان گوناگون و شرایط زمانی دو نوع طرح و تنظیم لازم دارد.

در نقشهٔ هندسی سخن نیز با توجه به شرایط فوق، هر مطلبی باید در جایگاه خاص خود قرار گیرد. در عینِ حال در سخن پیوندی کلیاتی وجود دارد که می‌تواند در صورت هندسی سخن‌رانی ضروری باشد.

اصل ۲. آماده‌سازی و مقدمه‌چینی و تدوین آن. این اصل، با تمام انواع ویژگی‌ها، اهداف، خصوصیت الفاظ و معانی پس از تهیهٔ متن سخن‌رانی انجام می‌گیرد.

اصل ۳. طرح موضوع. موضوع اصلی سخن‌رانی بدون تردید باید در پی مقدمه و همراه با

آداب و احوال ملحوظ گردد بدین صورت که موضوع و اصل مدعا با تعبیرات و جمله‌بندی‌های مختلف توضیح داده شود. اگر موضوع اسلامی است باید مستنداتی که روشنگر نظر اسلام است آورده شود و اگر نیاز به مستندات قانونی، فلسفه و حکمت و یا تاریخ دارد آن مستندات منظور گردد، چراکه پرورش اصل مدعا و روشن کردن آن برای مستمعان در سخنوری جنبهٔ حیاتی دارد.

ابهام‌گویی، روشن نشدن مدعا و خلط مسائل آن، از آفات سخن محسوب می‌شود؛ باید خطیب اصطلاحات را معنا کند و بعد به شرح و تفسیر موضوع اصلی بپردازد.

اصل ۴. تقسیم و بخش بندی. اگر دایرهٔ موضوع وسیع است و تقسیماتی دارد، نخست باید اجمالی از انواع و اقسام آن را بیان و هر یک را از دیگری ممتاز نماید. تقسیم باید مختصر و موجز باشد، زیرا تطویل آن، مستمع را از اصل مطلب باز می‌دارد. هر قسمتی از قسم دیگر ممتاز باشد تا خلط و آمیزش صورت نگیرد و شنونده بداند که مثلاً سخن دربارهٔ عدل در معاشرت است نه عدل الهی، و بحث دربارهٔ عدل اقتصادی است نه سیاسی، و یا اگر موضوع دربارهٔ قضا و قدر است باید روشن شود که مراد از کلمهٔ قضا و قدر چیست و این که آیا سخن در قضا و قدر جبری است یا اختیاری. ممکن است این مسائل در چند سخن‌رانی انجام گیرد. تقسیم باید طبیعی و تدریجی باشد؛ یعنی از مراحل ساده شروع کند و به تدریج اقسام پیچیدهٔ آن بیان گردد. در مقام بیان تقسیم به اهم اقسام موضوع بسنده شود، به جزئیات و انواع فرعی آن پرداخته نشود که باعث ملالت و مایهٔ تشویش اذهان می‌گردد.

تشریح اصل موضوع. گفتیم که اصل مدعا باید روشن و زیبا مطرح گردد. طرح مدعا با تعبیرات و جمله بندی‌های مختلف و تردد کلام بین انشا و اخبار، استفهام تقریری و انکاری، به‌گونه‌ای باشد که شنونده بدون دلیل پذیرا گردد و اقامهٔ دلیل، برای تثبیت بیشتر در اذهان صورت گیرد. گوینده‌ای در زمینهٔ «کورتاژ» چنین گفت: «در بحث کورتاژ پیش از مشروعیت و عدم مشروعیت، باید این پرسش را مطرح نمود که برای رفاه زندگی آیا معقول است جلو تولید انسان گرفته شود یا خیر؟ وانگهی پس از انعقاد نطفه آیا جایز است به دلیل مشکلات آتی، نطفهٔ مساعد و آماده شدهٔ انسان را نابود کرد و از ساخته شدن انسان جلوگیری به عمل آورد؟»

نوع بیان گوینده، به گونه‌ای است که مستمع در ذهن خود بدان جواب منفی می‌دهد. عرضهٔ خوب موضوع می‌تواند در تأثیر و ترغیب شنوندگان نقش مهمی ایفا نماید.

اصل ۵. دلایل خطابی. اکنون نوبت به اقامهٔ دلایل خطابی و استفاده از عمود و اعوان می‌رسد. در دلیل خطابی باید به یک دلیل کفایت نمود و آن را بال و پر داد. کثرت و تراکم دلیل خسته کننده است؛ استدلال و موضوع بحث را باید آب و تاب داد. دلایل خطابی گاهی عقلی است و زمانی نقلی. اگر محور بحث مسأله‌ای دینی و مشکلی اعتقادی باشد ناگزیر از دلیل عقلی و نقلی هر دو باید بهره گرفت، ولی اگر علمی و عقلانی محض باشد دلیل عقلی و علمی کافی است، چرا که گاهی دلیل نیاز به قراین و شواهد پیدا می‌کند.

اصل ۶. وقایع و شواهد عینی و تاریخی. سخن‌رانی بدون نقل وقایع و شواهد عینی مانند بافته‌های ذهنی است که مصداق خارجی نداشته باشد. بسا مستمع گمانه می‌زند که این مطالب در مقام تئوری مطلوب و عالی است؛ لیکن چه کسی آن را می‌تواند در زندگی پیاده کند؟ از این رو ذکر وقایع برای اثبات وقوع مطلب در خارج بسیار سازنده و اثر بخش است. وانگهی ارائهٔ الگوهای مجسم و محبوب در لفافهٔ تاریخ در تحریک عواطف نیز می‌تواند دخیل باشد. برخلاف نظریهٔ برخی از سخن پردازان و نویسندگان فن خطابه، نقل وقایع و شواهد در تمام اقسام سخنوری دل‌پذیر، بلکه لازم است؛ منتها یافتن داستان و شواهد خارجی مناسب، مطالعات فراوانی را می‌طلبد.

وانگهی داستان سرایی ضوابطی دارد، لیکن در خطابه برجسته‌ترین بخش‌های تاریخی را ـ که جنبهٔ تربیتی و تحریکی دارد ـ باید برگزید و به جزئیات نباید پرداخت. عالی‌ترین سبک بیان تاریخ، قرآن کریم می‌باشد که می‌تواند راهگشا و آموزنده باشد.

در دوران جنگ تحمیلی مرجع تقلیدی به جبهه رفت. با دیدن منظره‌ای احساس برانگیز منقلب شد. نگارنده شرفیاب شدم و ماجرای انقلاب حال را پرسیدم. فرمودند: در شب حمله، جوانی پلاک گردنش را درآورد و به بیابان انداخت. من جلو رفتم علّتش را پرسیدم. از گفتن امتناع ورزید، ولی پس از اصرار زیاد گفت: «می‌خواهم شهید گمنام باشم تا در تشیع جنازه اسم مرا نبرند. می‌ترسم ریا شود و اجرم ضایع گردد».

با نقل این کلمات اشک چشم آن بزرگوار جاری شد؛ یعنی ببین تفاوت راه از کجاست تا

به کجا. بعضی از رجال سیاسی و فرهنگی بوده و هستند که اگر از آنان به عظمت یاد نشود گوینده را مخالف تلقی می‌کنند، ولی آنانی که تعریف را به سر حد تملق و مداحی از آنها می‌رسانند، دوست و هوادار واقعی محسوب می‌شوند این است که پیامبر فرمود: در آخرالزمان مسلمانان چنان گرفتار ابتذال فرهنگی می‌شوند که «**لا یقرب فیها إلا الماحل و لا یظرف فیها إلا الفاجر**». در بساط اقتدارگرایان تنها حیله‌گران و فاسقان و چاپلوسان مقرب می‌شوند، اخیار و آزادگان در آن جا راه ندارند و یا انزوا را بر این نوع زندگی برمی‌گزینند.

نقل تاریخ در سخن‌رانی باید از حشو و زواید پیراسته شود و به شکل رمان نویس نباشد که تمام جزئیات در آن ذکر شود. نباید مجمل و نامفهوم باشد؛ بلکه در ذکر آن، میانه روی رعایت شود. خطیب بیشتر به نکات برجسته و مفید و سازندهٔ آن اشاره کند ناگفته پیدا است تاریخ باید واقعی، معقول و مستند باشد. جنبهٔ اساطیری و افسانه‌ای نداشته باشد و سخنور از داستان، آن چه را شاهد سخن است برگزیند و بر آن تأکید نماید. از این گذشته بازگویی واقعهٔ تاریخی با آداب و اخلاق و واقعیت‌های زندگی مخاطبان متناسب باشد و با اوضاع زمان، مکان و فرهنگ مستمع نیز در تضاد نباشد. سخنور حادثهٔ تاریخی را باید زیبا و دل‌پذیر بیان نماید به‌گونه‌ای که مستمعان مجذوب گردند.

اصل ۷. تنفید و یا مجادلهٔ احسن. اگر موضوع و مضمون سخن‌رانی مخالفانی داشته و نظریات آنان به سمع شنوندگان رسیده باشد لازم است در این قسمت دلیل مخالفان از پیش مورد نقد قرار گیرد و از مجادلهٔ احسن استفاده شود. همان‌گونه که می‌دانید مجادله به‌طور مطلق جایز نیست؛ مگر جدال احسن باشد؛ یعنی نظریهٔ مخالف، در کمال ادب و انصاف با عفت کلام و حفظ حیثیت نظریه پرداز، آن هم برای اثبات حقیقت نقد شود نه آن که منظور ارضای حس برتری جویی و فضل فروشی و شهرت‌طلبی باشد. البته اگر نظریهٔ نادرست را شنوندگان نمی‌دانند، طرح آن ناروا و غیر منطقی است!

اصل ۸. موعظهٔ نیکو و شورانگیز. جایگاه موعظه در اواخر خطابه بعد از ذکر مقدمه و ذی المقدمه و حجت و دلیل اقامه شده، قرار دارد و به اصطلاح از مقبولات و مشهورات و عمود و اعوان بهره برداری کافی می‌شود. بعد نقد و بررسی آرای مخالف به موعظه و شورانگیزی

نوبت می‌رسد که سخن‌رانی با موعظه و تحریک احساسات می‌تواند به حسن خاتمه بینجامد. بعضی از نویسندگان این فن بر این باورند که حسن خاتمه با خلاصه‌گویی و نتیجه‌گیری حاصل می‌شود.

در سخن‌رانی‌های معمولی امر بر این منوال است، ولی در سخنوری دینی، اگر بناست ذکر مصیبتی به صورت فنی ایراد شود باید به یاری موعظه و یا کلام و یا عمل امامی که رثای او را می‌خواهد بازگو سازد، سخن‌رانی را به پایان برساند. در این صورت بیان مصیبت آن امام همام با اصل مطلب مرتبط می‌شود که آن را در اصطلاح «گریز» می‌گویند. در این کار، ذوقیات، اشعار جالب، عبارات مرثیه و نقل قول‌ها می‌تواند زمینهٔ گریستن را فراهم سازد. و اگر گریز مناسبی پیدا نشود با خواندن سلام و درودی که در دعای توسل به نام امام مورد نظر و یا صورت سلامی که در زیارت عاشورا و همانندهای آن آمده، وارد مرثیه‌سرایی می‌شویم. حتی المقدور در مراثی باید از عبارات مأثوره ـ که در مقاتل معتبر رسیده ـ استفاده شود و ابتکار و خلاقیت گوینده به کار افتد و زبان حال و ابزارهای عاطفه برانگیز بر آن افزون گردد.

آداب سخن‌رانی

برای سخنوران آداب و تشریفاتی است که باید در مقام تعبیر و ایراد سخن آنها را رعایت کنند. آن آداب عبارتند از:

۱. اگر در محضر شخصیت برجسته‌ای قرار بگیرد باید بر دقت و مراقبت خویش بیفزاید؛ سنجیده‌تر سخن بگوید و ادب را رعایت نماید، از حدود علمی، سنی و تقوایی خود گام فراتر نگذارد و او را مانند سایر افراد به حساب نیاورد. مشهور است که، امام مجتبی علیه السلام در کودکی گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله را برای مادرش مطرح می‌ساخت. روزی حضرت علی علیه السلام در گوشهٔ خانه مخفی شد تا فصاحت کلام امام مجتبی را بشنود، لیکن امام حسن مثل هر روز نتوانست با طلاقت بیان سخن بگوید:

فاطمهٔ اطهر علیها السلام تعجب کرد که چرا مانند هر روز با نشاط و روان سخن نمی‌گوید؟ امام حسن علیه السلام فرمود:

لا تعجبيني يا أمّاه! كلّ لساني و قلّ بياني لعلّ سيّداً يراني؛[1]

تعجب نکن ای مادر اگر زبانم به لکنت افتاده و بیانم نارسایی پیدا کرده و نمی‌توانم مانند روزهای گذشته سخن بگویم. تصور می‌کنم سید بزرگواری نظاره‌گر است و روح بزرگی در جلسه حضور دارد (یعنی ابهت و عظمت او مرا بدین وضع انداخته است).

کسانی که از حضور بزرگان علم و ادب، نگران نمی‌شوند یا مغرورند و یا جاهل. سخنور باید در برابر آنان مؤدبانه و محتاطانه حداقل سخن بگوید. به قول سعدی:

---

۱. بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۳۳۸.

یکی قطره باران ز ابری چکید　　　خجل شد چو پهنای دریای بدید
بگفتا اگر اوست من کیستم　　　به جایی که او هست من چیستم

پس لازم است به مناسبتی نام و مقام او را بر زبان آورد و از گفتار پخته و تحلیل شده استفاده کند و یا از روایات و نهج البلاغه بهره گیرد و آن‌گاه با ذکر مصیبت صحیح سخن را به پایان برساند.

برخی از گویندگان بر این عقیده‌اند که باید مستمعان را هم چون اغنام فرض کرد تا شکوه مجلس و کثرت جمعیت ناطق را نگیرد، ولی نگارنده معتقد است باید مردم را آدم و دانا دانست که از فهم و بصیرت نسبی و یا بالایی برخوردارند تا با مطالعهٔ دقیق حرف زده شود. وانگهی ممکن است تعدادی از هوشمندان در زوایای محفل حضور داشته باشند؛ زیرا

تیز بینانند در عالم بسی　　　واقفند از کار و بار هر کسی

شاعر دیگر می‌گوید:

هر بیشه گمان مبر که خالی است　　　شاید که پلنگ خفته باشد

۲. گوینده باید به همهٔ اطراف و جوانب نگاه کند و کلیهٔ مستمعان را تحت نظر بگیرد.

۳. با دست و محاسن و تسبیح و کاغذ بازی نکند، از حرکات فیزیکی چشم و ابرو و دست و انگشتان و سر، به اندازه‌ای که در تفهیم مطلب نقش ایفا می‌کند، استفاده نماید.

۴. رعایت نظم منطقی در ادای سخن، آهسته و بی‌جان سخن نگفتن از آداب خطابه است. از پراکنده گویی در سخن باید اجتناب کرد و با شور و نشاط صحبت کرد. سخن آرام و کش‌دار جالب نیست.

۵. حرکات نامناسب فیزیکی و آلودگی هوا، از آفات سخن محسوب می‌شود. سخن‌ران هم چون بازیگری هنرمند در صحنهٔ نمایش، باید نقش خود را ـ که همان اقناع و ترغیب است ـ ایفا نماید و آن هم بدون رعایت قواعد و آداب امکان‌پذیر نیست.

۶. خطیب نباید با الفاظ بافی، حقیقت را فدای مصلحت سازد. با چهرهٔ عبوس و غمگین ـ گرچه دارای گرفتاری و مشکلات باشد ـ ظاهر نشود.

۷. اگر از نظر بیان لکنتی و یا در ادای حروف مشکلی دارد با تمرین مداوم برطرف سازد، ولی اگر از نظر آهنگ و جهات فیزیکی کاستی‌های غیر قابل درمانی دارد، بهتر این است که

سخنوری را به نویسندگی تبدیل کند.

۸. در جهات ظاهری لازم است بهترین و پاکیزه‌ترین لباس‌ها را بپوشد. از ژولیدگی و نامنظم بودن لباس بپرهیزد، زیرا از جاذبهٔ سخنور می‌کاهد.

۹. رعایت زمانْ سخن‌رانی از اهمیت بالایی برخوردار است. چند دقیقه کمتر از موعد مقرر صحبت کردن به مراتب از چند دقیقه افزون سخن گفتن بهتر است. کمتر سخن گفتن از بلاغت است و افزونی آن از آفات سخنوری.

۱۰. شرایط علمی، اخلاقی. در بعد شرایط اخلاقی سخنور باید روان شناس هوشمندی باشد تا بتواند همهٔ آرزوها و انتظارات شنوندگان را برآورد و هر گروهی را مطابق خواسته‌های مشروع و نهفتهٔ آنان اداره و رهبری نماید.

از نظر روحی نباید خود را از دیگران برتر شمارد و یا لاف زند و گزافه گوید؛ مثلاً بگوید: اگر به زمین بروید و یا به آسمان حق همین است که من گفتم! یا اظهار دارد: ایمان و قضا و قدر را به‌گونه‌ای تفسیر خواهم کرد که کسی نگفته باشد. برخی از خطبا به هنگام عصبانیت گفته‌اند: من به شهرهای بزرگ دعوت می‌شدم، اما امسال دست تقدیر مرا به این شهر کوچک انداخته است. به هر حال، هر کلامی که از آن بوی تعریف و خودستایی برآید، از آفات سخنوری محسوب می‌شود. مستمعان هوشمند از غرور و خودستایی سخت نفرت دارند. اگر مطالب شما ابتکاری باشد مردم خواهند فهمید. اگر مستمعان جوان باشند نباید در قیافهٔ پیری مأیوس و فرتوت جلوه نماید. خطیب باید بر هوس‌های خویش مسلط باشد و به فکر احراز سود مادی و یا کسب شهرت از رهگذر سخنوری نباشد. اگر از نظر مادی هم احتیاج دارد جریان را به اطلاع شنوندگان نرساند؛ بلکه به خدا توکل کند و بداند که **﴿هو الرزاق ذوالقوة المتین﴾**.

وعظ و تبلیغ کار انبیاست. با این که پیامبران معمولاً از طریق رسالت تبلیغ و هدایا، زندگی را سپری می‌ساخته‌اند در عین حال همه به یک صدا گفته‌اند: **﴿و ما أَسئلکم علیه من أجر إن أَجری إلّا علی رب العالمین﴾**.[1] در راه تبلیغ از احدی مطالبهٔ اجرت نکردند و اجر آن را از خدا خواستند. این امر کاملاً منطقی است که مربی روح و روان مردم اگر خود پیرو

---

۱. شعراء (۲۶) آیات ۱۰۹، ۱۲۷، ۱۴۵، ۱۶۴ و ۱۸۰

تمایلات شخصی باشد و ارشاد خلق را وجههٔ همت قرار ندهد، نخواهد توانست دیگران را از هوا و هوس و زیاده‌طلبی باز دارد. ناطق خردمند از نعمت‌ها و خوشی‌ها و نیز از فقر و محرومیت خویش نباید سخن بگوید. به هر صورت، حضور ذهن، حافظهٔ قوی، حاضر جوابی، سرعت انتقال، توجه به بازتاب شنوندگان، اصلاح و ترمیم سخن‌رانی، موقع‌شناسی، ایمان و صداقت از ویژگی‌های معنوی خطیب است.

برای جلوگیری از آفات سخنوری رعایت چند نکته ضرورت دارد:

الف) سخن‌ران باید موضوعاتی را که به درستی و یا انطباق آن با موازین علمی و اسلامی اطمینان ندارد، مطرح نسازد و هم‌چنین اگر بدان چه می‌گوید معتقد نیست، نگوید، زیرا مسائل درست بسیار است.

ب) گفته‌های دیگران را به سود خود تغییر ندهد.

ج) موعظه و توصیه‌ها باید معقول و مشروع، غیر مستقیم و بر طرف کنندهٔ نیازهای مادی، معنوی و مذهبی دیگران باشد. تفننی صرف نباشد؛ مطالبی و مواعظی که خود او را تحت تأثیر قرار داده، مطرح سازد.

د) اگر طرح یک موضوعی سود نظری و یا فواید عملی دارد به سمع شنوندگان برساند تا بهتر گوش دهند.

ه) نقد و یا تأیید اشخاص و یا مطالب آنان بر اساس حب و بغض شخصی نباشد. نقطه‌های قوت و ضعف را بر طبق انصاف، خاطر نشان کنیم. عیب‌جو نباشیم. فقط نقد کنیم. در ستایش و نقد اشخاص، راه افراط و تفریط را در پیش نگیریم. اشخاصی که به حق و یا ناحق از احترام بالایی برخوردارند نباید افکار عمومی را نادیده گیرند و در بست آنان را نفی و طرد کنیم، به خصوص اگر آن شخصیت فوت کرده باشد. در غیر این صورت، اعتبار و شخصیت سخنور در بین جمعی، زیر سؤال خواهد رفت.

و) موضوعی که می‌خواهد مطرح کند غیر از تسلط کافی، باید علاقه و ایمان نیز به آن داشته باشد، برای خودش تازه و جالب باشد و از مطالب معروف و متداول پرهیز نماید.

ز) سخن‌رانی باید متناسب با مقتضیات زمان و مکان و فرهنگ شنوندگان ایراد شود. رعایت قواعد دستوری، آرایش سخن به کمک قواعد علم بدیع و معانی، از آداب صوری

سخن‌رانی است.

ح) سخنور باید در طی سخن‌رانی سن و موقعیت علمی و اجتماعی خود را فراموش نکند. پند پدرانه ندهد. از حد خود تجاوز نکند. از کتابی که درسش را نخوانده اسم نبرد؛ مثلاً نگوید: مرحوم ملاصدرا در اسفار چنین می‌گوید در صورتی که هنوز بدین پایه نرسیده است.

ط) از سخنان جنجال برانگیز و تفرقه افکنانه باید صرف نظر کند، بلکه در جهت وحدت و ائتلاف مسلمان‌ها سخن بگوید و قلوب مردم را به هم نزدیک سازد.

ی) مبارزه با بدعت‌های دینی و اجتماعی جزء مسئوولیت‌های دینی است.

اقدامات سازنده پیش از سخن‌رانی

سخن‌رانی نیز مانند حرف زدن با دوستان است، مشروط بر این که سخن‌ران هیچ‌گونه ترسی به خود راه ندهد، زیرا ترس از خراب شدن سخن‌رانی، نتیجه را بدتر می‌کند؛ حتی اندیشهٔ خراب شدن و یا فراموش کردن در سخن‌رانی اختلال به وجود می‌آورد. خطیب اگر بخواهد خطابهٔ دل‌پذیری داشته باشد باید نکات زیر را رعایت کند:

۱. موضوع سخن را از پیش تهیه کرده و تمرین نماید؛

۲. پیش از حضور در جلسه به اندازه کافی استراحت کند و چند نفس عمیق بکشید؛

۳. به هنگام سخن‌رانی گرسنه و خسته نباشد؛

۴. به‌طور جدی چند بار تلقین کند که سخن‌رانی بسیار خوب خواهد شد؛

۵. پیش از سخن‌سرایی نشست کوتاه و تفریحی، مطلوب است به ویژه اگر با خنده توأم باشد.

وضع محیط

یکم ـ نور به‌گونه‌ای تنظیم شود که چهرهٔ سخنور کاملاً واضح و روشن باشد؛

دوم ـ تنظیم صوتی و نصب بلندگو از حیاتی‌ترین ابزارهای تبلیغ است. اگر بلندگو خراب و یا صدای آن گوش‌خراش باشد باید سخن‌رانی نکند. صدای بلندگو باید گوش‌نواز باشد نه گوش‌خراش.

سوم ـ شنوندگان پراکنده نباشند و حتی الامکان رو به روی سخن‌ران نشسته باشند. البته پیرمردها و مریض‌ها نباید از کنار دیوار با اصرار حرکت داده شوند، چراکه ممکن است قدرت نشستن در وسط مجلس را نداشته باشند؛

چهارم ـ با درآمد خوبی توجه مستمع را به موضوع سخن‌رانی جلب کند؛

پنجم ـ به موضوع بحث احاطهٔ کامل داشته باشد؛

ششم ـ تنوع در آهنگ و لحن بیان داشته باشد، چراکه صدای یک‌نواخت شنونده را خسته و ملول می‌سازد؛

هفتم ـ آهنگ سخن‌ران واضح و روشن و مطبوع و خوشایند و دل‌پذیر باشد. سخن‌ران باید بداند هر کلمه‌ای از دهانش بیرون می‌آید مرهمی است که به زخمی می‌رسد و یا خنجری است که دلی را می‌شکافد و یا نسیمی است که دریای احساسات را به حرکت در می‌آورد و یا صاعقه‌ای است که دل‌ها را می‌سوزاند. سخنور محبوب باید خوش خو، مؤدب، بذله گو، نکته‌سنج، شیرین زبان و خندان باشد. امام علی علیه السلام فرمود:

المؤمن بشره في وجهه و حزنه في قلبه؛

مؤمن آن است که لبخند در لب و غصه در دل دارد.

سخن سرایی

پس از طی مراحل سخن آفرینی و سخن پیوندی و اقدامات لازم پیش از سخن‌رانی اکنون هنگام ایراد سخن فرا می‌رسد. در این هنگام سخنور نطق خود را تهیه می‌کند و به روی کاغذ می‌آورد که در این قسمت لازم است سخنور یک سلسله شرایط را رعایت نماید.

۱. **شرایط ظاهری:** سخن‌ران باید قبل از حضور در جلسهٔ سخن‌رانی، ظاهر خویش را مرتب و منظم سازد. لباس تمیز بپوشد. توجه به دوخت و رنگ لباس و هم آهنگی آنها با یکدیگر ضروری است، مثلاً پیراهن سفید زیبندهٔ سخنور دینی است، نه آبی و قرمز. نوع عبا و قبا از نظر رنگ و دوخت بسیار مؤثر است.

استراحت پیش از سخن‌رانی و حتی خنده‌های بلند و نشاط روحی در ایراد سخن، نقش مهمی را ایفا می‌کند همان‌طور که عصبانیت و افسردگی، در خطابه اختلال به وجود می‌آورد.

طرز نشستن و ایستادن خطیب باید عادی و در عین حال مرتب و مؤدب باشد، بر میز تکیه نکند، تسبیح و کتاب در دست نگیرد، نگاه خود را به یک نقطهٔ جلسه متمرکز نسازد؛ بلکه به تمام اطراف مجلس نگاه کند. برای تفهیم مطالب از دست و سر و چشم و ابرو به تناسب استفاده نماید. بدن را جز به هنگام نگریستن به راست و چپ مجلس، به جلو و عقب حرکت ندهد.

دستگاه صوتی و صدای بلندگو را کنترل و تنظیم نماید و از اکو در سخن‌رانی استفاده ننماید. چهرهٔ خطیب باید بشاش باشد نه عبوس و افسرده؛ گرفتاری‌های شخصی نباید در چهره‌اش آشکار گردد.

۲. شرایط معنوی و روانی: سخن‌ران باید روحیهٔ شنوندگان را بشناسد تا بتواند به اعماق دل‌های آنها نفوذ پیدا کند. در مقام سخن خود را برتر از دیگران نشمارد، از خودستایی بپرهیزد، خوشی‌ها و نعمت‌های خود را برای مستمندان باز نگوید.

اگر در بین مرفهین سخن‌رانی نمود زندگی شرافتمندانه خود را بیان نماید تا آنها گمان نبرند که سخن‌رانی برای تأمین نیاز مادی صورت می‌گیرد. هرگز در اندیشهٔ سود مادی از طریق سخنوری نباشد، برای تأمین معاش طرق دیگری را بیابد. از غرور علمی خود را بپیراید که ممکن است روزی علمش، جهل از کار درآید. نوشته‌اند: «امام فخر رازی، دانشمند قرن ششم هجری، خطیبی توانا بود. به هر شهری که می‌رسید با استقبال پر شوری مواجه می‌شد و نخست او را به مسجد جامع شهر می‌بردند تا مردم را ارشاد نماید.

روزی در جلسهٔ تدریس با خواندن عبارتی اشکش سرازیر گردید. شاگردان علت را پرسیدند. گفت: سی سال بود به مسأله‌ای اعتقاد داشتم و آن را درست می‌پنداشتم اکنون با برهان، عکس آن ثابت می‌شود. می‌ترسم مبادا تمام چیزهایی را که صحیح می‌دانم روزی خلاف آن برایم ثابت شود و من معلم مطالب غلط معرفی شوم!»[۱]

سرعت انتقال، قدرت ارتجال، حافظهٔ قوی، حاضر جوابی، موقع‌شناسی، توجه به عکس العمل شنوندگان و با مهارت و تدبیر، رفع دشواری به گاه نطق نمودن، از شرایط معنوی خطیب است. از همان آغاز گفتار باید صداقت، ایمان، دل‌سوزی و علاقه به شنوندگان،

---

۱. آداب سخن، ص ۲۸.

از تمام وجود و گفته‌های آن متجلی باشد. از بعضی بی‌نظمی‌ها چشم بپوشد. اگر کسی از روی تعمد خواست در مجلس اختلال ایجاد کند با چند کلمهٔ کوبنده و قاطع، بدون خشم یادآوری کند و یا با طنز جالب متوجه سازد.

سخن را به مقتضای حال و مقام ادا نماید، از تلفظ غلط واژه‌ها بپرهیزد، منطقی و مستدل صحبت کند، آهنگ و صدا باید فراز و نشیب و زیر و بم داشته باشد، از یک‌نواخت صحبت کردن دوری کند، کلمات و جملات روشن ادا شود. شتاب زدگی در تعبیر، از آفات سخنوری است، همان‌گونه که خیلی آهسته و کش‌دار سخن گفتن نیز خسته کننده و خواب آور است.

حافظه را با حفظ کردن تقویت نماید. هفته‌ای یک بار مطالب حفظ شده را تکرار نماید. اعتماد کامل به مخزن ذهن خود داشته باشد، فکر نکند حافظه‌اش نارسا و ضعیف است، چراکه به مجرد چنین احساس و فکری، سخن‌رانی مختل می‌شود. نگارنده هر گاه به این اندیشه افتاده‌ام که شاید از خواندن اشعار معین باز مانم و حافظه‌ام یاری نکند، به همین بلا گرفتار شده‌ام. اگر نطق را با آن‌چه انسان حفظ کرده روی کاغذ بیاورد به سادگی از خاطرش محو نخواهد شد. پس هرگز از حافظه شکایت نکنید که تلقین به نفس، چه مثبت و چه منفی، بسیار مؤثر است.

مروری دیگر بر تنظیم سخن‌رانی

بدون شک سخن‌رانی صورتی مخصوص و قالب‌های مشخص و استانداردی ندارد که انسان بتواند مواد خطبه را در آن قالب‌ها بریزد و بسازد، ولی آن‌گونه نیست که سخنور هرگونه که مایل است آزادانه سخن براند و خارج از چار چوب قانون و موازین خطابی، سخن‌رانی کند. بهترین دستور برای دریافت شیوهٔ قالب‌ریزی و سبک سخن پیوندی، مطالعه و دقت در سخن‌رانی‌های سخنوران موفق و خوش قریحه است. حفظ و به کارگیری سبک سخن‌رانی‌های خداوندان سخن با حذف ویژگی‌های زمانی و مکانی آن می‌تواند ذهن خطیب را با سبک آنان آشنا و معتاد سازد.

از همه مهم‌تر ذوق سلیم و سایقهٔ مستقیم و تفکر صحیح و تجربهٔ کافی سخنور است که می‌تواند مطابق مناسبات زمان، مکان، موضوع و کیفیت شنوندگان، پیکرهٔ سخن‌رانی خود را

بیافریند، ولی آن چه به‌طور کلی ساز و کار خطابه را ترسیم می‌نماید این است که طرح سخن‌رانی باید اهداف سه‌گانه سخنوری را تأمین نماید؛ یعنی شورانگیز و دل‌ربا باشد و اقناع و ترغیب مستمعان را نیز فراهم سازد. برای حصول بدین اهداف، ترتیب متعارف و نظم متداول در این است که، سخنور در آغاز سخن، مقدمهٔ مناسبی را طرح کند، تا اذهان شنوندگان را متوجه موضوع بحث سازد، آن‌گاه ریز عنوان گفتار خود را معین نماید و اگر محور بحث، مفهوم وسیعی دارد لازم است آن را به ابعاد مختلف تقسیم بندی کرده تا بدین وسیله محور اصلی سخن‌رانی مشخص گردد و شنوندگان متحیر نمانند و سپس اهمیت و ضرورت طرح این مشکل را تبیین سازد تا شنوندگان از نقش حیاتی آن مطلع گردند و علّت انتخاب این بحث را دریابند و در نتیجه بهتر گوش بدهند و با حصول اقناع عقل و دل، خوب‌تر تحریک شوند. پس از طی این دو مرحله باید اصل مدعا تشریح و نظریات دیگران تفنید و نقد شود، آن‌گاه مدعا با مقبولات و مشهورات و مسلمیات تأیید و تحکیم شود، تا اقناع و ترغیب صورت گیرد. در گذشته گفتیم که دلیل و برهان خطابی از مواد فوق تشکیل می‌شود. یکی از ادیبان در این باب، تمثیل شیرینی دارد. وی خطیب را به کودک تشبیه می‌کند و می‌گوید: کودک چون از پدر و مادر خواسته‌ای داشته باشد، نخست با حالت ملاطفت و فروتنی پیش می‌آید و پس از مقدمه چینی با مهربانی و کلمات خوشایند و آهنگ زیبا، دل‌ربایی می‌کند و پس از تمهید مقدمات، اصل مطلب را بازگو می‌سازد. اگر مخاطب را برای پذیرش حاضر و مستعد بیابد یادآور می‌سازد که امروز معقول و مؤدب بودم و دیروز اعمال نیکی را انجام دادم و نمره‌های خوبی آوردم و از آموزگار آفرین‌ها شنیدم و از این پس بهتر درس می‌خوانم و بدین وسیله استحقاق خود را برای به دست آوردن این خواسته ثابت می‌کند، و اگر با اشکال و اعتراضی مواجه شود جواب می‌دهد و باز اگر دغدغهٔ خاطری احساس کند به شورانگیزی پرداخته و دست و صورت پدر و مادر را می‌بوسد، اشک می‌افشاند و رقت می‌آورد، تا به هدف خویش نایل شود. سخنور نیز چنین مراحلی را باید بگذراند.

بنابراین صورت گفتار سخنور، از چند چیز تشکیل می‌شود:

یکم ـ حمد خدا و درود بر محمد و آلش؛ دوم ـ طرح آیه‌ای از قرآن و یا گفتاری از معصومین و حکیمان و در برخی از مجالس خواندن اشعاری؛ سوم ـ ذکر مقدمه یا درآمد؛

چهارم ـ طرح موضوع و تقسیم آن؛ پنجم ـ اثبات ادعا با دلایل عقلی و نقلی و حل اشکالات و در صورت لزوم بیان و نقد نظریات؛ ششم ـ پیاده کردن ادعاها در عینیات در شکل نقل وقایع؛ هفتم ـ شورانگیزی و موعظه؛ هشتم ـ فرود سخن و حسن خاتمه.

البته گاهی سخنور بدون مقدمه، سخن را آغاز می‌کند، چون موضوع بحث، فروعی ندارد و گاهی سخن به‌گونه‌ای است که ممکن نیست با وقایع تاریخی تجسم پیدا کند، بلکه باید با تجربه و آزمایش آن را اثبات شود.

چگونگی تنظیم سخن‌رانی

پس از تهیهٔ معانی و آراستن آن به زیور الفاظ جالب و عبارات دل‌پذیر و فراهم ساختن مواد شورآفرین، نوبت به نظم و ترتیب دادن و سخن پیوندی می‌رسد، چون پراکنده‌گویی، لطف سخن را از بین می‌برد و باعث خستگی و ملالت می‌گردد. خطیب مانند مهندس ساختمانی می‌باشد که در مرحلهٔ اول باید نقشه و طرح ساختمان را بریزد آن‌گاه مصالح لازم را طبق نقشه فراهم نماید و بعد وارد سازندگی شود که در این مرحله، نخست باید زیربنا را بتون ریزی کند و پس از آن ستون‌ها را بکارد، چون اگر زیربنای ساختمان محکم نباشد ساختمان به مجرد حدوث یک زلزله و طوفان خراب خواهد شد و نقش و نگارهای دل‌فریب و دکور بندی‌های عجیب و غریب آن ثمری ندارد.

خانه از پای بست ویران است　　　خواجه در فکر نقش ایوان است

پس از ستون کشی، بنا دیوارها را بالا می‌آورد و سپس گچ کاری و نقش و نگار و دکور سازی آغاز می‌گردد و مصالح ساختمانی به هم می‌پیوندد. سخنور هم نخست باید به گردآوری معلومات و اطلاعات و مصالح اساسی سخن بپردازد تا بداند گفتارش در چه زمینه است، آن‌گاه در چگونگی گفتن مطالب بیندیشد.

در قدم اول، لازم است متن سخن‌رانی را از آغاز تا انجام، به‌گونهٔ اجمالی بنگارد و بعد در ذهن خود تنظیم کند و آن‌گاه نوبت می‌رسد به بیان و القای سخن.

اگر گوینده بخواهد بدون نقشه و طرح و جمع آوری اطلاعات لازم، ارتجالی سخن بگوید نادرست است. بعضی از گویندگان غافل می‌گویند ما وقتی بر فراز منبر بالا می‌رویم خود را به

خدا و اولیایش وامی‌گذاریم تا آن‌چه رضای اوست بر زبان ما جاری شود!؟ این پندار، نارواست، زیرا خداوند متعال در قرآن می‌فرماید:

﴿هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِيْنَ لاَيَعْلَمُونَ﴾؛[1]

آیا کسانی که می‌دانند با آنان که نمی‌دانند مساوی هستند؟

سخنوری که از پیش، مطالعه و دقت کرده و متن سخن‌رانی را در صفحهٔ کاغذ و حوزهٔ ذهن نظام بخشیده با سخن‌رانی که نمی‌داند چه خواهد گفت، مساوی نخواهد بود. البته در حین سخن‌رانی مواعظ مناسب و تذکرات سودمندی به ذهن گوینده می‌رسد که طرحش بسیار جالب است.

فَرمانده جنگ، اول ساز وبرگ نظامی و نیروی انسانی را فراهم می‌سازد و بعد به افراد ارتش، آرایش نظامی و تمرینات طاقت‌فرسا و آموزش‌های سنگین می‌دهد و در مرتبهٔ سوم نقشهٔ و طرح حمله را می‌ریزد، به‌طوری که اگر بدون مطالعه و استراتژی و تاکتیک‌های نظامی به نبرد بپردازد شکست خواهد خورد. آنانی که همواره می‌خواهند «ارتجالی» سخن بگویند اولاً، کار صحیحی نمی‌کنند، مگر بعضی موارد ضرورت ایجاب کند، البته آن هم برای خطیبی که از معلومات سرشار و از مهارت‌های لازم برخوردار باشد. چنین فردی می‌تواند با سرعت، نقشه و طرح سخن‌رانی را در حوزه ذهن ریخته و سپس داد سخن دهد و این عمل در همهٔ مقاطع موفقیت‌آمیز نیست و نباید خطیب را مغرور کند. سخنور باید همواره اهداف سخنوری را که عبارت است از: اقناع و ترغیب در نظر داشته باشد و طرق اقناع و ترغیب را همواره به کار گیرد تا شاهد مقصود را در آغوش بگیرد.

عوامل هفت گانهٔ سخن پیوندی

برای تنظیم سخن‌رانی هفت عامل مهم در پیوند مطالب ضرورت دارد که به ترتیب عبارت است از: مقدمه، طرح موضوع و آرایش آن، اثبات مدعا، نقد دیدگاه‌های دیگران و تأیید آن به مقبولات و مسلمات و مشهورات، پیاده کردن مطالب در قالب‌های عینی و حوادث خارجی و تاریخی، شورانگیزی، و حسن ختام.

---

۱. زمر (۳۹) آیهٔ ۹.

در این تنظیم، بخش ذهنی سخن‌رانی با بخش عینی آن در می‌آمیزد، زیرا هر تئوری اگر به مرحلهٔ عمل برسد ارزش واقعی خواهد داشت و می‌تواند اقناع همه جانبه ایجاد نماید وگرنه جنبهٔ ایده‌آلیستی به خود می‌گیرد.

در هر صورت، سخن پیوندی در خطابه باید بر ارکان هفت‌گانه‌ای استوار شود که به ترتیب مطرح می‌سازیم:

یکم ـ مقدمهٔ سخن: سخنور لازم است در مقدمه توجه و محبت شنوندگان را به خود جلب نماید که اگر برخی از شنوندگان در مقام انکار یا عناد باشند و یا بر اثر غرور و تبلیغات سوء به گفتار گوینده بی‌اعتنا و بی‌تفاوت گردند به‌گونهٔ طبیعی و غیر مستقیم بر طرف شود و اگر انتظارات بیش از حدی در کار باشد در مقدمه باید سطح توقعات آنها را پایین آورد. بر طرف ساختن کلیهٔ توهمات با در آمد و مقدمهٔ حکیمانه و جاذبه دار مقدور است[1] و بی‌جهت نیست که سخن گویان معروف، مقدمه را پس از تهیه و تنظیم متن سخن‌رانی فراهم می‌آورند. البته درآمد سخن باید ساختاری بدیع و لطیف داشته باشد و از نظر محتوا از مقبولیت عمومی و جهانی برخوردار باشد و از وجدان اجتماعی و فطرت انسانی مایه بگیرد. وانگهی تسلط کامل خطیب بر مقدمه باعث طلاقت لسان و روانی بیان در سایر ابعاد خطبه می‌گردد.

دوم ـ طرح موضوع: پس از مقدمه موضوع سخن‌رانی به‌گونهٔ روشن و طبیعی مطرح می‌شود و اگر مسألهٔ مورد نظر ابعاد گوناگونی دارد لازم است اهم مسائل آن به صورت طبیعی و تدریجی خاطر نشان شود و در تقسیم مطلب از امور ساده و روشن آغاز شود و به مسائل پیچیده و غامض‌تر برسد، پس از آن باید محور اصلی سن معین گردد و سخنور به سخن‌رانی در همان محدوده بپردازد و از حاشیه رفتن بپرهیزد و اگر اقسام و ابعاد موضوع خیلی وسیع و گسترده باشد به‌طوری که قسمتی از زمان سخن‌رانی را اشغال می‌کند بهتر است از طرح تقسیم موضوع خودداری و فقط محور اصلی را بیان کند؛ مثلاً بگوید: بحث ما در مالکیت از نظر تأمین عدالت اجتماعی است. یا بگوید: سخن ما دربارهٔ عبادت از بعد سیاسی است. چون عدالت اجتماعی و عبادت اشکال گوناگونی دارد که اگر خطیب

---

۱ . خصوصیات مقدمه و انواع آن را در گذشته مطرح نمودیم.

بخواهد به تمام اقسام آن اشاره کند، بخش مهمی از سخن‌رانی را می‌گیرد و اصل بحث، ناقص و ابتر می‌ماند؛ مگر این که ابعاد مهم و اصلی آن را بازگوید و تقسیمات ریز و جزئیات آن را به جلسات دیگر واگذارد. وانگهی ذکر شاخه‌های بی‌شمار یک موضوع، برای شنوندگان خسته کننده و بی‌فایده است و سخن‌رانی را از وضعیت اصلی خود خارج می‌سازد و شکل تدریس به خود خواهد گرفت.

در صورتی که متن سخن‌رانی مشتمل بر اصطلاحات و لغات مبهم باشد سخنور باید آن را در ضمن بحث توضیح دهد؛ مثلاً اگر می‌خواهد دربارهٔ قسط و عدل سخن‌رانی کند باید نخست این دو واژه را معنا و فرق آن دو را مشخص کند آن‌گاه دربارهٔ نقش عدالت در جامعه سخن بگوید. گاهی ذکر ابعاد موضوع ضرورت پیدا می‌کند؛ مثل این که سخنور می‌خواهد دربارهٔ «استضعاف» سخن‌رانی کند که پس از تبیین معنای استضعاف ناگزیر است بگوید: استضعاف ابعادی دارد: استضعاف فکری و فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، اخلاقی و مذهبی که سخن ما دربارهٔ «استضعاف فرهنگی» است که آن هم به نوبهٔ خود اشکال گوناگونی دارد: گاهی به شکل استضعاف علمی است؛ یعنی دور نگه داشتن ملت از علم و دانش و ترویج جهل و بی‌سوادی، فقدان دانشگاه‌ها و عدم اعزام دانشجویان برای تحصیل به خارج کشور، و زمانی به صورت تحریف مفاهیم تحرک بخش و بیدارگر است؛ مانند تحریف مفاهیم آزادی، عدالت اجتماعی، طرح جبری بودن خوش‌بختی‌ها و بد بختی‌ها و فقر و غنا و ضعف و قدرت.

استضعاف فکری نیز انواعی دارد که گاهی از رهگذر اغفال مردم از واقعیت‌ها و ایجاد سرگرمی‌های مبتذل، توسعهٔ شهوات و تضعیف عقل و اراده‌ها شکل پیدا می‌کند و زمانی از طریق تحریف واقعیت‌ها؛ مثل این که بگویند: ما باید زیر سلطهٔ یکی از ابر قدرت‌ها زندگی کنیم وگرنه نابود خواهیم شد.

سخنور لازم است روی یکی از این محورها صحبت کند و نتیجهٔ مطلوب بگیرد و گرنه سخن‌رانی نامفهوم و ناقص خواهد ماند.

اجتناب از تراکم مطالب

در یک سخن‌رانی مطالب زیادی را مطرح ساختن و ذهن شنوندگان را از مسائل مختلف

انباشتن، سودی ندارد و هیچ مطلبی به ثمر نمی‌نشیند. اگر مواد غذایی فراوانی را در ظرفی که گنجایش ندارد بریزیم غذای مطبوعی به دست نمی‌آید، بلکه یک گلوله خمیر و غذای بدی تحویل مهمانان خواهیم داد. در سخن‌رانی‌ها نیز باید ظرف زمان و استعداد شنوندگان و حدود آمادگی و نوع مطالب دقیقاً سنجیده شود و سخنور بداند که یک ساعت بیشتر وقت ندارد و از طرف دیگر بداند خطابه عملی هنرمندانه است که باید مطالب ساخته و پرداخته شود. اجمال و ایجاز در سخن‌رانی صحیح نیست، بلکه اطناب و تفصیل مطلوب است. بازی با الفاظ و جمله بندی‌های متنوع برای تشریح موضوع ضرورت دارد. اشعار و لطایف، دلایل و شواهد عینی و تاریخی، استفاده از مقبولات و مشهورات و استناد به آیات و احادیث باعث می‌شود که فقط یک بعد از موضوع کلی را مورد بحث قرار دهد آن هم در بعد جزئیت، که تقسیم دیگری در آن متصور نباشد، نه تمام ابعاد را.

سوم ـ اقامهٔ دلیل: پس از طرح و تبیین موضوع نوبت می‌رسد به اقامهٔ دلیل و برهان تا مدعا اثبات شود. در اقامهٔ برهان دو هدف باید تأمین گردد: یکی اثبات وجود مقتضی و دیگر رفع موانع و شبهات مخالفان. در قسمت اول باید از مقبولات، فطریات و مشهورات استفاده به عمل آید و در بخش دوم از تفنید و نقد نظریات. در تمام بخش‌های سخن‌رانی باید از لطایف ادبی و طنزهای شیرین و مناسب بهره جست تا خستگی و ملالت صورت نگیرد نه در قالب یک داستان، بلکه در قالب یک جمله و یک تمثیل و تشبیه؛ مثلاً در باب توحید، سخن‌گو آیهٔ ﴿**ربنا الّذی أعطی کل شیءٍ خلقه ثم هدی**﴾ را تفسیر می‌کند که خداوند متعال موجودات را آفریده و ابزارهای زندگی به آنها داد و سپس راه کاربرد آنها را نیز تعلیم نمود: خداوند پشه را آفریده و گوش و هوش داده و خرطومی هم چون فیل عنایت فرموده است که مانند هواپیمای تجسسی حرکت می‌کند، ماهیچهٔ پای انسان را نمایان می‌بیند و روی فرودگاه ماهیچهٔ پا می‌نشیند و با خرطومش پوست انسان را می‌شکافد و سرنگ را به رگ می‌زند و خون را می‌مکد و پرواز می‌کند! این نوع کلمات در عین این که تشریح مطلب است تشبیه طنزآمیزی هم دارد و گاهی به صورت سجع و قافیه به سخن‌رانی لطافت خاصی می‌بخشد.

سپس نوبت می‌رسد به شورانگیزی و مواعظ اخلاقی، که بهترین شیوه، بهره گرفتن از آیات و اخبار و نهج‌البلاغه است. از اشعار پندآمیز هم نباید غفلت کرد که تأثیر به سزایی در جان

شنوندگان دارد.

عوامل شورانگیزی را در اواخر باید به کار گرفت. امام هادیؑ با قرائت اشعاری متوکل را منقلب کرده و اشک چشم او را جاری ساخت.[۱]

چهارم ـ شواهد عینی و تاریخی: بخش عینی سخن‌رانی نقل وقایع و شواهد است، خواه شواهد عینی باشد و خواه وقایع تاریخی و یا به تجربه و آزمایش و تحقیقات بالینی بدین حقیقت رسیده باشند. بخش اعظم سخن‌رانی جنبه‌های تئوریکی دارد و سخنور به منزلهٔ نظریه پرداز است، ولی وقایع عینی در گذشته و حال به مثابهٔ پراتیک و تجربهٔ اجتماعی می‌باشد و به همین دلیل، سخن‌رانی نباید فقط در محدودهٔ تئوری و به صورت ذهنی مطرح گردد، بلکه سخنور باید مرحلهٔ پراتیک آن را، برای شنوندگان بازگوید؛ یعنی نمونه‌های زنده و خارجی آن را ارائه دهد و تا بخش‌های ذهنی و عینی سخن‌رانی در هم نیامیزد اقناع و ترغیب نمی‌آفرینند، زیرا تا ذهنیات بر عینیات منطبق نشود ملموس و محسوس و دل نشین نخواهد شد. مطالب هر چند علمی و فلسفی باشد فقط اذهان شنوندگان را قانع می‌سازد، ولی نمی‌تواند احساس را اقناع نماید و ترغیبی صورت دهد. در قرآن کریم ماجرای حضرت ابراهیم و این که به معاد جسمانی یقین دارد، ولی می‌خواهد به صورت عینی هم مشاهده کند تا اطمینان قلب حاصل نماید: **﴿ولکن لیطمئن قلبی﴾** این بخش از آیه مدعا را اثبات می‌کند که اطمینان دل غیر از عقل‌باوری است.

پنجم ـ تنفید و مناقشهٔ آرای مخالف.

ششم ـ شورآفرینی که در گذشته از آن بحث شد.

هفتم ـ خاتمه یا فرود سخن: سخنور پس از این که گفتنی‌ها را مطابق موازین بازگفت و مدعا را به اثبات رساند و شبهات را برطرف ساخت اکنون باید سخن را به انجام برساند. خاتمهٔ سخن باید همانند مقدمه جالب و جاذب باشد، زیرا اگر حسن مختم با حسن مطلع در آمیزد به سخن‌رانی حلاوتی تازه و انبساطی بی‌اندازه می‌بخشد. باید توجه داشت حسن خاتمه به مراتب از درآمد نیکو مهم‌تر است، زیرا پایان ناروا و ناهنجار، تمام آثار و لطافت گفتار را از ذهن مستمعان پاک می‌کند، گرچه حسن مطلع نیز اهمیت زیادی دارد، ولی به میزان

---

۱. ر.ک: منتهی الامال، شرح حال امام هادیؑ.

خاتمهٔ ناروا زایل کنندهٔ آثار مثبت سخن‌رانی نیست، زیرا ناطق علی رغم مقدمهٔ ناپسند، می‌تواند با طرح مطالب خوب، نقص مقدمه را جبران نماید، ولی با خاتمهٔ نادرست تمام مزایای سخن‌رانی باطل خواهد شد و قابل جبران نیست لذا نطق را باید با عباراتی قاطع و زیبا آغاز کرد و با جمله‌های محکم و جالب نیز به پایان رسانید.

نکاتی در خاتمه

برای این که سخن‌رانی پایان خوبی پیدا کند باید چهار نکته رعایت گردد:

یکم ـ بیان اجمالی از موضوع در قالب تعبیرات دل‌پذیر و عبارات جدید و جذاب، به‌طوری که برای مستمع تکرار تداعی نشود. در خلاصه‌گیری، گذشته از اختصار، بکوشد اسلوب را تغییر دهد و اگر این گفتار از زبان دیگری باشد بهتر است.

دوم ـ توجه دادن مخاطبان به نکات برجستهٔ سخن‌رانی و برانگیختن آنان در آن راستا.

سوم ـ اهمیت موضوع را بیش از پیش گوشزد نمودن.

چهارم ـ حالت مناسبی برای حسن خاتمه به وجود آوردن.

در اجرای طرح فوق چهار شیوه پیشنهاد می‌شود:

الف) تکرار رؤوس مطالب و یادآوری عصاره و جوهرهٔ سخن باعث می‌شود که موضوع به نحو شایسته‌ای در اذهان جای‌گزین و نتیجهٔ مطلوب از آن گرفته شود، زیرا در این شیوه، عوامل خارجی نمی‌تواند توجه مخاطبان را به جای دیگر بکشاند و یا غفلت و تشتت افکار، آنها را از نتیجهٔ سخن باز دارد.

ب) روح مطالب را در قالب تمثیل و تشبیه یا داستان کوتاه برای مخاطب بازگوید که برای او بسیار دل‌پذیر و جذاب خواهد بود؛ مثلاً در موضوع لزوم اتحاد و طرق جلوگیری از اختلاف، باید در قدم اول زبان اقوام را شناخت و آنها را در جهت هدف واحد توجیه نمود. آن‌گاه این مثل را بازگوید: گفته شده که سه تن از اقوام مختلف: عرب، ترک و فارس پولی یافتند و با زبان بین المللی به هم تفهیم کردند که خوب است با این پول چیزی بخریم و تناول کنیم. پس از توافق در اصل خرید، عرب گفت: عنب لازم. ترک زبان گفت: خیر، اوزوم می‌خواهم. فارسی زبان گفت: من انگور می‌خواهم. نزاع بالا گرفت شخصی از راه رسید به حرف‌های

آنها گوش داد فهمید که همهٔ آنها یک چیز می‌خواهند، اما کسی باید زبان آنها را بشناسد. از این رو انگور خرید و جلو آنها گذاشت و نزاع را برطرف ساخت. نکتهٔ دیگر آن که مطالب را با عبارات مؤثر ختم کند، خواه آن عبارت چند بیت شعر باشد، خواه کلام حکیم و معصوم علیه السلام. لطیفه نیز باید حکیمانه باشد، زیرا سخنان جدی را با بذله‌گویی نباید ختم کرد، در طول سخن‌رانی پس از سخنان جدی، جملهٔ خنده‌آوری برای رفع خستگی و ایجاد نشاط مناسب است، مشروط بر این که دل‌نشین و مناسب با موضوع باشد. هدف اساسی از خاتمهٔ نتیجه‌گیری و بیان ایدهٔ اصلی و انگیزهٔ ترک و یا انجام دادن فعلی را در نهاد مخاطبان به وجود آوردن است. در این صورت مطلب بهتر و روشن‌تر در ذهن‌ها جایگزین می‌شود؟

باید از چند چیز در خاتمه پرهیز گردد:

۱. بذله‌گویی نابه‌جا و سبک؛ ۲. پوزش از ناتوانی و نارسایی بیان؛ ۳. اطالهٔ کلام و حاشیه رفتن به‌طوری که مطلب از دست رفته و سخن ناتمام بماند؛ ۴. احتراز از عبارات مبتذل و پیش پا افتاده؛ ۵. غم‌انگیز و مأیوس کننده نبودن سخن؛ مثلاً در خاتمه نگوید: پس از مرگ فلان عالم و یا حکیم دیگر چراغ علم خاموش شد و مردم برای همیشه یتیم و بی‌سرپرست شدند. بعضی از خطیبان بر این باورند که شورانگیزی در ختم سخن می‌گنجد، برخی معتقدند پیش از خاتمه باید شورآفرینی شود، گروهی آن و گروهی این پسندند.

در خطابهٔ دینی، ختم سخن گاهی با ذکر مصایب اهل بیت انجام می‌گیرد که اگر مستند و توأم با ذوقیات و عبارات خود صاحبان مصیبت و یا اشعار لطیف باشد، مطلوب‌تر خواهد شد، ولی اگر ذکر مصایب اهل بیت، غیر مستند و یا آمیخته با نسبت‌های دروغ به خاندان وحی باشد بسیار زشت است. در صورت وجود مستمع فهیم در جلسه، آن مداح و ذاکر و واعظ در نظر او بی‌اعتبار و دروغ پرداز جلوه خواهد کرد.

آنان که با گفتار و اشعارشان، اهل بیت رسول الله را خوار و بی‌مقدار می‌کنند تا مستمع را بگریانند بدانند خسران دنیا و آخرت در انتظار آنها خواهد بود. باید هر چه زودتر از این شیوهٔ ناروا دست بردارند و راه صحیحی در پیش گیرند و برای کسب معیشت و رسیدن به مطامع دنیوی، فکر دیگری را در سر بپرورانند. **«اللهم اجعل عواقب أُمورنا خیراً»**.

بخش پنجم:

اقسام سخنوری

اقسام سخنوری

برای این که انواع سخنوری را به صورت ریشه‌ای بیان نماییم مقدمه‌ای را مطرح می‌کنیم:

از آن جایی که غرض و مقصد از ایراد خطابه، فضیلت یا رذیلت و یا سود و یا زیان چیزی است بنابراین، نتیجهٔ آن به نحوی باید به زیان و یا منفعت مخاطبان باشد، چرا که خطابه معمولاً بدون شنونده ایراد نمی‌گردد و این موضوع سه حالت و وجه می‌تواند داشته باشد:

۱. سود و زیان که برای مخاطبان گفته می‌شود، گاهی مربوط به زمان حال و وضعیت کنونی آنهاست که این نوع خطابه را «مناظره» می‌گویند.

۲. گاه مطالب خطیب مربوط به گذشته است، خواه به شکل توبیخ و یا تشویق انجام گیرد. این نوع خطابه را «مشاجره» می‌نامند.

۳. اگر به آینده مربوط شود در این صورت «مشاوره» نامیده می‌شود.[۱]

منافره

منافره در لغت به معنای محاکمه و یا مفاخره است؛ بدین بیان که دو طرف مخاصمه می‌کوشند معایب طرف مقابل را بازگویند و برای خود و بستگان، فضیلت و محاسنی را به اثبات رسانند. خطابه در منافرات، مانند خطبهٔ مشاجری سخن از شکایت و پوزش و دفاع از حق کسی که تضییع شده، نیست، بلکه مورد از جاهایی است که یک طرف، حسب و نسب طرف دیگر را زیر سؤال می‌برد و به محاکمه می‌کشاند و از سوی دیگر، از فداکاری‌ها، اصالت

۱ . الجوهر النضید، ص ۲۸۵ (با اقتباس).

خانوادگی و شرافت حسب و نسب خود که ـ از عوامل برتری طایفه‌ای بر طایفهٔ دیگر است ـ سخن بگوید.[۱]

مشاجره

این نوع در امری است که سود و زیانش در گذشته بوده است. اگر گذشته سودمند بوده و منافع آن تاکنون باقی مانده است و مخاطبان نیز در این باره گفتگو و ایرادی نداشته باشند، آن را «شکر» می‌نامند، ولی اگر ضرر و زیان داشته و مخاطب به نزاع پرداخته و ضررش برای تقریر کننده ادامه داشته است در این صورت به «مقرر» یا «خطیب»، «شاکی» و به تقریر، «شکایت» و به آن که از ضرر نداشتن مطلب دفاع می‌کند «معتذر» می‌گویند که مثلاً می‌گوید: هیچ‌گونه ضرری از این عمل متحمل نشده‌ایم. عمل دفاع کردن را «عذر» و یا «اعتذار» می‌نامند و به سخنانی که به صورت گفتگو و مجادله انجام گرفته «مشاجرات».[۲]

مشاوره

در موضوعی است که نفع و زیان آن در زمان آینده پیدا می‌شود، هدف خطیب در این نوع خطابه تشویق مخاطبان به انجام دادن این عمل سودمند و منع وی از عمل زیان بخش است. البته بدیهی است در چنین اموری، اراده و اختیار انسان نقش کلیدی دارد؛ یعنی در تحصیل منافع و دفع ضررهای احتمالی می‌تواند عامل اصلی باشد.

این نوع تقسیم مربوط به خطابه، از یونانیان و رومیان ـ که سخنوری در میان آنان رواج بیشتری داشته است ـ گرفته شده است. آنها خطابه را از نظر زمان عمل و موعظه به سه نوع تقسیم کرده‌اند:

۱. مشاورات؛ ۲. منافرات؛ ۳. مشاجرات. البته مرحوم فروغی این سه نوع خطابه را به زبان روز به خطابهٔ سیاسی، قضایی و تشریفاتی برگردانده است. برای این که بیشتر روشن شود به شکل روشن‌تری این سه نوع را توضیح می‌دهیم:

---

۱. همان؛ المنجد، ص ۲۸۵، مادهٔ «نفر».

۲. اساس الاقتباس، ص ۵۴۰ و ۵۴۱ (با اقتباس).

مشاورات

گفتیم مشاورات خطابه‌ای است که هنوز هنگام عمل به اقتضای آن نرسیده باشد و خطیب با تشریح منافع و زیان‌های احتمالی، آن عمل را برای شنوندگان ارزیابی می‌کند؛ مثلاً انتخاب فلان کاندیدا برای وکالت و یا ریاست جمهوری این منافع را در پی خواهد داشت، ولی کاندیدای دیگر، این ویژگی‌ها را ندارد؛ در حقیقت صلاحیت و برجستگی‌های فکری، فرهنگی، اخلاقی و مدیریتی و عدم لیاقت هر کدام به بحث و شور گذاشته و زیان‌های فقدان و یا حضور آن شخص در صحنهٔ سیاسی روشن می‌شود، چون این امر از اموری است که هنوز تحقق نیافته و در آینده به وجود می‌آید. خطابه دربارهٔ چنین چیزی ـ که نتیجهٔ آن آزادی و تشویق بر انجام دادن عمل و یا منع و نهی از عمل آینده است ـ «مشاوره» خوانده می‌شود. چنین سخنوری باید با انواع خیر و شر آشنا باشد وگرنه نمی‌تواند امر و نهی نماید. خوش بختی گاهی مادی و زمانی معنوی است. خیر مادی، مانند تندرستی، بینایی است و خیر معنوی هم‌چون سخاوت، شجاعت، عفت، اخلاق و هر خیری که شمول و دوامش بیشتر باشد. خطابه‌های سیاسی، رزمی و تحریضی نیز از سنخ مشاورات است.

خوبی و بدی‌های متداول

نظر به این که هدف سخنور در «مشاوره» ترغیب به انجام موازین خیر و سعادت و هشدار از انجام دادن کارهای زیان‌بار است، باید فقط به خیرات و شروری که در حوزهٔ اختیار و عمل مردم است، تشویق و یا از آن انذار نماید، ولی در اموری که از دست انداز قدرت مستمع خارج است تهدید و یا ترغیب مفهومی ندارد، بلکه کاری لغو و بیهوده است و اصولاً سخن به گزاف گفتن عرض خود بردن و بر زحمت دیگران افزودن است. به گفتهٔ فردوسی:

سخن‌گوی دانا زبان برگشاد | زهرگونه دانش همی کرد یاد
دگر گفت روشن روان کسی | که کوتاه گوید به معنی بسی
کسی را که مغزش بود پر شتاب | فراوان سخن باشد و دیر یاب

چـو گـفتار بـیهوده بسـیار گشت　　سخن‌گوی در انجمن خـوار گشت

در همین راستا نیز سعدی شیرین سخن می‌گوید:

سـراسـیـمه گـوید سـخن پـر گـزاف　　چـــو تـــنبور بـی‌مغز بسـیار لاف
اگـر هست مـرد از سـخن بـهره‌ور　　هـنر خـود بگـوید نـه صـاحب هـنر
اگــر مشک خـالص نـداری مگـوی　　ورت هست، خود فاش گردد به بوی

منافرات

سخن‌رانیی است که هنگام عمل به آن رسیده و عمل با مـوعظه اتـحاد پـیدا کـرده است؛ سخنور یا آن عمل را می‌ستاید یا مذمت می‌کند؛ مثلاً به هنگام اخذ رأی خـطیب مـی‌گوید: فلانی را انتخاب نکنید که عواقب وخیمی دارد. یا: شما که به تشدید اختلافات کمک می‌کنید باید در انتظار عواقب منفی آن باشید. یا تصمیمی را که شنوندگان گرفته‌اند ستایش می‌کند و می‌گوید: انتخاب فلان شخصیت نشانهٔ رشد سیاسی و بلوغ عقلانی شماست. یا: تلاش آقایان در ایجاد وحدت بین گروه‌های سیاسی، فواید مهمی به بار خواهد آورد.

پس محور این نوع خطابه در واقع بر می‌گردد به ستایش فضایل و نکوهش رذایل، گرچه این فضایل و رذایل در افراد تجسم عینی یافته باشد. سخنور باید امـهات فـضایل و رذایـل را بشناسد، زیرا هدف اصلی در این نوع خطبه ستایش افعال و ارزش‌های اخلاقی است. او باید بداند ترس از خدا فضیلت است و جرأت در برابر مولا رذیلت. کردار و پندار خوب و زشت را باید بشناسد تا تحسین یا تقبیح نماید.

مشاجرات

این نوع خطابه در مورد عمل و امری است که در گذشته واقع شده است که از دو حـال بیرون نیست: یا امر مفید و معقولی بوده و یا عمل زشت و نامعقولی. اگر عمل نیکی بـاشد سخنور دربارهٔ منافع و آثار سازندهٔ آن سخن می‌گوید. این نوع خطابه در حقیقت به مـنزلهٔ شکر و سپاس از عمل انجام یافته است. از این رو «خطبهٔ شکر» نیز بر آن اطلاق می‌شود و اگر امر انجام شده از اموری باشد که از منظر خطیب اشتباه و زیان بـار است بـی‌گمان دربـارهٔ

مضرات و مفاسد آن سخن خواهد گفت. در این میان، ممکن است عده‌ای در مقام دفاع برآیند و با گوینده به مشاجره و نزاع بپردازند که بدین علت، آن را «مشاجرات» نامیده‌اند. بیان خطیب را دربارهٔ زیان‌های عمل واقع شده «شکایت» و دفاع مخاطب را «عذر» و یا «اعتذار» می‌خوانند.[1] خطب مشاجری غالباً در محاکم قضایی، اعم از کیفری و حقوقی، ایراد می‌گردد و هدف آن یاری مظلوم و دفع ظالم و حمایت از عدالت و قیام بر ضد ستمگری است، ولی در عصر ما سخنوری به مناسبت اهداف و انگیزه‌ها اقسام گوناگونی پیدا کرده است که باید نکته پردازان و متخصصان سخنوری ویژگی‌های آن را تبیین نمایند که اکنون فهرست‌وار آنها را برمی شمارم تا آیندگان تکمیل کنند.

انواع سخن‌رانی در زمان فعلی

۱. اطلاع رسانی

خطیب در مقام اطلاع رسانی باید مقدمه چینی کند و زمینهٔ ذهنی مستمعان را آماده سازد، آن‌گاه اطلاعات لازم را برای مستمعان بازگوید. البته چنین خطبه‌ای به دلایل خطابی چندان نیازی ندارد و از بیشتر موازین سخنوری پیراسته است. تنها چیزی که بر خطیب اطلاع رسان لازم است بیان منظم و نو مجموعه اطلاعات است و اگر احیاناً از بیان اصطلاحات جدیدی ناگزیر است به صورت مقدمه، قبلاً برای حضار آن اصطلاحات را روشن نماید؛ مانند کسی که دربارهٔ شبکهٔ اطلاع رسانی اینترنت و کار کامپیوتر می‌خواهد برای عده‌ای سخن بگوید.

۲. اقناع بدون ترغیب

گاهی اتفاق می‌افتد که مستمعان باید با خطابه قانع شوند؛ هدف اصلی اقناع شنوندگان و ترغیب آنها بر سکوت و انصراف از تصمیم‌های ناروا و یا کارهای دیگر است. خطیب باید با مقدمه چینی و دلایل خطابی مخاطبان را به یاری مقبولات، مسلمات و مشهورات قانع سازد، از دلایل عقلی و نقلی استفاده کند و با اشعار زیبا و پند و مواعظ نیکو و ارائهٔ شواهد عینی، مسأله را فیصله دهد.

---

۱. با استفاده از: جوهر النضید، ص ۲۲۷؛ رهبر خرد، ص ۲۵۰.

۳. ترغیب و تحریک

گاهی هدف اصلی خطیب جمع آوری کمک‌های نقدی و جنسی برای ساختن مسجد، درمانگاه، دارالایتام، و یا به زلزله زدگان و مستمندان است.

هدف اصلی خطابه ایجاد ترغیب و تحریض است، گرچه این خطابه به مقدمهٔ کوتاهی لازم دارد، اما از همه مهم‌تر تجسم مناظر رقت بار و بیان ثواب‌های عظیم و عذاب‌های اخروی در صورت ترک کمک است. سخنور باید از کلام شخصیت‌های مقبول و محبوب نیز در این زمینه یاری جوید. از رجال برجسته‌ای که با کمک‌های خود خدمات خداپسندانه‌ای انجام داده‌اند، یاد نماید. وقایع تاریخی مبتنی بر مساعدت و انفاق امامان معصوم‌ علیهم‌السلام را بازگو سازد، و احایث و اشعار حماسی برای شنوندگان بخواند، به بررسی و تحلیل عقلی آن بپردازد و این نوع انفاقات را توشهٔ سفر آخرت قلمداد کند. این‌گونه مطالب، مستمع را بر انفاق تحریک و ترغیب خواهد نمود. در این قسم سخن‌رانی، از آیات و روایات و اشعار دل‌پذیر، حتی از رؤیاهای صادق نیز می‌توان مدد گرفت.

تحکیم پیوندهای ملی

این‌گونه سخن‌رانی‌ها در بزرگ داشت و کنگره‌ها بیان می‌شود تا نسل جدید پیوند خویش را با نوابغ علمی و اجتماعی حفظ نماید. در این‌گونه مجالس خدمات علمی و اجتماعی دانشمندان و رجال تاریخی به شیوه‌ای نیکو بیان می‌شود، خلاقیت و ابتکار آنان در معرض افکار حاضران قرار می‌گیرد.

خطب تفریحی

خطبه‌ای است که در مجالس عروسی و مولودی بیان می‌شود. در این نوع خطبه باید جنبه‌های طنز و تفریحی آن بر سایر بخش‌های سخن‌رانی غالب باشد. حتی از احادیثی که به شکل طنز مطرح گردیده بیشتر استفاده شود. از هر مطلبی که نشاط جلسه را از بین ببرد خودداری شود. برخی از منبری‌ها در ولادت معصومین‌ علیهم‌السلام نیز دست از ذکر مصیبت بر

نمی‌دارند. اینها سخت در اشتباهند، زیرا چنین کاری در ذهن‌ها، به ویژه در ذهن جوان‌ها، این مطلب را جا می‌اندازد که اسلام آیین گریه و ماتم سرایی است، نشاط و شادمانی ندارد. به علاوه مصیبت خوانی در تمام جلسه‌ها، گذشته از نامناسب بودن، مخالف با گفته و سیره پیامبر و حضرات معصومین عليهم السلام است که فرمودند: شیعیان ما از خمیر مایه و طینت ما خلق شده‌اند. در سرور ما خوشحال و در حزن ما محزون می‌شوند.

وانگهی خنده و نشاط برای سلامت بشر ضرورت دارد. البته گریهٔ زیاد و خندهٔ زیاد هر دو در اسلام مطلوب نیست. همه چیز باید در حد اعتدال باشد. کلام الهی که فرمود: ﴿فلیضحکوا قلیلاً و لیبکوا کثیراً﴾ خطاب به منافقان به دلیل خیانت‌های آنان است، نه مؤمنان.

سخن‌رانی در تودیع

خطبهٔ وداع نیز ضوابط خاصی دارد. از خدمات ارزندهٔ تودیع کننده سپاسگزاری می‌شود. سختی و سنگینی فراق در ضمن نثرهای زیبا و یا در قالب اشعار مهیج و احساسی و یا گفتار بزرگان یاد و در خاتمه برای تودیع کننده موفقیت در سنگرهای مختلف آرزو می‌شود. آن‌گاه بر حفظ رابطهٔ صمیمانه با وی تأکید و در پایان مراسم، هدیه‌ای ارزشمند به همراه با لوح تقدیر به وی تقدیم می‌گردد. مرحوم نواب صفوی در تودیع یارانش بعد از حمد خدا و درود بر خاتم انبیا، شعر منسوب به مولا علی عليه السلام را خواندند:

یقولون إن الموت صعْبٌ علی الفتی   مفارقة الأحباب والله أصعب

«از سنگ ناله خیزد روز وداع یاران».

سخن‌رانی توجیهی

سخن‌رانی توجیهی برای آشنا ساختن مسؤول جدید و یا کارکنان و کادرهای اداری با برنامه‌های جدید کاری است که سخن‌ران باید بتواند با بیان روان، همگان را در کار اداری و یا ادارهٔ کارخانه به نحو شایسته و بایسته‌ای توجیه نماید.

انواع سخن‌رانی از دیدگاه ارسطو

ارسطو، یکی از بنیانگذاران مکتب خطابه، بر این باور است سخن‌رانی انواع و اقسامی دارد و برای هر کدام ویژگی‌ها و ضوابطی است که باید سخنور رعایت نماید. ما نخست به تقسیم ارسطو می‌پردازیم و پس از نقد و تحلیل آن، تقسیم جدیدی را مطرح و بعد قواعد و ضوابط هر یک از آنها را مشخص می‌سازیم.

کهن‌ترین تقسیم

ارسطو بنیانگذار فلسفه مشاء که از نوابغ روزگار و در اکثر رشته‌های علمی و عقلی مبتکر و متبحر بوده است در زمینهٔ اقسام خطبه چنین می‌نویسد:

خطابه بر سه قسم است:

الف) خطبهٔ استشاری یا حملی؛

ب) خطبهٔ قضایی؛

ج) خطبهٔ استدلالی.

فلسفهٔ این تقسیم از آن روست که ارسطو از یک طرف، عنصر «زمان» را دخیل می‌داند و از سوی دیگر به اهداف و اغراض خطبه توجه می‌کند؛ یعنی خطبهٔ قضایی، مربوط به جرایمی است که قبلاً صورت گرفته است به همین دلیل زمان گذشته و اوضاع و احوال پیشین مجرم، باید مورد توجه قرار گیرد، ولی سخن‌رانی استشاری دربارهٔ موضوعی است که باید انجام بگیرد پس زمان آینده در آن ملحوظ است و سخن‌رانی استدلالی به زمان حال مربوط

می‌شود. جالب این است که خطابه نیز از سه عنصر سخنور، موضوع و شنونده تشکیل شده است. در خطابهٔ استشاری خطیب از اندرز و انذار و تحذیر و بیان سود و زیان مادی و معنوی و اعتباراتی که مافوق سود و زیان است سخن می‌گوید.

در خطبهٔ قضایی توجه اصلی به نوع اتهام و یا دفاع از متهم است و سخن‌ران قضایی در واقع مقصد متقاضیان را در نظر دارد، زیرا اساس توجه آنها یا عدل است و یا ستم و هر سخنی که گفته شود حول این دو محور خواهد بود.

در خطابهٔ استدلالی محور اصلی «مدح و ذم» یک جریان و یا شخص خاصی و هدف تبیین حسن و قبح اخلاقی است[1] و کلیهٔ مطالبی که به آینده و زمان حال بر می‌گردد محور خطابهٔ استدلالی خواهد بود. ارسطو تقسیم خود را تابع «زمان» دانسته و چنین می‌نگارد:

زمان آینده زمانی است که «ناصح مستشیر» بدان توجه دارد، زیرا مدار و محور خطبه موضوعاتی است که در آینده واقع می‌شود از این رو پند و اندرز و بیم و امید به زمان آینده مربوط می‌گردد، ولی در سخن‌رانی قضایی اتهام و دفاع متکی به عملی است که از پیش اتفاق افتاده است و زمان حال محور خطبهٔ استدلالی است، زیرا در این مورد، سخنوران حوادثی را که در ذهن آنها ممثل و مصور است تقبیح و یا تحسین می‌کنند و این امر منافات ندارد که حوادث گذشته و یا آینده نیز مورد توجه قرار گیرد و از مطاوی و محتوای آن ادله‌ای استنباط و استخراج کنیم و تحقق این حوادث را در آینهٔ زمان به تصویر بکشیم.[2]

خلاصهٔ مطلب این که در خطبهٔ استشاری یا حملی، هدف اصلی اثبات و یا نفی امری است که در شرف انجام گرفتن است. این هدف با استشاره و ارزیابی سود و زیان یا عمل و ترک آن و مبادلهٔ آرا و حمل شنوندگان بر پذیرش مدعاهای خطیب صورت می‌گیرد. در این خطبه مخالفان نیز بر پذیرش حق با ابطال آرای آنها و نقض دلایل و ارائهٔ دلایل بهتر ملزم می‌گردند.

سخن‌رانی‌های پارلمانی از این قماش است، زیرا در این نوع سخن‌رانی‌ها از شؤون سیاسی کشور و اعمال دولت، مانند جنگ و صلح، عملکرد نهادها، وزارتخانه‌ها، استیضاح و نقض و تأیید قانون و لوایح، گفتگو می‌شود، که همگی به آینده موکول می‌گردد، زیرا هدف اصلی از

---

۱. تشریح و تعریف این خطابه روشن خواهد شد.

۲. ارسطو، الخطابه، ج ۲، ص ۱۱۲ ـ ۱۱۵؛ الفن و الخطابه، ص ۱۵۳.

واداشتن شنوندگان بر نفی و یا اثبات این امور، تثبیت لوایح و یا رد آنهاست.

اما در خطبهٔ قضایی به‌گونه‌های مختلفی از متهم دفاع می‌شود و یا دادستان دلایل متنوعی را در اثبات جرم و لزوم محکومیت به اشد مجازات ارائه می‌دهد و وکیل مدافع نیز به اشکال گوناگونی به دفاع می‌پردازد که برخی از دفاعیات متکی بر وقایع معین و بعضاً مستنتج از حوادث مشخص است و قسمتی بر وجود اوضاعی بستگی دارد که متهم را بر ارتکاب عمل قبیح وادار ساخته و بخش دیگر مربوط به وضعیّت روحی خاص متهم در زمان وقوع جرم است. بدون تردید ذکر این امور می‌تواند در تخفیف مجازات و یا استخلاص او مؤثر افتد.

نقدی بر تقسیم ارسطو

تقسیم ارسطو به اعتبار این که عنصر «زمان» در آن قید شده است دقیق و کامل نیست، زیرا هر کدام از این خطبه‌ها می‌تواند بر زمان‌های سه گانه منطبق شود؛ مثلاً در مورد «تکریم» و «تأبین» یک شخصیت، سخنور می‌تواند زندگانی او را مطرح نماید به‌طوری که از عظمت و بزرگی وی حکایت کند، ولی هدف اصلی، ترغیب شنوندگان به کسب این خصایل ستوده و اعمال قهرمانانه باشد که در این صورت این خطابه به آینده مربوط نمی‌شود و هم‌چنین خطبهٔ قضایی در بعضی از موارد، مانند سخن از اعتماد دستگاه قضایی و اجرای عدالت، نفرت از جرایم و جنایات و تحذیر شنوندگان از مقام عدالت، به زمان حال و آینده ارتباط پیدا کند.

این تقسیم با این که موارد نقض بسیاری دارد، ولی در پرتو قدرت و شهرت ارسطو تا قرن هیجدهم مقبولیت تامی داشته است.

صاحب کتاب مبادی الادب می‌نویسد: «هم‌آهنگی ما با بعضی از خطبای معاصر در اعتقاد به این که این تقسیم، کهنه و قابل ایراد است، نشان خودسری و استبداد نیست، زیرا این تقسیم با اتجاهات ادبی و روش‌های فکری نو نمی‌سازد و دموستین در خطبهٔ مشهور خود موسوم به «خطبهٔ العرش» به مخالفت با این تقسیم برخاسته، زیرا در همان حال که در خطبهٔ خود راجع به قضایای گذشته سخن می‌راند، به «اشین» حملهٔ سختی کرد؛ به این معنا که سخن خود را از خطبهٔ قضایی در گذشته، به خطابه‌های استدلالی، که مدار آن ستایش و

مذمت در زمان حال و آینده است، گسترش داده و هم‌چنین سیسرون در مقام دفاع از ملیونی که قاتل کلادیوس بوده‌اند خطبهٔ قضایی خود را از عبارات مدح و ذم و نظریات اجتماعی دایر بر مصالح و امنیت اجتماعی، انباشته است».[۱]

نکتهٔ دوم، تداخل اقسام است؛ یعنی اقسام خطبه‌های سه گانه در مواردی با یکدیگر تلاقی می‌کنند تا آن جا که خطبهٔ قضایی، جنبهٔ سیاسی پیدا می‌کند و عکس آن نیز ممکن است.

نکته سوم، تداخل اهداف است که تقسیم خطبه‌ها بر اساس هدف نیز، نتیجهٔ درستی به بار نمی‌آورد، زیرا ارسطو معتقد است غرض از خطبهٔ استشاری بیان سود و زیان، و هدف از خطبه قضایی تثبیت عدالت و رفع ستم و مقصود از خطابهٔ استدلالی شناخت حسن و قبح است؛ در صورتی که این اهداف در نهایت از یکدیگر مجزا نیستند، زیرا در حسن عدل و زشتی ظلم تردیدی نیست و این هدف در خطابه‌های قضایی و استدلالی نیز موجود است. هم‌چنین طرح فضایل شخصیت‌ها، متضمن نفع ملی و دعوت افراد، سبب کسب فضایل و ادامهٔ خط شخصیت‌هاست. در این جا خطبهٔ استشاری و استدلالی نیز با هم تداخل می‌کنند.

نکته چهارم، عدم جامعیت است، زیرا خطبهٔ دینی و رزمی را، که از مهم‌ترین شعب خطابی است، در بر نمی‌گیرد؛ به عبارت دیگر، خطبهٔ دینی و رزمی مقاصد و اهداف مخصوصی را تعقیب می‌نماید که با سایر خطبه‌ها همراهی ندارد، ولی تقسیم جدید نوعی تقسیم طبیعی است. البته در این تقسیم نیز در برخی از موارد، التقاط‌هایی صورت می‌گیرد؛ مثلاً خطیب به هنگام القای خطبهٔ حفلی، سخن خویش را از ستایش شخص به موضوعات سیاسی می‌کشاند؛ البته این نوع اختلاط و تداخل، خطبه را از ماهیت اصلی و عنوان واقعی خود خارج نمی‌سازد و از طبیعت نوعیهٔ آن منسلخ نمی‌کند.

تقسیم جدید

در تقسیم جدید خطابه هفت قسم پیدا می‌کند:

الف) سیاسی؛

ب) قضایی؛

---

۱. محاضرات دکتر ابراهیم سلامه، ص ۳۵.

ج) جنگی و رزمی؛

د) حفلی (اجتماعی)؛

ه) تأبینی (سوگواری)؛

و) دینی؛

ز) علمی.

خطابهٔ سیاسی چیست؟

خطابهٔ سیاسی دربارهٔ شؤون دولت و مصالح ملت ایراد می‌شود. بنابراین، کلیهٔ سخن‌رانی‌هایی که در پارلمان‌ها، نمایندگان ملت بیان می‌کنند و یا در اجتماعات انتخاباتی، سالن‌های حزبی کنگره و مجامع بین المللی و مجلس شورا و در جلسات هیئت دولت مطرح می‌شود از این سنخ است.

طرح مسائلی که به امور داخلی و خارجی: جنگ و صلح، سیستم آموزشی، مسائل اقتصادی، واردات و صادرات، مصاحبه‌ها، تجارت خارجی، امور سیاسی، ارتباط با دولت‌های مربوط می‌شود از جمله مسائلی است که اسلام دربارهٔ هر یک از آنها حکم مخصوصی دارد. اگر اسلام در علم سیاست به صورت سیستماتیک و معمول در جهان وارد نشده، لکن خطوط اساسی سیاست اسلامی را تبیین ساخته است که بخش اعظمی از آنها در فرمان مالک اشتر وجود دارد.

شرایط سخنور سیاسی

کسی که بر کرسی خطابهٔ سیاسی می‌نشیند، باید به رموز و دقایق سیاست آگاه باشد و علاوه بر آگاهی، به دانش‌هایی که در سرنوشت سیاسی کشور دخیل هستند؛ مانند اقتصاد، جغرافیا، حقوق و... را بداند. تعیین خط مشی سیاسی ملت، بدون در نظر گرفتن تاریخ گذشته و اوضاع اقتصادی داخلی و خارجی، کاری عبث و بیهوده است.

سخنور سیاسی بیش از سخنوران دیگر باید ساده و بی‌تکلف و در عین حال زیبا سخن بگوید. در پی آرایش ظاهری و حقیقی باشد؛ یعنی از محتوای پر بار و مسائل تازه سرشار

باشد. اکنون شرایط ویژه سخنوران سیاسی را بیان می‌کنیم:

شرط اول: دقت و بصیرت در انتخاب موضوع. هر مسألهٔ سیاسی را در هر زمانی نمی‌شود محور بحث قرار داد، زیرا ممکن است شنوندگان آمادگی شنیدن آن را نداشته باشند و در نتیجه جنجالی بر پا شود و یا مخالفان سیاسی آن را حربهٔ خوبی برای کوبیدن وی بینگارند؛ مانند موضوع رابطه با آمریکا و اسرائیل.

سیاست‌مدار عاقبت اندیش و خداوند سیاست، امام علی علیه السلام بعد از رحلت پیامبر و غصب خلافت، به دلایلی سیاسی و الهی گلایه و شکوائیه‌ای مطرح نساخت:

۱. مردم تصور می‌کردند برای علاقه به مقام و ریاست این کار را می‌کند.

۲. فاطمه زهرا علیها السلام به همراه امام حسن و امام حسین علیهما السلام و برخی از اصحاب خاص به در خانه‌های مهاجر و انصار رفتند و اتمام حجت نمودند، ولی ثمری نداشت. آنان با توطئهٔ قبلی برق آسا تمام حرکت‌ها را سرکوب نمودند و سردمداران آن عصر را با تهدید و تطمیع اقناع و اسکات کردند، حتی سعد بن عباده[1] را که اعلام مخالفت کرد به گونهٔ مرموزی کشتند!

۳. گفتار حضرت ممکن بود به اختلافات داخلی بینجامد و اسلام نو ظهور با توطئهٔ دشمنان خارجی و همکاری قوم یهود و منافقان به سستی و زوال گراید.

۴. طبیعت قدرت طلبان کشتن و نابود کردن مخالفان به ترفندهای مختلف است، هر کس که باشند و هر شرایطی داشته باشند. بسا قدرتمندان، که برادر و فرزند و نزدیکان خود را یک شبه سر به نیست نمودند. حضرت علی بدون یاور چه کند. آنان به فاطمهٔ مقدس اهانت کردند و ریسمان به گردن علی انداختند و برای بیعت به مسجد بردند. در همان آغاز غصب خلافت، ابوسفیان، ابن‌عباس و جمعی به خانهٔ امام آمدند و به سکوت علی اعتراض کردند. امام خطبه‌ای موجز و پر بار ایراد نموده که یکی از خطبه‌های سیاسی شاهکار است:

«**أَيها الناس شقوا أَمواج الفتن بسفن النجاة و عرجوا عن طريق المنافرة**؛[2] ای مردم امواج

---

۱. ر.ک: بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۳۹۹؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۵۹.

۲. نهج البلاغه، تحقیق صبحی صالح، ص ۵۲. در بحارالانوار آمده است ابوحنیفه از مؤمن طاق پرسید: اگر حق با علی بن ابی‌طالب بود چرا پس از رحلت رسول اکرم، از حق خود دفاع نکرد؟ او در جواب گفت: «**خاف أن تقتله الجن، كما قتلوا سعد بن عبادة بسهم المغيرة بن شعبة**».

فتنه‌ها را با کشتی نجات بشکافید و خود را به ساحل نجات برسانید از نفرت به هم کناره بگیرید و تاج‌های فخر و مباهات را از سرها بردارید. هر کس با پر و بال قدرت قیام کرد پیروز شد و در غیر این صورت، تسلیم حوادث شد و از فتنه‌ها سالم بیرون آمد. خلافتی که شما مرا بدان دعوت می‌کنید به حسب طبیعت اولیه، آب گندیده‌ای بیش نیست، به علاوه طعمه‌ای است که خورنده‌اش گلوگیر می‌شود (در دنیا باید پاسخ‌گوی مردم باشد و در آخرت جواب خدا را بدهد) و یا احراز حکومت برای من در این شرایط موجب گلوگیر شدن است، چون زمینه‌ها نامساعد است.

«در این مقطع حساس اگر کسی زمام قدرت را به دست بگیرد مانند باغبانی خواهد بود که می‌خواهد میوه‌های کال را بچیند و یا به مثابهٔ کشاورزی ماند که در زمین دیگری زراعت نماید که محصولش را صاحب زمین تصرف خواهد کرد و دیگران بهره خواهند برد و برای زارع ثمری نخواهد داشت (یعنی اگر در چنین زمانی برای گرفتن خلافت قیام کنم دشمن بهره‌مند می‌شود و نتیجه‌ای برای من ندارد). اگر سخن از خلافت برانم می‌گویند: علی بر ملک و قدرت حریص شده است! و اگر سکوت کنم بعضی خواهند گفت: علی از مرگ می‌ترسد و از حق مسلم خود دفاع نمی‌کند! اما علی‌ؑ پس از گذرانیدن جنگ‌های خرد و کلان، ترس و وحشتی ندارد، بلکه به خدا سوگند! (در این شرایط) پسر ابوطالب به مرگ علاقه‌مند است چونان که کودکان به پستان مادر (یعنی در محیطی که باطل امیر است و در عصری که حق سر به زیر است مرگ از بهر من بهترین است)».

در پایان خطبه می‌فرماید: «فلسفهٔ سکوت من این است که، به علم مکنونی و راز مکنونی پیچیده شده‌ام که اگر برای شما بازگویم تاب شنیدن آن را ندارید و می‌لرزید مانند لرزش ریسمان در میان چاه عمیق و ژرف».

حضرت علی‌ؑ در این خطابهٔ سیاسی نکات لطیفی را گنجانیده است و با اتخاذ خط مشی سکوتْ اولاً، حساسیت حکومت را تشدید نفرمود و در ثانی، از فقدان یاوران پرده برداشت و حقیقت مسلمی را یاد آورد که بدون یاور و ناصر، کاری از پیش نمی‌رود. سوم، عدم آگاهی و آمادگی مردم را خاطر نشان ساخت که آنان آمادگی شنیدن اسرار را ندارند. نکتهٔ چهارم این است که، هنوز زمینه‌ها برای خلافت امام علی‌ؑ آماده نیست و اگر بی‌گدار به آب بزنند،

گذشته از سوء استفاده دشمن، که ممکن است به کشور اسلامی حمله کند و در نتیجه همین اسلام و مسلمان‌های نوپا هم چه بسا از دست بروند؛ از همه مهم‌تر زمینهٔ خلافت آیندهٔ او نیز منتفی خواهد شد. پس سکوت به عقل و منطق و مسؤولیت شرعی نزدیک‌تر است. نکتهٔ پنجم این که، در این خطبهٔ سیاسی از تشتت و اختلاف مردم را بر حذر می‌دارد و به وحدت و اتحاد فرا می‌خواند، زیرا فقدان رسول الله وحدت نیروها را ضرورت می‌بخشد. از طرفی حضرت ریشه‌های اختلاف آن زمان را در بدگویی‌ها و فخر فروشی‌ها می‌داند و یکی از ترفندهای استعمارگران در طول تاریخ، این بوده که اقشار ملت را از هم جدا سازد، میان گروه‌ها و طایفه‌ها نفرت ایجاد کند، تا به مقاصد شوم دست یابد. همان‌طور که در زمان طاغوت، گروه‌ها و صنف‌های مختلف را مخالف یکدیگر کرده بودند: دانشگاهی با روحانی، روشنفکر با بازاری و.... به هر حال، سیاست «اختلاف بینداز و حکومت کن» محسوس بود.

بنابراین بر خطیب سیاسی است که موضوع سخن خود را با دقت و بصیرت برگزیند به خصوص در سخنرانی‌های پارلمانی که تاریخ یک ملت را می‌سازد و گروهی از مستمعان بی‌شک از سیاست‌مداران جامعه محسوب می‌شوند و جمعی از آنان به راستی از نمایندگان نیز داناتر و آگاه‌ترند، به علاوه عدهٔ زیادی در داخل و خارج کشور به سخنان نمایندگان گوش فرا می‌دهند و می‌خواهند اسرار مملکتی را دریابند و موضوعاتی به دست آورند.

از سوی دیگر، سخنان قبل از دستور باید در چارچوب آیین نامه‌های داخلی و موازین قانونی باشد، وگرنه خشم دیگر وکلا را بر خواهد انگیخت و فریاد آنان را بلند خواهد کرد به گونه‌ای که گاه به تصادم فیزیکی می‌انجامد و از طرفی، این نوع سخنرانی باید با جوّ سیاسی حاکم بر ملت و یا حوزهٔ انتخابی نیز سازگار باشد تا نماینده از پی‌آمدهای آن مصونیت یابد و اگر این شرایط رعایت نشود چنین خطبهٔ سیاسی، خطایی بزرگ خواهد بود و خطری عظیم خواهد داشت. مولیر دربارهٔ این‌گونه خطبا می‌گوید:

«عباراتشان آراسته و زیبا و حفظی است و کلماتشان پر طنطنه و با هیمنه است، ولی مغز و محتوا ندارد. آهنگ صداهای آنها دارای زیر و بم‌های احساس پسند است و این گروه، مهارت خاصی در کارهای مثبت دارند، لیکن بر اثر بی‌دقتی، پی آمدی خطرناک در انتظار

آنان می‌باشد».[۱]

شرط دوم: خطیب سیاسی بیش از خطبای دیگر باید روحیهٔ شنوندگان را بشکافد و بشناسد تا راه نفوذ در مشاعر و احساسات آنان را پیدا کند و بهترین وسیله و ابزارها را برای اقناع و تحریک آنان به کار ببرد.

شرط سوم: خطیب سیاسی بیش از سایرین باید سرعت انتقال و قوت ارتجال و حضور ذهن خود را پرورش دهد تا برای مقابله و مواجهه با هرگونه سؤال یا اعتراض ناگهانی و بی‌سابقه، خویش را مجهز سازد و این از ضروریات سخنوران سیاسی است. مطالعهٔ فراوان، توجه به سرعت انتقال دیگران، دقت در پاسخ‌ها و تمرین مداوم ذهنی و تهیهٔ جواب‌های گوناگون برای پرسش‌های مختلف، می‌تواند بر قدرت بداهه‌گویی انسان بیفزاید. با این‌گونه افراد مجالست کردن و مطالعهٔ پاسخ‌های ارتجالی بدیهه‌گویان، در پرورش نیروی ارتجال مؤثر است. به دلیل اهمیت موضوع به یک نمونه از پاسخ‌های ارتجالی اکتفا می‌کنیم:

در یکی از پارلمان‌های غربی، نماینده‌ای سرگرم ایراد خطبهٔ سیاسی مهمی بود و با شور و حماسهٔ خاصی سخن می‌گفت، ناگهان بانویی از نمایندگان حزب مخالف ـ که سخت از سخنان او خشمگین شده بود ـ حرکت کرد گفت: اگر تو شوهر من بودی جام زهری را به کامت می‌ریختم.

سخنور در برابر این سخن آتشین با خونسردی تمام اظهار داشت: صحیح است اگر تو همسر من بودی بی‌شک من با طیب خاطر و رضایت کامل جام زهر را تا آخرین قطره از دست تو می‌نوشیدم.[۲]

شرط چهارم: خطیب سیاسی باید از حرارت عاطفی پر سوز و گدازی برخوردار باشد و به گفتار خود ایمان کامل داشته باشد تا بتواند شعله و آتش حرارت را در کانون قلب شنوندگان مشتعل سازد، زیرا سخن که از دل بر آید لاجرم در دل کند منزل.

امام ﷺ: در مسألهٔ کاپیتولاسیون، ۲۵ دقیقه سخن گفت و حماسهٔ بزرگی در تاریخ آفرید و دل‌های شنوندگان را آتشین ساخت. مرحوم طالقانی می‌گفت: از عجایب امام امت این است

---

۱. الخطابه، ص ۲۲۱.

۲. در گذشته نمونه‌های دیگر از حسن ارتجال را بیان داشتیم.

که به تک تک جملاتی که بر زبان می‌راند اعتقاد کامل دارد و به همین دلیل در دل‌ها می‌نشیند.

شرط پنجم: خطیب سیاسی باید اهل منطق و استدلال باشد تا بتواند با دلایل قاطع و منطقی جواب بدهد و در مسائل شخصی دخالت نکند و جریانات سیاسی را متهم نسازد و توجه خود را به اصل موضوع و محتوای اعتراض منعطف نماید و منافع و مضار آن را برای دیگران مجسم سازد، تا از گروه‌گرایی بپرهیزند.

شرط ششم: تخصص و تبجر در زمینهٔ حقوق شخصی و اجتماعی داشته باشد، بر قوانین جاری مسلط باشد، از روابط بین المللی و جغرافیای سیاسی و اقتصادی اطلاع کافی داشته باشد و مقررات بین المللی را به مقدار ضرورت بشناسد و مسائل سیاسی و اجتماعی را به خوبی تجزیه و تحلیل نماید. به مطالعهٔ دقیق کتاب‌ها و خاطرات سیاسی سیاست‌مداران معروف جهان بپردازد.

ویژگی‌های خطابهٔ سیاسی

خطابهٔ سیاسی دارای ویژگی هایی است که خطیب باید در نظر بگیرد:

الف) تکیه بر احساس و خیال. اتکال بر قدرت تخیل و احساس، در انواع خطابه‌ها مطلوب و احیاناً لازم است؛ در خطبهٔ سیاسی به منزلهٔ عمود و ارکان سخن‌رانی به شمار می‌رود، زیرا سخن‌رانی سیاسی به منظور توجیه کارهای دولت و اقناع و تحریک عقول و عواطف ملت و یا در جهت ضد آن ایراد می‌گردد و بدون شک رسیدن بدین مقصد، جز به اتکای نیروی تخیل ممکن نیست.

سخنور سیاسی از هر کس به شاعر شبیه‌تر است، همان‌گونه که شاعر توانمند با ترسیم صورت‌های جذاب و صحنه‌های دل‌ربا و یا تجسم تراژدی غمبار و فاجعهٔ تکان دهنده‌ای قلوب را تسخیر و عواطف را بر می‌انگیزاند، خطیب سیاسی نیز با ترسیم آیندهٔ مطلوب و راه تحقق آرمان‌های اجتماعی، شنوندگان را جذب و تحریک می‌کند تا آن جا که مستمعان تمام آرمان‌های خویش را ـ در آیندهٔ نزدیک ـ انجام یافته احساس می‌نمایند و با قلبی آکنده از امید و اطمینان مجلس را ترک می‌گویند.

سیاست مدار در محافل انتخاباتی و یا پارلمانی و یا در برابر ملت، به این‌گونه سخن‌رانی‌ها نیاز دارد تا عواطف و احساسات شنوندگان را قبضه نماید و آنان را به سوی خود بکشاند و آرای آن‌ها را در مواقع ضروری به سود خود خویش کسب نماید. گوستاولوبون می‌گوید: «کمتر اتفاق می‌افتد که پس از پیروزی سخنوران سیاست‌مدار در انتخابات، بیشتر رأی دهندگان، وعده‌ها و تعهدات آنان را به خاطر بیاورند و یا از آنان مطالبه نمایند ...».[1]

بلکه مردم فراموش می‌کنند و شخص انتخاب شده را مورد باز خواست و استیضاح قرار نمی‌دهند، چنان‌که کمتر کسی است که به وعده‌های خود وفا کرده باشد.

البته سیاست‌مدار متدین به وعده‌های خود باید جامهٔ عمل بپوشاند وگرنه از گردونهٔ وفای به وعده و تعهدات در قیامت نمی‌تواند عبور کند.

ب) تنوع در اسلوب. سخنور سیاسی باید خطبه‌های سیاسی خویش را از تفنن در اسلوب و تنوع در مطالب آکنده سازد؛ یعنی سخن‌رانی خود را در میان خشونت و ملاطفت، جد و هزل، اخبار و انشا، پرسش و پاسخ، تهدید و تطمیع، پذیرش و انکار بگرداند، گاهی مشفقانه سخن بگوید و گاه کوبنده و پر صلابت.

ج) تعبیرات مبهم و چند پهلو. یکی از ویژگی‌های خطیب سیاسی، تیز بینی در تعبیر و انتخاب عبارات چند بعدی است که اگر اشتباهی صورت گرفته باشد بتواند کلام خود را توجیه نماید و حساسیت مردم و یا جناح‌ها را بر نینگیزاند و راه‌های توجیه را به روی خود باز کند. در عین حال جملات خطبه به صورت کلی باید در راستای هدف و مصلحت سخنور، جریان و انتظام پذیرد؛ به عبارت روشن‌تر، بخشی از خطبه سیاسی باید صریح و پیراسته از هرگونه ابهام و تعقید باشد، خیلی ساده و روشن تعبیر شود و در پاره‌ای از موارد باید چند پهلو و مبهم و همراه تعبیرات زیرکانه باشد، تا قابل تأویل و پذیرای هرگونه تغییر باشد، به خصوص در مسائل جنجال برانگیز ناگزیر باید چنین کند تا اختلافات را بر طرف و آتش را خاموش نماید.

امام امت﵀ در جنجال کتاب شهید جاوید کلماتی فرمودند که هر گروهی به سود خود تفسیر کردند، از یک طرف فرمودند که، امام حسین﵇ در راه هدف از شهادت باک نداشت

---

۱. روح الاجتماع، ص ۳۲۴.

و می‌دانست شهید می‌شود و از سوی دیگر فرمودند: به حسب ظاهر برای تشکیل حکومت اسلامی به عراق رفتند. یا در بارهٔ مرحوم دکتر شریعتی ـ که مخالفان و علاقه‌مندان سرسختی داشت و به‌گونهٔ مرموزی از دنیا رفت ـ در جواب تسلیت‌ها فرمودند: تلگراف شما در فقد دکتر شریعتی رسید. کلمهٔ «فقد» با شهادت و مرگ طبیعی هر دو سازگار است. سخنور سیاسی اگر بخواهد حساسیت جامعه را در مورد ایجاد رابطه با فلان دولت یا قطع رابطه با آن بیازماید نخست باید نظریات جنجال بر انگیزان را بازگو سازد، آن‌گاه عقیدهٔ خود را در لفافهٔ بیان نماید به‌طوری که مخالف و موافق بتواند به سود خود استناد نمایند و اگر دید، وضع مناسب نیست، قادر باشد گفتار خود را توجیه نماید و خود را از بن بست آزاد سازد.

د) استناد به قانون یا گفتار بزرگان. چهارمین خصیصهٔ خطیب سیاسی این است که بیانات خود را به قانون یا کسانی که گفتار آنان عین قانون می‌باشد مستند سازد. کلمات امام امت ترسیم کنندهٔ قانون است و به همین جهت خطبای سیاسی به گفتار امام تکیه می‌کنند تا عواطف ملت را با خود همراه سازد.

تأیید اظهارات خود با قوانین ملی و بین المللی در سخن‌رانی‌های پارلمانی و مجامع بین‌المللی ـ که فراوان اتفاق می‌افتد ـ از ویژگی‌های خطبهٔ سیاسی است. در جامعهٔ ما آراستن خطبه‌ها به سخنان معصومین و آیات قرآن، تأثیر زیادی در قلوب شنوندگان و معتقدان دارد. آرایش خطبهٔ سیاسی به مثل‌های معروف و اشعار رایج، رونق و شکوه خاصی به آن می‌بخشد. خطیب در تمام این موارد باید سیاست‌مدارانه سخن بگوید. بی‌شک از برجسته‌ترین خطب سیاسی، خطبه هایی است که سران حکومت‌ها در آغاز زمامداری خود ایراد می‌نمایند که دو نمونه از خطبه‌های سیاسی امیر بیان علی را برای بصیرت بیشتر به زودی خواهیم آورد.

هـ) تکیه بر مقدمات اجتماعی. خطابه سیاسی خطبه‌ای است که باید بر مقدسات ملی و مذهبی متکی باشد؛ مقدساتی که در اعماق جان و ضمیر وجدان ریشه داشته باشد. آمیختن سخن‌رانی سیاسی با مسائل مذهبی، بزرگ‌ترین حماسه‌ها را در تاریخ به‌وجود آورده است. جنگ‌های صلیبی و جنگ جهانی اول و دوم، مولود تحریک این‌گونه انگیزه‌ها بود. نجات قبر حضرت مسیح از چنگال مسلمان‌ها، جنگ‌های صلیبی را پدید آورد. انگیزهٔ برتری نژادی و روحیهٔ قدرت‌طلبی جنگ‌های جهانی را ایجاد کرد. اگر دین و ایمانی برای جمعی مطرح

نباشد باید از اصولی که مردم بدان پای بندند استفاده نماید، همان‌گونه که هیتلر از مسألهٔ برتری نژادی بهره جست و در مقابل پیامبران و رهبران الهی بر وجدان مذهبی و ضمیر باطنی مردم تکیه کردند و حماسه آفریدند که به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

نمونهٔ یکم: خطابه امام امت (سلام اللّه علیه) دربارهٔ کاپیتولاسیون از عالیترین سخنرانی‌های سیاسی ـ الهی عصر حاضر است که حماسهٔ بزرگی آفرید و هیجان زاید الوصفی به وجود آورد که قلم از ترسیم آن ناتوان است.

نمونهٔ دوم: خطبه‌ای که امام علی‌ؑ در روزهای اول زمامداری ایراد کرده است:

ذِمَّتي بِما أَقُوُل رهينةٌ. و أَنا به زعيم. إِنّ مَنْ صَرّحَتْ لَهُ العِبَرُ عَمَّا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ المَثُلات، حَجَزَتْهُ التَّقوى عَنْ تَقَحُّم الشُّبَهات. أَلَا و إنّ بليّتكم قد عادت كهيئتها يوم بعث الله نبيهﷺ. و الّذي بعثه بالحقّ لتبلبلنّ بلبلة، و لتغربلن غربلة، ولتساطنّ سوط القدر، حتّى يعود أَسفلكم أَعلاكم و أَعلاكم أَسفلكم، و ليسبقنّ سابقون كانوا قصّروا، و ليقصّرن سبّاقون كانوا سبقوا. والله ما كتمت وشمة، و لاكذبت كذبة، و لقد نبّئت بهذا المقام و هذا اليوم. أَلا و إنّ الخطايا خيل شُمُس حُمِلَ عليها أَهلها، و خلعت لُجُمُها، فتقحّمت بهم في النّار. أَلا و إنّ التّقوى مطايا ذُلُل، حمل عليها أَهلها، و أُعطوا أَزمّتها فأَوردتْهُمُ الجَّنةَ. حقّ و باطل، و لكلٍّ أَهل، فلئن أَمر الباطل لَقَديما فَعَل، وَ لئن قلَّ الحقُّ فلَرُبَّما وَ لعلّ، لَقَلّما أَدبر شيء فأَقبل!

قال السيد الشريف: و أَقول إن في هذا الكلام الأَدنى من مواقع الإحسان مالا تبلغه مواقع الاستحسان، و إن حظ العجب منه أكثر من حظ العجب به. و فيه ـمع الحال الّتي وصفنا ـ زوائد من الفصاحة لا يقوم بها لسان، و لا يطلع فجها إنسان، و لا يعرف ما أَقول إلا من ضرب في هذه الصناعة بحق، و جرى فيها على عرق ﴿و ما يعقلها إلا العالمون﴾.

و من هذه الخطبة و فيها يقسم الناس إلى ثلاثة أصناف

شغل من الجنّة و النار أَمامه! ساع سريع نجاء و طالب بطيء رجاء و مقصر في النّار هوى. اليمين و الشمال مضلّة، و الطّريق الوسطى هي الجادّة، عليها باقي

الکتاب و آثار النّبوة، و منها منفذ السنه، و إلیها مصیر العاقبة. هلك من ادّعی، و خاب من افتری. من أَبدی صفحته للحق هلك. و کفی بالمرء جهلاً ألّا یعرف قدره. لایهلك علی التقوی سنخ أَصل و لا یظمأ علیها زرع قوم فاستتروا فـي بیوتکم، و أَصلحوا ذات بینکم. و التّوبة من ورائکم. و لا یحمد حامداً إلا ربّه، و لا یلم لائم إلا نفسه؛

من صحت گفتار خویش را ضمانت می‌کنم و تعهد خود را در گرو گفتار خود قرار می‌دهم، اگر عبرت‌های گذشته برای یک شخص به مثابهٔ آیینه‌ای روشنگر باشد بی‌گمان خصلت تقوا او را از فرو رفتن در اعماق شبهه ناک جلوگیری خواهد کرد، تا از لغزش‌ها و عواقب آن در امان باشد.

آگاه باشید روز امتحان فرا رسید؛ وضعیت عمومی شما مانند عصر بعثت رسـول اکـرمﷺ است به خدایی که او را مبعوث نمود چنان امتحان شوید و غربال گردید؛ مانند دیگی که با کف‌گیر زیر و رو شود به‌طوری که طـبقات پـایین بـالا بـیایند و بـه عکس، و بـاید سـبقت گیرندگان به اسلام جلو افتند و پیشتازان و فرصت طلبان به جای خویش برگردند.

نمونهٔ سوم: در روز دوم زمامداری چنین فرمود:

أَلا و إن کلّ قطیعة أَقطعها عثمان و کلّ مال أَعطاه من مال الله فهي مردود في بیت المال؛ فإن الحق القدیم لا یبطله شيء. و الله لو وجدته قد تزوّج به النّساء و ملك به الإماء لرددته؛ فإن في العدل سعة و من ضاق علیه العدل فالجور علیه أَضیق؛

آگاه باشید هر چیزی را که عثمان به خود اختصاص داده (خالصجات سلاطین) و هر مال و ثروتی که از اموال خدا به کسی بخشیده باشد به بیت المال باز گردانده می‌شود؛ زیـرا حـق پیشین را هیچ پدیدهٔ جدیدی نمی‌تواند ابطال نماید. به خدا سوگند! اگر مالی را بیابم که با آن (مهریه) با زنانی ازدواج کرده‌اند یا کنیزانی را به دست آورده‌اند بی‌گمان به بیت المـال بـاز می‌گردانم، زیرا در اجرای عدالت اقتصادی، گشایش و فراخنایی برای همگان فراهـم مـی‌آید. هر کس که اجرای عدالت، زندگی را بر او تنگ نماید؛ بدون شک ظلم و تجاوز زندگی وی را تنگ‌تر و ناگوارتر خواهد ساخت.

نمونهٔ چهارم: سخن‌رانی امام در بهشت زهراست که خاطرهٔ آن هرگز از دل‌ها نرود. فرمود: من دولت تشکیل می‌دهم، من به دهن این دولت خائن می‌زنم. که مردم چند دقیقه صلوات فرستادند و کف زدند و به هر حال، رستاخیزی بر پا گردید.

امام امت در این دو خطبه به حساس‌ترین مقدسات ملی و مذهبی مردم تمسک جست تا توانست میلیون‌ها نفر را برانگیزاند، البته وحدت کلمه و هدف و نهضت عموم ملت را نباید نادیده گرفت.

نطق سیاسی باید حساب شده و دقیق تنظیم شود، چرا که هدف آشنا ساختن مردم با حقایق زندگی اجتماعی است. از مهم‌ترین انواع نطق سیاسی، سخنان نمایندهٔ یک ملت برای احقاق و تبیین دیدگاه‌های سیاسی کشور در مورد مسائل جهانی در مجامع بین المللی است. و سخن‌ران باید همهٔ اصول و قواعد جهانی را بداند، از قدرت بیان و نیروی منطق و فن سخن نیز در سطح مطلوبی برخوردار باشد تا بتواند نمایندگان سایر ملل را به حقانیت حقوق ملی برانگیزاند و آنان را برای صدور قطعنامه به سود کشور متبوع خود آماده نماید. نمایندگان جمهوری اسلامی ایران بعد از انقلاب اسلامی، نطق‌های معروف و شورانگیزی در مجامع بین‌المللی ایراد کردند که به ترتیب عبارت است از:

۱. نطق شهید رجایی در سازمان ملل متحد در سال ۱۳۵۹؛

۲. نطق رئیس جمهور ایران (رهبر معظم انقلاب) در کنفرانس سران کشورهای غیر متعهد در «هراره» پایتخت زیمبابوه در تابستان سال ۱۳۶۵ و در سازمان ملل در سال ۱۳۶۶؛

۳. نطق رئیس جمهوری اسلامی ایران، آقای خاتمی.

گفتار نمایندهٔ یک کشور در مجمع بین المللی برای طرح موضوعی به سود امنیت جهان و حمایت از ملل محروم و زیر سلطه در برابر زورمندان، جلب موافقت نمایندگان ملل در حفظ حقوق تمام ملت‌ها و اتحاد در برابر مستکبران، دعوت به صلح و گفتگوی تمدن‌ها از شورانگیزترین نطق‌های سیاسی به شمار می‌رود.

برخی بر این باورند که نطق‌های سیاسی از عبارت‌پردازی و توسل به فنون ادبی برای خوشایند ساختن جمله‌ها باید پیراسته باشد، زیرا این‌گونه نطق‌ها دربارهٔ مسائل اساسی کشور و مصالح مملکت و احیای حقوق طبیعی و تاریخی و آزادی‌های مدنی و سیاسی ملت است

بنابراین باید بیشتر به نظم منطقی و استدلال واقعی در تدوین اهداف توجه کرد تا به جمله‌سازی‌ها و تعبیرات. البته باید از عواطف بشری شنوندگان برای به ثمر رسانیدن اهداف بهره‌برداری شود.

اگر سخنوران در خطبه‌های سیاسی از ایمان، اخلاص، اطلاع، تجربه و هوشیاری کافی برخوردار باشند و حقوق سیاسی و موازین اقتصادی تشکیلات اداری و مطالبات مردم را به درستی شناسایی کنند، بدون تردید همواره با قوانین متعالی و سودمند برای آسایش خلق مواجه خواهیم بود.

خطبهٔ قضایی

خطبهٔ قضایی ـ همان‌گونه که از عنوانش پیداست ـ خطابه‌ای است که در دادگاه‌ها ایراد می‌گردد، خواه ایراد کنندهٔ آن دادستان باشد و یا وکیل مدافع و بعضاً خود متهم.

این‌گونه سخن‌رانی‌ها به‌طور طبیعی در محاکم قضایی به مناسبت پرونده‌های جنایی و یا حقوقی انجام می‌گیرد، ولی از مختصات دادگاه‌های رسمی نیست، بلکه در مجلس قانون‌گذاری، سخنوران قبل از دستور، در مقام وکیل مدافع ملت و یا به عنوان مخالف و موافق می‌توانند سخن‌رانی‌های قضایی داشته باشند. خطبه‌هایی که در نفی و اثبات لوایح دولت و یا در تأیید اعتبارنامه‌ها و هم‌چنین به هنگام أخذ رأی اعتماد وزرا و یا استیضاح آنان صورت می‌گیرد، از این دسته است و به‌طور کلی سخن‌رانی‌هایی که به عنوان دفاع از شخصیت‌های تاریخی که متهم شده‌اند و یا رد چهره‌های ریاکار و دروغین القا می‌شود از سنخ سخن‌رانی‌های قضایی ـ به مفهوم وسیع آن ـ محسوب می‌گردد نه معنای متداول آن.

افشاگری هایی که بر ضد یک گروه و سازمان سیاسی انجام می‌گردد در صورتی که توأم با درخواست مجازات باشد از نوع خطبهٔ سیاسی ـ قضایی است و هم‌چنین سخن‌رانی‌هایی که در آن از کیفیت دستگاه قضایی، کمبودها، خرابی‌ها، وضعیت مطلوب و توسعهٔ قضایی سخن می‌رود، از سخن‌رانی‌های قضایی محسوب می‌شود.

اهداف خطابهٔ قضایی

هدف از خطبه‌های قضایی، تمیز حق از باطل، محکوم نمودن مجرمان و تبرئه مظلومان است. هم‌چنین خطابه‌هایی که باعث فصل مخاصمات، تقویت دستگاه‌های قضایی در کیفر جانیان و یا تبرئهٔ متهمان بی‌گناه و صیانت جامعه از آلودگی‌ها گردد از اهداف سخن‌رانی‌های قضایی به حساب می‌آید.

به همین جهت لازم است که وکلا، دادستان‌ها و قضات در احقاق حق و مبارزه با مجرمان همکاری صمیمانه داشته باشند، نه این که مرعوب قدرت حاکمان و یا مجذوب و یا تطمیع ثروت جانیان گردند.

بعضی از وکلای مدافع برای ثروت اندوزی با علم و اطلاع از تبهکاری مجرم از قوهٔ بیان و فصاحت کلام در جهت نجات وی از چنگال عدالت استفاده می‌نمایند.

البته وکلا حق دارند با تشریح علل و عوامل ارتکاب جرم، نظر دادگاه را به تخفیف مجازات معطوف دارند و یا با جلب رضایت طرف‌های درگیر، ذهن آنان را برای عفو و اغماض آماده سازند، ولی حق ندارند مجرم را با ترفندها و یا اغفال قضات تبرئه نمایند.

به جهت اهمیت و حساسیتی که خطابه قضایی در طول تاریخ داشته است، بسیاری از کشورهای جهان همواره در مورد آن جانب احتیاط را در نظر گرفته‌اند: مصریان قدیم در بعضی از مقاطع تاریخی، دستگاه قضایی و وکلای مدافع را وادار می‌ساختند که مرافعات و گفتارهای خود را کتبی انجام دهند تا مقامات قضایی تحت تأثیر آهنگ آنان و یا متهمین واقع نشوند. یونانیان مقرراتی وضع کرده بودند که به مقتضای آن، وکلای مدافع و خطبای جامعه حق نداشتند از کلماتی که موجب تحریک احساسات و یا باعث تهییج وجدان و عواطف شود، استفاده نمایند و برای اجرای این قانون، اشخاصی را در محاکم قضایی گماشته بودند که اگر خطیب یا قاضی و یا دادستان سخنان مهیجی بر زبان جاری ساخت، کلام آنان را قطع کنند، ولی رومیان دفاع را کاملاً آزاد ساختند. آنها معتقد بودند که قانون صراحت دارد و قضات از عدالت برخوردارند. در عصر حاضر نیز وضعیت بدین منوال است، ولی قضات و مشاوران قضایی پس از خاتمه دادگاه با هم خلوت می‌کنند تا دور از چشم متهمان و در

محیطی آرام به مشورت بپردازند و حکم نهایی را صادر نمایند.

خطبهٔ کیفر خواست

دادستان در کیفر خواست خود باید چند اصل را رعایت کند:

یکم ـ پرهیز از کلمات مهیج بر ضد متهم، مگر در مقابله با وکیل مدافع، چه ممکن است دادستان را فردی مغرض و ستمگر جلوه کند و متهم را مظلوم و اسیر چنگال ظالمان تلقی شود.

دوم ـ اجتناب از ایجاز مخل و اطناب ممل.

سوم ـ رعایت حرمت متهم و نزاکت در کلام، زیرا متهم مادامی که جرمش ثابت نشده محترم است و تنها پس از اثبات جرم، مجازات خواهد شد. در هر صورت هتک حرمت او در هیچ مرحله‌ای روا نیست، حتی کسی که محکوم به اعدام است نباید هتک حرمت شود.

چهارم ـ خطابهٔ دادستان باید از فصاحت و بلاغت سرشار باشد بدون این که زیانی به متهم وارد سازد و یا حقیقت را در ذهن قاضی و شنوندگان مشوش نماید تا بدین وسیله بتواند با دفاعیهٔ وکلا و متهمان مقابله نماید.

یکی از مجرمان به حضرت یحیی عرض کرد: «**و لا تلومن خاطئاً بخطیئته**؛ خطاکار را به خطایش ملامت نکنید (که به مقدار لازم، جریحه دار است)».

پنجم ـ عبارات و جملات استوار و زیبا برگزینند تا ابهت قانون و عدالت در قضاوت در اذهان شنوندگان جای‌گزین شود و ذهن همگان را برای مجازات متهم و یا متهمان آماده سازد.

ششم ـ از عبارات روشن و ساده بهره گیرد تا همهٔ شنوندگان مفهوم کیفر خواست را درک کنند و از محسنات بدیعی و اسالیب بیانی و اصطلاحات نامأنوس بپرهیزد تا سیمای حقیقت در چهرهٔ تخیلات و ایهامات مستور نماند.

در خاتمه بخشی از کیفر خواست «ثروت»، دادستان معروف مصر را در قضیهٔ قتل «پترس غالی» نخست وزیر وقت، به دست جوانی صورت گرفته بود، می‌آوریم:

... حس وطن پرستی که این متهم با این سلاح مسموم ادعای دفاع از آن را می‌کند، بی‌گمان

از این عمل فجیع و کار شنیع بیزار است.

روح وطن پرستی هرگز با مبادی و اصولی که ترور و قتل نفس را تجویز نماید سازش ندارد و این دو هیچ‌گاه در یک دل، جمع نمی‌شوند، زیرا این مبادی مخرب، اجتماع را ویران و امنیت شغلی و عمومی را از میان برمی‌دارد.

بیندیشید سرنوشت ملتی چگونه ترسیم خواهد شد؛ در حالی که حیات رهبران آن در گرو خواست و ارادهٔ یک فرد عقده دار و هوس باز قرار گیرد!؟ که شبان‌گاه در بستر دستخوش بدخوابی و گرفتار امواج وسوسه و خیال می‌گردد و بامدادان اسلحهٔ خود را بر دارد و به زمامداران کشور در اتاق کارشان حمله بکند و جام مرگ را در کام آنان بیفشاند و چون مورد بازخواست قرار گیرد با گردن برافراشته به پا خیزد و بگوید: وطن پرستی مرا به این امر واداشت، زیرا من معتقدم که اینان به وطن خیانت می‌کنند! ای اف بر این مبادی و تفو بر این اصول!

چگونه ممکن است با وجود چنین مبادی موهوم و اصول فاسد، نظامی برقرار و اجتماعی پایدار بماند! من هر زمان وطن را دستخوش چنین مبادی و اصولی می‌بینم و این‌گونه هرج و مرج را تصور می‌کنم، بند بند اعضایم به لرزه می‌افتد.

قضا در اسلام

در اسلام هدف از قضاوت برقراری قسط و عدالت و از میان بردن جرم و جریمه است. به همین جهت قاضی باید شجاع، مؤمن و عادل باشد، مطابق موازین حرکت کند و تحت تأثیر جوّ روحی اجتماعی و خواستهٔ قدرتمندان قرار نگیرد.

سخن‌رانی وکیل مدافع

این نوع سخن‌رانی بسیار خطیر و مشکل است، از نظر موازین شرعی نیز خطرناک است، زیرا باید دفاعیهٔ او از صمیم انصاف و ایمان برخیزد تا باعث تجری جنایت پیشگان و یأس ستمدیدگان نگردد در غیر این صورت، امنیت عمومی به مخاطره خواهد افتاد و در آخرت هم گرفتار عذابی شدید خواهد شد.

این نوع سخن‌رانی ـ قطع نظر از مسؤولیت شرعی و وجدانی ـ بسیار مشکل و پیچیده است، چه موازین خاصی را می‌طلبد. به علاوه وکیل مدافع باید از نظر روحی قوی و متعالی باشد و از نظر علمی خود را به سلاح علم و تقوا مجهز سازد و وجههٔ همتش را احیای حقوق فردی و اجتماعی قرار دهد نه سودجویی و جمع مال و کسب شهرت.

آشنایی به زیر و بم قوانین و حضور ذهن جوال، لازم دارد تا بتواند در تثبیت و تبرئهٔ جرم و یا تخفیف مجازات نقش مهمی داشته باشد. اکنون شرایط «وکیل» و «ضوابط دفاعیه» را مطرح می‌سازیم:

مشخصه‌های وکیل مدافع

وکیل جانشین متهم است و در نظر دارد متهم را به حق و یا به ناحق تبرئه نماید و ناگزیر می‌کوشد با قدرت احتجاج و ترسیم شرایط جرم و روحیات مجرم، اثبات کند که متهم در دام مکر و نیرنگ خائنان افتاده و تحت تأثیر شرایط استثنایی و خاص روانی بدین جرم دست زده است.

این جاست که باید دارای سحر بیان و قدرت ترسیم صحنه‌های جرم و جنایت باشد؛ البته از نظر اسلامی و انسانی باید لبهٔ تیز بیان خود را در تبرئهٔ متهمی به کار گیرد که به پاکی او باور داشته باشد و هم‌چنین در تخفیف مجازات مجرم تلاش نماید که، موازین قضا و مصلحت جامعه چنین رسالتی را ایجاب می‌کند. در این صورت وکیل مدافع باید فرهنگ جامعه و روحیات اقشار مختلف را دقیقاً بشناسد و با اسرار زندگی آنان آشنا باشد همان‌گونه که باید بر زیر و بم قانون و تبصره‌ها و اطلاقات قانون مجازات و عوامل تخفیف مسلط باشد.

هم‌چنین لازم است شعاع آگاهی خود را در علوم مختلف توسعه دهد تا دفاعیهٔ خود را جامع‌تر و عالی‌تر تنظیم و فراهم آورد. مگر ممکن است بدون آشنایی از روان‌شناسی فردی و اجتماعی و موازین جرم‌شناسی و جامعه شناختی دفاعیهٔ کاملی تهیه کرد!؟ وکیل مدافع علاوه بر داشتن سرمایهٔ علمی و قانونی، عقل نیرومند، قلب قوی، هوشی سرشار، ذهنی وقّاد، حدسی تیز و تفرّسی سریع، می‌خواهد تا از کوچک‌ترین فرصت به سود متهم بهره ببرد و از شهادت

شهود و اظهارات مطلعین، در جهت مصلحت متهم به نحو احسن مورد استفاده قرار دهد.

شرایط خطبهٔ دفاعیه

وکیل مدافع صورت سخن‌رانی خود را باید طبق ضوابط ذیل تهیه و آماده سازد:

۱. **نظم و ترتیب قضایی.** وکیل باید عناصر اصلی دفاعیه را جمع آوری کند و پس از تحلیل و نقض و ابرام با نظم خاصی، شکل دادگاهی به آن ببخشد و هم‌چنین دلیل‌های خصم را در ذهن خود مجسم نماید و پاسخ آن را از پیش تهیه سازد.

۲. **عرضهٔ قوی.** صورت دفاعیه باید با قوی‌ترین شکل خطابی عرضه شود؛ یعنی نخست از دلایل احساسی و عاطفی آغاز و بعد به مواد قانونی مستند شود تا از نظر قضایی مقبولیت پیدا کند و ضمناً بخشی از دلایل نیرومند خود را همراه با دلیل‌های ضعیف‌تر و شواهد علمی ذخیره نماید تا در خلال مرافعات، دلیل‌های تازه برای ارائهٔ و مطرح ساختن داشته باشد و دفاعیه پایان خوبی پیدا کند، زیرا قرائت ادلهٔ قوی با سرعت و پیاپی و تمسک به ادلهٔ ضعیف و بی‌پایه در بخش پایانی، خطبهٔ دفاعیه را سست و بی‌ارزش می‌سازد و متن دفاعیه را از شور و شوق می‌اندازد و از همه مهم‌تر در وجدان حضار و عواطف قضات و مشاوران نمی‌تواند اثر عمیقی از خود به جای بگذارد.

۳. **حفظ هویت دفاعیه.** دفاعیه وکیل دارای هویت مخصوصی است که باید حفظ شود، زیرا دفاعیات متهم یا وکیل از سنخ محاورات و مرافعات و یا از نوع کتابت و نویسندگی نیست تا ضوابط آن را داشته باشد، بلکه باید از حدود و قیود این مقوله‌ها آزاد شود و از سوی دیگر یک سخن‌رانی معمولی نیست تا از مقدمه و ذی المقدمه و شعر و تاریخ و لطیفه و پند و اندرز ترکیب یافته باشد و خط سیر و دقیق و مناسب خود را طی کند و هر کدام از اینها در جایگاه خاصی قرار گیرد، بلکه خطبهٔ دفاع، آمیزه‌ای است از این امور و غیر آن بدین علت، موازین خاص و هویت مشخصی دارد. البته دفاعیات همواره قبل از عرضه به محاکم قضایی به شیوهٔ خطابی و به‌گونهٔ ارتجالی تدوین می‌شود آن هم با توجه به حضور قضات، هیئت نظار، مشاوران و تماشاچیان و دیگر شرایط زمانی و مکانی.

۴. **سخن زیبا مطرح کردن.** بدون شک حسن القا در انواع سخن‌رانی‌ها از مهم‌ترین عوامل

موفقیت خطیب به شمار می‌رود. اشتباه فاحش در این است که سخنوران دنیا خطابهٔ خود را از روی نوشته مطرح می‌نمایند و رابطهٔ طبیعی خویش را با شنوندگان از دست می‌دهند. بر سخنور قضایی لازم است پس از تنظیم و گذرانیدن مرحلهٔ سخن پیوندی و آمادگی روحی، سخن‌رانی را به صورت ارتجالی ایراد نماید تا بدین وسیله فرصت پیدا کند وضعیت مجلس و روحیهٔ شنوندگان را از چهرهٔ آنان ادراک نموده و در طی سخن‌رانی نشاط و اشتیاق و ملالت و انکار آنها را در قیافه و سیما و چشم آنان بخواند و متن سخن‌رانی و کمیت و کیفیت آن را بر این اساس منطبق سازد و با شناخت از اوضاع و احوال مجلس تاکتیک‌های سخن را تغییر دهد.

سخن‌ران مدافع در طی دفاعیه باید آهنگ خطابه را متنوع ساخته و احساسات خود را بر قلب شنوندگان منتقل سازد که افسرده کند دل افسرده کند انجمنی را.

با الفاظ زیبا و جمله بندی‌های پر احساس عواطف قضات و حضار را به قدری جلب کند که سیلاب اشک از چشم‌های حضار جاری گردد تا بر متهم رقت آورند به‌گونه‌ای که در تخفیف مجازات و یا تبرئه متهم بکوشند.

۵. **تعبیرات مقبول.** متن دفاعیه، از جهت تعبیر و استخدام واژه‌ها و جملات، فرا خور ذوق و ملایم با فرهنگ و روح رجال قانون باشد و از مواد قانونی به‌طور وضوح استفاده کند و در پایان عصارهٔ مواد قانونی را بر محکمه عرضه بدارد تا برای قضات یادآوری و تذکاری به حساب آید.

۶. از همه مهم‌تر لازم است خطیب مدافع، خویش را در جایگاه متهم فرض کند و بلکه خود را به جای او احساس نماید تا هم علل و عوامل برونی و درونی ارتکاب جرم را بشناسد و هم شعاع حرارت و شور سخن را بالا ببرد.

۷. وکیل قبل از طرح متن دفاعیه، نخست مقدمات جالب و مهیجی ایراد نماید تا شنوندگان را برای شنیدن اصل مطلب آماده سازد و حس کنجکاوی و حقیقت طلبی آنان را برانگیزاند.

۸. در طول خطبه بر خطیب قضایی لازم است همواره استمالت و احترام و جلب عواطف دادستان و قضات را با علل استدعای تخفیف مجازات و یا تبرئهٔ متهم درآمیزد و از

برانگیختن خشم دادگاه و قهر دادستان که بر سنگین کردن مجازات خواهد افزود پرهیز نماید، بلکه انگیزهٔ ترحم و رقت قلب را در شنوندگان قوت بخشد و با احترام به دست اندرکاران قضایی، تقاضای تخفیف مجازات نماید. و اگر مستندات دادستان را هم می‌خواهد نفی کند با احترام و غیر مستقیم رد کند و اگر از جهتی تثبیت و از جهت دیگر نفی نماید بهتر است.

البته وظیفهٔ وکیل، احقاق حقوق است، ولی چه بسا ممکن است که چهرهٔ حقیقت در زیر غبار حیله و تزویر، شایعات و تبلیغات مستور گردد. به همین جهت استمالت و حرمت نهادن می‌تواند ابرهای جهل و تعصب را از سیمای حقیقت بر کنار بزند و چهرهٔ اصلی را روشن سازد. زبان فصیح و بیان بلیغ هم می‌تواند پرده‌های تدلیس و تلبیس را پاره کند و حق را عریان بر صاحبدلان و احساسات پاک عرضه نماید و قضات را بر نصرت حق متمایل سازد.

یکی از اساتید مصر، استاد غرابلی، جملهٔ پندآمیزی دارد که با نقل سخن ایشان این بخش را به پایان می‌بریم. می‌نویسد: وکیل مدافع قبل از هر چیز باید یار مظلوم باشد و چنین احساسی را در نهاد خویش درک کند، آن‌گاه بداند به جهت آگاهی بر قانون، می‌تواند از مظلوم به عالی‌ترین شکل دفاع نماید. مردم باید وکیل مدافع را این‌گونه بشناسند. کسی که در ضمیر باطنی خود تمایلی برای یاری مظلوم و پیکار با باطل احساس نماید جایز است و می‌تواند رشتهٔ قضاوت را پیش گیرد و به اتمام برساند، اما کسی که چنین احساس درونی ندارد؛ بلکه تمایل به ثروت، شهرت و سایر انگیزه‌ها بر نصرت مظلوم و نفرت از مجرم غلبه دارد بهتر است طریق دیگری را در زندگی بر گزینند و اگر احساس می‌کند نمی‌تواند احقاق حق کند نباید وجهی از مظلوم بگیرد.

خطبهٔ تأبین (فاتحه)

یکی از اقسام سخنوری خطبهٔ تأبین است که در مجالس فاتحه و بزرگداشت و یادبود انجام می‌شود. اگر مجلس به نام فاتحه برگزار گردد شیوهٔ سخنوری این است که خطیب نخست، عظمت فاجعه و مصیبت واقعه را یادآور شود و فصل مشبعی دربارهٔ مناقب و مآثر

متوفا سخن بگوید و آن‌گاه با جملات زیبا و آهنگ گیرا با بستگان و دوستان همدردی کند، آن‌گاه برای روح فقید از دست رفته، رحمت و غفران بطلبد و از خدا برای بازماندگان صبر جمیل و اجر جزیل بخواهد.

این نوع خطبه از دیر زمان در سرزمین یونان مرسوم و متداول بوده است، به خصوص در محافل رسمی که به منظور تجلیل از شهیدان وطن و تأبین بزرگان اعلم و ادب منعقد می‌شده است. در کشور روم نیز این‌گونه سخن‌رانی‌ها رونق داشته است، ولی این نوع خطابه در جوامع اسلامی، مخصوصاً شیعه، شکوه و جلال خاصی دارد. دز مجالس فاتحه رسم است پس از تلاوت قرآن سخنور بر فراز منبر می‌رود و مناسب‌ترین سخن این است که شغل متوفا و یا نقش مادی و معنوی وی در جامعه مورد بحث قرار گیرد و اگر شغل مناسبی ندارد صفات برجسته و خدمات ارزندهٔ وی و سیادت و کرامت خانواده ذکر شود و آن‌گاه با موعظه و تسلیت بازماندگان، سخن را خاتمه دهد. از همه مهم‌تر در ایام شهادت ائمهٔ معصومین و رحلت پیامبرﷺ محافلی منعقد می‌گردد و خطبا داد سخن می‌دهند. با شکوه‌ترین مجالس در ایام محرم تشکیل می‌شود که راجع به نهضت امام حسینؑ و فاجعهٔ شهادت آن حضرت و یارانش سخن‌رانی می‌شود. این جا چند نکته را مطرح می‌سازیم:

الف) در عصر حاضر، سخنوران نامی خطبهٔ تأبین را با ترسیم فاجعهٔ رحلت و یا شهادت بزرگان آغاز می‌کنند، ولی بعد به تاریخ زندگی او می‌پردازند و حوادث مهم حیاتی متوفا و سوابق مبارزاتی و مظاهر شخصیت و ابعاد عظمت متوفا را خاطر نشان می‌سازند تا مایهٔ عبرت و سرمشق باشد.

ب) مناسب‌ترین خطبهٔ تأبین این است که شغل متوفا، موضوع سخن قرار گیرد و آن‌گاه به صفات متعالی و خدمات ارزندهٔ دیگر او پرداخته شود؛ مثلاً اگر متوفا فرهنگی است، باید نقش فرهنگ و مقام معلم مورد بحث و بررسی قرار گیرد و پس از طرح این موضوع، نخست به خدمات فرهنگی تازه گذشته، اشاره و سپس خدمات انسانی و اخلاقی او مطرح شود و سخن‌رانی را با طلب رحمت و مغفرت برای فرهنگی فقید و اجر و صبر برای بازماندگان به پایان برساند و اگر زمینه مساعد باشد به همین مناسبت، مصیبتی نیز خوانده شود. هم‌چنین اگر متوفا فقیه است راجع به فقاهت و نقش فقیه در جامعه بپردازد. اگر قاضی است نقش

حیاتی قاضی و قضاوت می‌تواند مناسب باشد. اگر طبیب است می‌تواند به تأثیر طبابت و طبیب در جامعه بپردازد و آیات و احادیث مناسب و شعر و تاریخ و تشویق بازماندگان به ادامهٔ راه این طبیب معالج و فاضل را فراهم آورد و اگر متوفا کارمند چاپخانه باشد از تاریخچهٔ پیدایش چاپ و نقش خدمات چاپی به فرهنگ جامعه، سخن را آغاز می‌کند و اگر کاسب و تاجر باشد از کسب و تجارت در اسلام سخن گفته و اگر خدمات برجستهٔ مالی دارد بازگو سازد و سرانجام اگر مجلس مربوط به شهید است، از جهاد و شهادت و خصوصیات شهید و در صورتی که بازاری بود از نقش بازار در رشد اسلام و خدمت به جامعه سخن به میان رود و در صورتی که مطالب مناسب نداشت دربارهٔ مرگ و بقای روح حرف بزنند.

ج) پی از ذکر فضایل متوفا، باید شنوندگان را به تأسی و اقتدا به وی، در جهات مثبت، تشویق و تحریص نمود و از همه مهم‌تر به بازماندگان میت گوشزد نماید که راهش را ادامه دهند.

د) خطیب سخن خود را متوجه روح فقید می‌سازد و دعای خیر نثارش می‌کند و به متوفا اطمینان می‌دهد که بازماندگان و دوستان، راه او را ادامه می‌دهند و هرگز او را فراموش نخواهند کرد، همان‌گونه که یکی از خطبا در پایان سخنرانی چنین گفته است: خوش بیارام و آسوده بخواب که بذر صفات نیک و دعوت شایسته‌ای که در سرزمین دل‌ها افشانده‌ای به خواست خداوند به ثمر خواهد نشست و یاران و فرزندان، راه پر فروغت را ادامه خواهند داد.

اگر مجلس برای یادبود متوفای تازه گذشته باشد از طرح هرگونه طنزی باید جداً اجتناب کرد، زیرا خانوادهٔ او داغدارند و دوستان متوفا همگی در سوگ او به غم نشسته‌اند. بر سخنور لازم است از خصلت‌های ارزشی او سخن بگوید و محبت او را به بستگان و دوستانش گوشزد نماید و برای تنبه دیگران از مرگ و میرها، بی‌وفایی و عدم ثبات دنیا سخن بگوید و مستمع را برای گرفتن توشه و توبه از گناه آماده سازد. باید توجه داشت در مجلس فاتحه کسانی شرکت کرده و می‌کنند که غالب آنها شاید در طول زندگی پای موعظه‌ای ننشسته‌اند از این رو باید خطیب بسیار جذاب و دل‌پذیر صحبت کند که شنوندگان رغبت به شرکت در مجالس موعظه پیدا کنند. از مواعظ مستقیم و کلمات تند خودداری شود، از یأس

و ناامیدی گنه‌کاران سخن نگوید، بلکه سیمای رحمت الهی را بیشتر مجسم سازد. حضور شنوندگان را غنیمت شمارد و از آنها ستایش و قدردانی نماید و از این که نیم ساعت وقت عزیز و گران‌بهای خود را به سخنور اختصاص داده‌اند تقدیر به عمل آورد، تا بدین وسیله، محبت آنها به گوینده افزون و رابطهٔ صمیمی برقرار شود تابه یمن معاشرت از نظر دینی و اخلاقی تربیت گردد.

خطبهٔ اجتماعی (حفلی)

در این خطابه سخنور یکی از مشکلات اجتماعی را مطرح و تجزیه و تحلیل می‌کند بدین صورت که نخست، علل و عوامل پیدایش پدیده‌ای مانند اعتیاد را یادآور می‌گردد و زیان‌های فردی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و اخلاقی آن را یادآور می‌شود و راه‌های حل آن را خاطر نشان می‌سازد.

این نوع خطابه بر دو قسم است: خطبه هایی است که در ایراد آن همهٔ مقررات و ضوابط رعایت می‌شود؛ یعنی سخنور خطبهٔ خود را به زیور الفاظ فصیح و عبارات بلیغ آرایش می‌دهد و از سحر تجسم و تخیل بهره می‌جوید و احساسات جمعیت را در جهت هدف، قبضه می‌کند و تحریک می‌سازد و این نوع خطبه مربوط به فن سخنوری است.

اما قسم دوم خطبه‌هایی است که توجه سخنور فقط به تشریح و تحقیق موضوع منعطف است و موازین خطابی در آن لحاظ نمی‌شود. این نوع سخن گفتن را خطابه نمی‌گویند؛ مگر از باب مسامحه، بلکه آن از مقولهٔ محاضره است.

در خطبهٔ اجتماعی گاهی سخنور برای حل برخی از مشکلات منطقه‌ای مردم آن‌سامان را می‌خواهد به ساختن مسجد، حسینیه و مدرسه سازی و یا مراکز عام المنفعه ترغیب و تشویق نماید.

از این رو ناگزیر می‌شود مقدمه‌ای مطرح و مشکلات موجود را بیان نماید و همت‌های بلند پیشینیان و یا مناطق مجاور را خاطر نشان ساخته تا مستمعان را به همت و غیرت وادارد، سپس ضرورت وجود مسجد، مدرسه، دارالایتام، درمانگاه و مخابرات وسایر مراکز عام المنفعه را گوشزد نماید. ثواب اخروی و منافع دنیوی این بناها را یادآوری نماید و به

ویژه رجالی که پیش‌قدم شده‌اند مورد تشویق قرار داده و در حق گذشتگان آنها دعا نماید و سیره و سنت پیامبر و معصومان علیهم السلام را خاطر نشان سازد تا مستمعان بر انفاق ترغیب شوند و به شکل بسیج عمومی در راه حل آن به‌پا خیزند.

خطابهٔ رزمی

موضوع خطابه رزمی ـ چنان که از نامش پیداست ـ «جنگ و جهاد» و یا دفاع است که به منظور تحریک و بسیج نیروهای نظامی و شبه نظامی بر ضد دشمن متجاوز انجام می‌گیرد؛ این نوع سخن‌رانی با سایر خطابه‌ها مشترکاتی دارد و مختصاتی. در انواع خطبه‌ها باید موازین کلی سخنوری به کار گرفته شود، ولی خطابه‌های رزمی را ضوابط دیگری است که باید رعایت گردد؛ به عبارت دیگر، سخنوران میدان نبرد، باید شیوه‌ای در پیش بگیرند که سربازان برای انجام و تحمّل تمرینات سخت نظامی علاقه پیدا کنند و از نظر روحیه چنان اوج بگیرند که بتوانند در صحنه‌های خونین نبرد، حماسه بیافرینند و در برابر خمپاره و تانک و توپ چون کوه استوار بمانند. مگر شهادت طلبی و اعتماد به نفس بدون پرورش و آمادگی جسمی و روحی مقدور است!؟ بی‌گمان، خیر.

به بیانی دیگر خطابه‌های نظامی، سخن‌رانی‌هایی است که فرماندهان نظامی، معمولاً پیش از جنگ، برای تحریض و تحریک سپاهیان و آماده ساختن برای دفاع از وطن و جنگ و جهاد ایراد می‌کنند. با این خطابه، سربازان قوت قلب می‌یابند، مرگ با عزت را ترجیح می‌دهند و قدرت روحی آنان را می‌افزاید. خطیب رزمی باید دارای خصوصیات زیر باشد:

۱. فصیح و بلیغ باشد؛

۲. سخنانش از حدود فهم سربازان خارج نباشد؛

۳. در قلوب سپاه حماسهٔ خاصی بیافریند؛

۴. سخنانش کوتاه باشد تا لشکری خسته نشود؛

۵. سخنانش چون پاره‌های آتش، وجود سربازان را شعله ور و گرم سازد؛ مانند خطبهٔ طارق، که قبل از جنگ با سپاه اسپانیا و فتح آن بیان کرد:

أَيّها النّاس! أَين المفرّ؟ البحر من ورائكم و العدوّ أَمامكم و ليس لكم و اللّه! إلاّ الصّدق

و الصّبر و اعلموا أنّكم من هذه الجزيره أضيع من الأيتام في مائده اللّئام و قد استقبلكم عدوّكم بجيشه و أسلحته، و أقواته موفورة و أنتم لا لكم أقواته إلّا سيوفكم...؛

ای مردم! (در این جا) چگونه می‌توانید بگریزید؟ پشت سرتان دریا و پیش رویتان دشمن است. به خدا! هیچ چاره به جز راستی و شکیبایی برای شما نیست. بدانید که حال شما در این جزیره از حال یتیمان در دعوت یتیمان بدتر است. دشمن با لشکر و اسلحه به استقبال شما آمده، غذای آنان بسیار است و شما هیچ وسیله‌ای به جز شمشیرهایتان ندارید و طعام و خوراک خود را فقط از چنگال دشمن باید در آورید. اگر با این وضع مدتی بگذرانید و کاری برای خود انجام ندهید اعتبار و آبروی شما خواهد رفت و دشمن که از شما ترسیده، بر شما جری خواهد شد و عاقبت این کار ذلت و خواری شما خواهد بود. پس آن را با جنگ با این طاغی از خود دور سازید.

این شخص (طاغی)، شهر محکم و رفیعش را برای جنگ مهیا کرد اگر از خود بگذرید ممکن است فرصتی به دست آورید. من شما را بر امری که موجب بی قیمتی نفوس است، وادار ساخته‌ام از این رو اول خود به جنگ آغاز می‌کنم و بدانید اگر کمی در برابر مشکلات صبر کنید در عوض، از لذیذترین اشیا برای مدت زیادی بهره‌مند می‌شوید و به آسایش می‌رسید.

پس از من رو نگردانید و به من بی میل نشوید که در این صورت بهرهٔ شما زیادتر از بهرهٔ من نخواهد شد. می‌دانید که این جزیره، چه اندازه نعمت دارد. ولیدبن عبدالملک شما را از میان شجاعان برگزیده و ازدواج و مصاهرت با خانواده‌های این جزیره را برای شما مقرر داشته است به این امید که شما خود را برای قتال با پهلوانان این جزیره حاضر سازید. بهرهٔ شما ثواب و اجر برای اعلای کلمهٔ حق و ترویج دین الهی باشد و غنایم این جزیره به شما اختصاص دارد و خلیفه و سایر مؤمنان را در آن حقی نیست و خدا در دنیا و آخرت، ولی و سرپرست شماست و بدانید که من اول کی هستم که در وقت برخورد دو سپاه به آن چه گفته‌ام عمل می‌کنم و آن وقت شما با حملهٔ من حمله کنید.

پس اگر بعد از ساختن کارش کشته شدم شما از کارش فارغ و فاقد شخص شجاعی که در امور خود به او تکیه کنید نخواهید بود.

و اگر قبل از رسیدنم به او هلاک شوم، شما او را بکشید و بدو حمله برید و به کشتن وی از اهتمام در فتح این جزیره اکتفا کنید.[۱]

ملاحظه می‌کنید این خطبه از بهترین خطب لشکری است که همهٔ آن خصوصیات را داراست؛ یعنی طارق، در آن با عباراتی ساده هم بیم داده و هم امید، هم ترسانده و هم شجاعت داده است.

اقسام خطبه‌های رزمی

خطبه‌های جنگی بر دو قسم است: سخن‌رانی‌های مبسوط و مجمل:

قسم اول: سخن‌رانی‌هایی است که پیش از شروع جنگ و یا در زمان صلح ایراد می‌گردد.

قسم دوم: خطبه‌هایی است که دقایقی قبل از آغاز جنگ و یا در طی درگیری ایراد می‌شود.

در نخستین بخش (یعنی زمان صلح و قبل از جنگ) فرماندهان باید نیروهای نظامی را از نظر روحی و جسمی آماده نگه دارند. برای این منظور ناگزیرند فواید مادی معنوی، فردی، اجتماعی و اخروی آن را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهند و این نوع سخن‌رانی بدون مقدمه چینی و استفاده از آیات و اخبار، تحلیل‌های اجتماعی و تاریخی امکان‌پذیر نیست. هم‌چنین باید زیان‌های ترک جهاد و عوارض خطرناک آن را برای عموم به خصوص قوای نظامی تشریح نمایند، در این نوع خطابه سخنور فرصت مساعدی به دست می‌آورد تا متن سخن‌رانی خود را تنظیم و تهذیب نماید، به تجدید مطالب و تعویض جملات آن بپردازد، موازین خطابه را به‌طور عام و معیارهای خطبه رزمی را به گونهٔ خاص، به کار بندد؛ منتها مطابق این ضوابط، باید بر تحریک احساسات بیشتر تکیه کرده و از نیروی تخیل برای ترسیم صحنه‌های مجد و عظمت پیشین و شور و امید به پیروزی‌های آینده بهتر بهره گیرد. خطیب رزم آور، رسوایی‌های شکست و هزیمت را بیان می‌دارد، پی آمدهای پیروزی دشمن را بازگو ساخته و به شکل تراژدی غم‌انگیزی آیندهٔ سیاه آن را به تصویر می‌کشد، همان گونه که برکات پیروزی را نیز خاطر نشان می‌سازد و در صورت هزیمت کنار بدبختی‌های دنیوی، عقاب اخروی آن را نیز به سمع شنوندگان می‌رساند.

---

۱. سید محمّد تدین، اصول خطابه.

ویژگی‌های خطابهٔ رزمی

خطبهٔ رزمی عبارت است از: مجموعه کلمات مهیج و شورافکن در جهت بسیج رزمندگان برای کسب نصرت و پیروزی.

الف) شورآفرینی: در خطبهٔ رزمی بایَد سخنور از کمات شورانگیز و انقلابی استفاده کند. در خطبه‌های معمولی شورانگیزی چاشنی سخن‌رانی به حساب می‌آید و نباید ادامه پیدا کند، بلکه به صورت گذرا مطرح می‌شود.

ب) تشبیهات تجسم بخش: خطبهٔ رزمی باید از تشبیهات و ترسیم صحنه‌های شکست و پیروزی لُبریز و مشحون باشد و بخش مهم خطابه باید به تجسم علل و عوامل شکست و پیروزی‌ها به صورت تخیلی، توصیفی و تاریخی اختصاص یابد.

ج) جمله بندی‌های کوتاه و با صلابت: عبارت و جمله بندی‌ها باید از قوت و شکوه مخصوصی برخوردار باشد، طنین، گیرنده و کوبنده و لحن نظامی به خود بگیرد.

د) تشجیع و تقویت روحیه‌ها: سخنور نظامی باید مطالبی را بازگو سازد که باعث تشجیع و تقویت روحیّهٔ سربازها شود به‌طوری که روحیهٔ ایثار، حب وطن، غیرت و حمیت، مردانگی، سلحشوری و ایمان را در نهاد آنان مشتعل سازد.

سخنوری در لحظات حساس قبل از حمله و یا در خلالِ نبرد، ویژگی و حساسیت خاصی دارد؛ به عبارت دیگر، این نوع خطبه‌ها علاوه بر حفظ خصایص خطبه‌های رزمی، باید خلاصه، رسا، کوبنده و آتشین باشد، زیرا فرصت برای ایراد سخن‌رانی‌های رزمی ـ که بر طبق معمول قبل از آغاز جنگ و یا در حال صلح برای آماده نگه‌داشتن رزمندگان ایراد می‌گردد ـ نیست، لیکن زمینه در زمان صلح و پیش از شروع جنگ برای سخن‌رانی‌های طولانی مساعد است، باید با طرح مسائل نظامی، سیاسی و اعتقادی فرهنگ سربازان را بالا آورد و روح وطن‌دوستی و حمایت از نوامیس، ارزش‌های ملی و مذهبی را در نهاد آنان بدمد و از سربازان فداکارِ وطن، تجلیل نماید، مفاسد فرار از جنگ و شکست‌های نظامی را تشریح نماید و اجر و ثواب سلحشوران نظامی را از نظر دینی خاطر نشان سازد.

اما به هنگام حمله و یا در بحران درگیری ـ که آمادگی‌های لحظه‌ای مطرح است ـ فرمانده

فرصت تحلیل ندارد فقط باید از کلمات شورانگیز و مهیج استفاده کند و از تخیل و احساسات مدد بگیرد. ممکن است خطیب رزمی برای روحیه دادن و آماده ساختن به هنگام اعزام به جبهه به سربازان چنین بگوید:

بسم اللّه الرحمن الرحیم. الحمد للّه قاسم الجبارین ﴿و لا تهنوا و لا تحزنوا و أَنتم الأَعلون إن کنتم مؤمنین﴾.

من به شما سربازان غیور و رادمردان جبههٔ حق علیه باطل که عازم میدان نبردید سلام و درود آتشین می‌فرستم. شما سنگرداران جبههٔ حق و رزم‌آوران اسلام هستید. آیات پیروزی از پیشانی نورانی و بلندتان می‌درخشد. اراده و استقامت شما هم‌چون کوهی پولادین و سدی آهنین، دشمن را ذلیل و زمین گیر می‌سازد. صفیر گلوله‌های آتشبار و غریو توپ و خمپاره‌های مرگ آفرینتان، مغزها را متلاشی و رعب و ترس را در قلوب دشمنان باقی می‌گذارد و آنان را به فرار و عقب نشینی وادار می‌سازد. هم اکنون برق امید و پیروزی از چشم‌های پر فروغ و درخشانتان نمایان است. یورش برق آسا و سهمگین و دشمن شکن شما تار و پود خصم زبون را بر باد می‌دهد. دلاوری و تهورتان وحشت زلزله انگیزی در قلوب دشمن به وجود آورده و مقاومت را از آنان سلب کرده است. جنگجویان به پیش! دعای خیر پدران و مادران و بازماندگان شهدا بدرقهٔ راه شما! نیروهای غیبی و امدادهای الهی پشتیبانتان باد! بروید که لشکر دشمن در انتظار شکست و ملت غیور ایران چشم به راه حماسه آفرینی‌های شما هستند: **﴿إن تنصروا اللّه ینصرکم و یثبت أَقدامکم﴾**؛ **﴿و لا تهنوا...﴾**. غیور مردان به پیش!

مجموعهٔ این کلمات خطبهٔ رزمی را تشکیل می‌دهد، چراکه فرصت تحلیل در میدان نبرد نیست فقط باید از کلمات محرک و مهیج و امیدبخش بهره جست و شوری در سرها و امیدی در دل‌ها انداخت. در این نوع خطبهٔ رزمی فرماندهان از جملات با صلابت و کوتاه باید استفاده نمایند و فقط بر نیروی «احساس و خیال» تکیه کنند، با ترسیم آیندهٔروشن و بیان استعداد ساز و برگ نظامی و آمادگی رزمی شکست دشمن را قطعی تلقی نمایند. حفظ اصول ایمنی و ضوابط رزمی را یادآور شوند و از شهیدان محبوب یاد کرده و بدین وسیله روحیهٔ انتقام و قهر الهی در آنها قوت و شدت بیشتری پیدا کند. مقامات ملکوتی جهادگران و

جاودان ماندن شهدا را بیان نمایند و از این راه آنان را برای یک حملهٔ برق آسا مهیا سازند.

ما در فصول گذشته نمونه‌هایی از خطبه‌های رزمی را قبل از آغاز جنگ و در حین نبرد و درگیری آوردیم که قسمتی از خطبهٔ جهاد و بخشی از خطابهٔ طارق بن زیاد از آن جمله بود، اکنون با دو نمونه از خطبه‌های رزمی این بخش را به پایان می‌بریم.

نمونهٔ یکم: کلام امام علی‌ؑ در لحظهٔ جنگ:

وَ أَيُّ امرِي مِنكُم أَحسَّ مِن نَفسِهِ رِباطةً جَأشٍ عِندَ اللِّقاءِ، وَرأى من أَحد من إخوانه فشلاً فليذبّ عن أَخيه بفضل نجدته الّتي فضّل بها عليه، كما يذبّ عن نفسه، فلو شاءاللّه لجعله مثله، إنّ الموت طالب حثيث، لا يفوته المقيم، و لا يعجزه الهارب، إنّ أَكرم الموت القتل، والّذي نفس ابن أَبى‌طالب بيده لأَلف ضربةٍ بالسّيف أَهون عليّ من ميتة على الفراش في غير طاعة اللّه.[1]

امام در این خطبه بخشی از وظایف جنگجویان را مشخص می‌سازد. فرار از مرگ را نامعقول و پست جلوه می‌دهد تا رزم‌آوران خطهٔ نبرد از جنگ خسته نشوند و از یاری همرزمان در حال نبرد نهراسند، می‌فرماید: هر یک از شما رزمندگان که در میدان نبرد از قوت قلب و شجاعت بالایی برخوردار است تا سستی و ترسی در یکی از همرزمانش احساس کند باید به شکرانهٔ این دلاوری و شهامت و برتری که دارد از برادر همرزمش دفاع کند، به او قوت قلب دهد و او را از شر دشمن حفظ نماید؛ همان‌گونه که از خویشتن دفاع می‌کند باید از وی نیز حمایت نماید و نگوید در میدان خونین رزم هر کس باید هوای خود را داشته باشد و یا سستی و ترس او را به حساب ضعف ایمان، و تهور خود را مولود قدرت ایمان گذارد؛ چون علل و عوامل ضعف و قوت روح، فقط به ایمان نیست؛ ممکن است زادهٔ وراثت یا مولود خشم و غضب و یا برخاسته از قوت جسمانی و یا از غیرت و حمیّت طبیعی و تلقیات و معاشرت با عناصر شجاع نشأت یابد و ایمان کامل یکی از عوامل نیرومند است و همهٔ اینها از مشیت ذات اقدس الهی مایه می‌گیرد از این رو در ادامه می‌فرماید:

«که اگر چنین مشیتی شامل حال آن برادر می‌شد او هم از نعمت شجاعت برخوردار می‌گردید. پس نباید مغرور شد، بلکه باید دفاع کرد و در این راه از مرگ باک نباید داشت،

---

۱. نهج البلاغه، خ ۱۲۲.

زیرا مرگ شتابان به سوی انسان روان است و همه را خواهد گرفت؛ چه آنانی که از دفاع برادر باز ایستند و چه آنهایی که در راه دفاع از برادر، خود را به مخاطره اندازند، کسی از چنگ مرگ بیرون نخواهد رفت و فرار کننده از شتاب آن نخواهد کاست، زیرا مرگ خسته و فرسوده نمی‌شود.

مقدس‌ترین مرگ، قتل در راه خدا و دفاع از همرزمان است. سوگند به آن که جان پسر ابی‌طالب در قبضهٔ فرمان اوست! هزار ضربت شمشیر بر من آسان‌تر است از این که در بستر بمیرم و در حال اطاعت و انجام مسؤولیت الهی نباشم. خوب مردن، کشته شدن در راه اطاعت حق و بد مردن رسیدن مرگ در حال استراحت و یا انجام دادن کارهای معمولی است.»

نمونهٔ دوم خطبه‌ای است که حضرت‌ؑ در تهییج مردم برای جنگ با شامیان ایراد فرموده است. این خطابه پس از جنگ خونین و قهرمانانه حضرت علی با خوارج ایراد گردیده است؛ موقعی که مقدس نماها را در جنگ نهروان قلع و قمع کرد، به مردم ابلاغ کرد که در «نخیله» اجتماع کنند و برای جنگ با اهل شام آماده شوند.

امر فرمودند به دیدن اهل و عیال نروند و در ساعت مقرر با اسلحه حضور پیدا کنند، ولی متأسفانه آنها امر امام را نادیده گرفتند و متفرق شدند از این رو حضرت به کوفه برگشت و مردم در مسجد جمع شدند آن‌گاه چنین فرمودند:

أُفٍّ لكم لقد سئمت عتابكم! أَرضيتم بالحياة الدّنيا من الآخرة عوضا؟ و بالذّلّ من العزّ خلفا؟ إذا دعوتكم إلى جهاد عدوّكم دارت أَعينكم، كأَنّكم من الموت في غمرة، و من الذّهول في سكرة. يرتج عليكم حواري فتعمهون، فكأَنّ قلوبكم مأْلوسة، فأَنتم لاتعقلون. ما أَنتم لي بثقة سجيس اللّيالي، و ما أَنتم بركن يمال بكم، و لا زوافر عز، يفتقر إليكم. ما أَنتم إلّا كإبل ضلّ رعاتها، فكلّما جمعت من جانب انتشرت من آخر، لبئس لعمر اللّه سعر نار الحرب أَنتم! تكادون و لا تكيدون، و تنتقص أَطرافكم فلا تمتعضون، لا ينام عنكم و أَنتم في غفلة ساهون، غلب واللّه المتخاذلون! و أَيم اللّه إنّي لأَظنّ بكم أَن لو حمس الوغى، و استحرّ الموت، قد انفرجتم عن ابن أَبي‌طالب انفراج الرّأس. واللّه إنّ امرأً يمكّن عدوّه

من نفسه يعرق لحمه، و يهشم عظمه، و يفري جلده، لعظيم عجزه، ضعيفٌ مّـا ضمّت عليه جوانح صدره. أَنت فكن ذاك إن شئت؛ فأَمّا أَنا فواللّه دون أَن أعطي ذلك ضرب بالمشرفيّة تطير منه فراش الهام، و تطيح السّواعد و الأَقدام، و يفعل اللّه بعد ذلك ما يشاء؛[1]

وای بر شما! من از ملامت و نکوهش شما سخت خسته و ملول شدم. آیا به اتخاذ حیات دنیا به جای آخرت خشنود شده‌اید؟ آیا ذلت و خواری را بر عزت و سرافرازی ترجیح داده‌اید؟ هرگاه شما را به جهاد با دشمنتان دعوت می‌کنم چشمانتان در حدقه می‌گردد، گویی از ترس مرگ به حال جان کندن افتاده‌اید و از هوشیاری به حال بیهوشی و اغما فرو رفته‌اید! گفتگوی من چنان بر شما گران می‌آید که از پاسخ آن دچار حیرت می‌شوید! گویی دل‌هایتان دستخوش بیماری گشته به گونه‌ای که قدرت تفکر و فهم را از دست داده‌اید! شما در تاریکی‌های شب‌های حوادث نه مورد اعتماد و امین من هستید و نه تکیه‌گاه استوار و متین و نه مایهٔ عزت و شوکت من در هنگام جنگ می‌باشید. شما هم‌چون گلهٔ شتر بی‌ساربان را مانید که از هر طرف که آنان را جمع کنید از سوی دیگر پراکنده شوند. به بقای خدا سوگند! که شما هنگام برافروختن آتش جنگ، بد مردمی هستید، زیرا آنان به مقتضای طبیعت جنگ از نقشه‌های تاکتیکی و نیرنگ جنگی استفاده می‌کنند و شما چنین نمی‌کنید و از اطراف و جوانب کشورتان می‌کاهند و شما عکس العملی از خود نشان نمی‌دهید و خشمگین نمی‌شوید. آنان اعمالتان را سخت زیر نظر می‌گیرند و شما از کارهای آنها غافلید. به خدا قسم! مسامحه کاران و کسانی که یکدیگر را خوار و ذلیل کردند، مغلوبند.

به خدا قسم! باور من این است که اگر جنگ شدت یابد و مرگ آفرین شود شما مانند جدا شدن سرها از پیکرها از پسر ابی طالب فاصله خواهید گرفت و به حق سوگند! آن کس که دشمن را به قدری فرصت و مهلت دهد تا گوشت بدنش را تا مرز استخوان بخورد و استخوان‌هایش را بشکند و پوستش را بدرد بی‌گمان زبونی‌اش عظیم است و قلبی که در قفسه سینه‌اش نهفته بسیار ضعیف.

تو اگر خواهی چنین باش اما من به خدا سوگند! پیش از آن که به دشمن چنین امکانی بدهم با

۱ . همان، خ ۳۴، ص۷۸.

شمشیر مُشرِفیّ، چنان بر او خواهم زد که استخوان هایش خرد شده کاسه سرش به پرواز آید و بازوها و قدم‌هایش قلم شود و پس از آن، ذات اقدس الهی آن‌چه مصلحت باشد، پیش خواهد آورد.

شرایط موفقیت خطبه‌های رزمی

شرط موفقیت در خطبه‌های رزمی این است که خطیب بدین موارد توجه کند:

۱. نخست باید شرافت و کرامت جنگ را تشریح کند و هدف والای آن را یادآور شود. اگر هدف دفاع از ناموس وطن باشد باید بی تفاوتی را ذلت و ننگ و عار شمرد و اگر از فرهنگ و عقیده دفاع می‌کند باید بگوید: اگر عقیده از میان برود فساد و تباهی، جامعه را فرا می‌گیرد. باید بدانید که زندگی شرافتمندانه جز عقیده و جهاد در راه آن، چیزی نیست.

۲. در سخن‌رانی رزمی باید تذکر دهد آن که با قوت قلب و شجاعت وارد عرصهٔ نبرد می‌شود یکی از سعادت‌ها را نصیب خود خواهد ساخت: یا پیروزی بر دشمن، که خود عزت و افتخار بزرگی است، یا مرگ پرافتخار شهادت و پیوستن به لقای الهی. در این صورت، نام و یادش در قلب فرزندان وطن پیوسته باقی می‌ماند. خطبه باید با آهنگ بلند و حماسی و آتشین باشد به‌طوری که احساسات و ایمان رزمندگان را برانگیزد و نیروی خیال او را به جایگاه کرامت و شرافت بالا برد. جمله بندی‌ها پرطنین و فصیح و کوتاه باشد، زیرا جمله‌های پرصلابت و کوتاه در دل‌ها می‌ماند و آهنگ حرارت بخش آن تا دیر زمان به روح، ایمان و حرارت می‌بخشد؛ مثل خطبهٔ علی‌ؑ در جنگ صفین به هنگام آموزش جنگ:

معاشر المسلمین! استشعروا الخشیة، و تجلببوا السّکینة، و عضّوا علی النّواجذ؛ فإنّه أنبی للسّیوف عن الهام...؛

ای مسلمانان! لباس زیرین را ترس از خدا [و احساس مسؤولیت] و لباس رویین را آرامش و خونسردی قرار دهید، دندان‌ها را بر هم بفشارید تا مقاومت شما در برابر ضربات دشمن بیشتر گردد ... .

و اعلموا أنّکم بعین اللّه، و مع ابن عمّ رسول اللّه فعاودوا الکرّ واستحیوا من

الفرّ؛ فإنّه عارٌ في الأَعقاب و نارٌ يوم الحساب؛[1]

و بدانید هم اکنون در محضر خدا و با پسر عموی رسول اللّه هستید [خدا ناظر بر جهاد شماست] پس پیاپی حمله کند و از فرار کردن شرم نمایید، چرا که فرار از جنگ، لکهٔ ننگی است که تا نسل‌های آینده باقی می‌ماند و آتشی است که در قیامت شما را می‌سوزانـد. از شهادت خوشحال باشید و به آسانی از آن استقبال کنید. به آن گروه و سرا پردهٔ عظیم بـه سختی حمله کنید که شما برترید و خدا با شماست و اعمال‌شما را نادیده نمی‌گیرد.

خصوصیات سخنور نظامی

یکم ـ خطیب رزمی باید از حنجره‌ای گرم و احساسی شورافکن برخوردار باشد، تا بتواند حماسهٔ خاصی در قلوب سپاهیان ایجاد سازد.

دوم ـ سخنور نظامی باید زبان آور و فصیح و بلیغ باشد، تا بتواند با خطبهٔ رزمی خویش عواطف سپاه را برانگیزاند و خطبه‌ای آکنده از امید و اطمینان به فتح ایراد نماید.

سوم ـ بیانی روان و جملاتی در خور فهم سربازان و افسران داشته باشد.

چهارم ـ جملات را ساده، کوبنده و کوتاه ادا نماید. کلمات هم‌چون آتش از کانون دل بـر زبان جاری شده و مخاطبان را گرم و احساساتی نماید. چنین شخصی طبیعتاً باید خود دارای احساسات آتشین باشد.

خطب تحریضی: از جمله خطبی است غرض آن تحریک شنونده برای انجام دادن یاندادن کاری است؛ از قبیل خطبه‌هایی که در جـنگ، صـلح، تـبلیغات مـذهبی، سـیاسی و غـیره ادا می‌شود. تبلیغات رادیو و تلویزیون را نیز می‌توان از خطب تحریضی دانست.

خطب تقریعی: خطب تقریعی مشتمل بر توبیخ و ملامت شنوندگان است و مقصود از آن ترغیب مخاطب است به مقصدی بزرگ، از قبیل اطاعت بعد از نافرمانی و عمل بعد از قصور و کوتاهی و انابت بعد از گناه؛ مانند خطب حضرت علی در ذمّ اصحابش که در نهج البلاغه ذکر شده است.

خطب‌طلبی و توصیه‌ای و شـفاعتی: در خـطب‌طلبی، خـطیب بـرای خـود یـا غـیر، فـایده‌ای

---

۱ . همان، خ ۶۶.

تقاضا می‌کند.

خطب تثبیتی یا منافرات: خطیب منافری باید انواع فضایل و رذایل را در منافرات بشناسد، تا بتواند عملی را مدح یا مذمت نماید؛ مانند ترس از خدای تعالی و خدمت به خلق و دستگیری زیردستان از فضایل است و مخالفت نمودن با خدا و ظلم بر بیچارگان و بی‌گناهان از رذایل، چون غرض از منافرات، مدح افعال و اخلاق نیکو و بدگویی از کردار یا پندار زشت است. بنابراین اشخاصی که بخواهند در این موضوعات سخن بگویند باید از کم و کیف آنها اطلاع کافی داشته باشند و موارد و مقامات اشخاص مربوط را نیز در نظر بگیرند. شماره و بیان فضایل و رذایل اجمالاً چنین است:

دادگری، دلاوری، وقار و عفت، بردباری، شکیبایی، چشم پوشی، بخشندگی، راستی، رازداری، نیکوکاری، مهربانی، وفاداری، دینداری، امانت، علم، رأفت، ترحم، وظیفه‌شناسی، نیک منشی، نیک خواهی، مهماندوستی، خوشرویی، نیک‌خویی، خوش‌زبانی، فروتنی، خردمندی، هوشیاری، زیرکی، فرزانگی، شرم و حیا، حسن تدبیر، فصاحت و بلاغت، ذوق، سلیقه و هنرمندی از فضایل و نعمت‌هایی هستند که خداوند عطا می‌فرماید و انسان می‌تواند به ورزش و تربیت، آنها را قوّت دهد و این جمله امور، ستودنی است و خلاف و مقابل صفات مزبور، رذایل است.

خطب مشاجری یا مشاجرات: خطب مشاجری آن است که در محاکم قضایی، اعم از جنایی یا حقوقی، انشا می‌شود و مقصود از آن کمک به مظلوم و رفع ظالم است؛ به عبارت دیگر، حمایت از عدل و قیام علیه جور و ستم است. خطب مشاجری را غالباً وکلا انجام می‌دهند و اوصاف عمدهٔ او از این قراراست:

۱. انواع ضررها و منفعت‌های شخصی و اجتماعی را دانسته باشد تا بتواند اثبات تشکر و اعتذار یا شکایت از عمل گذشته نماید.

۲. پاکدامنی و استقامت در دفاع از دعوای محول به وی با نهایت دقّت داشته باشد البته در صورتی که آن را عادلانه بداند یا ظن به عادلانه بودن آن حاصل نماید، وگرنه حمایت از آن جایز نیست. هم‌چنین وکیل باید به اهمیت شغل خود آگاه باشد و نباید تنها نظرش، کسب معاش باشد، بلکه باید بداند مسؤولیت جان و مال مردم را نیز به عهده دارد و

از آن بالاتر، به مقدس‌ترین کار، یعنی حق و عدالت می‌پردازد و کارهای او در بین مردم مدخلیت تام دارد، چنان که می‌توان گفت یک نیمه از حسن جریان امور محاکم دادگستری به حسن عمل وکلاست.

۳. علم به قوانین قضایی عموماً و قوانین دادگستری مملکت خصوصاً، تا بتواند کاملاً از عهدهٔ دفاع برآید و حقوق موکل خود را تضییع نسازد. بنابراین در سخنوری قضایی، داشتن تحصیلات کامل در علم حقوق و علوم مربوط به آن از فلسفه و ادبیات و منطق و اخلاق و شرعیات و تاریخ و علم اقتصاد و علم اجتماع و روان‌شناسی... لازم است.

۴. وقوف و اطلاع بر اصل دعوی و مدارک و تفاصیل آن، تا این که شخص بی‌حقی را حق‌دار و حق‌داری را بی حق ننماید. باید سخن سخنور قضایی در عین تقید به قانون، معقول و منطقی و قانونی و اخلاقی و حکیمانه و عدالت‌خواهانه و وجدانی باشد، عدالت حقیقی را در نظر گیرد؛ یعنی تنها به ظاهر قانون اکتفا نکند، بلکه به روح قانون و انصاف و مروت باید توجه داشته باشد و اتکای اصلی او باید به دلایل و مدارک صحیح باشد و در هر صورت، به مقتضای حال سخن بگوید. تحریک عواطف و شورانگیزی در حد معقول گاه‌گاه لازم می‌شود؛ اما در صورتی باید بدین وسیله دست برد، که مطمئن باشد از عهدهٔ آن بر می‌آید وگرنه ساده سخن بگوید بهتر است.

در خاتمه، آن چه راجع به خطابه باید در فن منطق مورد بحث قرار گیرد این است که کدام قول و به چه هیأت و کیفیت موجب اقناع طرف مقابل و ایجاد ظن غالب می‌شود، ولی اموری دیگر نیز ممکن است به تأثیر قول خطابی یاری رساند و این امور از ذات آن قول خارج است از این رو علمای منطق این امور را تحت عنوان «توابع خطابه» یادآور شده‌اند.

خطابهٔ دینی: آسیب‌ها و موفقیت‌ها

اهمیت تبلیغ در اسلام

به جهت اهمیت خطابهٔ دینی، در ابتدا از ضرورت و اهمیت تبلیغ دینی بحث می‌کنیم:

آیاتی در قرآن، ضرورت تبلیغ و لزوم پرورش مبلغ را روشن می‌سازند که از آن جمله‌اند:

۱. ﴿و ما کان المؤمنین لینفروا کافّة فلولا نفر من کلّ فرقة منهم طائفة لیتفقّوا فی الدین و لینذروا قومهم إذا رجعوا إلیهم لعلّهم یحذرون﴾؛

مؤمنان شایسته نیست همگی کوچ کنند. چرا از هر قوم و قبیله‌ای گروهی کوچ نمی‌کنند تا در دین فقیه شوند و هنگامی که به شهر و دیار خود بر می‌گردند آنان را انذار دهند شاید آنها بترسند و مرتکب گناه نشوند.

پس از پیروزی اسلام و شکست کفار و مشرکان، مؤمنان برای آموزش دین به مدینه روی آوردند تا آیینی جدید را بیاموزند و آن‌گاه به دیگران تعلیم دهند و گویای چنین دعویی در نماز جمعه و جماعت صورت گرفته بود از این رو بیشترین آنان آماده شدند تا با هجرت به مدینه احکام و موازین اسلامی را یاد بگیرند.

قسمت اول آیه چنین بسیج عمومی را به مصلحت ندانسته و از آن نهی کرد، زیرا اگر همگی کوچ کنند شهرهای اسلامی خالی می‌شود و بیم حملهٔ دشمن است و از سوی دیگر، مبلغ شدن همهٔ مردم، وضع معاش را مختل می‌سازد و به علاوه، تمامی افراد، از شرایط تبلیغ برخوردار نیستند و باید گزیدگان هر جماعتی، با فراهم آمدن زمینه‌های تحصیل دانش، به سوی آن رهسپار شوند.

آغاز و انجام آیه در مورد تبلیغ است، گرچه مرحوم علامه، نخستین بخش آیه را به جهاد مربوط می‌داند، در صورتی که شرکت در جنگ، با تمام مشکلاتی که دارد، برای عموم مردم شوق‌انگیز نیست، بلکه بسیاری با کراهت به میدان می‌روند. در قرآن کریم بدین حقیقت تصریح شده است: **﴿کتب علیکم القتال و هو کرهٌ لکم فعسی أن تکرهوا شیئا و هو خیر لکم و عسی أن تحبوا شیئا و هو شرّ لکم﴾**.[1]

در این آیه، جهاد با دشمن، امر ناراحت کننده‌ای قلمداد شده و آن‌گاه با بیان این مطلب که، چه بسیار اموری که در بدو امر، ناخوشایند است، اما صلاح آدمی است و نیز به عکس، از این رو انسان باید آنچه را به خیر و صلاح اوست، با وجود سختی بپذیرد و از تحمل مصایب و ناراحتی‌ها رو برنتابد.

در آیهٔ دیگر می‌فرماید:

﴿فلمّا کتب علیهم القتال تولّوا إلّا قلیلاً منهم﴾؛[2]

چون جنگ بر آن‌ها واجب شد، همگی جز اندکی رو بر تافتند.

---

۱. بقره (۲) آیهٔ ۲۱۶.

۲. بقره (۲) آیهٔ ۲۴۶.

در جای دیگر می‌فرماید:

﴿و قالوا ربنا لم کتبت علینا القتال﴾؛[۱]

چرا جنگ را بر ما فرض کردی.

بنابراین جنگ و جهاد برای بسیاری، سنگین و ناراحت کننده بود، ولی با پیروزی پیامبر و اعلام آموزش دین، همگی آمادهٔ علم آموزی شدند.

۲. ﴿ولتکن منکم أُمّةٌ یدعون إلی الخیر و یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و أُولئك هم المفلحون﴾؛[۲]

باید از شما مسلمانان گروهی باشند که به خوبی‌ها مردم را فرا خوانند و امر به معروف و نهی از منکر کنند. چنین گروهی رستگارانند.

این آیه، مبین و مؤیّد آیهٔ نَفْر است از آن رو که گروه خاصی را برای تبلیغ بر می‌شمارد، زیرا همگی نمی‌توانند مبلغ شوند، بلکه منادیان دین باید ویژگی‌های دیگری نیز داشته باشند.

۳. ﴿کنتم خیر أُمةٍ أخرِجَتْ للناس تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر و تؤمنون بالله و لو من أَهل الکتاب لکان خیراً لهم منهم المؤمنون و أَکثرهم الفاسقون﴾؛[۳]

شما بهترین امت هستید که برای خوشبختی و هدایت مردم قیام نموده‌اید. به نیکی فرمان می‌دهید و از زشتی باز می‌دارید و به خدا ایمان می‌آورید و اگر اهل کتاب، ایمان بیاورند هر آینه برای ایشان بهتر است بعضی از آنان مؤمن هستند و بیشتر آنان فاسق و گنه کارند.

در آیهٔ پیشین با ﴿أولئك هم المفلحون﴾ گروه مبلغان را ممتاز و بر جسته می‌سازد. در این آیه با واژهٔ ﴿خیر أمة﴾ همین مفهوم را می‌رساند و علت آن را هم امر به معروف و نهی از منکر قلمداد می‌نماید. آن کس که رسالتش پیوسته دعوت به انجام معروف‌ها و ترک منکرات است قطعاً خودش اولین عامل به این دو فریضه است.

﴿تؤمنون بالله﴾ در واقع در برابر مشکلات راه امر به معروف و باز داشتن مردم از محرمات است که این راه صبر و استقامت می‌طلبد و پایداری در برابر مشکلات، ایمان

---

۱. نساء (۴) آیهٔ ۷۷.

۲. آل عمران (۳) آیهٔ ۱۰۴.

۳. آل عمران (۳) آیهٔ ۱۱۰.

مداوم و روز افزون می‌خواهد. شاهد دیگر بر این که این آیه شامل عموم مسلمین نمی‌شود، بلکه مخصوص مبلغان، ذکر این نکته در ادامهٔ این آیه است که می‌فرماید: اگر اهل کتاب ایمان می‌آورند برای آنها بهتر بود. خوش‌بختی دنیا و آخرت نصیب آنها مـی‌گشت در صورتی کـه برخی از آنها ایمان آوردند و بیشتر آنها فاسق و منحرف. بدون شک ایمان اهل کتاب در واقع پاسخ به دعوت مبلغان اسلام بود، چون بـدون تـوضیح و تـوجیه کسی دست از آیـین آبـا و اجدادی بر نمی‌دارد و اسلام را نمی‌پذیرد.

برتری‌های خطابه دینی

ارزش و امتیاز یک سخن‌رانی یا به قداست موضوع خطبه بسـتگی دارد و یـا بـه تـقدس هدف، و ممکن است ثمره‌ها و نتایج سودمند فردی و اجتماعی نـیز بـه آن، امـتیاز و ارزش خاصی ببخشاید.

اگر ارزش و اعتبار یک خطبه را با معیار نتایج و میزان فواید آن ارزیابی کنیم بـی‌گمان خطابهٔ دینی از سایر اقسام خطبه‌ها پر ارزش‌تر می‌شود، چون مایهٔ آرامش روان، قوت قلب، صبر در برابر مصایب و شهوات، و باعث اطاعت از دستورات خدا می‌شود. آری، ایمان است که به زندگی مفهوم می‌بخشد و به انسان معنویت و تعالی روانی می‌دهد.

اگر برتری یک خطبه به موضوع آن بستگی داشته باشد بی‌گمان مقدم‌تر از احکام الهی و دین خدا چیزی نیست و به همین دلیل، انبیا و اولیای الهی در راه دین حق به فـیض شـهادت نایل شدند. شعار معروف امام حسین﴿ع﴾ از همین حقیقت پرده برداری می‌کند: «**إن كان دين محمد لم يستقم إلا بقتلي فياسيوف خذيني**».

ولی اگر ارزش سخن‌رانی به هدف منوط باشد باز هم خطبهٔ دینی از دیگر انواع خطابه‌ها پر ارزش‌تر می‌باشد، زیرا هدف آن اعلای کلمهٔ حق و محو کفر، اسـتوار سـاختن گـام‌ها بـر صراط حق و نیل آدمی به سر منزل ابدی است.

در تبلیغ دینی غرض اصلی هدایت خلق است که پیامبر به علی فرمود: «**لئن يهدي الله على يديک رجلاً خير لك مما طلعت عليه الشمس و غربت**».[۱]

---

۱ . مجموعهٔ ورّام، ج۲، ص۲۷۷.

یکی از امتیازات خطابهٔ دینی این است که این نوع سخن‌رانی در محیط آکنده از نورانیت و روحانیت و پیراسته از اغراض خصوصی و مادی ایراد می‌شود؛ فضایی عطر آگین که از حب و بغض منزه و از مصالح و منافع شخصی به دور است.

سخنور در این نوع سخن‌رانی، خطبهٔ خود را با حمد و نام خدا شروع می‌کند و مستمع را به خدا نزدیک می‌سازد و مخاطبان را از تنگنای زندگی خاکی به جهان نور و سرور صعود می‌دهد.

اهداف تبلیغ دینی

تبلیغ اگر فراتر از اهداف مادی و دنیوی باشد و مطابق دستور انجام شود و مبلغ نیز از ویژگی‌های لازم برخوردار باشد مقدس‌ترین و عالی‌ترین کار و طریقی است که انسان در زندگی اتخاذ کرده است، زیرا تبلیغ رسالت اصلی تمام پیامبران و منادیان ادیان الهی بوده است و به خاطر قداست و اهمیتی که دارد پیامبران از ناحیهٔ الله تأکید فراوانی بر عدم مطالبهٔ اجر و پاداش می‌کردند. قرآن کریم در آیات فراوانی بدین حقیقت اشاره کرده است: **﴿قل لا أَسئلکم علیه أَجرا إن أَجری إلّا علی الذی فطرنی﴾**[1].

در آیات دیگر اجر و مزد تبلیغ را همان عمل امت به مقتضای تبلیغ ذکر کرده است: **﴿قل ما أَسئلکم علیه من أجر إلا من شاء أَن یتخذ إلی ربه سبیلا﴾**[2]. پاداش انبیا همان دست یابی آنان به هدف نهایی تبلیغ؛ یعنی مرتبط ساختن بندگان خدا با اوست؛ هدف راستین تبلیغ، پیمودن راه خداست.

مبلغان راستین در مرتبه و درجهٔ نازلهٔ نبوت قرار دارند و همان اهداف پیامبران الهی را نیز تعقیب می‌نمایند. از این رو باید راه و رسم آنان را در تبلیغ پیش گیرند.

مرحوم آقای بروجردی بارها می‌فرمودند: مبلغان مذهبی درجهٔ نازلهٔ پیامبرانند. باید در حدود فهم مردم سخن بگویند، ساده و زیبا نه لغز و معماگونه. اخلاص را شیوهٔ خود قرار دهند. اکنون هدف‌های تبلیغی در شیوهٔ گفتاری و نوشتاری را به‌گونه‌ای مختصر

---

۱. هود (۱۱) آیهٔ ۲۹.

۲. فرقان (۲۵) آیهٔ ۵۷.

بیان می‌داریم.

البته هدف نهایی و کلی، آشنا سازی مردم به راز آفرینش انسان و جهان است و این که محور اصلی و هدف آفرینش جهان هستی به انسان برمی‌گردد و او خلیفهٔ خدا در زمین است. پیامبران الهی و کتب آسمانی برای هدایت و رشد آدمی نازل شده و بشر را مطابق فرموده امام علی‌علیه‌السلام به هدف‌های ذیل دعوت می‌کردند:

۱. مطالبهٔ تعهدات فطری و میثاق‌هایی که در عمق فطرت دل و فطرت عقلانی آنها به ودیعت گذاشته است؛ مانند حس کنجکاوی، حقیقت‌طلبی، علاقه به دین و پرستش آفریدگار، عشق به علم و رنج از جهل و بی‌سوادی که تمام آنها به صورت کشش‌ها و امیال انسانی و علاقه معنوی وجود دارد: «**لیستأدوهم میثاق فطرته**»[۱].

۲. یادآوری نعمت‌های ظاهری و باطنی حضرت باری تعالی که بشر به سبب سرگرمی و علاقه به زرق و برق دنیا، آنها را فراموشی کرده است: نعمت چشم، گوش، عقل، هوش، کلیه، کبد، مغز خلاق، هاضمهٔ نیرومند، سلامت، استعدادهای علمی و هنری و سایر توانایی‌ها شگفت آور، نزول قرآن، بعثت پیامبران، عوامل عبرت و بصیرت، دعوت به آیین حق توسط پیامبران، اتمام حجت بر اساس معجزه و برهان و...: «**ولیذکروهم منسِیَّ نعمته**»[۲].

۳. بیدار کردن و برانگیختن استعدادهای نهفته و گنجینه‌های عقل و جان با ارشاد حکیمانه، تحلیل آیات و روایات و بیان نشانه‌های قدرت و شاهکارهای خلقت به آنان میسور است. پیامبر پیوسته گوشزد می‌کردند که آسمان‌های بلند و زمین گسترده، همگی برای استفادهٔ بشر خلق شده است. پیامبران با توجه دادن به بشر به واقعیت‌ها، دریای راکد عقل را به جنبش انداختند، همان‌گونه که نیوتن با توجه به افتادن سیب از درخت، جاذبهٔ زمین را کشف کرد: «**و یثیروا لهم دفائن العقول ویروهم آیات المقدرة، من سقف فوقهم مرفوع و مهاد تحتهم موضوع**»[۳].

۴. آموختن شیوه‌های بهداشتی برای بهتر زیستن و مسائل حیات بخش و جلوگیری از عواملی که آنان را به مرگ و پیری زودرس و بدبختی می‌رساند: «**وَ مَعایِشَ تُحیِیهِمْ وَ آجالٍ تُفْنِیهِمْ وَ أَوْصابٍ تَهْرُمُهُمْ**»[۴].

---

۱ ـ ۴. نهج‌البلاغه، خ۱.

۵. جلوگیری از تضعیف ارزش‌های معنوی و تقویت ضد ارزش‌ها، یعنی ارزش‌های بشری و مادی.

۶. آماده ساختن مخاطبان برای تزکیهٔ نفس و پرورش اخلاق فاضله و صفات پسندیده، که طبعاً خودسازی مربیان جامعه شرط اساسی ساختن دیگران است. امام علی علیه‌السلام فرمود:

مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنّاسِ إِماماً فَلْيَبْدَأْ بِتَعْليمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْليمِ غَيره، وَ لْيَكُنْ تَأديبُهُ بِسيرَتِهِ قَبْلَ تَأْديبِه بِلِسانِهِ؛[1]

کسی که خود را برای مردم امام و مربی می‌داند باید نخست پیش از دیگران به آموزش و پرورش خود بپردازد و قبل از آن که زبان را تربیت نماید از نظر سیرهٔ عملی خود را بسازد.

۷. آموزش عقاید، احکام و اخلاق اسلامی و رفع کلیهٔ شبهات ذهنی و اشکالات معاندان و جاهل پیشگان.

۸. ایجاد و گسترش روح انفاق، ایثار و دعوت به وقف املاک در عرصه‌های انفاق و خدمت به خلق و هم‌چنین بسط فرهنگ عدالت اجتماعی و تقویت روحیهٔ عدالت خواهی و عزت و شخصیت.

۹. تشویق به وحدت و همبستگی سیاسی، اجتماعی و خانوادگی، دعوت به الفت و گذشت در راه تقویت پیوندهای دوستی و خویشاوندی بر اساس موازین دینی و باورهای فرهنگی و ملی و گوشزد کردن خطرهای تفرقه و تشتت با بیان نمونه‌های عینی و تاریخی آن، که چگونه قدرت‌های استعماری، امتی را متفرق کردند و آن‌گاه بر آنان سلطه یافتند و یا نیروها را به درگیری کشاندند و از سازندگی غافل ساختند.

۱۰. ترغیب و تحریص مردم به دانش، کسب و تجارت، کشاورزی، صنعت و تلاش در راه خودکفایی و استقلال همه جانبهٔ اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و تقبیح بی‌کاری در هر مقطع سنی به خصوص برای جوانان، تا بدانند بنایی و عملگی نیز عزت آفرین است و بی‌کاری بدبختی و ذلت به بار می‌آورد.

۱۱. در یک کلام، هدف مهم مبلغ این است که کلمة الله حاکم و کلمهٔ کفر و الحاد محکوم شود: «**لتكون كلمة الله هي العليا، و كلمة الكفر هي السفلى**».

---

۱. همان، حکمت ۷۳.

۱۲. تبیین مسائل حکومتی و معیارهایی که در حاکم اسلامی باید باشد و حرمتی که اسلام برای آرای مردم قائل است. اهمیت مسألهٔ ولایت، بیان آیین حکومت داری پیامبرﷺ و علیؑ.

۱۳. افشای نقشه‌ها و توطئه‌های استکباری و پیشگیری آنها، راه‌های مقابله با انواع تهاجمات فرهنگی، سیاسی، تبلیغاتی و تبیین راه‌های نفوذی که دشمن با استفاده از گفتار و رفتار سیاسی و اجتماعی ملت انجام می‌دهد. این است مفهوم **﴿فلولا نفر من کلّ فرقة منهم طائفة لیتفقّهوا فی الدین و لینذروا قومهم إذا رجعوا إلیهم لعلهم یحذرون﴾**؛ چرا نباید از هر گروه و تجمعی، عده‌ای کوچ کنند و به دین آگاه گردند و پس از مجهز شدن در علوم دینی، به دیار خود برگردند و هشدارها و انذارهای لازم را به ملت بدهند شاید متنبّه و بیدار شوند.

اخطارها و هشدارها پس از بیان رسالت‌های الهی انجام می‌شود؛ اخطار به ترک امر به معروف و نهی از منکرات و هشدار در مورد غفلت‌ها و از دست دادن فرصت‌ها و زمینه‌های مساعد و پرداختن به اختلافات داخلی و تشدید تضادهای درونی جامعه. با توجه به این اهداف بلند و مقاصد عرشی، مبلغان اسلام ناگزیرند بنیه‌های علمی را تقویت نمایند و در علومی که در سخنوری لازم است تخصص و مهارت کافی یابند. گذشته از این که، گفتار و رفتار و منش مبلغ در زندگی شخصی باید مؤید گفتار تبلیغی او باشد. در معاشرت و برخورد با عموم مردم به خصوص نسل جوان، باید شیوهٔ پیامبران را در پیش گیرند. گمان نبرند که گفتار خطابی برای ارشاد و هدایت کفایت می‌کند، بلکه اخلاق خطیب، برخورد و معاشرت با مستمعان، رفتار سیاسی و اجتماعی و نوع پاسخگویی به پرسش‌های آنان، حلم و بردباری سخنور، تمام اینها از عوامل تکمیل کنندهٔ تبلیغ و ارشاد است. سخنوری که در شبانه روز چندین سخن‌رانی دارد کجا می‌تواند این مراحل را به شایستگی انجام دهد. چنین کسی فرصت گوش دادن به سخنان مستمعان نخواهد داشت تا چه رسد به جواب سؤالات آنان؛ وانگهی حضور ذهن در مسائل دینی و فلسفی و مطالب علمی، که در تکمیل تبلیغات ضرورت دارد، مطالعهٔ فراوان و علم و دانش بسیار می‌طلبد و با تهذیب نفس نیز، این هدف تأمین نمی‌شود.

شرایط خطیب دینی

بدون تردید وعظ و خطابهٔ دینی فنی بسیار مشکل و مقامی بس خطیر و منیع است. دست‌یابی به این فن غامض و مقام رفیع، سرمایهٔ علمی و معنوی، تمرین‌ها و آموزش‌های فراوانی لازم دارد. کسب معارف الهی، معلومات عمومی، تقوا و تهذیب نفس برای نیل بدین هدف ضرورت دارد. ویژگی‌ها و شرایط طبیعی، کمالات علمی و عملی و معلومات اکتسابی و رنج‌ها و زحمات زیادی لازم است تا انسان به این فن زیبا و منصب ارجمند نایل گردد.

یکم ـ استعداد ذاتی و آمادگی جسمی و روحی. هر انسانی را استعدادی است که اگر در آن مسیر قرار بگیرد به موفقیت عظیمی نایل می‌آید. در جامعهٔ بشری جمعی علاقهٔ ذاتی به رشته‌های فنی و مهندسی دارند، گروهی توانایی جسمی و روحی برای خلبانی دارند و دسته‌ای برای رشتهٔ پزشکی مستعدترند و دستهٔ دیگر میل به کسب و تجارت دارند و برخی عاشق ورزشند و گروهی برای شغل قضاوت مناسبند. و جمعی دل‌باختهٔ ادبیاتند. طراح آفرینش بدین‌گونه مخلوقات را آفریده تا نظام احسن در همه جا متجلی شود.

هر کسی را بهر کاری ساختند　　　میل آن را در دلش انداختند

سخنوری نیز استعداد ذاتی و میل طبیعی و ذوق و سلیقهٔ خاصی می‌خواهد که یکی از آنها، داشتن بیانی جذاب و حنجره‌ای گیراست. لکنت زبان، مشکل ادای مخارج حروف از موانع خطابه است. سرعت انتقال، ذوق سرشار، قلب محکم، ایمان استوار، خلاقیت و ابتکار، استقامت و پشتکار، از ویژگی‌های سخنوران موفق است. اگر کسی به گونهٔ طبیعی این‌گونه نباشد موفقیت در این میدان بسیار اندک و پر رنج است، اگر چه قدرت اراده و توانایی بشر بالاتر از آن است که اگر چیزی را بخواهد و برای کسب و تحصیل آن رنج‌های زیادی متحمل شود؛ سرانجام بدان خواهد رسید.

دوم ـ اتخاذ شیوهٔ سخنوری در خدمت به جامعه بر اساس وظیفهٔ شرعی و احساس مسؤولیت ملی به اضافهٔ میل ذاتی و استعداد طبیعی، آدمی را زودتر به هدف می‌رساند، چون هر کس شغل سخنوری را مسؤولیت الهی و رسالت ملی بداند بی‌گمان برای کسب موازین و مبادی آن از هیچ‌گونه تلاشی دریغ نخواهد داشت. پیامبر فرمود: آن کس که در طریق آرمانی

تلاش کند به آن می‌رسد.

گفت پیغمبر: اگر کوبی دری　　　عاقبت زان در برون آید سری

سوم ـ ایمان به روش سخنوری به عنوان بهترین شیوهٔ انتقال پیام و هدایت خلق نیز می‌تواند در آموزش و پرورش خطیب و خطابه بسیار مؤثر باشد، چراکه انسان به هر چیزی ایمان و عشق داشته باشد، به مقتضای آن عمل می‌کند.

چهارم ـ جرأت و اعتماد به نفس. با تمرین و تلقینی مداوم و توجه بـه قـدرت نـامحدود انسان و آموختن راه‌های اعتماد به نفس، می‌توان بدان دست یافت.

پنجم ـ تسلط بر هواهای نفسانی و استفادهٔ اهرمی از کلیهٔ تمایلات درونی بر پایه معقول و مشروع در راه نیل به مقصد به انسان شتاب بیشتری می‌بخشد.

ششم ـ تقویت بنیهٔ علمی و حفظی با حفظ آیات، احادیث، اشعار، مقتل‌ها، کلام حکیمان، اقوال متفکران و آموزش‌های لازم تأمین می‌شود.

هفتم ـ تحصیل علوم و دانش‌های اسلامی و معلومات عمومی، تسلط بر ادبـیات عـربی و فارسی، آگاهی بر واژه‌های خارجی که در السنه وافواه مردم متداول است و شمّه‌ای از علوم روز که در هدایت شنوندگان دخالت دارد، مانند روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، فلسفه، منطق، هندسه، ریاضیات، عرفان، اخلاق، علوم قرآنی و علوم طبیعی.

هشتم ـ آشنایی با اصول و موازین سخنوری و به کار گرفتن آن معیارها به هنگام سخن‌رانی شرط اساسی سخنوری است. ممکن است کسی ادبیات را بداند، ولی به هنگام قرائت کتاب‌ها و متون عربی، قواعد را به کار نبرد. چنین شخصی همواره در تـلفظ، گـرفتار اغـلاطی است. انسان تا نسخهٔ پزشک را عمل نکند نباید در انتظار درمان باشد.

نهم ـ آشـنایی بـه اصـول روان‌شـناسی و تـربیتی و جـامعه‌شناسی. بـاید اعـتراف کـنیم کـه روان‌شناسان و معلمان امور تربیتی به نتایجی نایل آمده‌اند که باید خطیب بدان‌هـا عـنایت داشته باشد.

دهم ـ ایمان نظری و عملی به محتوای کلام. مطالعهٔ عمیق موضوعی می‌تواند باور بـه آن موضوع را فراهم نماید و عمل به مقتضای آن التزام عملی و روح تعبد بیافریند. سخنور دینی اگر بر خلاف فرهنگ و عقیدهٔ خود حرف بزند رضای مخلوق را بر غضب خدا ترجیح داده

به تدریج پیش خلق خدا بی‌اعتبار خواهد شد و کلامش نیز تأثیر بایسته‌ای نخواهد داشت. سخنوران غیر مذهبی به این‌گونه مسائل می‌توانند ملتزم نباشند، اما سخنوران دینی از نظر عملی و نظری به متون خطابه التزام دارند. لازم است در محتوای سخن‌رانی تحقیقات عمیق و همه جانبه صورت گیرد تا سخنور ایمان نظری پیدا کند. اگر کسی هنوز مطالعهٔ کافی در موضوعی ندارد ایمان و یقین برایش حاصل نخواهد شد، همان‌گونه که عمل به مقتضای گفتار است که روح تعبد و التزام خطیب را تقویت خواهد کرد و عدم التزام عملی و لاابالی‌گری او را به بی‌تفاوتی و به تدریج به بی‌اعتقادی می‌کشاند، همان‌گونه که ماتریالیسم نظری ماتریالیسم عملی و اخلاقی را موجب می‌گردد مادیگری اخلاقی نیز به اصول مادیگرانه منجر می‌شود.

یازدهم ـ اخلاص در تبلیغ گفتاری، که در این نکته تنها به شعری از حافظ اکتفا می‌کنیم:

تو بندگی چو گدایان به شرط مزد مکن　　که خواجه خود روش بنده پروری داند

دوازهم ـ رعایت تقوا و عفت در گفتار. تقوای زبان یکی از عوامل پیروزی خطیب به شمار می‌رود. سخنور باید از کلمات رکیک و خلاف عفت عمومی اجتناب نماید. مردم و مخالفان نیز باید از زبان مبلغ به‌گاه سخن‌رانی در امان باشند. وای بر سخن‌رانی که مؤمنان از سخنان او هراس داشته باشند و خطابه را در خدمت تصفیهٔ حساب‌ها و منافع شخصی به‌کار بندد! سخن‌رانی دینی نباید اغراض شخصی و هدف‌های سیاسی و مادی و اغراض آلودهٔ خود را در منبر مطرح سازد.

اگر شکایتی دارد باید از طریق مجاری قانونی وارد شود. نباید در فتنه‌های سیاسی و اجتماعی وارد شود. پیشوای متقین فرمود:

كن في الفتنة كابن اللبون لا ظهرٌ فيركب و لاضرع فيحلب؛

در فتنه‌های سیاسی و اجتماعی هم‌چون بچه شتر شیرخوار باشید که پشتی برای سواری دادن و پستانی برای شیر دوشیدن ندارد.

جریانات سیاسی نباید از سخنوران به سود خود استفاده کنند. در بحران‌های سیاسی و اجتماعی، انتخابات، تظاهرات و راه پیمایی‌ها باید منتهای دقت و احتیاط به‌کار گرفته شود، چرا که دیده شد بزرگانی در بحران‌های اجتماعی به صحنه آورده شدند و افراد فرصت طلب، از آنان برای مقاصد سیاسی خود استفادهٔ ابزاری نمودند و در نتیجه از اعتبار و شخصیت

اجتماعی شان کاسته شد. آنان در پایان غایله، فهمیدند اشتباه بزرگی کرده‌اند، ولی ندامت ثمری نداشت و راه بازگشتی نیز نداشتند. مؤمن نباید به نام تقویت ارزش‌های دینی فریب بخورد و تحت تأثیر افراد احساساتی قرار بگیرد. از حملات ناروا به گروه‌ها و جناح‌های به اصطلاح خودی باید پرهیز نمود. اگر نظریه‌ای بر خلاف محکمات اسلامی هم داشته باشند باید با حکمت استدلالی و مواعظ اخلاقی به نقد کشیده شود، نه با جنجال‌های سیاسی و نامشروع. هدف مبلغ اسلامی باید در قدم اول هدایت باشد و آن‌گاه کسانی را که تحت تأثیر واقع شده‌اند ارشاد نماید. سخنور باید بداند با پرخاشگری و سخنان غیر منطقی کاری از پیش نخواهد رفت و به جای هدایت، لجاجت و پافشاری بر عقیده، ایجاد خواهد شد.

سیزدهم ـ هم آهنگی با فرهنگ زمان. سخنور متعهد و کارآمد با فرهنگ زمان حرکت می‌کند. از واژه‌ها و تعبیرات تازه سود می‌جوید، تا از کاروان زمان عقب نماند. ثروتی از واژگان جدید و انبوهی از مفاهیم و موضوعات ضروری را فراهم می‌سازد. اشعار شاعران نام‌بردار را گلچین می‌کند و به حافظه می‌سپارد، با نظریات جدید آشنا می‌شود، مایه‌های ادبی و علمی خود را تقویت می‌نماید، از هر خرمنی خوشه‌ای بر می‌چیند. منطق و کلام جدید را می‌آموزد، از تفسیر، حدیث، فلسفه و عرفان، اخلاق تحلیلی، تاریخ و جغرافیا، حساب و هندسه بی‌نصیب نمی‌ماند. از همه مهم‌تر در اصول عقاید، اهل فکر و نظر است تا بتواند امت و هم‌نوعان خود را انذار و ارشاد نماید. تفقه در دین، یعنی اجتهاد در اصول دین و اخلاق اسلامی؛ و اگر در فروع دین نیز متخصص و حتی مجتهد متجزی باشد، شعاع نفوذش گسترده‌تر خواهد شد.

چهاردهم ـ در سبک سخن‌رانی شیوه‌ای را که با مدارج علمی و سن و سال و حنجره‌اش مناسب‌تر است برگزینند. در سبک و آهنگ سخن‌رانی، تقلیدی معقول است که منطبق بر تارهای صوتی گوینده باشد و نباید آهنگی را انسان بر خود تحمیل کند. در عین حال باید از سبک گویندگان موفق و مشهور پیروی کرد. تقلید محسوس و همه جانبه از سخنوران محبوب، مطلوب نیست تا چه رسد از سخن‌رانانی که تاریخ مصرف آنها تمام شده باشد.

به تقلید گویندگان کهن　　　نکردم گنه گر نگفتم سخن
سخن‌گوی باشد زبان زمان　　　که حال زمان را بود ترجمان

زمـان را کسـی تـرجـمانی کـند | کـه با منطقش هـم‌زبـانی کـند
درخت کـهن پـایدش بـوی مـرگ | به پیوند نو، نو کـند بـار و بـرگ
کـهن تـا نگشـتی نـوآموز بـاش | بـه هـر روز دارای آن روز بـاش

پانزدهم ـ گفتارش را از منابع قطعی اسلام، مـانند کـتاب و سـنت تـاریخ و سیره مـعتبر استنباط کرده باشد. آن چه بـه عـنوان احکـام، عـقاید و اخـلاق و تـاریخ دیـنی مـی‌خواهـد بازگو سازد پس از تفحص و جستجوی کامل باشد، چراکه گفتارهای خطیب روز قیامت بر وی عرضه می‌شود. اگر بر خلاف دستورهای الهی باشد به عذاب الیم گرفتار مـی‌شود. نـقل اخلاق عارفان و عالمان و خط مشی آنان در صورتی صحیح است که با موازین و معیارهای قطعی اسلام و سیرهٔ پیامبر و ائمهٔ معصومین علیهم السلام منطبق باشد، چون عمل مـعلمان اخـلاق و بزرگان فقه و فلسفه و عرفان و معنویت حجت شرعی نیست و بسا ممکن است مـنطبق بـا سـیرهٔ ائـمه علیهم السلام نـباشد؛ مـثلاً بـرخـی از عـالمان هـدیه را نـمی‌پذیرفتند، ولی پـیغمبر اسـلام مـی‌پذیرفت. البـته مـمکن است گـفته شـود نـپذیرفتن آنـان، بـه جـهت انگـیزه‌های بـاطل اهداکنندگان بوده است، ولی شهید مدنی قبول می‌کرد.

می‌گویند: شخصی در حال جنابت بر یکی از اولیای خدا وارد شد. او بی‌درنگ به گوشش گفت: چرا در حال جنابت آمدی؟ این عمل بر خلاف اخلاق اسلامی است، چون باعث تحقیر و تضعیف مؤمن می‌شود. یا می‌گویند: یکی از عالمان وارسته هر چه نـامه دریـافت مـی‌کرد پاسخ نمی‌داد. این نیز عملی است بر خلاف سیره و سنت معصومان. جواب نامه مثل جواب سلام واجب است. بی‌اعتنایی به نامه‌نگار دور از شأن مؤمن است تا چه رسد به معلم اخلاق. هم‌چنین بازگویی خواب‌ها و ترتیب اثر شرعی دادن به آن صحیح نیست. گوینده‌ای از معلم اخلاقی نقل می‌کرد که مرید او رفت نان برای صبحانه بگیرد وقتی بـرگشت گـفت: نـانوایـی خیلی شلوغ بود. مربی برآشفت و گفت: چهل روز از معنویت عقب ماندی!

از این رو امام علی علیه السلام فرمود: «**اعرف الحق تعرف أَهله و اعرف الباطل تعرف أَهـله**»؛ یعنی به جای اشخاص باید موازین حق را شناخت. هر کس با میزان حق منطبق باشد او اهل حق است و هم‌چنین برای شناخت عناصر باطل باید معیارهای باطل را شناسایی نمود، نه این که حقیقت را از طریق **شیوه‌های اخلاقی** بزرگان بشناسیم. به هر حال، نباید مجذوب صِرف

بزرگان عارف و غیر عارف باشیم.

سخنور دینی از بازگو ساختن مطالب ضعیف و خلاف عقل و مأیوس کننده جداً باید اجتناب کند. در نقل مصایب اهل بیت و مواعظ اخلاقی به اسناد معتبر تکیه نماید. سید بن طاوس در کشف المحجة به سند خود از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که فرمود:

۱. «و لا تُحَدِّث إلّا عَنْ ثقةٍ فتکون کذّاباً و الکذب ذلّ»؛ یعنی مطالب را جز از شخص مورد اعتماد و یا منبع معتبر بازگو نکن وگرنه دروغ‌گو محسوب خواهی شد و بی‌گمان دروغ منشأ ذلت و خواری انسان است.

۲. امیر مؤمنان علی علیه السلام در نهج البلاغه طی نامه‌ای به حارث همدانی می‌نویسد:

و لا تُحَدّث الناس بکلّ ما سَمِعْتَ فَکفی بِذلك کذبا؛

برای مردم از شنیدنی‌هایی که داری حدیث نکن که این بی‌مبالاتی در بازگو ساختن مسموعات برای دروغ‌گویی کفایت می‌کند.

ذات اقدس متعال در توبیخ یهودی‌ها و خباثت آنها می‌فرماید: ﴿سَمّاعون لِلْکذِبِ سَمّاعون لقوم آخرین﴾. به فاصلهٔ یک آیه مجدداً تأکید می‌کند: ﴿سمّاعون للکذب أکالون للسحت﴾ گوششان برای شنیدن دروغ و بازگو نمودن دروغ‌ها را به دیگران بسیار آمادگی دارد.

این دو آیه تهدید بلیغی است بر شنیدن و نقل مطالب دروغ به‌طور مطلق چه مربوط به مصایب اهل بیت عصمت و طهارت باشد و چه اخبار معمولی، خواه آن دروغ از منبع بی‌اعتبار باشد و یا از افواه مردم شنیده شده باشد.

وای به حال ذاکرانی که از طریق بیان داستان‌ها و مسایل دروغین ارتزاق نمایند و فاجعه‌بارتر این که مطالب دروغ را از لسان معصومین بازگو ساخته و مجالس دینی را آلوده سازند.[1]

واعظ دینی باید مطالب را از صمیم دل و از کتاب و سنت و عقل بیان نماید و شنیدنی‌های خود را با کتاب و سنت و عقل مقایسه نموده اگر مطابقت داشت نقل نماید وگرنه جزو دروغ پردازان خواهد بود.

---

۱. منتهی الآمال، ج ۱، ص ۴۷۰.

از بیان کرامات مشکوک و غیر معتبر برای معصومین علیهم السلام نیز دریغ دارد، چرا که نقل کرمات بی اساس باعث می‌شود همهٔ حقایق زیر سؤال برود.

هم اکنون حوادث حقیقی تاریخ کربلا برای برخی از روشنفکران مسلمان علامت سؤال ایجاد کرده است. گناه این موضوع بر می‌گردد به عناصر ساده اندیش و کسانی که هدفشان مجلس آرایی و تجمع مال و منال و مرید پروری است.

امروز جمع کثیری از مداحان و ذاکران از همین رهگذر به آلاف و الوف رسیده‌اند و معدودی از آنان مخلصانه در این وادی گام بر می‌دارند.

امر به معروف و نهی از منکر در حوزهٔ غیبت و نقل دروغ در مجالس دینی به کلی وارونه شده است. برخی از آگاهان می‌گویند یکدیگر را توصیه به سکوت و عدم تعرض به ذاکران و مرثیه خوانان می‌کنند.

محور اصلی این نوع سخن‌رانی‌ها، یا به فطری بودن دین مربوط می‌شود و یا به فلسفه و لزوم دین. البته این مسأله ابعاد مختلف و محورهای بسیاری، مانند توحید، معاد، عدل الهی، نبوت، امامت، قرآن، فروع دین، نقش دین در اجتماع، زیان‌های بی‌دینی و مباحثی هم چون جای گزین شدن علم و وجدان به جای مذهب و... دارد.

در هر صورت، خطبه‌های دینی بیشتر با عواطف مردم سر و کار دارد و دل‌ها را قبضه می‌کند و اگر خطیب توانست از مسائل شورانگیز و مهیج مذهبی استفاده کند می‌تواند موفق باشد و در غیر این صورت، موفق نمی‌شود. جنگ‌های صلیبی و انقلاب‌های دینی از قدرت احساسات توده‌ها مایه گرفته است.

سخن‌رانی‌های دینی باید مردم را از حالت رکود و جمود بیرون آورد و آنان را به خیرات و فضیلت‌ها دعوت کند.

سخنور دینی می‌تواند دریای راکد عقل بشر را به موج و انقلاب بیندازد و شنوندگان را مسخر ارادهٔ خود سازد و آنها را به سوی ایمان و اخلاق دعوت نماید و سرانجام با قدرت بیان و سحر سخن، چهرهٔ سیات دینی را زشت و اوامر الهی را زیبا جلوه دهد و تقوا را محبوب و بی‌تقوایی را منفور سازد.

به هر حال، خطابه‌های دینی، رایج‌ترین و مشهورترین نوع سخنوری در میان جوامع

مذهبی و اسلامی است و آن عبارت است از: تجزیه و تحلیل مسائل دینی مطابق موازین سخنوری به منظور تعلیم و ترغیب و اقناع مردم و ایجاد روح تعبد و التزام عملی برای کسب سعادت مادی و معنوی و تثبیت ارزش‌های مذهبی (معروف‌ها) و نفی ضد ارزش‌ها (منکرات) است؛ به عبارت دیگر، سخن‌رانی مذهبی عبارت است از: ترغیب مخاطبان به معروف‌های دینی و نهی از منکرات آن بر شیوهٔ سخنوری.

اگر متون خطبه‌های دینی را مطالعه کنیم خواهیم فهمید که هدف نهایی آن دعوت و ترغیب مردم به معروف‌ها و ارزش‌های اخلاقی و نهی از منکرات و ضد ارزش‌هاست و یا به تبیین مبانی عقیدتی و احکام و آیات قرآن و فلسفهٔ احکام و تاریخ انبیا از متن کتاب و سنت و عقل و فطرت می‌پردازد.

در سخن‌رانی‌های مذهبی از فرایض احکام و فضایل اخلاق، ترک سیئات اخلاقی و محرمات الهی سخن می‌رود و چگونگی جهاد با نفس اماره، پیکار با دشمن بیرونی، دفاع از عدالت و آزادی، حمایت از مظلومان، فقر زدایی، آثار ویرانگر گناهان و ترک واجبات بیان می‌شود که همهٔ این امور بر می‌گردد به تثبیت ارزش‌ها و معروف‌های مذهبی و نفی منکرات فردی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و اخلاقی. تمام ادیان الهی و پیامبران خدا بدین مقصد عالی مبعوث شدند. غزالی در این باره می‌نویسد: «امر به معروف و نهی از منکر، قطب اعظم دین است. تمامی اندام‌های دین بر این محور می‌چرخد و پیامبران بر این امر برانگیخته شده‌اند. اگر طومار این دو فریضهٔ عظیم الهی بسته شود بساط نبوت نیز برچیده خواهد شد، مشعل فطرت دینی خاموش می‌شود و تاریکی ضلالت گسترش می‌یابد و جهل و نادانی رواج پیدا می‌کند».[1]

امام علی علیه السلام در نهج البلاغه می‌فرماید:

و ما أَعمال البرّ كلّها و الجهاد في سبيل الله عند الأَمر بالمعروف و النهي عن المنكر إلا كنفثة في بحر لجّي؛[2]

تمام کارهای نیک به اضافهٔ جهاد در راه خدا، در مقایسه با امر به معروف و نهی از منکر به

---

۱ . ابن زهره، الخطابه.

۲ . نهج البلاغه، حکمت ۳۷۴.

منزلهٔ قطره‌ای است در برابر دریای بیکران و عمیق.

بنابراین نباید آحاد جامعه به ویژه مبلغان اسلام در برابر این دو فریضهٔ بزرگ الهی در تمام سطوح فردی، اجتماعی، سیاسی و اخلاقی مسامحه نمایند و یا از کسی بترسند و یا برای حفظ وجاهت دم فرو بندند و سکوت نمایند. اصحاب پیامبر و تابعین آنها در برابر حَجّاج‌ها و خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس بدون واهمه نهی از منکر می‌کردند. سعید بن جبیر، میثم، ابوذر، رشید هجری و... در این میدان مردانه ایستادگی کردند تا به فیض شهادت رسیدند. مورخین نقل کرده‌اند: روزی حَجّاج بن یوسف عده‌ای از علمای عراق را احضار کرد: شعبی و حسن بصری نیز در جمع آنان بودند. سخن از علی بن ابی طالب به میان آورد و بدگویی کرد. عالمان اهل‌سنت نیز از ترس و یا از روی طمع با وی همراهی کردند؛ حسن بصری سکوت کرده و از شدت خشم انگشت به دندان گرفته بود. حَجّاج رو به او کرد گفت: «یا أبا سعید! مالي أراكَ ساكِتاً؛ ای ابو سعید چه شده است که تو را ساکت می‌بینم». حسن پاسخ داد: با سکوت گناهی مرتکب نمی‌شوم. پرسید: نظرت دربارهٔ ابوتراب چیست؟

حسن، آیهٔ تغییر قبله[1] را تا آخر تلاوت کرد، آن‌گاه نتیجه گرفت که حضرت علی از کسانی است که خدا از میان مؤمنان، او را به هدایت ویژه‌ای مفتخر ساخته است و او تنها پسر عموی پیغمبر است که دخترش را به نکاح او درآورد؛ محبوب‌ترین مردم در پیشگاه رسول خداست و از ناحیهٔ پروردگار سوابق پر برکت و کراماتی دارد که هرگز تو و بالاتر از تو نمی‌تواند این کرامات را سلب نماید و یا بین او و برکاتش حایل شود. من بر این باورم اگر برای حضرت علی تنها چنین برکاتی باشد که هست و ذات اقدس الهی به این فضایل او را آراسته باشد برای او کافی است. شعبی می‌گوید: گفتاری بهتر و عادلانه‌تر از این گفتار نشنیده‌ام. حَجّاج صورت درهم کشید و به اندرون رفت و سپس او را احضار و تهدید به مرگ نمود. حسن بصری از این پس راه انزوا را پیش گرفت و مصلحت سکوت را بر

---

۱. ﴿و ما جعلنا القبلة الّتی کنت علیها إلا لنعلم من یتبع الرسول ممّن ینقلب علی عقبیه و إن کانت لکبیرةً إلّا علی الّذین هدی الله و ما کان الله لیضیع إیمٰنکم إنّ الله بالنّاس لرئوف رحیم﴾؛ ما قبله‌ای که هم اکنون بر آن نماز می‌گزاری قرار ندادیم؛ مگر برای این که معلوم گردد چه کس از پیامبر، بدون چون و چرا پیروی می‌کند و چه افرادی به جاهلیت بر می‌گردند و این امر امتحان بزرگی بود؛ جز برای کسانی که خداوند آنان را هدایت ساخته است و شیوهٔ خدا آن نیست که ایمان شما را ضایع نماید و قطعا خداوند به مردم رؤوف و به مؤمنان مهربان است. بقره (۲) آیهٔ ۱۴۳.

حقیقت فریاد ترجیح داد.[1]

در مقابل اینان، افرادی مانند میثم تمار، ابوذر و سعید بن جبیر و... تا سر حد شهادت فریاد بر آوردند و بر ستمگران تاختند که، «**أَفضل الجهاد کلمة عدل عند إمام جائر**؛ بهترین گفتن سخن عادلانه در برابر پیشوای ستمگر است». امر به معروف و نهی از منکر بر سه نوع است:

یکم ـ دعوت مسلمان‌ها از سایر امت‌ها به خیر و نیکی، تا همهٔ مسلمان‌ها در کردار نیک با آنان مشارکت نمایند.

این برداشت برخاسته از آیهٔ ﴿**کنتم خیر أمة أخرجت للناس تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر**﴾ است.[2]

دوم ـ دعوت کشورهای مختلف اسلامی از برادران ایمانی در سراسر جهان در راستای ایجاد همبستگی و یافتن راهکارهای مناسب برای تثبیت ارزش‌های دینی و طرد منکرات اخلاقی اجتماعی و سیاسی و جلوگیری و رهایی از سلطهٔ استکبار جهانی.

سوم ـ نظارت ملی در تداوم و رواج این دو فریضه در بین افراد یک ملت. در این مرحله مسلمان‌ها در برابر آحاد جامعه وظیفه مندند که از سقوط یکدیگر جلوگیری کنند و هرکدام دیگری را به معروف سفارش نمایند و از منکرات باز دارند. مصداق بارز آیهٔ ﴿**ولتکن منکم أُمّة یدعون إلی الخیر و یأْمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر**﴾[3] پرورش مبلغان و سخنوران دینی بدین منظور است. در عصر حاضر بهترین شیوهٔ امر به معروف و نهی از منکر در قالب خطبه‌های دینی مطرح می‌شود. خطیب دینی باید از هر فرصتی برای انجام این رسالت گران‌سنگ بهره جوید.

به هر رو، سخن‌رانی‌های دینی از هر جهت بر سایر خطابه‌ها ترجیح و برتری دارد؛ چرا که از نظر محتوا عالی‌ترین مفاهیم انسانی و مقدس‌ترین عقاید و تکالیف دینی را در بردارد: در خطبه‌های دینی مسائلی بازگو می‌شود که سرنوشت مادی و معنوی

---

۱ . ابوزهره، الخطابه، ص ۱۹۰.
۲ . آل عمران (۳) آیهٔ ۱۱۰.
۳ . آل عمران(۳) آیهٔ ۱۰۴.

و سعادت فردی و اجتماعی انسان به آن بستگی دارد؛ مانند دعوت به تحصیل علم و تقوا و پرهیز از هرگونه انحراف اخلاقی و فکری چون مکر، بخل، تکبر، حسد، مقام پرستی، غارتگری و ده‌ها مسألهٔ دیگر، که جنگ با خرافات و بدعت‌ها در رأس آنها قرار دارد.

گوستاولوبون، جامعه شناس معروف فرانسوی می‌گوید: «منطق دینی از تمام منطق‌ها عالی‌تر و نافذتر به نظر می‌رسد، زیرا اثر خود را در تمام شؤون حیات فردی و اجتماعی می‌گذارد و در کلیهٔ فنون، آداب، سیاست، اقتصاد و فرهنگ، حضور آن را مشاهده می‌کنیم. دین، باعث تربیت وجدان، تهذیب باطن و بیدار کنندهٔ فضیلت‌های نهانی و فراموش شده است، لیکن علوم و دانش‌های امروزه تنها مغزها را رشد داده و با اختراعاتش دنیای بشر را آباد ساخته است. عنصر دینی نوعی قانون اخلاقی است، همان‌گونه که علم اخلاق دربردارندهٔ خیر و شر در کارهای اختیاری است، دین هم عمل را به هدف و قصد و نیّت وابسته می‌داند. با جامعیتی که در آیین اسلام دیده می‌شود به خوبی می‌توان اظهار داشت که اسلام صلاحیت ارشاد خلق‌ها را در تمام شؤون زندگی داراست».[1]

واعظ دینی از هر فرصتی می‌تواند استفاده کند و برای مردم از اصول اعتقادات، فروع دین و اخلاق دینی گرفته تا مسائل سیاسی، کشاورزی و بهداشتی را در قالب سخن‌رانی بیان کند. فتوای تحریم تنباکو که میرزای شیرازی داد و سخنوران در منابر و مجالس آن را برای مردم تبیین کردند باعث شد بساط استعمار بریتانیا در هم پیچیده شود و ملت ایران را از خطر شکست اقتصادی محفوظ بماند.

مشخصات واعظان دینی

همان‌گونه که خطابهٔ دینی بر دیگر سخن‌رانی‌ها امتیاز و برجستگی خاصی دارد واعظان دینی هم باید ویژگی‌ها و امتیازات ویژه‌ای داشته باشند که ذیلاً می‌آوریم:

۱. تمام صفات سخنوران سیاسی، قضایی، علمی و اجتماعی را باید دارا باشد.

---

۱ . به نقل از: ابن زهره، الخطابه، ص ۱۸۰.

۲. داشتن شجاعت معنوی این نوع شجاعت در صراحت لهجه و شفاف سازی مطالب دینی ضرورت دارد. چنین واعظی هرگز در بیان احکام دین مسامحه و ملاحظه نخواهد داشت و از سرزنش کنندگان نمی‌هراسد و هرگز خشنودی و خشم مخلوق او را از بیان حقایق دینی باز نمی‌دارد، چرا که خویش را وقف هدایت و اصلاح خلق و جلب رضایت حق تعالی کرده و اذیت و آزار مخلوق برایش اهمیتی ندارد. مرحوم غزالی در احیاء العلوم می‌نویسد: برخی از پیشینیان به جوانان سفارش می‌کردند که اگر خواستید در مسند وعظ و خطابه بنشینید و امر به معروف کنید خود را برای صبر و تحمل آماده سازید و تکیه بر اجر و ثواب الهی کنید تا هرگز تلخی آزار و رنج و مصیبت زخم زبان و اهانت‌ها را احساس نکنید. بدین جهت است که ذات اقدس متعال صبر را با امر به معروف در آمیخته است و از زبان لقمان می‌فرماید:

﴿یا بنیّ أقم الصّلوة وأمر بالمعروف و انه عن المنکر واصبر علی ما اصابك إنّ ذلك من عزم الأُمور؛[1]

پسرم! نماز را برپای دار و به نیکی‌ها امر کن و در برابر آن‌چه بر تو در این راه رسید صبر پیشه ساز، زیرا صبر و مقاومت از عزم راسخ انسان در امور زندگی حکایت دارد.

این سخن بدین معنانیست که واعظان طریق خشونت را با مخاطبان در پیش گیرند، چرا که حکمت موعظهٔ نیکو و جدال احسن، خشونت را در امر تبلیغ به‌طور کلی نفی می‌کند، مگر در برابر حاکمان مستبد و زورگویان بی‌منطق، بلکه مدارا و مهربانی را، حتی در برابر فرعون‌ها، نیز مطلوب می‌شمارد تا چه رسد به مردم معمولی. البته در صورتی که ملایمت مؤثر نیفتاد و انتقاد تند می‌توانست راه منحصر به فرد باشد در این صورت اتخاذ آهنگ تند و تیز در هدایت مجاز می‌شود؛ و معروف است: «الضرورات تبیح المحذورات؛ ضرورت‌ها ممنوعیت‌ها را بر طرف می‌سازد و کار را مجازات می‌سازد».

۳. تقوا، عفاف و عزت نفس. سومین شرط واعظ دینی عزت و تقواست، زیرا اگر چشم طمع به زراندوزان بدوزد و فاقد تقوای الهی باشد، نمی‌تواند دین باوری و تقوا در شنونده ایجاد نماید.

---

۱. لقمان (۳۱) آیهٔ ۱۷.

۴. مجهز به علوم و دانش هایی که به نوعی در مواعظ دینی دخیل است؛ مانند اصطلاحات روز، مردم‌شناسی، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی باشد و از متخصصان فرهنگی و اندوخته‌های مربیان تربیتی و سایر نخبگان بهره ببرد.

۵. به زبان، ادبیات، سنت‌ها و فرهنگ‌های اقوامی که می‌خواهد تبلیغ نماید، آگاه باشد. آمده که پیامبر اکرم عده‌ای را مأمور کرد زبان عبری بیاموزند تا بعضی از یهودی‌ها را هدایت نمایند.

۶. به محاسن و مکارم اخلاق، چون سعهٔ صدر، تواضع، بردباری، که از مقتضیات سخن‌ران دینی است، مجهز باشد.

خطیب دینی هم چون طبیب دل‌سوز و متعهدی است که باید بیمارانش را معالجه کند و جز با ملاطفت و ایجاد شور و امید و عفو و اغماض نمی‌توان بیماران اخلاقی را معالجه کرد. خطاب ﴿**خذ العفو وأمر بالعرف و أَعرض عن الجاهلین**﴾ از ویژگی‌های تبلیغی رسول اکرم است.

در تاریخ دارد: واعظی مأمون را با خشونت نصیحت کرد. مأمون گفت: با مهربانی و مدارا موعظه کن. تحقیقاً خداوند کسی را که بهتر از تو بود مبعوث نمود بر کسی که بدتر از من بود با وجود این دستور داد او را به نرمی و مدارا دعوت کند.[۱]

ابوامامه نقل می‌کند: جوانی خدمت پیامبر رسید، عرض کرد: یا رسول اللّه! آیا اجازه می‌دهید من زنا کنم! اطرافیان پیامبر بر سرش فریاد کشیدند و او را مورد عتاب قرار دادند. پیامبر فرمود: او را رها کنید. به جوان فرمود: نزدیک‌تر بیا. آن‌گاه با مهربانی و آرامی خاصّی پرسید: آیا دوست داری کسی با مادرت زنا کند؟ عرض کرد: هرگز! فدایت شوم. پیغمبر فرمود: مردم هم دوست ندارند کسی با مادرشان زنا نماید. بعد پرسید: آیا دوست داری کسی با دخترت زنا کند؟ گفت هرگز! فرمود: دیگران هم دوست ندارند. سپس پرسید: آیا دوست داری با خواهرت چنین عملی انجام دهند؟ عرضه داشت: هرگز! حضرت همین سخن را در مورد عمه و خاله نیز مطرح کردند و او پیوسته می‌گفت: دوست ندارم. سپس پیامبر دست روی سینه جوان گذاشت و فرمود:

---

۱. اشاره به آیهٔ «اذهبا إلی فرعون إنه طغی فقولا له قولا لینا لعله یتذکر أو یخشی» ـ طه (۲۰) آیهٔ ۴۳ و ۴۴.

اللّهمّ طَهِّرْ قلبه و اغفر ذنبه و حصّن فرجه؛

بار خدایا! قلبش را پاک و گناهانش را ببخشای و او را در حصار عفّت قرار ده.

اقسام خطابه‌های دینی

خطابه‌های دینی در جهت دعوت به اسلام و مواعظ اخلاقی انواعی دارد:

یکم ـ خطابه جدلی

این گونه خطبه‌ها برای دعوت به آیین مقدس اسلام صورت می‌گیرد و در واقع نوعی مجادلهٔ طبیعی و احسن است. متصدی چنین خطابه‌ای باید دارای عقل سرشار و آگاه به تمام شؤون اجتماعات و اوضاع و شرایط اخلاقی و فرهنگی ملّت‌ها باشد و هم‌چنین عقاید و آرای دینی آن‌ها را بداند تا بتواند میان عقاید صحیح و نادرست آنها مقایسه و موازنه ایجاد کند. چنین خطیبی در فن مجادله نیز باید تخصص داشته باشد به‌طوری که در مقام جدال عاجز نماند. او باید سطح فکری و اعتقادی مخاطبان را بشناسد تا با استدلال قوی وارد عرصهٔ مباحثه شود و به هنگام دعوت، نخست مطالبی که خوشایند آنهاست، بلکه جنبه جهانی دارد و با عادات و آداب آنان سازگارتر و در فرهنگ آن‌ها مطلوب است، طرح نماید. آن‌گاه مسایل اصولی را به تدریج گوشزد نماید.

هجرت مسلمان‌ها به حبشه به رهبری جعفر طیار و تعقیب آنان توسط مشرکین و گفتار وی در حضور پادشاه حبشه و بیان احکامی که فطرت و عقل سلیم می‌پسندد و سر لوحهٔ برنامه تمام انبیا به ویژه این پیغمبر جدید است، و نیز خواندن آیاتی دربارهٔ حضرت مریم علیها السلام، که نجاشی و اطرافیان را سخت متأثر ساخت، از مصادیق روشن این نوع خطابه (تبلیغ) است. خطیب دینی باید دستورات اسلام را با سایر ادیان به ویژه با دینی که مخاطبان دارند، مقایسه نماید بدون این که کوچکترین تأنی صورت گیرد. قرآن می‌فرماید: **﴿و لا تجادلوا أَهل الکتاب إلا باللّتی هی أحسن﴾**.[1] مجادلهٔ احسن با عبارات روشن و جذاب و مسائل مورد وفاق و یا خوشایند امکان‌پذیر است.

---

۱. عنکبوت (۲۹) آیهٔ ۴۶.

دوم ـ خطابه تعلیماتی (آموزشی)

این نوع خطابه نیز اقسامی به شرح زیر دارد:

۱. خطابه‌های آموزشی برای عموم مردم بسیار مفید است. خطیب در این نوع سخنرانی‌ها چونان مدرسی، اصول دین، احکام و اخلاق فاضله را به مردم می‌آموزد. در این بخش به زبان ساده باید از بحث توحید شروع و به معاد ختم نماید. از طرح مسائل پیچیدهٔ فلسفی بپرهیزد، زیرا مردم معمولی آنها را نمی‌فهمند و همین باعث خستگی و دلزدگی آنها از این نوع مباحث می‌شود.

۲. از طرح مسائل اختلافی خودداری نماید. شبهاتی را که در اذهان هنوز جای نگرفته و برای اکثر مخاطبان مطرح نیست نباید بازگو نماید، چراکه باعث تشویش افکار و سرگردانی مردم خواهد شد. طرح اشکال و شبهاتی که مخاطبان نمی‌دانند در واقع احیای مطالب باطل است و بسا ممکن است شبهه‌ها در ذهن مستمع بماند و پاسخ درست ادراک و دریافت ننماید.

۳. واعظ در مسائل اعتقادی نخست بر کتاب و سنت تکیه نماید و از کشفیات بشری شواهدی را عرضه دارد، بدون این که به مناقشات بپردازد. البته باید برای توضیح از همهٔ فنون و موازین خطابی بهره جوید و در بخش احکام و اخلاق نیز از آیات و روایات و داستان‌های قرآنی و تاریخ اسلام استفاده کند.

سوم ـ خطابه برای تقویت ایمان

این نوع خطابه در راستای تقویت ایمان و رفع شک و تردید از قلوب مسلمانان است تا مردم به دین برگردند، به نماز بیشتر اهمیت دهند، از زکات و خمس دریغ ندارند و حماسهٔ دینی را زنده نگه دارند. خطیب در کشورهایی که بر ضد تبلیغ و جلو تبلیغ دینی گرفته می‌شود شده و می‌شود و آن را مایهٔ عقب ماندگی می‌دانسته و می‌دانند، باید بر سه چیز تکیه کند:

۱. برتری‌های اسلام را گوشزد نماید. راه‌های مجد و عظمت در دنیا و آخرت را از زبان

اسلام بازگو سازد و پیشرفت‌های مسلمانان را در صدر اسلام خاطرنشان سازد که چگونه دنیا را گرفتند و سپس مقاومت آن‌ها و نیاکان آنان را در برابر تهاجم دشمنان علیه مذهب تحسین کند که چگونه اصالت و شرافت مذهبی را در خفقان نیز حفظ کردند و هویت فرهنگی خود را پاس داشتند. از قدرت مسلمان‌های صدر اسلام سخن بگوید که چگونه اسپانیا را گرفتند و اروپا را به سوی علم و کشفیات سوق دادند. سپس به وحدت و همبستگی و شرکت در نمازهای جماعت و رسیدگی به مسکینان و درماندگان دعوت نماید. و در گام بعدی صفات مؤمنان را، که در قرآن به آنها تصریح شده است و هم‌چنین منزلت مؤمنان را در دنیا و آخرت گوشزد نماید. پیامبراکرم صلی الله علیه و آله گاهی یکی از خطبات خود را قرآن قرار می‌داد و پیوسته از آیات استفاده می‌کرد البته چنین سخن‌رانیی برای عرب زبان‌ها مطلوب است، ولی برای سایر مسلمان‌ها باید ترجمه و تفسیر شود و هر چه آیات و روایات بیشتر و بهتر نکته سنجی و تحلیل شود، جلوهٔ نیکوتری خواهد کرد.

آسیب‌های سخنوری

در پایان مباحث این کتاب، از آسیب‌های سخنوری چه در خطابه‌های دینی و چه در خطابه‌های غیردینی بحث می‌کنیم تا خوانندگان را بصیرت افزاید و سخنوران را به کار آید.

ارکان اصلی تبلیغ گفتاری را سه عنصر تشکیل می‌دهد: الف) گوینده، ب) شنونده، ج) محتوا و پیام، و هر یک را آفاتی است. در این بخش به آفات سخنوری از ناحیهٔ گوینده بسنده می‌کنیم تا روشن شود که چرا سخن‌رانی‌های دینی اثر مطلوب را ندارد.

آفات از ناحیهٔ گوینده

آفاتی که به گویندگان و مبلغان مرتبط می‌شود بر دو قسم است: اول ـ ظاهری و برونی؛ دوم ـ درونی و روحی.

آفات برونی

یکم ـ عدم قدرت بیان؛ لکنت زبان، فقدان استعداد ذاتی و ذوق سلیقه و عدم علاقه به فن سخنوری. چنین فردی، سخنور نامداری نخواهد شد؛ هر چند ممکن است معلم اخلاق ارزشمندی گردد و از نصایح و پندهای وی جمعی بهره‌مند گردند. این‌گونه افراد شایسته است شیوهٔ دیگری را در تبلیغ اتخاذ نماید.

دوم ـ عدم معرفت به موازین سخن سرایی. برخی از افراد استعداد ذاتی و آمادگی روحی و جسمی دارند، ولی آموختن اصول و فروع سخن‌رانی را ضروری نمی‌دانند. اینان سخن‌رانان

خودرو و دیمی‌اند. این گروه بر اثر فقدان تمرین و تجربه و آموزش‌های لازم، خویش را در معرض قضاوت مستمعان آگاه قرار نداده‌اند از آغاز کار به شیوهٔ خاصی عادت پیدا کرده‌اند. این گروه گرفتار آفاتی هستند که از آن بی‌خبرند و آمادگی شنیدن کاستی‌های سخنرانی خود را از نقادان سخن سنج و نکته‌پرداز نیز ندارند. اینان می‌توانند از شهرت و شخصیت اجتماعی خویش بهره‌برداری نمایند و در بین قشر خاصی جایگاهی داشته باشند، اما به تدریج قشر تحصیل کرده را از دست می‌دهند.

سوم ـ عدم رعایت نظافت و بهداشت دهان و دندان. نظم و نظافت لباس و رعایت موازین بهداشت از ضروریات سخنوران است. چرکینی لباس و ناموزونی بدن و هم‌چنین عفونت دهان و دندان نفرت عمومی را در پی دارد. بوی سیگار و تریاک، زردی دندان، بوی نامطبوع لباس و بدن از آفات سخنوری است.

چهارم ـ طرح مباحث پیچیده و تخصصی. خطیب باید فراخور استعداد و فهم شنوندگان سخن بگوید. رب النوع فصاحت و بلاغت می‌فرماید:

لا تقل ما لا تعلم، بل لا تقل کلّ ما تعلم؛[1]

در مقام گفتار، چیزی را که نمی‌دانی نگو، بلکه تمام معلومات خود را هم بازگو نساز.

چون بعضی از دانستنی‌های سخنور در خور فهم مستمعان و برخی از معلومات به مصلحت و مقداری از معلومات هم به مقدمه‌چینی و آمادگی مستمعان نیاز دارد. پیامبر فرمود: «ما گروه پیامبران مأموریم که با مردم به میزان عقل و فهم آنان سخن بگوییم».[2]

در حدیث دارد که پیامبر هرگز به ژرفای عقل و جوهرهٔ خردش سخن نگفته است. امام صادق﷣ می‌فرماید: روزی در محضر امام سجاد﷣ سخن از «تقیه» به میان آمد، آن حضرت فرمود:

والله لو علم أَبوذر ما في قلب سلمان لقتله؛[3]

به الله سوگند! اگر ابوذر آن چه در دل سلمان بود می‌فهمید او را می‌کشت.

---

۱. نهج‌البلاغه، کلمهٔ ۳۸۲.

۲. کافی، ج ۲، ح ۸، ص ۲۶۸.

۳. بحارالأنوار، ج ۲، ص ۱۹۰.

پس سلمان فارسی نیز نمی‌تواند اسرار علمی را، حتی به ابوذر بازگو سازد. بی‌جهت نیست که امام علی‌ؑ سر در چاه می‌کرد و یا جابر جعفی احادیثی داشت که از گفتن منع شده بود و بر چاه عرضه می‌داشت. بحث حرکت جوهری یا اصالت وجود، کیفیت ربط قدیم به حادث و همانند آنها را نمی‌توان در منابر بیان داشت.

آفات درونی

یکم ـ غرور علمی و خودپسندی. امام صادقؑ فرمود:

من رضي عن نفسه كثر السّاخطون عليه؛[1]

هر کس از خود راضی باشد منفور جامعه واقع می‌شود.

غرور حالتی است که در گفتار و رفتار مغرور نمایان می‌شود. ممکن است انسانی در مقام معاشرت منتهای تواضع را از خود نشان دهد، ولی در عرصهٔ سخنوری، در مقام بیان مسائل علمی و درک معضلات دینی و اجتماعی، خویش را علامهٔ دهر بداند و به گفتار و نظریات دیگران وقعی ننهد و یا نظر دیگران را باعث نابودی دین بداند و گویندهٔ چنین سخنانی را منحرف و بی‌دین و مزدور خارجی قلمداد کند!

دوم ـ مال‌پرستی و ثروت اندوزی.

حُبّ المال یوهن الدّین و یفسد الیقین؛

مال‌پرستی دین را سست و یقین را نابود می‌سازد.

بدون شک چنین سخنوری، تاجر است نه واعظ؛ به علاوه زبان او به گونه‌ای می‌چرخد که به کسب و کارش لطمه‌ای وارد نشود. در زمان شاه معدوم به گویندهٔ معروفی گفته شد: چرا همگام با نهضت حرکت نمی‌کنی؟ جواب داد: آدم عاقل مغازه و کسب و کار خود را تعطیل نمی‌کند.

سوم ـ داوری‌های غیرمنصفانه و افراطی. سخنور در صورتی که در تحلیل‌ها و انتقادها از اشخاص، گفته‌ها و نوشته‌های دیگران عدالت و انصاف و نزاکت و ادب را رعایت نکند، گفتارش از اعتبار ساقط خواهد شد. اصولاً چنین خطیبی افکارش برخاسته از تعصبات

---

۱. همان، ج ۶۹، ص ۳۱۶ و ج ۷۵، ص ۳۶۸.

جاهلانهٔ جناحی، خشم درونی و بدبینی و کج‌اندیشی خواهد بود. بی‌گمان عوام زدگی، کمبودهای مادی و معنوی، عقده‌ها، حب و بغض‌های افراطی و بدبینی‌ها نیز در این‌گونه برداشت‌ها دخالت دارد که باید پیوسته مراقب بود و دعا کرد که خدای متعال برداشت‌ها و عقاید خطیبان را از دست عقده‌هاشان نجات دهد.

چهارم ـ اعراض از سیرهٔ پیامبران و اوصیای آنان. سیره و سنت گفتاری پیامبران و امامان معصوم‌علیهم‌السلام در قرآن و سنت کاملاً مشهود است و بر مبلغان اسلام پیروی از آنان فرض است. کجا پیامبر اکرم در عرشهٔ منبر می‌نشست و هتاکی می‌کرد؟ کی حرمت مردم را می‌شکست؟ بلکه پیوسته به امر قرآن کریم از شیوهٔ حکمت، موعظه نیکو و غیر مستقیم و جدال احسن استفاده می‌کرد.

آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است　　　با دوستان مروت با دشمنان مدارا

امام صادق‌علیه‌السلام با ابن ابی‌العوجاء و دین ستیزان آن عصر با منطق و نیکوترین جدال برخورد می‌کرد تا آن‌جا که آنان به مفضل بن عمر انتقاد کردند که، چرا پرخاشگرانه با ما صحبت می‌کنی؛ مگر تو شاگرد امام صادق‌علیه‌السلام نیستی! شیوهٔ امام صادق این‌گونه نیست.

پنجم ـ ارائه تحلیل‌های غلط، خام، متضاد و یک جانبه از مسائل اجتماعی و اعتقادی و سیاسی. امام علی‌علیه‌السلام می‌فرماید: «**من استقبل وجوه الآراء، عرف مواقع الخطاء**؛[1] هر کس از نظریات مختلف استقبال کند مواضع و نقاط اشتباه را به خوبی خواهد فهمید». اما آن کس که یک سویه می‌اندیشد و از سایر عقاید بی‌خبر است در جهل مرکب می‌ماند. قرآن می‌گوید:

﴿ولا تقف ما لیس لك به علم إنّ السّمع والبصر والفؤاد کلّ أولئك کان عنه مسؤلاً﴾؛[2]

از چیزی (نظریه‌ای) که بدان علم و یقین نداری پیروی مکن و آن را بازگو نساز، زیرا گوش و چشم و دل در برابر آن مسؤولیت دارد.

به ویژه در سخن‌رانی سیاسی ـ دینی، باید منتهای دقت به عمل آید وگرنه روزی فرا می‌رسد که تحلیل‌های غلط و متضاد خطیب، در معرض داوری هوشمندان قرار می‌گیرد و

---

۱. نهج‌البلاغه، حکمت ۱۷۳.
۲. اسراء (۱۷) آیهٔ ۳۶.

به گوش مردم خواهند رسید.

تیزهوشانند در عالم بسی | عارفند از کار و بار هر کسی

سخنور گمان نکند که هر روز به مقتضای شرایط و احوال می‌شود جوری نظریه‌پردازی نمود و حقایق را وارونه جلوه داد؛ بدین رو که شنوندگان فراموش‌کارند؛ باید احتمال بدهد سخنان او در حافظهٔ تاریخ می‌ماند و باعث رسوایی او می‌شود.

ششم ـ **فقدان طرح صحیح در عرضه سخن‌رانی.** سخن‌ران بی‌گدار نباید به آب بزند و بدون اندیشه و طرح قبلی و تنظیم مطالب نباید به سخن‌رانی بپردازد که این خود به سخنوری ضربه وارد می‌سازد.

هفتم ـ عدم اطلاعات کافی از محیط تبلیغات از نظر فرهنگ، اخلاق و آداب و حساسیت‌ها.

هشتم ـ محرومیت از بصیرت و بینش صحیح دینی، اجتماعی و سیاسی. روحانی هم چون طبیب است؛ نخست باید دردها را بشناسد، آن‌گاه به درمان بپردازد. شناخت دردها، آگاهی و بینش درست، هوش سرشار، آگاهی از علایم و عوارض بیماری‌های روحی می‌طلبد، زیرا هر نوع بیماری عوارض خاص خود را دارد و درمان ویژه می‌خواهد.

ما طبیبانیم شاگردان حق | بحر قلزم خواند ما را فانفلق
آن طبیبان طبیعت دیگرند | کز مرض از راه نبضی بنگرند
ما طبیبان فعالیم و مقال | ملهم ما پرتو نور جلال
آن طبیبان را بود بولی دلیل | وین دلیل ما بود وحی جلیل

نهم ـ عدم دقت در گزینش موضوعات. گاهی یافته‌ها و داشته‌های ما انتخاب‌گر موضوع سخن‌رانی ماست؛ بدون توجه به بایسته‌ها و نیازهای عینی جامعه، موضوعی را که خود جالب می‌دانیم و هنوز در آزمایشگاه خرد آنالیز نکرده‌ایم مطرح می‌کنیم و بر آن تأکید می‌ورزیم، غافل از آن که ممکن است این موضوع، تکراری، ساده، سبک، سنگین، نامعقول و بی‌ارتباط به محیط و فرهنگ زمان و نیازهای جامعه باشد، وانگهی در سخن‌رانی باید اولویت‌ها نیز رعایت شود. این‌گونه گفتارها به جای جاذبه، دافعه ایجاد می‌کند. سخنور باید بکوشد مطالب بایسته و شایسته‌ای پیدا کند و در قالب‌های شیرین بریزد و به عالی‌ترین وجه عرضه نماید. باید باور کند که آگاهی و افزایش معلومات مردم در سایهٔ رسانه‌های گوناگون،

ارتباط تنگاتنگ فرهنگ‌ها و ابزارهای مدرن رایانه‌ای و اطلاع‌رسانی ماهواره‌ها، رسالت مبلغان را بس سنگین و عظیم ساخته است. تلاش جدی، مطالعهٔ عمیق، همتی بلند، هم‌گامی با علوم روز می‌خواهد تا مبلغ بتواند پاسخگوی شنوندگان باشد و تنها با دانستن چند حدیث، داستان و لطیفه، کار تبلیغ سامان نمی‌پذیرد.

دهم ـ فقدان عزت نفس و اخلاص. تحول در قلوب و افکار و جذب شنوندگان به سرچشمهٔ نور و هدایت، توکلی قوی و اخلاصی عمیق می‌طلبد. امید، همت بلند، عزت نفس و بی‌اعتنایی به مال و منال دنیوی شرط اساسی دگرگون‌سازی است. به قول حافظ:

نه هر که چهره برافروخت دلبری داند | نه هر که آینه سازد سکندری داند
نه هر که طرف کله کج نهاد و تند نشست | کلاه داری و آیین سروری داند
هزار نکتهٔ باریک‌تر زمو این‌جاست | نه هر که سر بتراشد قلندری داند
غلام همت آن رند عافیت سوزم | که در گدا صفتی کیمیاگری داند
تو بندگی چو گدایان به شرط مزد مکن | که خواجه خود روش بنده پروری داند

* * *

کیمیایی است عجب بندگی پیر مغان | خاک او گشتم و چندین برکاتم دادند

اگر گوینده چشم طمع به مال و موقعیت افراد داشته باشد نمی‌تواند در بیان واقعیت‌ها آزادی و شجاعت به خرج بدهد.

یازدهم ـ فقدان سوز، سلیقه و علم. موفقیت خطیب در خطابه بستگی به وجود سوز، علم و سلیقه دارد. این سه عامل اگر با هم بیامیزند رسیدن به هدف سخنوران قطعی می‌شود. روحانی مسیحا نفس، نیاز جدی به حسن انتخاب موضوع از مطلع تا مختم دارد. در سایهٔ معاشرت با صاحبان ذوق و سلیقه و مطالعهٔ آثار آنان می‌تواند در این عرصه خود را تقویت نماید. با هر گروهی مناسب با ذوق و استعداد آنها سخن بگوید. سوز درونی وقتی با سلیقه و آگاهی توأم شد بی‌گمان حماسه می‌آفرینند.

الهی سینه‌ای ده آتش افروز | در آن سینه دلی و آن دل همه سوز
هر آن دل را که سوزی نیست دل نیست | دل بی‌سوز غیر از آب و گل نیست
دلم پرشعله گردان سینه پر دود | زبانم را به گفتن آتش آلود

دوازدهم ـ عدم توجه به زمان سخن‌رانی. یکی از عوامل بسیار مؤثر در خلوت شدن جلسات سخن‌رانی و نمازجمعه‌ها، بی‌توجهی سخن‌رانان به زمان و مقدار سخن‌رانی است. بسیاری از صاحبان تجربه، حوصلهٔ مستمعان را از بیست دقیقه تا نیم ساعت بیشتر نمی‌دانند؛ مگر آن که پس از بیست یا سی دقیقه از چشمان و توجه شدید مستمعان بتوان دریافت که عطش و علاقه آنها بسیار شدید است در این صورت می‌توان ده دقیقه بر آن افزود. سخنور هوشمند باید بداند که برخی از شب‌ها سریال‌های تلویزیونی و مسابقات ورزشی جذابی ارائه می‌شود در آن شب‌ها سخن‌رانی باید کوتاه شود تا فراری نشوند، زیرا مستمع باید انگیزهٔ کافی و اشتیاق لازم و آرامش خاطر برای گرفتن پیام سخن‌ران را داشته باشد و پیام هم از محتوای عمیق و جاذبهٔ کافی برخوردار باشد. سخن‌گوی دانا رنج بسیار می‌برد تا پیام تازه‌ای گرد آورد و در قالب زیبایی عرضه دارد.

ایزد داند که جان مسکین را — تا چند عنا و رنج فرمایم
صد بار به عقده در شدم تا من — از عهدهٔ یک سخن برون آیم

یکی از دانشجویان علوم الهی، روزی به دکتر بیچر، واعظ مسیحی، گفت: من قصد دارم کشیش شوم امروز از بیانات شما بسیار لذت بردم. آیا می‌توانید بگویید چه مقدار زمان لازم است تا متن چنین موعظه‌ای را تهیه کنم. واعظ مسیحی گفت: «ای جوان! وعظی را که بامداد شنیدی از روزی که دیده به جهان گشوده‌ام تا امروز به تهیهٔ آن مشغولم».[1]

استاد فلسفی می‌گفت: بیست ساعت مطالعه برای یک ساعت سخن‌رانی لازم است.

سراسیمه گوید سخن بر گزاف — چو تنبور بی‌مغز بسیار لاف

شهریار ملک فصاحت و بلاغت امام علی‌ﷺ می‌فرماید:

ينبغي أَن يكون علم الرّجل زائداً على نطقه، و عقله غالباً على لسانه؛[2]

شایسته است که معلومات انسان از سخن گفتن او بیشتر باشد و عقلش بر زبانش چیره شود.

خطیب، در موضوعی که هنوز مطالعهٔ کافی ندارد و مشکلات آن برایش روشن نشده و به صورت جامع و کامل گردآوری نکرده است و دلایل خطابی و شواهد تاریخی و علمی، اشعار

---

۱. علی پاشا صالح، آداب سخن، ص ۶۴.
۲. فهرست غررالحکم، ص ۳۳۸.

مناسب و عوامل شورانگیزی را فراهم نساخته نباید لب به سخن بگشاید که، پستهٔ بی‌مغز اگر لب وا کند رسوا شود.

عدم دقت در محتوا و تنظیم سخن‌رانی باعث می‌شود ناطق سخنان غیر منطقی و تکراری و گاهی متضادی را بر زبان جاری سازد. خداوندگار سخن امام علی‌علیه‌السلام می‌فرماید: «**فکّر ثمّ تکلّم، تسلم من الزلل**؛[1] بیندیش آن‌گاه سخن بگو تا از اشتباهات و لغزش‌ها در امان باشی».

همان حضرت می‌فرماید:

إیّاك والکلام فیما لا تعرف طریقته ولا تعلم حقیقته؛ فإنّ قولك یدلّ علی عقلك و عبادتك تنبئ عن معرفتك؛[2]

از سخن گفتن در موضوعی که راه تحقیق آن را نمی‌دانی و از حقیقت آن آگاهی نداری دوری کن، چرا که گفته‌ات از عقل و خرد حکایت دارد و عبادت و جمله هایی که بر زبان می‌رانی از حد معرفت و شناخت تو پرده بر می‌دارد.

زبان در دهان ای خردمند چیست؟ — کلید در گنج صاحب هنر
چو در بسته باشد چه داند کسی — که گوهر فروش است یا پیله‌ور

در یکی از کلمات حکیمانه‌اش می‌فرماید: «**دع القول فیما لا تعرف**؛[3] سخن گفتن را در مورد چیزی که نمی‌دانی ترک کن».

سخن گفتن در موضوعات پیچیده که سخنور نمی‌تواند از عهدهٔ حل و بیان آن برآید باعث بی‌اعتباری گوینده است. بنیانگذار خطابه، امام علی‌علیه‌السلام می‌فرماید:

لا تقل ما لا تعلم فتتهم بإخبارك بما تعلم؛[4]

در بارهٔ چیزی که علم و اطلاع دقیق از آن نداری سخن مگوی، زیرا این کار باعث می‌شود در سایر گفته‌هایت به نفهمی متهم شوی و شنوندگان در صحت و اصالت سایر سخنانت با دیدهٔ شک و تردید بنگرند.

زرارة بن اعین از امام صادق‌علیه‌السلام می‌پرسد: **ما حقّ الله علی العباد**؛ حق خدا بر بندگان

---

۱ . غررالحکم، ص ۱۵۸.
۲ . فهرست غرر، ص ۱۵۸.
۳ . همان، ص ۳۳۳، غررالحکم، ج ۴، ص ۲۰ و ج ۲، ص ۳۲۰.
۴ . غررالحکم، ص ۸۲۸.

کدام است؟ حضرت فرمود:

أَن یقولوا ما یعلمون و یقفوا عند ما لا یعلمون؛[1]

(یکی از حقوق الهی بر بندگان این است که) آن‌چه را می‌دانند بازگو سازند و چیزی را که نمی‌دانند توقف کنند.

به ویژه در موضوعات احکام، عقاید و اخلاقیات اسلامی. نسبت دادن نظریه‌ای به اسلام بدون بررسی همه‌جانبه بسیار خطرناک است. گویندهٔ بدون مطالعه‌ای می‌گفت: اسلام بچهٔ نامشروع را جانی بالفطره می‌شمارد؟ شنونده می‌پرسید: آن کودک چه گناهی کرده؟ در پاسخ می‌گفت: دین این‌گونه است. در حالی که کودک گناهی نکرده است و امام صادق علیه السلام نیز فرمود: زنازاده مانند دیگر افراد است. اگر عمل نیکی کند پاداش می‌بیند و اگر عمل زشتی انجام بدهد نیز به کیفر کردار خواهد رسید. از نظر تکلیف با دیگران تفاوتی ندارد.

تا نیک ندانی که سخن عین صواب است　　　باید که به گفتن دهن از لب نگشایی

بیشترین آفت سخنوری در عصر ما، نقل و قول‌های ناروا از قول عارفان به اصطلاح گمنام، مطالعهٔ نوشتهٔ افراد کم‌مایه و بی‌سواد ولی مشهور است. گویندهٔ مشهوری دربارهٔ آفات زبان سخن می‌گفت. از اولیای ناشناختهٔ خدا نقل کرد که یکی از مریدان به نانوایی رفت تا نانی تهیه کند در بازگشت گفت: «نانوایی خیلی شلوغ است». مربی عارف به وی گفت: ۲۴ روز از معنویت باز ماندی! یا اگر بخواهی موفق باشی نباید از نانوایی‌ها نان خریداری نمایید، بلکه خودت زراعت کنی و نان بپزی!

خطیبی از یکی از اولیای خدا نقل می‌کرد که وی دیده بود که امام زمان علیه السلام با جمعی از یارانش در تشییع جنازهٔ یکی از عالمان دینی شرکت کرده بود. شرکت امام عصر(عج) در تشییع جنازهٔ یکی از نواب عام بعید نیست، ولی ادعای آن به اصطلاح اولیای الهی و سادگی و پذیرش آن سخنور، بسیار عجیب و بر خلاف توقیع حضرت حجت علیه السلام است. این‌گونه اباطیل و ترّهات بر خلاف روح اسلام و معیارهای خردپذیر است و چنین تبلیغی، دین را از زندگی قشرهای فاضل و فرهیخته جدا می‌کند. خطیب روی مسلمیات باید تکیه کند نه افسانه‌ها و گفتارهای بی‌اساس ساده‌لوحان و خیال بافان.

---

۱ . میزان‌الحکمه، ج ۵، ص ۱۴.

سیزدهم ـ عدم خودسازی و تهذیب نفس. در وعظ و خطابهٔ دینی، هدف اصلی ارشاد و تهذیب مستمعان است. خطیبی که خود از تهذیب نفس بی‌بهره است چگونه می‌تواند در سطح گسترده‌ای دیگران را هدایت کند؟ فیلسوفان گفته‌اند: فاقد شیء معطی شیء نمی‌شود.

ذات نایافته از هستی بخش — کی تواند که شود هستی بخش

خشک ابری که بود زاب تهی — کی شود بر صفت آبدهی

امام متقین فرمود:

یقبح علی الرجل أَن ینکر علی الناس منکرات و ینهاهم عن رذایل و سیآت و إذا خلی بنفسه ارتکبها ولا یستنکف من فعلها؛[1]

برای انسان زشت است که در حضور مردم منکراتی را زشت بشمارد و آنان را از رذایل و گناهان نهی نماید، ولی در خلوت آن اعمال پلید را مرتکب شود.

نکند که مصداق شعر حافظ قرار بگیریم:

واعظان کاین جلوه در محراب و منبر می‌کنند

چون به خلوت می‌روند آن کار دیگر می‌کنند

مشکلی دارم ز دانشمند مجلس بازپرس:

توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر می‌کنند؟

گوییا باور نمی‌دارند روز داوری

کاین همه قلب و دغل در کار داور می‌کنند؟

وقتی مبلغ به تهذیب نفس نپردازد به تدریج رذایل اخلاقی سر تا سر وجودش را فرا می‌گیرد، ولی محاسبه و مراقبت نفس باعث نجات مبلغ از غرور، عجب، خودپرستی، دنیاطلبی، کسب شهرت و قدرت و تقرب به صاحبان زر و زور می‌شود. چنین سخنوری همواره رضای مخلوق را بر هر چیز دیگری ترجیح می‌دهد.

چهاردهم ـ فقدان مبنای فکری و اعتقادی. مبلغ و سخنور در مباحثی که مطرح می‌سازد باید اهل نظر و اجتهاد باشد. فقدان مبنای فکری و فرهنگی در امور علمی، دینی، سیاسی، اعتقادی، قضایی و اخلاقی باعث تناقض در گفتار و رفتار می‌شود، زیرا هر نوشتاری و گروهی می‌تواند

---

۱. غررالحکم، ج ۶، ص ۴۸۰.

چنین گوینده‌ای را به سوی خویش جلب کند. او هر کتابی را بخواند تحت تأثیر آن قرار می‌گیرد و حق را به نویسنده آن می‌دهد. مرحوم محقق داماد می‌فرمودند: یکی از آقایان به من می‌گفت: نمی‌دانم چرا هر کتابی را در فقه و اصول می‌خوانم نظر صاحب کتاب را صحیح می‌دانم در صورتی که با هم تضاد دارند؟ فرمودند: به او گفتم: مشکل این است که اهل مبنا و اجتهاد نیستی. مثلی است معروف، شخصی از هر کسی حرفی می‌شنید تصدیق می‌کرد. یکی از اشخاص به وی گفت: این چه شیوه‌ای است که اتخاذ کرده‌ای که هر کس هر حرفی می‌زند می‌گویی حق با شماست. جواب داد: حالا فهمیدم که حق با شماست!

چنین سخنوری پیوسته گرفتار تضاد در گفتار می‌شود و هر جریانی می‌تواند او را فریب دهد. امام علی علیه السلام این اشخاص را «همج رعاع» می‌نامد که از هر صدایی پیروی کرده و در جهت باد حرکت می‌کنند و علت اصلی آن این است که استقلال علمی و اعتقادی ندارند و در یک کلام، صاحب نظر و اهل فکر و مبنا نیستند.

پانزدهم ـ فقدان تنوع در گفتار. خطیب در محیط تبلیغی با شنوندگان گوناگونی رو به رو می‌شود که سطح معلومات و ذوقیات مختلف دارند: برخی اهل شعر و شاعری هستند، بعضی به سیر و سلوک علاقه‌مندند، جمعی به تاریخ اشتیاق دارند، گروهی به تحلیل و ابتکار و مطالب تازه عشق می‌ورزند، طنز، لطیفه، انتقاد و شورانگیزی نیز خریدارانی دارد. سخنور در عین مراعات اصول سخن پیوندی، باید سخن‌رانی را از تنوع گفتار مشحون سازد.

شانزدهم ـ جناحی و حزبی بودن. یکی از آفات سخنوری جناحی اندیشیدن و حرف زدن است. سخنوری که به گروه سیاسی خاصی وابسته است در واقع نمایندهٔ حزب خاصی است. نمی‌تواند جز در میان هواداران خود نفوذ کند. امام راحل همواره توصیه می‌کردند که، روحانیون باید عضو هیچ حزب و سازمانی نباشند تا بتوانند چون پدری تمام آحاد مردم را راهنمایی نمایند.

هفدهم ـ پراکندگی موضوعات. یکی از عوامل عدم موفقیت این است که سخنوران مذهبی غالباً در یک سخن‌رانی موضوعات گوناگونی را مطرح می‌کنند و مردم را به اجتناب از گناهان مختلف و انجام فرایض متنوع فرا می‌خوانند و در نتیجه متن خطابه به صورت کشکول گونه‌ای درآمده که در عین این که واجد همه چیز است فاقد همه چیز نیز هست، ولی

اگر خطیب موضوع مشخصی را به طور مستوفا و کامل مورد بحث قرار بدهد می‌تواند در اعماق جان و ضمیر وجدان مستمع نفوذ بخشد تا بدین وسیله عواطف را تسخیر و احساسش را برانگیزاند، ولی تشتت در سخن‌رانی و تنوع در امر و نهی، روح مستمع را از پذیرش باز می‌دارد، زیرا نه عقل شنونده قانع می‌شود و نه عواطف آنان مسخر ارادهٔ خطیب. سخنور دینی باید بداند که مردم آمادگی روحی برای انجام اوامر زیاد و ترک محرمات فراوان را ندارند. باید متن خطابه منظم و حول یک محور و دعوت بچرخد تا اثر بخش باشد قرآن‌کریم در همین راستاست که می‌فرماید:

﴿قل إنَّما أَعظکم بواحدة أَن تقوموا للّه مثنی و فرادی ثمَّ تتفکَّروا ما بصاحبکم من جنَّة إن هم إلّا نذیر بین یدی عذاب شدید﴾؛[1]

بگو: من شما را فقط را به یک چیز موعظه می‌کنیم و نه بیشتر. سعی کنید برای خدا به گونهٔ فردی و اجتماعی قیام کنید.

این گونه مواعظ دینی تأثیر بیشتر دارد. خطیب لازم است موضوعی را که جامعه نیازمند است مطرح سازد و محرماتی که شایع و متداول است مورد بحث قرار دهد آن هم به صورت فردی؛ مثلاً اگر در جامعه درد اخلاقی و روحی آن‌ها شراب خواری می‌باشد. باید مقدمات سخن‌رانی نخست در راستای تقویت مبانی اعتقادی باشد و سپس گناه شراب از ریشه مطرح گردد و پس از آن مضرات مادی و معنوی، فردی و اجتماعی آن مورد تحلیل قرار گیرد و در خاتمه خطرهای اخروی و عذاب‌های دنیوی آن گوشزد شود.

در این سخن‌رانی از گناه زنا و ربا و کم فروشی و احتکار سخنی به میان آورده نشود؛ به عبارت دیگر، سخنور باید توجه داشته باشد که چه باید بگوید؟ و به چه ترتیبی بگوید؟ و چه بگوید؟

در مورد «چه باید بگوید؟» باید توجه داشت که انتخاب موضوع از اهمیت فوق العاده برخوردار است و بهترین موضوع، آن است که با نیازهای جامعه و مخاطبان انطباق داشته باشد و به اصطلاح بحث روز مطابق با درد روز باشد و به همین دلیل، خطیب باید جامعه و محیطی را که می‌خواهد برای آنها سخن‌رانی کند، بشناسد، از دردها، کمبودها، نارسایی‌ها و

---

۱. سبأ (۳۴) آیهٔ ۴۶.

علل آن مطلع باشد تا بتواند راه درمان را ارائه دهد. در مقام موعظه و انتقاد نخست کلیاتی مطرح نموده و زمینه سازی کند آن‌گاه بر گناه شایع و متداول، بیشتر تکیه نماید. پیامبران الهی که بی گمان موفق‌ترین خطبای تاریخند در رسالت تبلیغی خود بدین نکته ظریف و حقیقت دقیق توجه داشته‌اند.

غیر از طرح مسائل اعتقادی هر یک از آنها روی انحرافات خاص حاکم بر محیط بیشتر تأکید می‌کردند که قرآن کریم در سورهٔ شعراء این حقیقت را بیان می‌کند؛ مثلاً در عصر حضرت ابراهیم بت پرستی به اوج خود رسیده بود از این رو حضرت روی این امر اصرار می‌ورزد: ﴿**إذ قال لأَبیه و قومه ما تعبدون * قالوا نعبد أَصناماً فنظلُّ لها عاکفین * قال هل یسمعونکم إذ تدعون * أَو ینفعونکم أَو یضرون**﴾.[1]

حضرت عقل آن‌ها را به حرکت می‌اندازد، تا بت‌ها را رها سازند و خدا را پرستش کنند. قوم نوح گرفتار استکبار و نخوت بودند و برتری مالی و ثروت را مایهٔ فاصلهٔ طبقاتی دانسته، مستضعفان را فرومایه و رذل می‌شمردند، از این رو در مقابل دعوت حضرت نوح﵇ می‌گویند:

﴿**قالوا أَنومن لك و اتبعك الأَرذلون * قال و ما علمی بماکانوا یعملون * إن حسابهم إلا علی ربی لو تشعرون * و ما أَنا بطارد المؤمنین**﴾؛[2]

گفتند: آیا ما به تو ایمان بیاوریم در حالی که عناصر پست و فقیر از تو پیروی می‌کنند. نوح فرمود: من به آن چه آنان در گذشته انجام می‌دادند، علمی ندارم و اگر آگاه باشید می‌دانید که حساب و کتاب آنها با پروردگار ایشان است، (گذشتهٔ آنها مربوط به ما نیست و از این که آنان از چه طبقه‌ای هستند مرا کاری نیست، فقیرند یا غنی، و حساب و کتابشان با خداست) من نمی‌توانم مؤمنان را (به جرم فقر و از طبق پایین بودن) طرد و نفی نمایم. من خشنودی پروردگار را باید بر رضای خلق ترجیح دهم.

اتخاذ موضوع مناسب با درد جامعه.

باید موضوع سخن‌رانی با درد روز آن جامعه هم‌آهنگ باشد وگرنه خطیب ناموفق خواهد شد.

---

۱. شعراء (۲۶) آیات ۷۰ـ۷۳.

۲. شعراء (۲۶) آیات ۱۱۱ـ۱۱۴.

قوم صالح و کاخ سازی

قوم ثمود گرفتاری دیگری داشتند.. سرگرم ساختن خانه‌های چند طبقه و محکم بودند، گویی می‌خواستند تا ابد در دنیا بمانند. توغل در مادیت، آنها را از راه خدا بازداشته بود. حضرت هود روی این این انحراف تأکید فراوان می‌کرد:

﴿أَتبنون بكل ريع آية تعبثون * و تتخذون مصانع لعلكم تخلدون * و إذا بطشتم بطشتم جبارين﴾[1]؛ یعنی آیا در هر جایی از زمین کاخ‌های آسمان‌خراش و مرتفع می‌سازید تا به تجملات دنیا سرگرم شده و از یاد خدا غافل شوید و عمارت‌های محکم و پولادین بنا می‌کنید، تا مگر در آن مخلد شوید؟ و بر ظلم و ستم خلق دست بگشایید، کمال خشم و قساوت را به کار می‌بندید و هم‌چون جباران تاریخ، حقوق و حدود مظلومان را پایمال می‌سازید.

آری، حب دنیا سرمنشأ همهٔ مفاسد است، دنیاپرستان برای جلب منافع و دفع زیان‌ها، حاضر می‌شوند با کمال قساوت، رقیب را بکوبند، ریاست دنیا و مال و منالش در ابن‌سعدها، شمرها و حَجّاج بن یوسف ثقفی‌ها، تولید قساوت بی اندازه می‌کند تا آن جا که باعث تکذیب روز جزا می‌گردد.

حضرت صالح وقتی مبعوث شد، قوم ثمود در باغداری و کشاورزی و ساختن خانه‌ها در دل کوه بر ویرانه‌های قوم عاد به اوج خود رسیده بودند. افراط در مادیت و توغل در ناز و نعمت، آنها را گرفتار کفران کرده بود و پیوسته بر طغیان و سرکشی خود می‌افزودند. آنان در مقابل دعوت صالح دو گروه شدند: دسته‌ای گرویدند و دستهٔ دیگر، یعنی (مترفین) و سردمداران ثروت و قدرت، در مقابل صالح ایستادند و تهمت جاه پرستی را به او زدند و عده‌ای هم از صالح پیروی نمودند. حضرت صالح در مقام هدایت، بر طرد و تقبیح ماده پرستی و اسراف در نعمت‌های خدایی اصرار عجیبی داشت:

﴿أَتتركون فی ما هیهنا آمنين * في جنات و عيون * و زروع و نخل طلعها هظيم * و تنحتون من الجبال بيوتاً فارهين * فاتقوا اللّه و أَطيعونِ * و لاتطيعوا أَمر المسرفين * الّذين يفسدون فی الأَرض و لا يصلحون﴾[2]؛

---

۱. شعراء (۲۶) آیات ۱۲۸ ـ ۱۳۰.

۲. شعراء (۲۶) آیات ۱۴۷ ـ ۱۵۳.

آیا تصور می‌کنید تا ابد با امن و امان در این باغ‌های با صفا و چشمه سارهای روح بخش و درختان و عماراتی که در کوهستان با دقت تراشیده و از سنگ ساخته‌اید، برای همیشه می‌آرمید؟ پس از خدا بترسید و مرا اطاعت کنید و از مفسدین اطاعت نکنید؛ آنان که کارشان فقط فساد است و اصلاحی نمی‌کنند (این گروه، تجمل پرستی را به عنوان معبود انتخاب کرده بودند).

قوم لوط و انحراف جنسی

ولی لوط پیامبر گرفتار انحراف جنسی قومش بود. به همین جهت روش تبلیغش فرق می‌کرد:

﴿أَتاتون الذکران من العالمین * و تذرون ما خلق لکم ربکم من أَزواجکم بل أَنتم قوم عادون﴾؛[1]

آیا عمل زشت و منکر را با مردان انجام می‌دهید و زنان را ـ که خدا برای شما همسران آفریده ـ رها می‌کنید. آری شما قوم متجاوز و نابکاری هستید.

قوم شعیب و کم فروشی

اما شعیب پیامبر گرفتار بازاریان و کاسب‌های منحرف بود، کم‌فروشی و گرانفروشی انحرافی بود که بر بازار آن روز غالب بود، اصحاب شعیب گویا از طریق معامله و تجارت زندگی را می‌گذراندند **﴿أوفوا الکیل و لا تکونوا من المخسرین * و زنوا بالقسطاس المستقیم * و لا تبخسوا الناس أشیائهم و لا تعثوا فی الأَرض مفسدین﴾**.[2] لبهٔ تیز تبلیغ به امور انحرافی موجود منعطف می‌شد؛ یعنی قطع نظر از رسالت کلی که داشتند به مفاسد اجتماعی خودشان نیز می‌پرداختند، این روش تبلیغ انبیا در طول تاریخ است و این گونه مردم را پند می‌دادند.

همین شیوهٔ متعالی در روش تبلیغی پیامبرﷺ و ائمه معصومین علیهم‌السلام ـ که قرآن مجسم هستند ـ نیز به چشم می‌خورد؛ مثلاً شخصی خدمت رسول اکرمﷺ می‌رسد و عرض می‌کند: «**عظنی و أوجز**؛ مرا به اختصار موعظه کن». چون عیب حاکم بر این مرد عصبانیت بود،

---

۱. شعراء (۲۶) آیات ۱۶۵ ـ ۱۶۶.

۲. شعراء (۲۶) آیات ۱۸۱ ـ ۱۸۳.

حضرت فرمود: «**لا تغضب**؛ خشمگین نشو».

ائمهٔ اطهار علیهم‌السلام هم با اشخاص و گروه‌ها به گونهٔ خاصی صحبت می‌کرده‌اند که به حسب ظاهر متضاد به نظر می‌رسید، ولی اختلاف افکار و شرایط متفاوت مخاطبین سخنان گوناگون را ایجاب می‌نموده است. بنابراین، رسالت سخن از نظر قرآن ایجاب می‌کند که سخن روز همواره باید با درد روز جامعه منطبق گردد، هر چند آحاد جامعه آن را درد ندانند، بلکه از بعد حیوانی، عالی‌ترین موفقیت بدانند. چه گاهی درد حاکم بر ملتی ممکن است آزادی منفی باشد؛ مانند آزادی در شراب و قمار، مواد مخدر، رقص، فساد جنسی، آزادی در احتکار، گرانفروشی، اختلاس، ارتشا و دیگر تباهی‌های مالی و اعتقادی، وگرنه گاهی انتخاب موضوع باید طبق خواستهٔ مستمعان باشد، البته تناسب محرم و ایام عاشورا، یا ماه رمضان، ولادت‌ها، رحلت‌ها و شهادت‌ها، هر کدام موضوعات خاصی را ایجاب می‌نماید. اگر مجلس فاتحه باشد، یا مجلس جشن و سرور، در انتخاب موضوع باید مناسبات را مراعات کرد و نیز عنوان کنفرانس، سمینار و غیره در ذهن خطیب، موضوع سخن را تداعی می‌کند به علاوه باید سخن‌رانی منظم و منسجم باشد به گونه‌ای که آغاز و انجام خطبه دربارهٔ یک موضوع باشد و پیرامون یک محور بچرخد درست مانند اجزای یک درخت برومند که جوانه و شکوفه و ساقه و شاخه و برگ و بار آن، معرف نوع و مبین جنس آن درخت است.

هیجدهم ـ تضاد گفتار و کردار. گوینده در صورتی می‌تواند موفق باشد که بین گفتار و اعمالش هم آهنگی برقرار گردد، زیرا عدم هم آهنگی بین گفتار و کردار یا مولود عدم ایمان به اصول و فروعی است که مطرح می‌سازد؛ مانند اصول و فروع دین. ممکن است سخنور معتقد باشد، لکن جوّ حاکم و منافع مادی چنین ایجاب کند! یا زاییدهٔ ضعف ایمان و غلبه هو باشد. بی‌گمان حاکمیت هوای نفس نشان بی‌ایمانی نیست، البته غلبهٔ تمایلات حیوانی در موارد استثنایی و نادر، مبین ضعف ایمان است؛ ولی تضاد بین گفتار و کردار انسان، اگر به صورت مداوم و همیشگی باشد، نشانهٔ نفاق و فقدان ایمان است، و منظور از ﴿**یا أَیها الّذین آمَنُوا آمِنُوا...**﴾ ایمان ظاهری است، زیرا اگر کسی به حق مؤمن باشد به گفتارش عمل خواهد کرد و ایمان به یک اصلی از اصول دین، یا فرعی از فروع احکام، با تحلیل درست و عمیق و اقناع عقل و احساس، تأمین می‌گردد و اگر انسان معتقد به مکتب نباشد نمی‌تواند با شور و

حماسه در مورد آن سخن بگوید. در فن خطابه هم اگر موضوع پخته و کامل نشود، و روی آن مطالعهٔ کافی نشده باشد و برای گوینده مبهم و مشکوک تلقی گردد، بی شک نمی‌تواند مستمع را قانع نماید، زیرا آن که خودش هنوز از نظر عقل و منطق قانع نشده چگونه می‌تواند دیگران را به باور برساند، مگر شنوندگان بسیار عوام باشند، وگرنه به گفتهٔ شاعر:

ذات نایافته از هستی بخش / کی تواند که شود هستی بخش

خشک ابری که بود زاب تهی / کی شود بر صفت آبدهی

طبیبی که باشد ورا، زرد روی / از او داروی سرخ‌رویی مجوی

به عبارت دیگر، نطق و بیان از کیفیات نفسانی است و لذا بر تجربه و دانش و ایمان استوار است. انسان از جلوه‌های دل‌ربای طبیعت، از سرخی شفق، چشمک ستارگان، ریزش آبشاران، نغمه بلبلان، عظمت کوهساران و سکوت جنگل‌های انبوه پندها می‌گیرد و فکر او را در مسیر مطالعه و توسعهٔ معلومات یاری می‌سازد و با کمک آخرین نظریات علمی و عقلی و ادبی به اقناع دیگران می‌پردازد. از این رو سخنور نمی‌تواند آنی از خواندن و نوشتن و گفتن و شنیدن باز ایستد. سخنور گشاده زبان و با طلاقت به نیروی بلاغت و فصاحت افراد را به سوی هدف متعالی دعوت می‌کند و باید بداند بلندترین و نافذترین کلام سخنی است که از روی ایمان ابلاغ شود. اقناع نیز ـ که هدف اصلی سخنور می‌باشد ـ به وسیلهٔ عواطف پاک و ایمان تابناک میسر است، زیرا گفته‌ای که از سویدای دل برخیزد لاجرم بر دل می‌نشیند. به قول امرسون: «آهنگ دلنوازی که در دل‌ها رسوخ می‌کند و شفای همهٔ دردهاست سخنی است که از جان برخیزد». سعدی در انطباق گفتار و کردار سخنان پر ارجی در گلستان دارد:

فقیهی پدر را گفت هیچ از این سخنان رنگین متکلمان در من اثری ندارد به حکم این که نمی‌بینم ایشان را گفتاری مطابق کردار.

ترک دنیا به مردم آموزند / خویشتن سیم و غله اندوزند

عالمی را که گفت باشد و بس / هر چه گوید نگیرد، اندر کس

عالم آن کس بود که بد نکند / نه بگوید به خلق و خود نکند

این است یکی از علل و عوامل عدم تأثیر خطبه‌های دینی. قرآن کریم بدین حقیقت بلند در موارد زیادی اشاره می‌کند: ﴿**آمن الرسول بما أُنزل إلیه من ربه و المؤمنون کل آمن**

بالله و الیوم الآخر﴾.

قرآن دربارهٔ احبار و روحانی نمایان بنی اسرائیل می‌گوید: ﴿**أَتأمرون النّاس بالبر و تنسون أَنفسکم**﴾.

نوزدهم ـ فقدان ابتکار و ابداع. غالب سخن‌رانی‌های دینی در اسلوب و نحوهٔ تعبیر و ساختار متن آن، هیچ‌گونه ابداع و ابتکاری به‌کار برده نشده است و بسیار اتفاق می‌افتد به مجرد این که سخنور درآمد سخن را شروع می‌کند شنوندگان سخن‌رانی او را تا پایان می‌دانند، زیرا سخن‌رانان خطبه‌هایی که یک بار ساخته‌اند و یا از دیگران اقتباس کرده‌اند صدها بار خوانده‌اند و بدیهی است سخن‌رانی‌های تکراری فاقد روح و حرارت است و قادر نیست که عواطف مستمعان را جلب کند و شور و هیجان تولید کند، بلکه غالباً کسالت‌بار و خواب‌آور خواهد بود.

بیستم ـ فاقد نیازهای جامعه. یکی از علل عدم توفیق این است که اغلب سخنرانی‌های مذهبی به آمال و آلام و زندگی روزمره مردم ارتباط پیدا نمی‌کند و توجهی به دردهای روز و انحرافات روحی مردم نمی‌شود و غالباً از تطورات زندگی و کاروان زمان عقب مانده است و گاهی اتفاق می‌افتد که به مناسبت پیش‌آمدی خطیر که در کشور و یا جهان به وقوع پیوسته مردم به مساجد روی می‌آورند، ولی متأسفانه هیچ‌گونه بحثی از آن به میان نمی‌آید، بلکه بر خلاف انتظار سخنان نامربوطی از گوینده می‌شنوند که باعث دوری بیشتر آنها می‌شود و احیاناً اهانت‌هایی می‌شنوند، در حالی که اگر اختلافات خانوادگی و علل بدبختی‌ها و خوش‌بختی‌ها ریشه یابی شود سخن‌رانی‌های دینی رونق به‌سزایی پیدا خواهد کرد.

بیست و یکم ـ عدم همگامی با فرهنگ زمان. بی شک کاروان زمان به پیش می‌رود. معارف بشری پیوسته سیر صعودی خود را می‌پیمایند؛ امّا اکثر سخن‌رانان دینی خود را با فرهنگ زمان منطبق نمی‌سازند و بر سرمایهٔ علمی و فضلی خویش نمی‌افزایند، بلکه همان مطالب گذشته را به خورد مردم می‌دهند. کرامات عجیب و غریب، مطالب ضد علم و عقل را مطرح می‌سازند و موجبات استهزای برخی از شنوندگان را بر می‌انگیزانند؛ در صورتی که باید سخنور منطقی صحبت کند، مطالب خود را از منابع قوی تهیه نماید، فرهنگ زمان را بشناسد و تلاشش بر این باشد که فضلای مجلس را اداره نماید نه عوام را، که مطالب تازه،

آنان را نیز جلب خواهد کرد.

بیست و دوم ـ مطالبهٔ مزد و اجر. بعضی از گویندگان برای ایراد وعظ و خطابه مبلغ معینی را پیشنهاد می‌کنند و سرمایهٔ تبلیغ را در برابر ثمن بخسی به معامله و مزایده می‌گذارند! بی‌گمان آن که رسالت خود را در معرض خرید و فروش بگذارد نمی‌تواند انقلاب درونی ایجاد کند؛ در حالی که اگر این موضوع را به خدا واگذار و قصد خود را خالص کند دنیا و آخرت هر دو را به دست می‌آورد.

بیست و سوم ـ نارسایی‌های معنوی. برخی از سخن‌رانان از ملکات اخلاقی بی بهره‌اند. این گروه مردم را به فضایلی می‌خوانند که خود از آن نصیبی ندارند و از رذایلی بر حذر می‌دارند که بدان گرفتارند. این امر موجب سلب اعتقاد و اعتماد مردم می‌شود و به جای هدایت ضلالت می‌آورد.

بیست و چهارم ـ بی مایه فطیر است. از همه عوامل بدتر بی‌سوادی و بی‌مایگی برخی از سخن‌رانان است. آدم بی‌سواد کور است و قدرت تحلیل ندارد، هر چه شنید بازگو می‌سازد، مطالب عوامانه را مطرح می‌نماید، دارای انتقادات ناروا، مواعظ ناپسند و نفرت‌انگیز، مطالب بی اساس، احادیث ضعیف و نامعقول، مسموعات غیر منطقی، اشتباهات لفظی و لبی است.

علل عدم موفقیت لازم در تبلیغ بیان شد. در این بخش تحقیق عمیقی را تقدیم می‌دارم تا راز موفقیت سخنوران دینی نیز روشن شود.

راز موفقیت در سخن‌رانی

پس از بیان آسیب‌های سخنوری اکنون به علّت‌های موفقیت در سخن‌رانی می‌پردازیم:

اول ـ تسلط کامل بر موضوع

پیش از سخن‌رانی باید اطلاعات کافی دربارهٔ موضوع سخن‌رانی داشته باشیم؛ زیرا بدون تسلط و آگاهی لازم، زبان به سخن گشودن جز سرافکندگی و بی اعتباری ثمری ندارد. امام علی علیه‌السلام فرمود:

ما من حرکت إلا و أَنت محتاج فیها إلی معرفة؛

هیچ حرکت و عملی به شایستگی تحقق پیدا نمی‌کند؛ مگر این که انسان درباره موضوع حرکت معرفت و شناخت کافی داشته باشد.

در بساط نکته دانان خود فروشی فضل نیست

یا سخن دانسته گوی ای مرد بخرد یا خموش

دوم ـ رعایت اصول سخن پیوندی

اجزای یک سخن‌رانی در پرتو تحقیقات عمیق و رعایت اصول سخن پیوندی نظم و ترتیب پیدا می‌کند. مطالب خطابه باید نظم منطقی داشته باشد. آغاز سخن و طرح مدعا و دلیل و اعوان آن در پی هم قرار بگیرد به‌طوری که مطلب پیشین موضوع بعدی را تداعی نماید.

سوم ـ تنوع و نوآوری و متناسب کردن با ذوق و سلیقهٔ مستمعان

گفتار سخنور نباید معمولی، یک نواخت و تکراری باشد. باید از نظر الفاظ و معانی از تنوع ابتکار و نوآوری سرشار باشد. سخنی تازه در قالبی جدید و با سبکی زیبا ایراد شود. متنوع کردن سخن‌رانی برای حفظ نشاط مستمع و احتراز از ملالت خاطر آنهاست. مستمعان دارای ذوقیات مختلف هستند. بعضی به مطالب فلسفی، کلامی و عرفانی علاقه دارند، برخی اهل شعر و شاعری و گروهی اهل تفسیر و حدیثند، جمعی به تاریخ و علوم روز علاقه مندند، چنان که موعظه و روضه خوانی نیز شیفتگانی دارد. طنز و لطیفه نیز بی مشتری نیست و تمثیل و تشبیه هم خریدار دارد. سخن‌رانی باید از تمام این مطالب با حفظ وحدت موضوع مشحون باشد.

چهارم ـ روانی و سادگی و نثر زیبا

بیان مطالب به صورت طبیعی، ساده و بی پیرایه باشد. در این راستا سخنور باید از الفاظ زیبا و مأنوس استفاده نماید و از کلمات نامفهوم و نا مأنوس و غیر متداول، گرچه زیبا و جدید باشد، بپرهیزد، زیرا هنوز در بین عامه مردم معمول نگردیده است. هم‌چنین از طرح معانی مشکل و مسائل پیچیدهٔ علمی و فلسفی خودداری نماید، بلکه معانی جالب را در قالب‌های شیرین، جدید و قابل فهم بریزد، البته باید از جمله بندی‌های عامیانه ـ که مخصوص مکالمه است ـ نیز دوری جوید. جان کلام این که، معانی و قالب‌های آن را با درجهٔ فهم و دانش شنوندگان متناسب سازد.

پنجم ـ کوتاهی جمله‌ها

در سخن‌رانی، جمله‌ها حتی المقدور باید رسا و کوتاه باشد، بین مبتدا و خبر و فعل و متعلقات آن فاصلهٔ چندانی نباشد. این کار هم نَفَس خطیب را قطع و وصل نمی‌کند و هم مستمع زودتر به هدف سخنور پی می‌برد، ولی هنگامی که جمله بندی‌ها طولانی و کش‌دار باشد که هنوز خبرِ مبتدا نیامده و ظرف و متعلقات آن تمام نشده است شنونده ابتدای کلام

را فراموش می‌کند و در نتیجه، مقصد از دست می‌رود. سخنور می‌تواند هر جملهٔ طولانی را به دو جمله و یا سه جمله کوتاه بدل سازد و اصلاح نماید.

ششم ـ درستی سخن

کلمات و جملات سخن‌رانی از سلامت ترکیب و صحت تلفظ برخوردار باشد. کلمه‌ها صحیح و تکلم آنها درست باشد. جمله‌ها در مفاهیم مورد نظر گوینده ظهور داشته باشد. حذف و ترکیب و تقدیم و تأخیر کلمات در پیکرهٔ جمله هم مطابق با قواعد ادبی باشد. در بیان کلمات نیز مواظب باشد حتی الفاظ خارجی متداول در زبان فارسی را نیز درست تعبیر نماید؛ مگر غلط معروفی که تلفظ صحیح آن مهجور و متروک شده باشد، مانند خِوَلِیّ به جای خولی، کالبَدْ و کالبُد، چِنین به جای چُنین. اگر روزی تلفظ درست و مهجور در جامعه زنده شد طبعاً جای تلفظ قبلی را خواهد گرفت.

هفتم ـ یک‌دست بودن

متن سخن‌رانی باید از جهت الفاظ و معانی یک‌دست و یک نواخت باشد، نه این که بخشی عمیق و زیبا با ترکیباتی محکم و استوار و قسمتی مبتذل و تکراری باشد و یا سخن با سخنانی شیرین و جذاب و مطنطن و پرهیمنه و فخیم و ادیبانه آغاز شود و با جملات و عبارتی سست و زشت و رکیک پایان یابد. این گسستگی و ناهمگونی شایسته نیست، زیرا ممکن است شنوندگان بگویند. بخش اول منبر، حفظی بود و بخش دیگر طبیعی و خود ساخته. این گونه سخن‌رانی بدان می‌ماند که لباس ابریشمین را با پارچه‌های کهنه وصله و پینه زینت کنند و یا ظرف چینی را به سفال وصله و بند زنند.

هشتم ـ هم‌آهنگی آهنگ و محتوا با جنبهٔ ظاهری

بدون تردید صدای سخن‌ران باید با محتوای سخن‌رانی هم‌آهنگ و جهات فیزیکی نیز متناسب باشد، زیرا آهنگ موعظه غیر از آهنگ انتقاد و پرخاش است. آهنگ سخن ظالم با آهنگ سخن مظلوم تفاوت دارد. لحن مرثیه با آهنگ تشویق و تهدید یکی نیست. صدای

خطیب در موقع بیان نظریه‌ای علمی در تأیید مدعا بـا آهـنگ داسـتان‌سرایـی و نـقل تـاریخ فرق می‌کند، همان‌گونه همراهی دست و سر با محتوای جمله بـندی‌ها نـیز مـتفاوت است. رعایت این امور به سخن‌رانی رونق بی نظیری می‌بخشد، مشروط بر این که حرکات دست و سر و چشم و ابرو، متناسب و طبیعی باشد وگرنه مستمع را از گـوش دادن مـحتوا مـنصرف می‌سازد و به تماشای حرکات غیر طبیعی اندام خـطیب، مـتمرکز خـواهـد سـاخت. بـرخـی به جای حرکات دست و سر، تمام بدن را به جلو و عـقب حـرکت مـی‌دهند کـه خـوشایند نیست. حرکات فیزیکی برخی از سـخنوران بـیش از حـرف زدن است. طـبیعتاً حـرکت‌های اضافی، لغو است و نا مناسب جلوه خواهد کرد در صورتی که حرکات فیزیکی صـرفاً بـرای تفهیم سخن‌رانی است که به حداقل باید تنزل نماید؛ مانند این که خطیب باید صورت و چشم خود را به تمام جهات مجلس بگرداند و به یک نقطه متمرکز نسازد که عدم توجه به سایر شنوندگان، از آفات سخنوری است.

نهم ـ توجه به زمان سخن‌رانی

بارها به حساسیت زمان سخن‌رانی اشاره کرده‌ایم و آن را یکی از آفات به حساب آوردیم. شنوندگان را نمی‌توان برای مدت طولانی در حال تمرکز و توجه نگه داشت. خود تمرکز فکر، عملی است خسته کننده. نشستن، سکوت و متمرکز ساختن چشم و گـوش و عـقل و هـوش، عملی است غیر معمول و ملالت خیز، از این‌رو خطیب باید هنوز نشاط مستمع تمام نشده و صبر و تحمل را از دست نداده‌اند سخن را به پایان برساند. زمان سخن‌رانی باید حداقل بیست دقیقه و حداکثر نیم ساعت باشد. در ماه مبارک رمضان با وجود یک گوینده، سه ربع خوب است و اگر سخنور ماهری باشد بیشتر از یک ساعت روا نیست.

دهم ـ اشاره به منابع

گاهی مطلبی در متن سخن اهمیت والایی دارد که لازم است منبع آن ذکر شود؛ مثلاً وقتی مأمون فهمید معاویه در صدد محو نام رسول‌اللّه بوده است، دستور داد در نمازهای جمعه او را لعن کنند، ولی به جهت قداستی که اهل سنت و جماعت برای تمام اصحاب پیامبر قائلند،

این طرح با شکست مواجه شد. در این جا، استطرداً باید گفت، چرا به ابوذر، میثم تمار، رشید هجری و... ظلم شد مگر آنان از اصحاب رسول خدا نبودند! از همه مهم‌تر علی و زهرا علیهما السلام مگر نفس پیامبر و دخت او نبودند که به دست اصحاب حاکم، خانه نشین و مبغوض خلیفه و اطرافیانش شدند! و الی الله المشتکی.

به هر حال، ذکر مأخذ حدیث و داستان تاریخی تازه و شگفت آور و یا اعتراف بزرگان علم و دانش، ضروری است و به سخن خطیب اعتبار و اصالت می‌بخشد. گاهی لازم است بخشی از عبارت نیز قرائت شود تا مستمعان گمان نکنند که خطیب آن را بافته و با خیال خویش پرورده است.

یازدهم ـ رعایت اصول اخلاقی در سخن‌رانی

مراعات موازین اخلاق در تمام شرایط ضروری است، ولی سخن‌ران به عنوان مربی و راهنما باید در منبر بیش از همهٔ مردم رعایت نماید. اکنون شمّه‌ای از موازین اخلاق را که برای سخنور جنبهٔ حیاتی دارد فهرست وار بیان می‌کنیم:

الف) رعایت امانت و نزاکت در بازگویی گفتارهای دیگران.

ب) حفظ عفت کلام و خودداری از به کاربردن کلمات رکیک و مثل‌های کوچه و بازاری و آن‌چه با فرهنگ و آداب جامعه سازش ندارد، گرچه از نظر اسلامی مشروعیت داشته باشد.

ج) پرهیز از تملق و چاپلوسی، از هر مقام که باشد. اجتناب از تعریف‌ها و تمجیدهای غیر قابل قبول و القاب و عناوین مبالغه‌آمیز و گزاف. این مسائل گذشته از نفرت، مسؤولیت الهی دارد از این رو نباید افراد را با القابی که شایستهٔ آن نیستند و یا بدان مقام نرسیده‌اند، خواند.

د) اجتناب ازاهانت، ناسزاگویی به مخالفان دینی، سیاسی و اجتماعی. انتقاد مؤدبانه و منصفانه از هوچی بازی و فحاشی به مراتب دل‌نشین‌تر و مؤثرتر است، به علاوه موازین اخلاقی نیز چنین ایجاب می‌کند، که سنت پیامبر و امامان نیز بر ادب و نزاکت مستقر شده است.

ه) خویشتن داری از خودبینی، فضل فروشی.

در بساط نکته سنجان خود فروشی فضل نیست

یا سخن دانسته گو ای مرد بخرد یا خموش

هم‌چنین عذرخواهی و فروتنی ناروا نیز معقول نیست؛ مثلاً بگوید: من سخن‌ران نیستم و کوچک‌تر از آنم که در جمع شما سخن بگویم.

و) داشتن شجاعت و اعتماد به نفس. اگر سخنور اعتماد به نفس نداشته باشد، در بیان مطالب در مجالس مهم باز می‌ماند. اگر شجاع نباشد، بیم و هراس او را از گفتن حقیقت باز می‌دارد. سخنور جز خدای متعال از احدی نباید بترسد تا رسالت‌های الهی را بتواند برای مردم بازگوید.

ز) دعوت او از مستمعان به پرسش و انتقاد و بازگویی عیوب سخن‌رانی با این جمله: «**رحم اللّه من أَهدى إلي عيوبي**؛ خدا رحم کند کسی را که عیوبم را به من یادآور شود». او باید پیشنهادها، سؤال‌ها و انتقادها از روی انصاف و صداقت و با لحنی ملایم پاسخ دهد.

سخن‌رانی آموزشی

امروزه یکی از متداول‌ترین روش‌های آموزشی، روش سخن‌رانی یا گفتاری است.[1] در این روش مطالب درسی و یا غیر درسی ضمن مثال‌هایی بیان می‌شوند، روابط اجزای آن روشن و لغزش‌های احتمالی اصلاح می‌شوند. در این مورد تعداد شاگردان می‌تواند از چند تن تا ده‌ها و صدها تن باشد و زمان لازم از ده دقیقه تا ده‌ها دقیقه درگذرد. این نوع روش در بعضی از مراکز علمی و دانشگاهی هنوز به کار برده می‌شود.

جنبه‌های مختلف روش سخن‌رانی

روش سخن‌رانی از نظر آموزشی دارای جنبه‌های مثبت و منفی است:

اگر معلم خطیب، دارای بیانی رسا و گویا باشد و به موضوع درس نیز تسلط کافی داشته باشد و با گرمی مطالب خود را عرضه کند می‌تواند علاقهٔ شاگردان و مستمعان را به درس و بحث برانگیزد.

۱.مهم‌ترین روش‌های آموزشی در دنیای معاصر عبارتند از:

الف) روش سخن‌رانی یا گفتاری (iccture method) که آن را روش تقریری و خطابی نیز نامیده‌اند.

ب) متد مباحثه‌ای (discussion).

ج) آموزش انفرادی (individual instruction).

د) ورزیدگی آموزی (mastcry icarning).

هـ) روش آزاد و انسانی (open and humanistic).

هر یک از این روش‌ها، هوادارانی دارد و در حوزهٔ خاصی می‌تواند کارآمد باشد.

به‌طور کلی بسیاری از شاگردان به خواندن کتاب درسی علاقه ندارند و از صحبت معلم بیشتر از خواندن کتاب بهره می‌برند، همان گونه که بسیاری از تماشای نمایش‌نامه در صحنهٔ نمایش، بیش از خواندن لذت می‌برند، از این رو آموزگار می‌تواند مطلب خود را به صورت‌های مختلف بیان کند و موضوع درس را به نحوی به آنان بفهماند؛ در حالی که کتاب تنها به یک نوع جمله‌بندی اکتفا می‌کند. در روش سخن‌رانی معلم می‌تواند به شاگردان یاری دهد و آنان را از سرگردانی و اختلاط مطالب کتاب‌ها رهایی بخشد و از سوی دیگر، جای کمبود مطالب بعضی از کتاب‌ها را پر کند.

با وجود انتقادهایی که از روش سخن‌رانی شده قرن‌هاست که این روش در مؤسسه‌های آموزشی، دانشگاه‌ها و حوزه‌های علمی ادامه دارد، زیرا دارای صرفهٔ اقتصادی است و بدون تجهیزات زیاد در یک اتاق، یک سالن، صحن مسجد یا بر روی چمن، برای ده‌ها و حتی صدها نفر اجرا می‌شود. وقتی روشن سخن‌رانی از جهت کارآیی، حفظ مطالب، افزایش سطح اندیشه، نگرش و انگیزش با روش مباحثه مقایسه گردید معلوم شد که روش سخن‌رانی برتری دارد.[1]

کاربردهای ویژهٔ روش سخن‌رانی

گروهی از روان شناسان از بررسی‌های خود دربارهٔ روش سخن‌رانی نتیجه گرفته‌اند که این روش هنگامی سودمند است که،

۱. هدف اصلی آن توضیح و تفسیر و بیان یک رشته معلومات معین باشد.
۲. معلومات عرضه شده، ساخته و پرداختهٔ سخنور باشد.
۳. مطالب به گونه‌ای سازمان یافته و به شیوه‌ای مشخص برای گروه خاصی عرضه شود.
۴. اصل موضوع سخن‌رانی، جلب توجه و علاقهٔ افراد را برانگیزد.
۵. انتظار نداشته باشند مطالب عنوان شده برای مدتی طولانی به خاطر سپرده شود.
۶. مطالب مورد بحث، مقدمه‌ای برای کاربرد روش‌های آموزشی دیگر باشد.

1. makcachic and kulik (1975 p. 182).

آمادگی برای سخن‌رانی

معلم سخنور برای بیان مطالب خود باید آمادگی کافی داشته باشد، وگرنه کاربرد روش سخن‌رانی اندک و بی‌سرانجام خواهد بود. البته بیان مطالبی که از نظر مدت، زمان کوتاهی را می‌طلبد چندان نیاز به آمادگی ندارد و غالباً از گنجینهٔ معلومات به‌طور خودکار و یا ارتجالی انجام می‌گیرد. اما تقریر و یا سخن‌رانی رسمی و طولانی نیاز به آمادگی کامل دارد. در این مورد باید به موارد زیر توجه داشت:

۱. **زمان کافی:** چون سخن‌رانی آموزشی، از سه جزء: مقدمه، متن و نتیجه، سامان می‌یابد و برای هر جزء آن صرف وقت لازم است، از این رو زمان در مسألهٔ آمادگی دارای اهمیت فراوانی است، زیرا کمبود زمان، فرد را از آماده ساختن مطالب لازم باز می‌دارد و به ناکامی می‌انجامد.

۲. **کمک‌های آموزشی:** بعضی سخن‌رانی‌های آموزشی به دستگاه‌ها و وسیله‌های خاصی، مانند فیلم، اسلاید، تلویزیون، ویدئو و بلندگو نیاز دارد که به تفهیم و تکمیل بیشتر یاری می‌دهد. سخن‌ران باید قبل از سخن‌رانی به درستی و کارکرد و زمان لازم برای کاربرد آن وسایل، اطمینان حاصل کرده باشد.

مقدمه: مقدمه برای توضیح هدف‌هایی چون رابطهٔ معلم و شاگرد، توجه به اصل مطلب، ارائهٔ محتوای گفتار، بالابردن سطح تجربه و معلومات، جلب توجه شاگردان به منافع و مصالح خود از راه انگیزش یا علاقه‌مندی، به کار می‌رود. در مقدمه نیز حاضران در جلسه باید قبل از بحث، به اجمال از چگونگی و ترتیب سخن‌رانی آگاهی یابند؛ به سخن دیگر، مقدمه باید حاکی از روند کلی سخن‌رانی باشد.

متن: پس از مراحل آمادگی و مقدمه، مهم‌ترین بخش یک سخن‌رانی متن یا محتوای آن است. در متن سخن‌رانی اساس مطلب به شیوهٔ منطقی مورد شرح و بحث قرار می‌گیرد؛ یعنی طرح مطلب در سازمان‌دهی آن به صورت جزء و کل، تدریجی و درجه به درجه یا ترکیب آنها با یکدیگر انجام می‌پذیرد.

متن سخن‌رانی باید روشن، گویا و از هر گونه ابهام و نارسایی بر کنار باشد، در توضیح

مطالب از مثال‌های مختلف بهره‌گیری شود و نقطه‌های عطف و موارد مهم تصریح و تأکید گردد. معلم هنگام تدریس به شیوهٔ سخن‌رانی نباید به طرزی یک‌نواخت و لحنی خسته‌کننده و فرسایشی سخن گوید، بلکه به مناسبت هر موضوع و اقتضای هر مطلب، آهنگ صدای خود را تغییر دهد. هم‌چنین رفتار معلم، باید به گونه‌ای باشد که شاگردان احساس آزادی و آرامش کنند، به پرسش‌های معقول و به موقع آنان باید پاسخ‌های شایسته داده شود. معلمی که در گفتار و رفتارش شور و اشتیاق وجود داشته باشد، به میزان توجه و یادگیری شاگردان خود می‌افزاید. طرح پرسش در متن سخن‌رانی نیز به فهم درس، یاری می‌دهد.

نتیجه: آخرین بخش در روش سخن‌رانی نتیجه‌گیری است. معلم برای آن‌که سخنان خود را به پایانی ثمربخش و سودمندی برساند باید:

۱. توجه شاگردان را دوباره به بخش‌ها و نکته‌های اساسی سخن‌رانی جلب کند.

۲. از شاگردان بخواهد دربارهٔ مسائل مورد نظر و با اهمیت در سخن‌رانی، از خود مثال‌هایی بزنند.

۳. به پرسش شاگردان پاسخ دهد، زیرا این امر به تفهیم بهتر و گسترش دامنهٔ موضوع یاری می‌دهد.

۴. شاگردان را وادار به بیان خلاصهٔ سخن‌رانی کند.

۵. معلم باید بکوشد موضوع سخن‌رانی را به درس‌های گذشته و آینده ارتباط دهد.

احتیاط‌های لازم در روش سخن‌رانی

در اجرای سخن‌رانی باید به دو نکتهٔ زیر توجه داشت:

نخست آن‌که، این روش همیشه و برای تدریس هر موضوعی نباید به کار رود، یا آن‌که نباید مطالب به صورت پراکنده، طولانی و خسته‌کننده عرضه و از روش‌های ارزشمند دیگر غفلت شود. وابستگی زیاد به این روش، شاگردان را به حالت انفعالی و کمبود کنجکاوی وا می‌دارد.

دوم آن‌که، اجرای این روش از عهدهٔ هر معلمی ساخته نیست. معلمی که روش سخن‌رانی

را به کار می‌برد هنگامی در انجام کار خود موفقیت می‌یابد که صدایی رسا، گفتاری شیوا، رفتار و کرداری موزون و پسندیده و به‌طور کلی، دارای شخصیتی پرجاذبه باشد. اگر شخصیت معلم برای روش سخن‌رانی مناسب نباشد بهتر است روش‌های دیگری را، که برای او و شاگردانش شایسته‌تر است، برگزینند.

انواع دیگر سخن

پیش از آن که به شیوه‌های گوناگون سخن بپردازیم لازم است قواعد گفتگوی سازنده را بیان کنیم آن‌گاه به انواع سخن و گفتگوها و شیوه‌های گفتگو اشاره نماییم.

قواعد گفتگوی سازنده

اقسام سخن‌رانی به پایان رسید اکنون در راستای تکمیل این بخش به انواع دیگری از گفتگو می‌پردازیم. پیش از طرح شیوه‌ها و روش‌ها از قوانین گفتگو بحث می‌کنیم آن‌گاه انواع سخن گفتن را بیان می‌داریم.

اکثر قاطع مردم در زندگی و نیز در ارتباط با یکدیگر، با مدیران و زیردستان و آشنایان گرفتار مشکل می‌شوند و میل دارند به نحو شایسته‌ای امور را حل و فصل نمایند. امروز در دنیای سیاست و اقتصاد «مذاکره» موضوعی مهم و حیاتی تلقی می‌شود، زیرا مناسب‌ترین و سریع‌ترین راه حل‌هاست. از طریق «مذاکره» و گفتگو می‌توانیم به بدبینی‌ها و سوء تفاهم‌هایی که منشأ پیدایش تضادهاست، خاتمه دهیم. افراد به هنگام بحث و گفتگو، اطلاعات لازم را در اختیار یکدیگر قرار می‌دهند و از کم و کیف نظریات با خبر می‌شوند و در نتیجه هر کدام، به خواسته‌های خود دست یافته و راه حل عقلانی و منطقی آن را پیدا می‌کنند و به تفاهم می‌رسند. «مذاکره» پدیدهٔ تازه‌ای نیست که بخواهیم ضرورت آن را بازگو سازیم. افراد بشر در تمام مقاطع زندگی با این امر مهم سروکار داشته و دارند. در خرید و فروش، در کسب و تجارت، در حل اختلافات خانوادگی، در انتقادها، تشویق‌ها، تجلیل‌ها، گزینش‌ها، تنبیه‌ها،

توجیه‌ها، تودیع‌ها و مشاوره‌ها دست به گریبان مذاکره هستیم، ولی در صورتی می‌توانیم به نتیجهٔ مطلوب برسیم که از ضوابط مذاکره و گفتگوی صحیح و مفید اطلاع داشته باشیم. در غیر این صورت «مذاکره» در نهایت به «مجادله» و «مشاجره» و «منازعه» منجر می‌شود و تضادها را تشدید خواهد کرد و به جای تفاهم، اختلاف پدیدار می‌گردد. بسا ممکن است عناصر متعصب و نادان، مجادله را به نزاع فیزیکی بکشانند.

شرایط گفتگوی سودمند عبارت است از:

یکم - رعایت منطق و انصاف. دنیای معاصر جهانی است که از تنازع و تشاجر خسته شده و به گفتگو پناه آورده است. گفت و شنود منصفانه و تبادل منطقی در صورتی تحقق پیدا می‌کند که اولاً، طرف مقابل را درک کنید و در ثانی، خود را به جای شخص مورد نظر قرار دهید و نظریات او را در مورد موضوع مورد اختلاف ارزیابی کنید و در صدد ایجاد رابطهٔ منطقی و اصولی با او باشید. به‌طور مکرر یادآوری نمایید که هیچ نظری جز حل و فصل عادلانه و کشف حقیقت ندارید. هدف شما حل مشکل و جلب رضای خداست نه کسب امتیاز و اقناع حس برتری جویی و غلبه و کسب شهرت و محبوبیت و لوازم آنها، یعنی منافع مادی و وجاهت اجتماعی.

دوم - به هنگام گفتگو عصبانی نشوید و خونسردی خود را نگه دارید، زیرا عصبانیت به هنگام سخن گفتن نه تنها شما را یک فرد بی منطق و غیر منصف و عصبی، جلوه می‌دهد، بلکه موانعی بر سر راه خواسته‌هایتان فراهم می‌سازد. اگر احساس کردید طرف مقابل خشمگین است به او فرصت دهید تا این انرژی مخرب را با ادامهٔ صحبت تخلیه نماید. بگذارید همهٔ حرف‌هایش را بزند تا آرامش پیدا کند، چرا که مذاکره در فضای آرام روند واقعی خود را پیدا می‌کند. شایان ذکر است که تخلیهٔ تنش‌های عصبی باعث تخلیهٔ اطلاعاتی می‌شود و شرایط را برای برقراری تفاهم کامل فراهم می‌آورد. انسان منصف می‌کوشد طرف مقابل را عصبانی نسازد تا مذاکره ادامه یابد. گرچه برخی از افراد غیر متعهد با عصبانی کردن، طرف مقابل را شکست می‌دهند، ولی این، از حکمت اسلامی نیست.

سوم - از خود بینی اجتناب کنید و برای اثبات این حالت در طی گفتگو متذکر شوید: «شاید من اشتباه کرده باشم». چرا که این اعتراف به طرف مقابل آرامش می‌دهد. بهتر است

بگویید: حاضرید برای حل اختلافات در صورت لزوم، به او امتیاز نیز بدهید. سخنان درست او را بپذیرید و از بازگو ساختن در جمع دریغ نوزید.

چهارم ـ از ملامت و هتک حرمت طرف مذاکره جداً بپرهیزید و شخصیت و غرور او را نشکنید که در این صورت، امیدی به سازش و مصالحه و تفاهم نخواهد ماند. ممکن است طرف مقابل از هتاکی بترسد و سکوت کند، ولی در نهایت این سکوت به خصومت ریشه‌دار منتهی می‌شود و برای جبران اهانت‌ها به عکس‌العمل شدیدی دست خواهد زد: «**ولا تلومنّ خاطئاً بخطیئته**؛ خطاکار را به علت خطایش مورد سرزنش قرار ندهید». که توبیخ خطاکار او را جری و گستاخ خواهد کرد.

پنجم ـ هنگامی که طرف مذاکره توضیحاتی می‌دهد با تمام وجود به سخنان او گوش فرا دهید و کلام او را قطع نکنید. با این رفتار ثابت کنید که برای او حق و حقوقی قائل هستید و او را صاحب فکر و اندیشه می‌دانید. اگر ایرادی هم دارید یادداشت نمایید و پس از سکوت او، در پاسخ بگنجانید.

ششم ـ به جای اثبات اشتباهات و خطاکاری‌های طرف مقابل، بیشتر در مورد موضوع و خواستهٔ خود گفتگو کنید و مذاکره را به مسیر مطلوبی برسانید. از اهرم عاطفه و ادب، بهره‌برداری بیشتری کنید، زیرا بذل ادب و تقدیم عواطف، سنگ سخت را نرم می‌کند. اصرار بر خطای طرف مقابل بر تیرگی روابط می‌افزاید و روحیهٔ عناد و لجاج را بر می‌انگیزد.

هفتم ـ اگر طرف مقابل شما لجوج و یک دنده است، هرگز مقابله به مثل نکنید، چراکه بر لجاجت او خواهید افزود، بلکه سعی کنید راه حل مناسب‌تری ارائه بدهید. از مجادلهٔ احسن استفاده کنید. ابراهیم‌وار نخست با او همراهی کنید آنگاه راه حل بهتری را یادآور شوید.

هشتم ـ اگر با کمک شیوه‌های فوق، مسأله حل نشد، داور و میانجی مناسب و مقبولی پیشنهاد کنید که قضاوت و گفتار او، فصل الخطاب مذاکرات باشد.

انواع دیگر سخن پردازی

پس از بیان قوانین گفتگو، اکنون به شیوه‌های مختلف سخن‌پردازی می‌پردازیم:

الف) روش مباحثه‌ای

پیش از بیان این شیوه باید گفت در ایران قبل از اسلام سخنوری به ترتیب بیشتر جنبهٔ سیاسی، نظامی، قضایی و موعظه‌ای داشته است. معرفی کارهای شاهان در رأس انواع سخنوری قرار گرفته بود. پس از ظهور اسلام در کشور ما آیین مباحثه بین طلاب علم دینی رواج گسترده‌ای پیدا کرد و تا مشروطیت بازار جدل و مباحثه هم چنان گرم و با حرارت بود و هم اکنون در حوزه‌های دینی و بعضاً در دانشگاه‌ها نیز از این روش در مذاکرات علمی استفاده می‌شود.

مباحثه بر وزن «مفاعله» است و حداقل باید دو طرف داشته باشد تا بدین وسیله صحت و سقم یک عبارت و یا مضمونی تحلیل و یا درس استاد تقریر شود.

هدف از کاربرد این روش، کشف واقعیت، تبادل نظر، پرورش اندیشه و فهم صحیح مطلب است. البته گاهی به غلبهٔ یکی بر دیگری منجر و زمانی برای استفادهٔ متقابل و فهم و تکرار نظریات اساتید به کار برده می‌شود. از آن جایی که طلاب بدون دلیل، موضوعی را نمی‌پذیرند از این رو مباحثه می‌تواند ذهن و ادراک را تقویت کند تا هم بتوانند از ادعای خود دفاع کنند و در طی بحث و گفتگوها حقیقت نیز روشن شود. به قول ناصر خسرو:

چون و چرا بیار که بر جاهل   گیتی چو حلقه تنگ از این جا شد

در گذشته حتی گفتار واعظان مورد نقد و بررسی شنوندگان قرار می‌گرفت. برخی، گفته‌های سخن‌ران را انتقاد می‌کردند آن‌گاه گوینده و گروهی به دفاع بر می‌خواستند و بین مباحثه کنندگان، گاهی کلمات تند و تیزی مبادله می‌شد، ولی در پایان بحث تمام کدورت‌ها از میان می‌رفت و فضای مباحثه به صفا و محبّت تبدیل می‌شد. مباحثاتی که بین استاد و شاگردان در حوزه‌های دینی انجام می‌گیرد از این قبیل می‌باشد. این شیوه به منظور به دست آوردن دیدگاه‌های علمی و اجتماعی صاحب نظران صورت می‌گیرد و کسی نمی‌تواند عقاید خویش را بر شاگردان تحمیل نماید، بلکه با آزادگی و بی غرضی با یکدیگر به مباحثه می‌پردازند، آن برداشتی که مطابق با برهان عقلی و نقلی باشد در اختیار دیگران می‌گذارند و آرای مخالفان را با احترام و متانت در معرض مناقشه قرار می‌دهند و مؤدبانه انتقاد و ابطال می‌سازند.

ب) گفتگوی دو نفری

غربی‌ها این روش را «دیالوگ» می‌نامند. در این نوع سخنوری دو تن که از نظر دانش و بینش و احیاناً از لحاظ سنی در یک مرتبه‌اند در جایگاه خطابه قرار می‌گیرند.

رئیس جلسه که آموزگار کلاس است دربارهٔ کیفیت و کمیت بحث به این دو و هم‌چنین حاضران تذکرات و رهنمودهای لازم را می‌دهد و مدت سخن گفتن هر کدام را مشخص می‌سازد و موضوع گفتگو و موارد اختلاف را معین می‌نماید. هرگاه تعداد مباحثه کنندگان زیادتر باشد و در واقع گروهی سخن بگویند؛ در این صورت همگان با نظم و ترتیب مخصوص شرکت می‌جویند، آن‌گاه رئیس جلسه چند نفر از شنوندگان را برای همکاران دعوت می‌نماید و گاهی نیز به نمایندگی از سوی هر کدام و یا جمعی از آنان سخن می‌گوید تا هدف کاملاً روشن شود، ولی هرگز وظیفهٔ داوری خود را از یاد نمی‌برد.

سخنان جدی و قاطع دو نفر دوست و یا هم کلاس در زمینهٔ موضوع معین نیز از این قرار است. هدف، طرح مطالب تازه، جهت تفکر، و دیگر، شرکت حضار در مذاکرات است تا مبهمات روشن و عقاید جدیدی مطرح شود.

ج) شیوهٔ سخن در سمینارها

جلسات علمی یا سمینار به منظور تحقیق دربارهٔ موضوع مهمی تشکیل می‌گردد و یک و یا چند روز ادامه پیدا می‌کند. کیفیت برگزاری جلسات بحث و تحقیق بدین شکل است: مؤسسات فرهنگی و یا اجرایی مشکلات کار خود را بر طبق دعوتی به اطلاع افراد صاحب‌نظر می‌رساند و از آنان می‌خواهد تا ضمن مقاله‌ای یکی از موضوعات پیشنهاد شده را حل و فصل و در سمینار مطرح نماید.

جلسهٔ اول به نطق‌های مقدماتی و افتتاحی اختصاص پیدا می‌کند و در همان نشست اولیه، موضوعات مورد نظر تفکیک و تقسیم می‌شود و برای هر قسمتی، کمیسیونی تعیین و اعلام می‌گردد. حاضران در جلسه، طبق تخصص و یا تعیین قبلی در کمیسیون‌های مربوطه شرکت می‌نمایند.

صبح روز آخر سخن‌گوهای هر کمیسیون خلاصه مطالب بررسی شده و تصمیمات اتخاذی خود را به دیگران اعلام می‌دارند و پس از خاتمه سمینار مسائل تحلیل شده را طی جزواتی منتشر می‌نمایند.

د) سخن جویی (سمپوزیوم)[1]

این روش را ـ که یک درجه بالاتر از سمینار و جلسه بحث و تحقیق است ـ پروفسور فیلیس استاد کالج میشیگان امریکا وضع کرده است. در مجلس علمی تمام صاحب نظران حاضر در جلسه و هم‌چنین شنوندگان می‌توانند اظهار نظر نمایند و گفته‌های دیگران را تکذیب و یا تأیید کنند. اما در سخن‌جویی به تناسب موضوع و تخصص و جنبه‌های مختلف، موضوعات از نظر اهمیت و اولویت افراد متخصص با تعیین قبلی موضوع تحقیقی و سخن‌رانی تهیه و یا مقالاتی تدوین می‌شود و نسخه‌ای از آن را در اختیار رئیس جلسه می‌گذارند و در روز گردهم‌آیی فقط در دایرهٔ تخصص خود سخن خواهند گفت و اگر حاضران در جلسه نظریه‌ای داشته باشند باید کتباً به رئیس جلسه اعلام نموده تا مورد بررسی صاحب نظران قرار گیرد؛ مانند سمپوزیوم نفت و... . در پایان بحث، رئیس جلسه خلاصهٔ نظریات را مطرح کرده و به پرسش‌های حاضران پاسخ می‌دهد.

ه) میزگرد

این روش را مورخان به کینک آرثور، زمامدار انگلیس (متوفای قرن ۶م) نسبت می‌دهند. می‌گویند: نخست میزی مدور از سنگ مرمر ساخته شده به وی هدیه می‌دهند. نام‌برده برای علاقه‌ای که به این میز داشته همواره بزرگان و نجبای کشور را دعوت و جلسه دیدار و مشورت را پیرامون آن برگزار می‌کرده است و در این میزگرد حوادث و مشکلات سیاسی و پیش آمدهای ناگوار و مسائل اقتصادی را طرح کرده و به هر کسی یک بار اجازهٔ صحبت می‌داده است و سرانجام نظر خود را به مورد اجرا می‌گذاشته است. شاید آخرین کنفرانس

---

1. Symposium.

مهم میزگرد جهان را مولود سیاست مقاومت منفی گاندی پیشوای شبه قارهٔ هندوستان دانست که در کاخ (بوکینگهام) بر پا گردید.

در این کنفرانس محمد علی جناح از رهبران بزرگ مسلمانان شبهه قاره نیز شرکت داشته است. با تمهیدات خاصی استقلال کامل سرزمین خود را به دست آوردند.

امروز هم میز گرد معمول و متداول است تعدادی گرد هم می‌نشینند و نظریات خود را پیرامون مسائل حساس و یا شخصیت‌های محبوب ملت ابراز می‌دارند.

و) بحث رسمی

در این نشست مسؤول یک اداره و یا وزیر مربوطه همکاران و پرسنل وزارت خانه و یا اداره را جمع می‌کند و دربارهٔ مشکلات اداری و اجرایی به مشورت می‌پردازد و با اعضای خود تبادل نظر می‌کند این جلسه در روز معین تشکیل می‌گردد. رئیس مجلس یک نفر را به عنوان دبیر بر می‌گزینند. سپس مشکلات را مطرح می‌سازد و هر کسی به نوبت و با اجازهٔ دبیر جلسه دربارهٔ حل معضلات سخن می‌گویند. دبیر جلسه خلاصهٔ مذاکرات را جمع‌بندی کرده و پس از تصویب حاضرات به مقام بالاتر اعلام می‌کند تا موانع و مشکلات را برطرف سازد.

ز) روش مناظره

یکی از روش‌های خوب آموزش و پرورش در اسلام و جهان است، چه برای تقویت نیروی استدلال و موقع‌شناسی جوانان اهمیتی به‌سزا دارد و این رسمی‌ترین روش بحث و استدلالی است از قدیم مرسوم بوده و امروز نیز با نظم و ترتیب خاصی متداول است. مناظره تابع قوانین خاص است و با منازعه فرق دارد و یکی از ابزارهای مهم تقویت فکر و اندیشه استو هر ملتی به نوعی در این میدان گام برداشته است. سقراط برای ابطال نظریات سوفسطاییان از این شیوه بهره می‌جست.

مناظره از دیرباز در کشور ما رواج داشته است. متنی به زبان پهلوی که مربوط به پیش از اسلام است در دست داریم و آن درخت آسوریک نام دارد که مناظرهٔ بین «بز» و «نخل»

است و خلاصه آن چنین است: روزی بزی خود را به درخت خرمای تنور و پرباری می‌رساند و به او می‌گوید: تو بیهوده سر بر آسمان‌ها افراشته‌ای و به زمین و زمان فخر می‌فروشی من از تو بالاترم، زیرا مردم از شیرم تغذیه می‌کنند، از پوستم پوشاک برای خود فراهم می‌آورند و اگر پیر شدم و در اختیار قصاب قرار گرفتم گوشتم را به فروش می‌رسانند و از روده‌ها و سایر اعضایم نیز بهره می‌برند. از این رو منم که باید سربلند و مفتخر باشم ... .

درخت خرما با لحنی مسخره‌آمیز پاسخ می‌دهد: تو و سایر موجودات تابستان‌ها از سایهٔ من استفاده می‌کنید و از برگ‌ها و جوانه هایم تغذیه می‌نمایید. میوهٔ من نیروبخش‌ترین خوردنی‌های جهان است. از شاخه‌های کوچکم سقف خانه‌ها را می‌پوشانند و اگر روزی از ثمر افتادم تنهٔ اصلی ام به عنوان پل بر روی ردخانه‌ها قرار می‌گیرد و از قسمت‌های نازک‌تر آن در و پنجره برای خانه‌ها می‌سازند. عمر من هم بسی طولانی است و در نتیجه سود بیشتر به جامعه می‌رسانم. پس تو باید پی کار خود بروی تا به خدمت خود ادامه دهم!

در تاریخ ادبیات فارسی نیز گویندگان برجسته، قسمتی از آثار خود را به مناظره اختصاص داده و در این موارد داد سخن داده‌اند. فردوسی شاعر ایران زمین، مناظرهٔ خسرو انوشیروان با موبد و موبدان به نام «هفت مجلس» را با مهارت و بلاغت تمام به رشتهٔ نظم کشیده است. گویندگان بزرگ دیگر، چون سعدی ونظامی هم مناظره‌ها دارند و در نیم قرن اخیر نیز پروین اعتصامی قطعاتی شیوا در گفتگو بین موضوعات گوناگون زندگی سروده است.[۱]

در اروپا و آمریکا مناظره از کارهای مهم دبیرستان‌ها و دانشگاه‌هاست. استوارت میل، فیلسوف نامدار انگلیسی ـ که موفقیت خود را در فلسفه مرهون مناظره‌های دوران دبیرستان می‌داند ـ می‌نویسد: «از تاریخی که در مناظرات شرکت جستم افکار بدیع و مستقلی پیدا کردم. آغاز قدرت ابتکار و استدلال فکری من از همان روز است».

در آمریکا روزی نیست که در دانشگاهی مناظره ترتیب داده نشود و یا نمایندگان دانشگاه‌های بزرگ برای مناظره آماده نشوند و مردم با شور و هیجان آنان را

---

۱ . پاشا صالح، آداب سخن، ص ۱۲۷.

همراهی نکنند.

در مناظره معمولاً چهار یا شش و یا هشت تن به صورت دو گروه متضاد در برابر هم قرار می‌گیرند و در زمینهٔ موضوعات مختلف به مناظره می‌پردازند؛ مثلاً آیا سعادت در ثروت است یا علم؟ آیا آرامش در راست‌گویی است یا دروغ‌گویی؟ گاهی مناظره را در بین دانش‌آموزان یک کلاس ترتیب می‌دهند و پس از اجرای برنامه در سه جهت نمره می‌دهند:

یکم ـ درستی جملات و مطابقت آنها با قواعد و دستور زبان؛

دوم ـ قدرت استدلال؛

سوم ـ احساساتی که در خلال سخنان به تناسب عبارات ابراز می‌دارند.

ولی برای خود موضوع نمره نمی‌دهند، زیرا دسته‌ای، ممکن است سخن نادرستی را انتخاب کنند و در مقام مجادله پیروز شوند.

مناظره در اسلام

با ظهور اسلام جلسات مناظره به شکل‌های مختلفی ترتیب داده می‌شد. در مجالس مناظراتی که متکلمان بغداد تشکیل می‌دادند، حاضران در بیان اعتقادات آزاد بودند در صورتی که به عقاید و آرای دیگران اهانتی روا نمی‌داشتند. بر اساس همین تفکر اسلامی بود که ملحدان زمان با امام صادق‌﵇ آزادانه به مناظره می‌پرداختند و پاسخ مناسب را دریافت می‌کردند.[۱]

کتاب توحید مفضل در این راستا نوشته شده است: مفضل بن عمر در مسجد مدینه نشسته بود که شنید ابن ابی العوجاء با یکی از اصحابش کلمات کفرآمیزی مطرح می‌کند. مفضل فریاد کشید و او را کافر و زندیق خطاب کرد. ابن ابی العوجاء گفت: اگر اهل کلامی بیا با هم به مباحثه بپردازیم. اگر مدعای خود را با دلیل اثبات کردی می‌پذیرم و اگر اهل کلام نیستی، مرا با تو کاری نیست. اگر از اصحاب جعفربن محمدی او هرگز با چنین گفتار خشمگینانه و رکیک ما را مورد خطاب و عتاب قرار نداده است، با این که سخنان بدتر و زشت‌تر از ما می‌شنید. الحق او مردی است حلیم و بردبار و عاقل و حکیم و متین و از طریق

---

۱ . منتهی الآمال، ص ۲، ص ۸۳ و ۸۴ .

رفاقت و مدارا گام بیرون نمی‌گذارد. او به دلایل ما گوش فرا می‌داد به‌طوری که گمان می‌کردیم تحت تأثیر منطق ما قرار گرفته است، ولی پس از استماع کامل، سخنان ما را با بیان موجز و دلایل قاطع ابطال می‌ساخت.[۱] این عالی‌ترین شیوهٔ مناظره در اسلام است. قرآن کریم از دشنام به مشرکان نهی می‌کند و می‌فرماید:

﴿ولا تسبّوا الّذین یدعون من دون اللّه فیسبّوا اللّه عدواً بغیر علم﴾؛[۲]

به کسانی که غیر خدا را می‌خوانند ناسزا نگویید که آنها هم عکس العمل نشان می‌دهند و به ذات اقدس متعال اهانت می‌کنند.

مباحثه باید به جدل و مراء منجر نشود و از اغراض شخصی و احساسات کودکانه و تعصبات جاهلانه پیراسته باشد. به گفتهٔ سعدی:

دو عاقل را نباشد کین و پیکار / نه دانا خود ستیزد با سبک‌بار

اگر نادان به وحشت سخت گوید / خردمندش به نرمی دل بجوید

دو صاحبدل نگه دارند مویی / هم ایدون[۳] سرکش و آزرم جویی

اگر از هر دو جانب جاهلانند / اگر زنجیر باشد بگسلانند

یکی را زشتخویی داد دشنام / تحمل کرد و گفت: ای نیک فرجام!

بتر زانم که خواهی گفتن آنی / که دانم عیب من چون من ندانی

ولتر نویسنده نامدار فرانسوی (۱۶۹۴ - ۱۷۷۸م) - که از طرفداران آزادی سخن به شمار می‌رود - با ژان ژاک روسو (Jean Jacques Rousseau) روابطش تیره بود. روزی شنید که مقامات سوئیس دستور داده‌اند تمام کتاب‌های روسو دربارهٔ اصول حقوق سیاسی را بسوزانند. ولتر با شتاب به دیدن او رفت و این عبارت تاریخی را بیان کرد: «من به هیچ وجه با تو هم عقیده نیستم و هیچ کدام از سخنان تو را قبول ندارم، ولی سخن گفتن حق توست و من برای دفاع از حق، اگر لازم باشد جان خود را نثار می‌کنم».[۴] حکیم سخن آفرین می‌فرماید:

---

۱. طبرسی، احتجاج، ص ۶۱.

۲. انعام (۶) آیهٔ ۱۹۰.

۳. هم‌چنین.

۴. آداب سخن، ص ۹۶.

﴿فبشّر عباد الّذین یستمعون القول فیتّبعون أَحسنه أُولئك الّذین هدایهم اللّه و أُولئك هم أُولوا الأَلباب﴾.[۱]

در اسلام مناظره و مجادله فقط برای هدایت و اثبات حق انجام می‌گیرد. طرفین در آن باید انصاف و عدالت را رعایت کنند و جدال و مناظره به خصومت منجر نگردد و برای تثبیت باطل نباشد.

بحث خصوصی

گروهی مرکب از ۱۰ ـ ۲۰ نفر جمع می‌شوند، رهبر گروه مذاکرات را به‌طور کلی هدایت می‌کند؛ نه دستوری قبلاً برای جلسه تهیه شده و نه معلوم است چه کسانی سخن خواهند گفت، هر کس هر جایی که نشسته بدون این که اجازه بگیرد سخن خود را مطرح می‌سازد و بحث به‌طور طبیعی و مانند «الکلام یجر الکلام» پیش می‌رود. سخن‌گویان در اطراف میز روی صندلی‌های نرم تکیه زده‌اند و در کنار چراغی پرنور و محیطی شاعرانه و آمیختهٔ با صفا، مشکلات خود را در معرض آرای مختلف می‌گذارند و به نوبت حرف می‌زنند.

ابتدا رهبر جمعیت برای فتح باب مطلبی را مطرح می‌کند، آن‌گاه از حاضران در جلسه نظر خواهی می‌کند. یکی از اهداف این است که افراد ساکت و خجالتی را به حرف آورد و فقط سعی می‌کند که گفتار از موضوع خارج نشود در پایان جلسه نتیجه را به گونهٔ اختصار بیان می‌کند و مطلبی را که حلاجی نشده به جلسه بعد موکول می‌نماید. رهبر مدبر و مدیر کسی است که افراد کم حرف و ساکت را به سخن بکشاند و دریای راکد عقل‌ها را به موج اندازد.[۲] به قول سعدی:

گفتم که به گوشه‌ای چو سنگی — بنشینم و روی خود به دیوار
دیدم که میسرم نگردد — تو سنگ در آوری به گفتار

این طریقه بحث را در آمریکا «گروه سخن پژوهان پیشرو» می‌نامند.

---

۱. زمر (۳۹) آیهٔ ۱۸.

۲. برای تفصیل بیشتر ر.ک: پاشا صالح، آداب سخن، ص ۹۲ـ۱۸۹.

برای سخن‌سرایی انواع دیگری نیز در کتاب‌ها موجود است، ولی به جهت متروک بودن آنها فقط فهرست وار از نظر می‌گذرانیم؛ مانند «گروه هم سخن و یا همه سخن»، «گروه نطق و سؤال» و «بحث خصوصی». در این‌جا با اشعار مولوی کتاب را به پایان می‌رسانیم.

باقی این گفته آید بی زبان — در دل آن کس که دارد نور جان
در جهانِ جان کنم جولان همی — بگذرم زین نم درآیم در یمی
قصه کوته کن که رفتم در حجاب — هین خَمُش والله أعلم بالصواب

والسلام علی من تبع الهدی